

سال اول، شماره ۲ و ۳
تابستان و پائیز ۱۳۶۷



فصلنامه‌ی ویژه‌ی نقد و بررسی کتاب

با آثاری از: ماشالله آجودانی - ابوالفضل بهادری - الف. پرویز - مازیار حداد - مهرداد
رهگذار - احمد شاملو - صادق صبا - معصومه طرفه - حمید عنایت - همایون کاتوزیان
امیر هوشنگ کشاورز - مینو کنگاوری - محمود کیانوش - جمشید مازندرانی - ناصر
مجد - منوچهر محجوبی - رضا مرزبان - مهرداد مهرجو - تهمینہ نگهبان
با نامه‌هایی از: بزرگ علوی - اسماعیل نوری علاء - علی میرفطروس و ...

فصل کتاب

Vol. 1, No. 2 & 3,
Summer & Autumn 1988



Persian Book Review Quarterly

Articles and critiques by: M. Ajoudani, A. Bahadori, H. Enayat, M. Haddad, M. Kangavari, H. Katozian, A.H. Keshavarz, M. Kiannoush, M. Mahjoubi, N. Majd, R. Marzbani, J. Mazadarani, M. Mehrjou, T. Negahban, A. Parveez, M. Rahgozar, S. Sabaa, A. Shamlou, M. Torfeh,
Letters from: B. Alavi, E. Nouri-Ala, A. Mirfetrus.

سال اول، شماره ۲ و ۳
تابستان و پائیز ۱۳۶۷

فصل کتاب

www.adabestanekave.com

مطالب این شماره

صفحة	یادداشت سردبیر	مقالات:
۲		
۶	همایون کاتوزیان	ملت، ملی، ملی گرا و ناسیونالیسم
۱۷	حمید عنایت	از میرزا صالح شیرازی تا مجتبی مینوی
		انتقاد کتاب:
۲۵	ماشالله آجودانی	عرفان ایرانی و رمز و راز تساهل
۴۰	محمود کیانوش	جلوه درگانگی در یگانگی
۵۹	معصومه طرّفه	اثری خواندنی، اما نه چندان دقیق
۶۷	ابوالفضل بهادری	تحریف متون، یا تحریف تاریخ؟
۷۸	ناصر مجد	گاه شماری در ایران
۸۶	منوچهر محجوبی	واژه نامه ای خالی از وسواس
		معرفی و انتقاد کتاب:
۹۴	ماشالله آجودانی	حاشیه در دیوان حافظ، یا حاشیه بر دیوان حافظ؟
۱۰۰	مهرداد مهرجو	گامی دیگر در نگارش تاریخ مطبوعات ایران
۱۰۵	رضا مرزبان	هویت ملی، یا هویت مذهبی؟
		معرفی کتاب:
۱۱۲	جمشید مازندرانی	گفت و شنودی با آزاد و آشوری
۱۱۷	تهمینه نگهبان	کتاب تازه اسماعیل خونی
۱۱۹	تهمینه نگهبان	پر سر و صدا ترین کتاب سال
۱۲۲	جمشید مازندرانی	پسکوچه های ناآشنا
۱۲۵	مینو کنگاوری	طنز پردازی بی پروا

فصل کتاب

فصلنامه ی ویژه ی نقد و بررسی کتاب

سال اول، شماره ۲ و ۳، تابستان و پائیز ۱۳۶۷

سردبیر بخش خارج از کشور: ماشالله آجودانی

سردبیر بخش داخل کشور: مهرداد رهگذار

مدیر مسئول: منوچهر محجوبی

مدیر داخلی: شاهین اعتمادی

ناشر: انتشارات شما، لندن

طرح روی جلد: احمد سخاورد

حروفچینی: انتشارات شما

چاپ: چاپخانه شادی

Shadi Design & Print,
2 Adelaide Grove, London W12
Tel. (01) 749 5414

صحافی: چاپخانه پکا

Paka Print,
4 Maclise Road, London W14
Tel. (01) 602 7569

فصل کتاب در اختیار هیچ گروه و دسته ای نیست و از همه ی ناقدان و نویسندگان نقد و مقاله می پذیرد. نقدها و مقاله ها مبین آراء و نظریه های نویسندگان آنهاست. فصل کتاب در ویرایش و کوتاه کردن مطالب و نوشته ها آزاد است. فصل کتاب برای معرفی کتاب ها، نهادها و امور فرهنگی آگهی می پذیرد. برای اطلاع از نرخ آگهی ها، با دفتر نشریه تماس بگیرید. برای اشتراك و نمایندگی، ارسال مقاله ها و انتقادات و نامه ها، با نشانی پستی فصل کتاب مکاتبه فرمائید.

بهای تک شماره: ۳ پوند یا معادل آن.

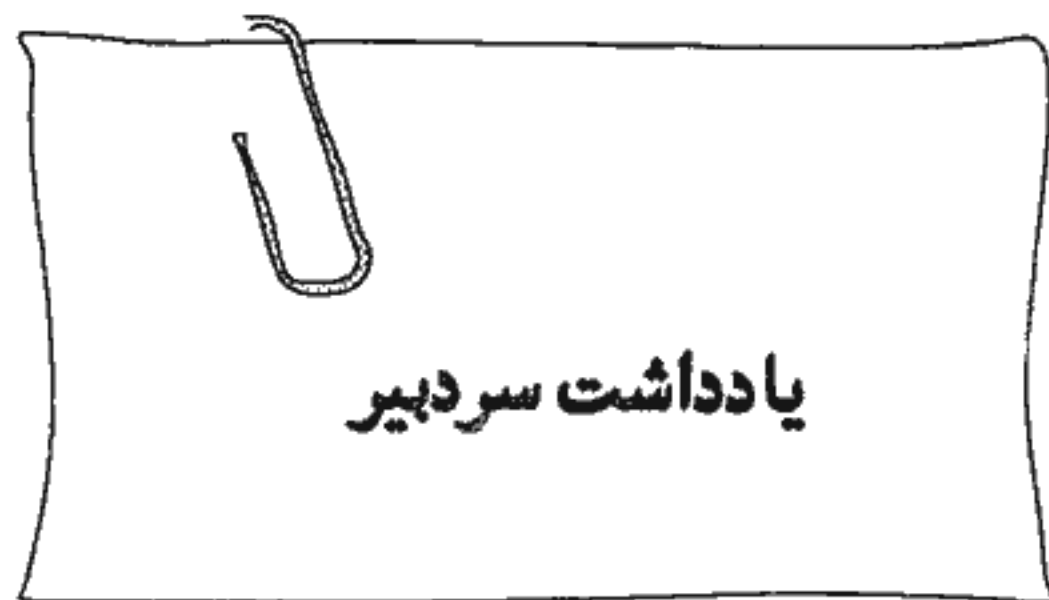
بهای اشتراك يك ساله (۴ شماره) افراد: ده پوند- مؤسسات و کتابخانه ها: چهل پوند.

(برای پست هوآئی، خارج از اروپا، ۸ پوند به بهای اشتراك سالانه اضافه می شود.)

نشانی پستی فصل کتاب:

Fasl-e Ketab, P.O.Box 387, London W5 3UG, U.K.

بهای شماره ۲ و ۳ (با هم) استثنائاً ۵ پوند



یادداشت سردبیر

شماره دوم و سوم «فصل کتاب» با هم و یکجا به دستتان می‌رسد. با آنکه مطالب شماره دوم آماده بود، به علت پاره ای مشکلات فنی، انتشار آن به تاخیر افتاد. در این فاصله، مطالب شماره سوم نیز به تدریج آماده شده بود؛ برای آنکه در انتشار این شماره بعداً دچار تاخیر مجدد نشویم، ناگزیر هر دو شماره را یکجا و در یک مجلد با دو برابر حجم معمول، به دست چاپ سپردیم و همین امر موجب شد که مجله دیرتر از آنچه انتظار می‌رفت به دستتان برسد. از این بابت از همه خوانندگان پوزش می‌طلبیم.

گرچه در تاخیر این شماره ها، مشکلات فنی نقش اساسی داشته است، اما مشکلات متنوع و متعدد چاپ و نشر یک نشریه، امر ناشناخته ای نیست. در ایران، در کنار مسائل دیگر، مشکل کاغذ بیداد می‌کند و در اینجا، با آنکه بظاهر همه نوع امکانات چاپ و نشر فراهم است، اما غول هزارسر دیگری در کار است که مادر همه مشکل هاست: غول هزارسر مشکل مالی، که وصف آن در حدیث دیگران و در یادداشتهای مشابه در دیگر نشریه ها، بسیار آمده است و می‌آید. «حدیث مفصل» و «متواتر» آن را خوانندگان خود از برند. من از تکرار ملال آور آنها تن می‌زنم و فقط به این نکته اشاره می‌کنم که «فصل کتاب» در راه حفظ استقلال خود، بر وجوه اشتراك مشترکین و کمکهای مالی آنان، متکی است. و هرچه بر تعداد مشترکین افزوده شود، نظم و هماهنگی در کار بیشتر خواهد شد.

پس بهتر است آنانی که در شرایط فعلی، به حضور و وجود مجله ای مستقل در نقد و بررسی کتاب، علاقه دارند به یاری ما برخیزند و با معرفی مجله به علاقمندان دیگر، بر تعداد مشترکین آن بیفزایند تا کار خیری که آغاز شده است همچنان ادامه یابد.

دیگر آنکه در مورد چند و چون مجله و شیوه کار ما، فکر می‌کنم، شماره اول و شماره دوم و سوم که در دست شماست تا حدودی، اصل و نسب کار ما را باز شناسانده باشند. با اینهمه چند نکته را به ضرورت می‌آورم:

۱۲۸	م. آ.	ادب و فرهنگ در عصر قاجارها
۱۳۰	م. آ.	روسیه تزاری و مشروطیت ایران
۱۳۲	مازیار حداد	مطبوعات ایران، بعد از شهریور بیست
۱۳۴		معرفی اجمالی چند کتاب تازه چاپ خارج از کشور فصلی از یک کتاب منتشر نشده:
۱۳۸	الف. پرویز	حلول در سلول از لایه‌های متون:
۱۵۱	مجد الاسلام کرمانی	مجد الاسلام کرمانی و سفرنامه کلات گزارش‌ها، خبرها و سخنرانی‌ها:
۱۵۸		گزارش درباره مرکز اسناد و پژوهش‌های ایرانی و کارنامه آن
۱۷۴	صادق صبا	گزارش شب‌های شعر احمد شاملو در آلمان
۱۷۷	سخنرانی احمد شاملو	من درد مشترکم، مرا فریاد کن دنباله گزارش‌ها و خبرها: تاراج شاهنامه و حراج لندن - هیأت دبیران تازه کانون نویسندگان ایران (در تبعید) - تحقیقات تازه استاد محجوب سپانلو و زیان و وحدت ملی - سال جهانی حافظ - درگذشت مه‌ری آهی شهریار غزل، رخت از جهان کشید - جشنواره فرهنگی انجمن هنرمندان و نویسندگان ایرانی در بریتانیا.
	از ۱۸۴ تا ۱۹۵	نامه به فصل کتاب:
۱۹۶		نامه هانی از بزرگ علوی، اسماعیل نوری علاء، علی میرفطروس و ...
۲۰۷		کتاب‌هایی که در خواهد آمد فهرست‌ها:
		فهرست کتاب‌ها، تک‌نگاری‌ها، رسالات و گزارش‌های پژوهشگران ایرانی پیرامون جامعه روستایی و عشایری ایران - امیر هوشنگ کشاورز
۱۶۲		فهرست کتاب‌های تازه و نشریات ادواری
۲۱۲		
۲۴۹	مهداد رهگذار	منتقاد متاب

کم نیست مجلات، ماهنامه‌ها، گهگاه نامه‌ها و نشریاتی که در خارج از کشور در می‌آید. کتابها و نوشته‌هایی هم که بطور پراکنده منتشر می‌شود باز هم کم نیست. سخن در بلندی و کوتاهی محتوای آنها نیست. تعدادشان و پراکندگی زمان و مکان انتشارشان مورد نظر است. در ایران هم بازار کتابهای تازه چاپ و تجدید چاپ شده، - با همه محدودیتی که در کار است - باز همچنان گرم است، و این همه نه تنها نیاز به نقد و معرفی دارد، بلکه شایسته آن است که بخوبی شناخته شود و شناسانده شود.

اگر در ایران، یکی دو نشریه اختصاصی در زمینه نقد و معرفی و بررسی کتاب، منتشر می‌شود، در خارج از کشور جای نشریه‌ای مستقل در این زمینه خالی است. دیگر آنکه در نشریات داخل ایران، سخنی از کتابهای چاپ خارج نیست. و در اینجا نیز، بسیاری از کتابهایی که در ایران منتشر می‌شود، چنانکه باید نقد و معرفی نمی‌شود. شناخت همین نارسایی‌ها بود که دست اندرکاران «فصل کتاب» را برآن داشت تا بی‌هیچ ادعایی، دفتری تازه در نقد و معرفی کتاب بگشایند. بی‌هیچ ادعا، چرا که هیچ نشریه‌ای از پیش خود چیزی ندارد و ادعایی هم نمی‌تواند در میان باشد.

حاصل کار اگر خوب باشد، حاصل اندیشه و قلم نویسندگان و ناقدانی است که با نوشته‌هایشان بر قدر و اعتبار مجله می‌افزایند. و اگر دست اندرکاران نشریه اصولی را برای چاپ و انتشار مجله‌ای پذیرفته‌اند، بدان معنا نیست که ادعایی در میان باشد. کدام نشریه را می‌توان نشان داد که بر موازین و اصولی استوار نباشد.

یکی از همین میزان‌ها و اصول این بوده است که «فصل کتاب» به هیچ جریان سیاسی، به هیچ حزب و گروه و «خط و خطوطی» وابسته نباشد، تا همه نویسندگان، بخصوص آنانی که به جهت پرهیز از وابستگی به جریان خاصی، از نوشتن بازمانده‌اند، فضای مناسبی برای بیان آرای خود بیابند، بی‌آنکه بیم اتهامی در میان باشد.

براساس همین اعتقاد، در معرفی نامه فصل کتاب آمده است: «فصل کتاب، در اختیار هیچ گروه و دسته‌ای نیست و از همه ناقدان و نویسندگان نقد و مقاله می‌پذیرد». البته این سخن که «فصل کتاب» مجله‌ای سیاسی نیست و در اختیار هیچ گروه و دسته‌ای نیست، بدان معنا نیست که از صاحبان عقاید و آرای سیاسی نقد و مقاله نپذیرد یا به نقد و معرفی کتابهایی که در مسایل سیاسی نوشته شده است نپردازد. هر نقد و مقاله، از هر کسی با هر عقیده و مسلک و مرامی، اگر واجد ارزش باشد و با سبک و سیاق مجله بخواند، در چاپ آن درنگ نخواهد شد، مشروط برآنکه دراین نوشته‌ها از جریان خاص سیاسی و گروهی و محفلی، حمایت نشود تا استقلال مجله حفظ شود.

این استقلال و پرهیز از وابستگی، صرفاً به مسائل سیاسی و حزبی، محدود

نمی‌شود. یکی دیگر از اصول پذیرفته شده آن است که از نقد محفلی و سلیقه‌ای که در فضای ناسالم فرهنگی جامعه ما، سالها بر پاره‌ای از نشریات بظاهر وزین حاکم بوده است، بپرهیزیم و مجله را «پاتوق» فلان محفل «نقد ادبی» قرار ندهیم. اینها اصولی بوده است که هم من و هم مدیر مسؤؤل و همکار دیگرمان مهرداد رهگذار، برای استمرار و ادامه همکاری، آنها را پذیرفته‌ایم و قطعاً هر نوع خدشه‌ای که براین اصول وارد آید مانع از همکاری جمعی ما خواهد شد.

همه هم ناشر و مدیر مسؤؤل مجله - که تمام توان مادی و معنوی خود را برای انتشار نشریه در طبق اخلاص گذاشته است - همین است که استقلال مجله به تمامی حفظ شود.

اما چنین کاری، بطور يك جانبه، امکان پذیر نیست. به همین جهت شایسته است که خوانندگان مجله چون ناقدانی هوشیار، با ارائه نقد و نظر و راهنمایی‌های خود، هم در جهت حفظ استقلال مجله گام بردارند و هم در باروری محتوای آن به ما یاری دهند. در جهت برقراری این ارتباط دوسویه، صفحاتی از مجله، همیشه در اختیار خوانندگان خواهد بود، تا نظرات و انتقاداتشان، همانگونه که بدست ما می‌رسد، منعکس شود:

فقط در فضای چنین بده‌بستان‌های فرهنگی است که می‌توان به تصحیح اشتباهات کوشید و امکانات تازه‌ای را برای خلاقیت فراهم آورد. ما امیدواریم که چنین شود و بسهم خود همه تلاشمان را بکار خواهیم بست.

همچنانکه در بخش خبرها گفته‌ایم، به مناسبت سال جهانی حافظ، بخش عمده‌ای از شماره بعدی فصل کتاب، به حافظ شناسی و بررسی‌هایی درباره حافظ، اختصاص خواهد یافت. اما این بدان معنا نیست که روال همیشگی مان، از دست نهاده شود. در این شماره - شماره ویژه حافظ - نیز همچنان به کار خود در نقد و معرفی کتاب و نشر مقالات مختلف ادامه خواهیم داد.

امیدواریم همه آنانی که دلی با حافظ، و دستی در کار دارند به بهانه سال جهانی حافظ با حافظ ما تجدید عهد کنند و در ارائه تحقیقات تازه در زمینه حافظ شناسی و دیگر مسایل مربوط به کتاب، ما را یاری دهند. خواننده‌ایم و شنیده‌ایم که يك دست بی‌صداست، پس چشم امید ما به دست شماست.

ماشالله آجوردانی

و جنبش های سیاسی صد سال اخیر ایران نیز مؤثر خواهد بود، و چنین نیز باید باشد.

۱- اگر به تاریخ (و از آن جمله تاریخ ادبیات فارسی) رجوع کنیم می بینیم که لفظ ملت در گذشته به پیروان ادیان گوناگون اطلاق می شده، مانند «ملت مسلمان»، «ملت یهود»، «ملت مسیح». در کتاب معروف شهرستانی به نام «**الملل والنحل**»، منظور از «ملل» همین است، و در اشعار معروف حافظ: «جنگ هفتادودو ملت همه را عذر بنه»، و مولوی: «ملت عاشق زملت ها جداست، عاشقان را ملت و مذهب خداست»، نیز همینطور. حتی تا شصت، هفتاد سال پیش لفظ «ملت» هنوز گاهی به این معنی به کار می رفته، چنانکه مصدق در نطقی در مجلس ششم می گوید: «بنده همه آقایانی که اینجا تشریف دارند - غیر از آقایانی که از **ملل متنوعه** هستند - همه را مسلمان و هواخواه مملکت و طرفدار اصلاحات می دانم.» و در اینجا منظور از «ملل متنوعه» زرتشتیان، یهودیان و مسیحیان ایرانی هستند که در مجلس نمایندگان ویژه خود را داشتند.

۲- اما، «ملت» رفته رفته مفهوم «مردم» را یافته بود و به مجموعه طبقات اجتماعی اطلاق می شد. لیکن مفهوم و محتوای اجتماعی این لفظ با واژه فرنگی «**ناسیون**» یا «نیشن» یکسان نبود. «ناسیون» به عنوان يك استنباط سیاسی و اجتماعی از رُنسانس به این سو در فرنگ پدید آمد. «ناسیون» در فرنگ مجموعه طبقات اجتماعی است **به اضافه دولت** که (در فرنگ) به نحوی از انحاء مشروعیت خود را از طبقات اجتماعی گوناگون می گرفت. حال آنکه در ایران لفظ «ملت» بکلی از واژه و استنباط سیاسی - اجتماعی «دولت» جدا بوده، و اغلب به عنوان متضاد آن به کار می رفت. ریشه های این مسأله در جامعه شناسی تاریخی ایران است که فرصت طرح آن نیز در این مختصر نیست، اما در نوشته های دیگر مشروح افتاده است <۱>.

۲- در نتیجه، «ملی» صفتی بود به معنایی که امروز اصطلاح «مردمی» را برای آن ساخته اند، و نزدیک ترین الفاظ فرنگی به آن واژگان «پوپولر» و «دموکراتیک» است. اما مفهوم دقیق اجتماعی آن «غیر دولتی» و (هنگام برخورد ملت و دولت) «ضد دولتی» بود؛ نه به معنای فرنگی «آنارشیسست»، بلکه به مفهوم ایرانی «ضداستبدادی». و این از آن جهت بود که دولت نماینده زیر بنای استبدادی جامعه بود، و در نتیجه در فوق طبقات، یعنی در فوق ملت، یعنی در فوق اجتماع قرار داشت (ونه فقط در رأس آن). در انقلاب مشروطه، از نیرو های ضد استبدادی توأمأ به عنوان «ملیون» یاد می شد، و از نیروهای

همایون کاتوزیان

یادداشتی درباره

ملت، ملی، ملی گرا و ناسیونالیسم.

این مطلب ضمیمه ای است بر مقدمه ای که اینجانب برای خاطرات سیاسی خلیل ملکی نوشته ام. یعنی چاپ دوم آن که هنوز منتشر نشده. کوششی است برای درک مفاهیم و کاربرد درست پاره ای لغات و استنباطات که بار اجتماعی زیادی دارند. کسانی که با ارائه دلیل و مدرک غلط های آن را بگیرند بر بنده منت خواهند گذاشت.
اکسفورد، مه ۱۹۸۸ ... ک...

در ظرف ده سال گذشته این نگارنده در نوشته های گوناگون در باره مفهوم تاریخی و اجتماعی واژگان و استنباطاتی که در عنوان این یادداشت آمده اند گفتگو کرده ام، يك نمونه آن جزوه ای است زیر عنوان «**ملی کیست و نهضت ملی چیست**» که در سال ۱۳۵۹ (با همکاری **دکتر امیرپیشداد**) انتشار یافت. اینک لازم است که طرح مختصر ولی جامعی از این مبحث را در این ضمیمه ارائه دهیم. شاید لازم به تأکید باشد که این بحث اصولاً از مقوله مباحث علمی است. و علی الاصول نباید به عواطف یا تعصبات سیاسی ارتباطی داشته باشد. به عبارت دیگر اگر نظرات زیر را کسانی نپسندند بهتر است شواهد و استدلال آن را رد کنند. (تاخود این نگارنده نیز از آن نظرات بازگردد). نه اینکه گمان برند که مبنای این اظهارات بر تعصبات سیاسی قرار دارد. و باید برای مقابله با آن به تعصبات دیگری متوسل شد. اما البته این نتیجه گیری علمی در فهم و درک حوادث

استبدادی به عنوان «مستبدین» و «دولتی ها».

۴- و اینک نمونه های مختصری از مفاهیم و کاربرد «ملت» و «دولت» و «ملی» و «دولتی»، در قرن نوزدهم و انقلاب مشروطه.

در نامه حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی، یکی از رهبران نهضت تنباکو، به ناصرالدین شاه آمده است: «... با آن که خود استدعای مجلس اجتماع را نموده و سبب حضور سایر علما شده و معلوم است که مقتضای اتحاد **دولت و ملت** ... آن است که اگر مطلبی را ببینند که خالی از صلاح **دولت و ملت** بل موجب ...»^{۱۰}

«... مجلسی در دربار تشکیل دادند که صورت آن مجلس از این قرار است. اجزاء حضار مجلس **از طرف ملت**: جناب آقا میرزا حسن آشتیانی- جناب آقا سید علی اکبر تفرشی حاج شیخ فضل الله نوری - جناب امام جمعه - جناب آسید محمد رضا طباطبائی - جناب آسید عبدالله بهبهانی ... اجزاء حاضرین مجلس **از طرف دولت**: نایب السلطنه، کامران میرزا - وزیر اعظم امین السلطان - حاج امین السلطنه ...»^{۱۱}

در نامه مظفرالدین شاه به پسرش محمد علی میرزا - دو سه هفته پیش از امضاء فرمان مشروطیت چنین می خوانیم: «... همگی دعاگری **دولت و ملت** و طرف توجه ملوکانه ما هستند... و عرایض حقّه آن ها را هم که مبنی بر صلاح **دولت و ملت** باشد قبول خواهیم فرمود.»^{۱۲}

از نطق مظفرالدین شاه در ۲۵ رجب ۱۲۲۴: «این است که من مصمم شدم مجلس شورای ملی را تشکیل و تنظیم نمایم تا بدین وسیله بنیان **اتحاد و اتفاق دولت و ملت** به طوری که دلخواه من است مستحکم شود، و امیدوارم ان شاء الله تعالی به آن آرزو نایل شوم و طوری اساس **اتحاد مابین دولت و ملت** استوار شود... ولی هر تکلیفی متضمن حقی است و بالعکس... باید اساس **موافقت دولت و ملت** بر شالوده صحیحی گذارده شود.»^{۱۳}

در اعلامیه مورخ نهم جمادی الاولی، ۱۲۲۶ قمری آمده است: «کیست که نداند ملت نجیب قدیم ایران بعد از آن که قرنها دچار استبداد بوده... بواسطه نامساعدتی شاه با اساس مشروطیت، گرفتارچه مشکلات شده؟... چنانکه در اواخر ماه ربیع الاول برای زیادتی روابط اتحاد حقیقی، عموم **انجمن های ملی**... از مجلس مقدس درخواست کردند که چون بی اطمینانی **ملت** از شاه و بدگمانی شاه از ملت منافی مقاصد عالیه **دولت و ملت** است...»^{۱۴}

ناظم الاسلام ضمن شرح وقایع می نویسد: «عجب است که شخص اعلیحضرت و دولتیان راضی به این وقایع ناگوار نمی باشند ولی شیخ فضل الله و سید علی یزدی و اتباعشان آن طور با اولاد پیغمبر سلوک می نمایند...»^{۱۵}

در نامه علمای بزرگ عتبات به محمد علی شاه آمده است: «... به اقتضای وظیفه و تکلیفی که در حفظ دین و **دولت و ملت** بر عهده داریم... تفرقه کلمه دولت و ملت... تا مرز و بوم ایران را بکلی ویران و دولت و ملت را بالمره معدوم و مملکت را تسلیم اجانب نکنند **مرادشان حاصل نخواهد شد.**»^{۱۶}

در اعلامیه ملیون مورخ ۲۰ شعبان ۱۲۲۶، آمده است: «... آن بوده که در هر موقع دولت در باره مشروطه طلبان اقدامی نماید، آشکارا قدم را پس نهاده و صریحاً عذر می خواستند... و اسلحه را ریخته و از فرمان **دولتیان** بی مروت بر می تافتند...»^{۱۷}

در شرح وقایع: «امین التجار مذکور ساخت که سه هزار نفر از **ملتیان** برابر اردو آمدند و دو نفر از ملت کشته شده است.»

از اعلامیه ملیون: «بیچاره **ملت آذربایجان** (یعنی مردم آذربایجان) و مجاهدین غیور تبریز که چهار ماه است دست از همه چیز خود شسته تا جان های عزیز خود را سپر گلوله های آتشین نموده...»^{۱۸}

از تلگرام علمای بزرگ نجف به محمد علی شاه: «ولی چون هرچه از اول امر تاکنون اقدام در **اصلاح و اتحاد بین دولت و ملت** کردیم... و **دولت را به همراهی با ملت دعوت** کردیم... برعکس همه را **دولت به وعده های عرقوبی گذرانده**... با اینکه می دانستیم تمام **مفاسد حادثه از تحریکات دولت و دولتیان** خائن است، باز محض حفظ مراتب اغماض نمودیم... تا آنچه را که از او حذر داشتیم واقع شد و رشته اتحاد **دولت و ملت** يك باره گسیخت.»^{۱۹}

در نامه مردم اصفهان (۱۲ محرم ۱۲۲۷) به مشیر السلطنه صدر اعظم آمده است: «**اگر صلوات این دو سال را مقایسه نمائید صدی نود و نه هاید دولت، یکی اسباب زحمت ملت شده.**»^{۲۰}

در شرح حوادث می خوانیم که «در بین راه جناب فخام السلطنه را ملاقات کردم. تکلیف غلیانی کرد، رفتم به خانه ایشان. اول مطلبی که گفت این بود که از خط کمپانی تلگراف به سفارت انگلیس شده است. که در **تبریز فتح با ملت برده و لردوی دولت را متفرق کرده اند.**»^{۲۱}

از تلگرام ستارخان به سعدالدوله (۱۱ صفر ۱۲۲۷): **لردوی دولتی در مقام معاربه با ملت - به عوض اینکه علی الرسم با مجاهدین مسلح ملت که برای استرداد حقوق حقّه خود قیام و تا آخرین قطره خون خودشان ایستاده اند، جنگ نمایند - در نهایت وحشی گری و بی رحمی براهالی دهات بی سلاح بی طرف اطراف محله حمله نموده... امضاء: فدانی ملت، ستار.**

در ۱۷ جمادی الاولی، ۱۲۲۶، از تقی زاده تلگراف رمزی به مجاهدین تبریز می‌رسد: «مجلس هم با شاه در مذاکره سخت است. قشون ملی از هر طرف در شرف حرکت می‌باشند... فدای ملت، تقی زاده».^{۱۱۰}

۵- پس از جنگ بین لالی اول نیز لغات و اصطلاحات «ملت»، «دولت»، «ملی»، و غیرهم باز هم به همان مفاهیم به کار برده می‌شد.

در روزنامه نوبهار (نشریه ملك الشعراى بهار)، شماره ۱۶ میزان ۱۲۰۱ می‌خوانیم: «روز پنجشنبه ۱۲ صفر (۱۲ میزان جاری) در مجلس ملی، آقای معتمدالتجار نماینده تبریز لایحه ای قرائت کرده و از ظهور ارتجاع در تبریز و رشت و خرابی اوضاع و نقض قوانین شکایت نموده... و بالاخره گفتند: باید حکومت‌های نظامی ملغی بشود، و خیلی تقاضاهای ملیه دیگر...»^{۱۱۱} (در اینجا «تقاضا های ملیه» به مفهوم «خواست های مردمی یا دموکراتیک» به کار رفته است).

آقا سید یعقوب انوار در نطق خود در دفاع از تغییر سلطنت (نهم آبان ۱۲۰۴) گفت: «پس از آن که مجلس به توپ بسته شد و آزادیخواهان در تمام اقطار ایران منتشر شدند... خدا خواست و قوه ملی غلبه کرد، و درباری ها ناچار شدند که در مقابل قوای ملی تسلیم شوند و مشروطیت را اعاده دهند».^{۱۱۲}

روشنفکران مشروطه و پس از آن، «دموکراسی» را به «حکومت ملی» ترجمه کرده بودند، یعنی «حکومت» برای «کراسی» و «ملی» برای «دمو». و اینک نمونه هایی از مورد استعمال عبارت «حکومت ملی»:

سید حسن مدرس در نطق معروف ۲۱ جوزای ۱۲۰۲ خود در مجلس پنجم (برای استیضاح از دولت سردار سپه) می‌گوید: «... تا اینکه به زمان ما رسید، یعنی انقلاب ایران بر پا شد و ملت بیدار شد و حکومت يك نفری به حکومت ملی مبدل شد...»^{۱۱۳}

مصدق در نطق خود در مجلس ششم (۲۸ بهمن ماه ۱۲۰۶) چنین گفت: «ملت بیچاره که از انتخابات وکیل بی خبر است، ملت بیچاره که از حکومت ملی محروم است، سزاوار نیست که مورد ملامت هم بشود...» و نیز: «هرگاه دولت به آزادی انتخابات معتقد باشد، اصلاح قانون را هم خودش پیشنهاد می‌نماید، و اگر نکرد، باز هم با همین قانون ممکن است حکومتی نسبتاً ملی تشکیل داد...»^{۱۱۴}

۶- و این مفاهیم و موارد استعمال پس از شهریور بیست نیز ادامه می‌یابد:

مصدق در نطق خود در مجلس چهاردهم (۱۶ اسفند ۱۲۲۲) گفت: «هیچ ملتی در سایه استبداد بجائی نرسید... یا باید گفت که در جامعه افراد در حکم هیچ اند و باید آنها

را يك نفر اداره کند. این همان سلطنت استبدادی است که بود، مجلس برای چه خواستند و قانون اساسی برای چه نوشتند؟ و یا باید گفت که حکومت ملی است و تمام مردم باید غمخوار جامعه باشند و در مقدرات آن شرکت نمایند، در این صورت منجی و پیشوا مورد ندارد...»^{۱۱۵}

روز بعد از این نطق روزنامه رهبر ارگان حزب توده در باره آن نوشت: «سخنرانی دکتر مصدق با آن حالتی که به خوبی جنایات دیکتاتوری را حتی درباره این گونه رجال سیاسی پاکدامن و میهن پرست نشان می‌داد روح تازه ای در کالبد هر عنصر شریف و ملی می‌دمد... دیروز هم این سیاستمدار دلسوز ملی همان خطر را به گوش ملت ایران رسانید... ملت ایران به وسیله مظهر اراده خود، دکتر مصدق، ندای مظلومانه خود را به گوش همه جهانیان رسانید...»^{۱۱۶}

مصدق در نطق خود در مجلس چهاردهم (۲۶ شهریور ۱۲۲۴) گفت: «من يك آدمی بودم که دوره رضاشاه معتقد بودم که شئون ملی ما باید به دست ملت ایران باشد، نه به دست يك نفر...»^{۱۱۷}

پیشه وری در مقاله ای که در آن مصدق را به علت مخالفت او با اعطاء امتیاز نفت شمال به شوروی کوپید، نوشت: «اغلب لوايح تقدیمی شما روی حفظ منافع طبقه ملاکین بوده است. شما از آزادی ملت می‌ترسید...»^{۱۱۸}

يك روز پیش از سی ام تیر معروف، روزنامه بسوی آینده (نشریه علنی حزب توده) نوشت: «دکتر مصدق علاقمند بود که عمال سیاست آمریکا را در درجه اول به کرسی وکالت بنشانند و هدفش تشکیل مجلسی با اکثریت آمریکائی بود. ولی در عمل برای جلوگیری از هر گونه پیروزی نمایندگان واقعی ملی [یعنی کاندیداهای حزب توده] با دربار، و عمال امپریالیسم انگلیس سازش کرد...»^{۱۱۹}

مصدق در نطق خود در مجلس شانزدهم (۲۲ فروردین ۱۲۲۰) گفت: «ملکت ایران باید به طریق دموکراسی و بر طبق اصول مشروطیت اداره شود. دیکتاتوری ملکت ما را به روز سیاه نشانده و آن را هیچوقت ملت ایران طالب نبوده است... آقایان محترم شما بیائید به کعبه ملت رو کنید تا به طور قطع دو ثلث از شما را روانه خانه خود آید یعنی مجلس شورای ملی کند... مطمئن باشید که ملت با انتخاب کسانی موافقت خواهد نمود که صمیمیت خود را در این دوره نسبت به او ثابت کنند...»^{۱۲۰}

مصدق در نطق رادیونی پنجم مرداد ۱۲۲۲ خود گفت: «در مبارزه ای که اکنون در پیش گرفته ایم در راه بیشتر وجود ندارد: یا مقاومت و پایداری، که پایان آن سعادت و استقلال واقعی و عظمت ملت ایران هست، یا انقیاد و تسلیم که نتیجه اش تنگ

و رسوایی ابدی، و محرومیت از مزایای حکومت ملی و تحمل مفاسد و مظالم حکومت های فردی و دیکتاتوری است.^{۱۰۰}

نهضت مقاومت ملی (سازمان احزاب و نیروهای نهضت ملی که پس از ۲۸ مرداد برای مبارزه با دولت کودتا تشکیل شده بود) در یکی از اعلامیه های خود می نویسد: «رسالت تاریخی نهضت مقاومت ملی ایران ادامه راه مصدق یعنی کوشش در راه انتقال حق حاکمیت به ملت، و تأمین استقلال و آزادی کشور است.»^{۱۰۱}

آنچه در بالا آمد فقط مثال هایی بود برای روشن ساختن مفهوم واژگان «ملت»، «ملی»، «حکومت ملی» و غیرهم در کاربرد و موارد استعمال آنان. این مثال ها را بویژه از ادوار مختلف نهضت ملی انتخاب کردیم، تا گمان نرود که به دوره خاصی از آن ارتباط داشته. و نیز آنان را از زبان و قلم افراد و سازمان های سیاسی گوناگون - و با عقاید مختلف یا متضاد - برگزیدیم که این تصور پدید نیاید که فقط افراد و سازمان های ویژه ای چنین برداشت هایی داشته اند. اما از آن نمونه ها، و از نمونه های دیگر تا خواسته باشید در مطبوعات سیاسی ایران قرن نوزدهم و قرن بیستم یافت می شود، و از زبان و قلم افراد و سازمان های بسیار بیشتری.

ترجمه «ملت» به «ناسیون»، و «ملی» به «ناسیونال».

«ناسیون» يك استنباط سیاسی - اجتماعیِ فرنگی است که در چهار، پنج قرن اخیر در اروپای غربی پدید آمده است. صفت «ناسیونال» نیز بر اساس آن ساخته شده (و مکتب «ناسیونالیسم» نیز - که به آن باز خواهیم گشت - وجه تسمیه اش را از همان واژه گرفته). وقتی که خواستند واژه و استنباط فرنگی «ناسیون» را به فارسی ترجمه کنند چون در واقع معادل فارسی برای آن موجود نبود، اصطلاح «ملت» را در مقابل آن به کار بردند و اگر مساله به اینجا ختم شده بود شاید هرگز به همین توضیحات نیز نیازی پیدا نمی شد. اشکال کار از آنجا شروع شد که چون برای اصطلاح «ناسیونال» هم معادلی در فارسی نداشتیم، «ناسیونال» را به «ملی» برگرداندند - و در درجه اول در مورد شرکت ها و صنایع دولتی. حال آن که شکل طبیعی این واژه سازی ها - یعنی آنچه با واقعیات تاریخی و اجتماعی ایران وفق می داد - همان بود که خود به خود بوجود آمده بود، یعنی اموال دولت را «دولتی» و اموال مردم را «ملی» می گفتند: مانند راه آهن دولتی، رادیوی دولتی و مدرسه دولتی در برابر مدرسه ملی، اتوبوس ملی و «ساعت ملی».

البته، هم «ملی» و هم «ناسیونال» مفهوم «خودی» (در برابر بیگانه) و «داخلی» (در برابر خارجی) را هم دارند که با آنچه ما در این یادداشت می گوئیم تناقض حاصل نمی کند. مثلاً

وقتی «بانک ملی» درست کردند، غرض از «ملی»، خودی بود، در برابر بیگانه، چون تا آن روز بانک های حاکم در ایران بانک شاهنشاهی انگلیس و بانک استقراضی روس بودند. همچنین عبارت «ملی کردن نفت» و واژه «نفت ملی» بویژه به این دلیل به کار برده شد که صنعت نفت را از دست يك شرکت و قدرت بیگانه خارج کرده بودند. تازه در این مورد وجه دیگر و عمیق تری از مساله نیز دخالت داشت، زیرا که در جریان آن مبارزه، در چهار چوب آن دولت، نفت نه فقط از دست بیگانگان خارج شده بود، بلکه در تملک يك حکومت ملی، یعنی يك دولت غیر استبدادی، نیز قرار داشت و به این ترتیب واقعاً به ملت - به مردم ایران - تعلق یافته بود.

در هر حال، اسناد و مدارک موجود نشان می دهد که تا کودتای ۲۸ مرداد حتی در حوزه اموال خصوصی و اموال دولتی، اصطلاح «ملی» اغلب در مورد اول به کار می رفت، و «دولتی» در مورد دوم.

رابطه «ملی» با «ناسیونالیسم».

الف - ناسیونالیسم يك ایدئولوژی فرنگی است که مقدمات آن از قرون شانزده و هفده در اروپای غربی فراهم شد، و از اواسط قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم - اول در تئوری، بعد در عمل - به اوج خود رسید. ناسیونالیست ها مدعی برتری قوم یا نژاد خود (یا این هر دو) بودند. و شیوه کار آنان رژیم دیکتاتوری بود. اما طبیعتاً وجوه و تجلیات ناسیونالیسم در دوره های گوناگون، در نقاط مختلف اروپا صد در صد یکسان نبود. يك نمونه ناسیونالیسم اروپایی را در حوادث انقلاب انگلستان، در قرن هفدهم، مشاهده می کنیم، که دولت انگلیس به رهبری الیور کرامول مردم ایرلند را به شدت سرکوب کرد (و یکی از ریشه های بزرگ تاریخی خصومت بین این دو ملت نیز از همین جا پدید آمد). نمونه دیگر آن در دنبال انقلاب فرانسه، و در جریان تشکیل نخستین امپراطوری آن کشور (به رهبری ناپلئون بناپارت) دیده شد. در اروپای قرن بیستم نیز جنبش های ناسیونالیستی در اروپا زیاد بود که فقط بعضی از آنان به قدرت رسیدند. و از این جمله اند ایتالیای موسولینی، آلمان هیتلری، اسپانیای دوره فرانکو و اطریش دوره شوشنیگ.

ب - پیش از این دو سه قرن، و خارج از اروپا، سخن از ناسیونالیسم و ناسیونالیست گفتن حکم از پیش به پس خواندن تاریخ را دارد. (یعنی آن چیزی که فرنگی ها به آن «آناکرونیسم» می گویند). مثل اینکه، ما رستم دستان و رستم فرخزاد و

جلال‌الدین خوارزمشاه و شاه اسماعیل صفوی و نادر شاه افشار و جزآن‌ها را ناسیونالیست بخوانیم؛ یا پریکلس و تمیستوکل و زنفون و هرودوت را ناسیونالیست‌های یونان قدیم نام دهیم؛ یا کراسوس و قیصر و اکتاواگوست و گالبا را ناسیونالیست‌های روم قدیم. (چنانکه، از نظر تاریخی و جامعه‌شناسی، بازرگانان ایرانی یا فنیقی قرن‌ها پیش را «بورژوا» خواندن جایز نیست، یا مزدک را «کمونیست» شمردن خالی از دقت تاریخی و علمی است).

ج - اما میهن پرستی، دفاع از سرزمین، مردم یک سامان در برابر تسلط، تجاوز یا تحقیر دیگران، حفظ و اعتلای میراث فرهنگی و اجتماعی یک سرزمین، کوشش برای پیشرفت و ترقی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی یک کشور... هیچیک متضمن ایدئولوژی خاصی نبوده‌اند و نیستند، و زمان و مکان هم نمی‌شناسند. اگر مردم لهستان و چکسلواکی و یونان و شوروی و انگلستان و فرانسه و هلند و سایر نقاط درجنگ جهانی دوم در برابر تهاجم بیگانه از سرزمین و هویت و ناموس و حیثیت تاریخی و فرهنگی خود دفاع کردند این را به حساب ناسیونالیسم نمی‌توان گذاشت، بلکه این همان چیزی است که ما (در ایران) وطن پرستی می‌خوانیم و فرنگی‌ها به آن «پاتریوتسم» می‌گویند.

د - در قرن بیستم، و در رابطه با جنبش‌های استقلال طلبانه کشور‌های استعمار زده و جهان سوم، تخلیعی بین وطن پرستی، استقلال طلبی و آزادیخواهی - از سویی - و ناسیونالیسم، از سوی دیگر، پدید آمد. گاندی و نهر و پاتل و جناح و دیگران از استقلال و آزادی و حیثیت و هویت هند دفاع می‌کردند، اما نه توسعه طلب بودند، نه خواهان رژیم دیکتاتوری، نه معتقد به برتری قومی و نژادی. و مثال‌های دیگری نیز در این زمینه هست. اما در موارد دیگری نیز جنبش‌های استقلال طلبانه و ضد استعماری ضمناً شکل ناسیونالیستی بخود گرفتند که نمونه‌هایش را در ترکیه و یونان و مصر و عراق و بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین می‌توان یافت.

ه - نهضت ملی ایران از نوع اول بود. این نهضت چندین دهه را - از پیش از انقلاب مشروطه تا پس از ملی شدن نفت - در بر می‌گیرد. این نهضت دارای جناح‌ها و مکتب‌ها و برنامه‌های گوناگون بود. شعارها و تاکتیک‌ها و برنامه‌های روز این نهضت طبیعتاً در هر دوره‌ای مستقیماً به همان دوره مربوط می‌شد. اما اساس و شالوده این نهضت همیشه بر تأمین استقلال و آزادی کشور، دفاع از نوامیس و حیثیت فرهنگی ملت ایران (یعنی همه اقوام ایرانی)، مبارزه با استبداد و استقرار «حکومت ملی» بود. هیچکس از سران شاخص این نهضت نیز نژاد پرست، ضدخارجی، توسعه طلب و هواخواه رژیم

دیکتاتوری (چه رسد به استبداد) نبودند. از میرزای شیرازی و مجتهد آشتیانی و آسیدمحمد طباطبائی و سید حسن تقی زاده و جهانگیرخان شیرازی و سید جمال‌الدین اصفهانی و ناظم الاسلام کرمانی گرفته تا مدرس و مستوفی‌المالک و مشیرالدوله و مصدق و بسیاری دیگر از قدیم و اخیر.

و - در ایران قرن بیستم فقط کسانی را می‌توان ناسیونالیست خواند (و طبیعتاً با تعاریفی که از این اصطلاح و استنباط تاریخی در بالا عرضه کرده ایم) که مدعی برتری ذاتی نژاد و اقوام ایرانی - بلکه قوم فارس - بر سایرین بوده‌اند. و ایجاد کینه و دشمنی ذاتی با ترک و عرب نیز از همین طریق بود. می‌گوئیم «ذاتی» چون گفتن اینکه عرب در فلان جا ظلم کرد و ترک در فلان مسأله درماند - اگر درست باشد - امری است عینی؛ ولی تبلیغ اینکه عرب اصلاً «وحشی» و ترک اساساً «نادان» است ادعایی است ذاتی و ماهوی و ذهنی، که از نظر علمی قابل اثبات نیست، و از نظر سیاسی و اجتماعی و اخلاقی، خطرناک و (دست کم) غیر منصفانه است. و این از جمله تبلیغات زمان پهلوی بود، نه از آراء و عقاید نهضت ملی.

ز - حال اگر کسانی بخواهند علاوه بر این، همه مردمان وطن پرست، ضد استعمار و خواهان دموکراسی را هم - چه در ایران، چه در جاهای دیگر - ناسیونالیست بخوانند ما بحث و جدلی بر سر لفظ و لغت نداریم. فقط - و صرفنظر از توضیحات بالا - معلوم می‌شود که هرکه خائن به وطن خود نباشد و برای حفظ میراث آن، و پیشرفت آن، بکوشد، و در عین حال خواهان دموکراسی - یعنی حق شرکت فعال مردم در سرنوشت خویش باشد - نیز ناسیونالیست است.

ح - ضمناً، ازچند ماه پیش از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تاکنون دو اصطلاح تازه در فرهنگ سیاسی ایران پدید آمده است که - چون سابقه تاریخی ندارد - مفهوم سیاسی و اجتماعی آن نیز درست روشن نیست. یکی از این لغات، «ملی‌گرایی» و دیگری «ملی‌گرا» است. مفهوم این لغات جدید را نیز (مانند هر لغت دیگری، خاصه اگر تازگی داشته باشد) باید در کاربرد آنها جست. آنچه فعلاً در این باره می‌توان گفت این است که توضیحات ما در بالا به واژگان «ملت»، «ملی»، «نهضت ملی» و «حکومت ملی» ارتباط دارد، نه به لغات و اصطلاحاتی که تازه خلق شده‌اند و سابقه تاریخی ندارند.

پانویس‌ها:

و نیز به: H.Katouzian: "The Aridisolatic Society: A Model of Long-Term Social and Economic Development in Iran", The International Journal of Middle East Studies, June 1983

- ۲- ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش سعیدی سیرجانی، جلد اول، ص ۲۵.
- ۳- ایضاً، ص ۴۹. ۴- ایضاً، ص ۵۲۷. ۵- ایضاً، ص ۶۱۵. ۶- ایضاً، جلد دوم، ص ۱۴۰.
- ۷- ایضاً، جلد دوم، ص ۱۸۲. ۸- ایضاً، جلد دوم، ص ۱۸۷. ۹- ایضاً، جلد دوم، ص ۲۱۲.
- ۱۰- ایضاً، جلد دوم، ص ۲۲۴. ۱۱- ایضاً، جلد دوم، ص ۲۲۹. ۱۲- ایضاً، جلد دوم، ص ۳۰۸.
- ۱۳- ایضاً، جلد دوم، ص ۲۱۲. ۱۴- احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران (امیرکبیر، ۱۲۴۶، یکجلدی)، ص ۶۲۵. ۱۵- ملك الشمرای بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، جلد اول (تهران، ۱۳۲۲)، ص ۲۶۶.
- ۱۶- نقل از ابراهیم خواجه نوری، بازیگران عصر طلایی، جلد دوم (تهران ۱۳۲۲)، جزوه ۲۸، ص ۱۹۷.
- ۱۷- حسین مکی، دکتر مصدق و نطق های تاریخی او، ص ۴۲. ۱۸- ایضاً، از ص ۲۲۹ به بعد.
- ۱۹- کی استوان، سیاست موازنه منفی. ۲۰- رهبر، ۱۷ اسفند ۱۳۲۲. ۲۱- کی استوان، سیاست موازنه منفی. ۲۲- روزنامه آژیر، ۱۴ آذر ۱۳۲۲. ۲۳- بسوی آینده، ۲۹ تیر ۱۳۲۱. ۲۴- نطق های دکتر مصدق، انتشارات مصدق، جلد ۴، ص ۱۲۲-۱۲۱. ۲۵- اسناد نهضت مقاومت ملی ایران، نشریات راه مصدق و ضمیمه آن، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۲۲. ۲۶- ایضاً، ص ۱۲۸.

گفتار زیر، مطلب چاپ نشده ای است از زنده یاد حمید عنایت که به همت خانم «آنا عنایت» همسر ارجمندشان برای چاپ در اختیار «فصل کتاب» گذاشته شده است. ظاهراً این گفتار باید ده، یازده سال پیش، قلمی شده باشد. با تشکر از خانم «آنا عنایت» عین این نوشته، بدون هیچگونه دخل و تصرف نقل می شود.

«فصل کتاب»

در تاریخ روابط فرهنگی ایران با کشورهای غربی، انگلستان از این حیث دارای اهمیت است که نخستین هیئت محصلین ایرانی عازم اروپا در سال ۱۲۲۶ هجری برابر ۱۸۱۱ میلادی به آن مملکت گسیل شد. اعزام این هیئت که فقط مرکب از دو دانشجو بود به تشویق هباس میرزا نایب السلطنه و میرزا بزرگ قائم مقام وزیر او در زمان پادشاهی فتحعلیشاه قاجار صورت گرفت. آنچه عباس میرزا را به این اقدام برانگیخت تنبه و عبرت او از شکست ایران در جنگ با روسیه و کوشش برای رفع علل ناتوانی ایران در مقابله با همسایه شمالی بود. عباس میرزا مانند بسیار از رهبران کشورهای شرقی آن زمان علت اصلی این ناتوانی را عقب ماندگی ایران از دیدگاه نیرو و سازوبرگ نظامی و فنون آمادگی جنگی پنداشت. یک اقدام او برای رفع این عقب ماندگی، دعوت از کارشناسان نظامی بیگانه به ایران و اقدام دیگرش فرستادن دانشجو و کارگر و صنعت آموز به کشورهای خارج بود. بدبختانه این نخستین هیئت کوچک دانشجویان عازم انگلیس، فرجام خوشی نداشت، زیرا یکی از دو تن عضو آن به نام کاظم پسر نقاشباشی عباس میرزا که برای تحصیل

نقاشی به انگلستان رفته بود پس از هیجده ماه اقامت در انگلستان به بیماری سل در گذشت؛ عضو دیگر به نام میرزا حاجی بابا افشار با آنکه تحصیلات خود را در پزشکی و شیمی با جدیت به پایان رساند و در بازگشت به ایران به مقام حکیمباشی عباس میرزا رسید نامش با نام تهران کتاب معروف **جهیز موریه** انگلیسی به عنوان **سرگذشت حاجی بابای اصفهانی** یکی در آمد، و چون مطالب آن کتاب سراسر درنکوهش خلیقات ایرانیان است و انتشارش به آبرو و حیثیت ایران در انگلستان و بلکه اروپا سخت زیان رساند، میرزا حاجی بابا - به روایت منشی وزیرمختار انگلیس در تهران - همیشه خشمگین بود که چرا موریه در کتاب خود **« نام او را بجزسارت اختیار کرده و بر آداب ایرانی تاخته است. »**

دومین هیئت دانشجویان ایرانی باز به تصمیم عباس میرزا و قائم مقام در سال ۱۲۲۰ مرکب از پنج تن به انگلستان فرستاده شد، ولی این هیئت در کار خود کامیاب در آمد زیرا با آنکه در انگلستان بعلت طمع و نادرستی سرپرست انگلیسی خود کلنل **لوسی**، محنت و نکبت بسیار تحمل کردند، تحصیلات خود را با موفقیت به پایان رساندند و در سال ۱۲۲۴ به ایران بازگشتند، الا آنکه بهنگام بازگشت شش تن بودند زیرا یکی از آنان **یک خانم انگلیسی** را که قبول اسلام کرده بود به عقد خود در آورده به ایران آورد. برجسته ترین عضو این هیئت دوم میرزا صالح شیرازی بود که شهرتش در تاریخ معاصر ایران بسبب پیشگامی او در تأسیس نخستین مطبوعه کتابهای فارسی در ایران و نیز نخستین روزنامه فارسی است. میرزا صالح را به همین مناسبت از رهبران بیداری ایرانیان در روزگار نو دانسته اند. وی که به مدت سه سال و نه ماه و بیست روز در انگلستان بود خاطرات و مشاهدات خود را از شیوه زندگی و نظام اجتماعی و سیاسی آن کشور در سفرنامه اش به تفصیل شرح داده است. بیگمان مطالعه این سفرنامه در آگاهان باسوادان از پیشرفتهای غرب و درعین حال از آشفتگیها و نارواییهای اوضاع ایران دوره قاجار تأثیر فراوان داشته است. میرزا صالح در سفرنامه خود نهادهای اجتماعی و تاسیسات قضائی انگلستان را می ستاید و این کشور را **« ولایت آزادی »** می خواند؛ می نویسد: **« قواعد دولت داری و قوانین مملکت انگلند مخصوص است به خود انگلند، به این معنی که هیچکدام از ممالک دنیا نه به این نحو منتظم است و نه این قسم مرتب »** و ضمناً آگاه است که این نظام سیاسی و قضائی حاصل قرنهای گذشته و پیکار بوده است، چنانکه می گوید **« انگلیس سالها جان کنده و خونها خورده و خونها ریخته تا به این پایه رسیده است. »** کارستایش از انگلیسها را بجائی می رساند که آرزو می کند: **« کاش اهل ایران، انصاف از مردم انگریز را کسب می نمودند »** یا: **« به اعتقاد خاطی و محرر این دفتر، اگر اهل ایران را فراغت حاصل شود و اقتباس از کار اهل انگریز بنمایند جمیع امور ایشان بر وفق صواب گردد. »** ولی در عین حال از

« این الوقت » بودن انگلیسها انتقاد می کند که شاید غرضش پیروی حکومت استعماری انگلیس از منابع زودگذر خود در سیاست خارجی بوده است.

از زمان عباس میرزا که بگذریم تابیش از یک قرن هیچگونه کوشش سازمان یافته ای برای اعزام دانشجو از ایران به انگلیس مشاهده نمی کنیم، و نیز با آنکه در سراسر این مدت تلاشهایی جسته گریخته از طرف رهبران ایران برای گسترش فرهنگ نو در ایران از راه دعوت استادان و معلمان اروپایی صورت می گیرد، هیچ استاد و معلم انگلیسی برای این مقصود به ایران دعوت نمیشود، چنانکه در تأسیس دارالفنون می بینیم که همه معلمان آن از میان اطریشیا و ایتالیاییها و فرانسویها انتخاب می شوند. البته بعضی از اعیان قاجار در این دوره گاهگاه فرزندانشان را برای ادامه تحصیل به انگلستان می فرستادند که شاید معروف ترین آنان ابوالقاسم خان قره گزلو همدانی معروف به **ناصرالملک نایب السلطنه** نوه محمودخان ناصرالملک فرمانفرما بود. محمودخان در سفر دوم ناصرالدین شاه به اروپا که از ملتزمین رکاب شاه بود نوه خود را به همراه برد و برای تحصیل در انگلستان گذاشت.

ابوالقاسم خان ناصر الملک پس از پایان تحصیلات خود در کالج بلویل Balliol اکسفورد در سال ۱۲۰۱ به ایران بازگشت و در سال ۱۲۲۵ از طرف محمد علیشاه نخست وزیر شد ولی عمر کابینه اش دو ماه بیشتر طول نکشید. ناصرالملک ظاهراً از حیث رفتار و منش سخت زیر تأثیر روحیه انگلیس ها قرار گرفته بوده است، یا لااقل دیگران او را چنین می شناخته اند، بخصوص که مقامات رسمی انگلیس نیز از او آشکارا حمایت می کرده اند و در مواقع بحرانی به یاری اش می شتافته اند - یکبار هم به او نشان قدرشناسی دادند. حاج **مخبرالسلطنه هدایت** که در زمان نخست وزیری ناصرالملک در کابینه او وزیر معارف بوده است در کتاب **« خاطرات و خطرات »** خود، راجع به او می نویسد: **« ناصرالملک مردی جا افتاده، شاگرد مدرسه اکسفورد، طرف توجه انگلیس، نشان محترمی هم از انگلیس دارد، چون در اکسفورد تحصیل کرده است نمی تواند تصمیم بگیرد. »** این عبارت اخیر مخبرالسلطنه بسیار معنی دار است زیرا نحوه داوری و برداشت برخی از ایرانیها را از درس خواندگان انگلیس خاصه در علوم نظری و انسانی نشان می دهد و گواه این است که چگونه آنان را بیشتر غرق در عوالم نظری و بی خبر یا بیزار از واقعیات عملی، و به همین سبب، مردد و محتاط می انگاشتند.

در زمان رضاشاه، سیاست اعزام دانشجو به کشورهای خارج با جدیت بیشتر و به مقیاسی بی سابقه به مرحله اجرا گذاشته شد. ولی در آن دوره نیز کشور اصلی مورد توجه رهبران مملکت، فرانسه بود. انتخاب فرانسه به عنوان کشور غربی نمونه برای تربیت نسل جدید کارشناسان و کارگزاران دستگاههای فرهنگی و آموزشی و اداری مملکت، علل

گونگونگی داشته است، با آنکه در گفته ها و نوشته های مستولان سیاست فرهنگی ایران در آن زمان مطلب صریح و مستدلی در این باره دیده نمی شده، دو علت عمده را به حدس می توان دریافت: یکی آنکه فرانسه اصولاً برخلاف روسیه و انگلیس یعنی دو قدرت غربی بزرگ آن زمان از لحاظ تسلط و توسعه طلبی سیاسی، همسایه ایران شمرده نمی شد و بنابراین تربیت یافتگان فرانسه کمتر درمظان اعمال نفوذ به سود بیگانگان بودند یا برخلاف مورد ناصرالملک احتمال اینکه علناً مورد حمایت کشور تربیت کننده خود قرار گیرند درباره آنها کمتر بوده؛ دوم آنکه فرانسه به عنوان پاسدار میراث انقلاب کبیر هنوز در میان روشنفکران و آزادیخواهان ایرانی محبوبیت فراوان داشت و بعلاوه، معرفت طلبان و درس خواندگان ایرانی به دلیل ارج و اعتباری که فرانسویان برای شعر و ادب و بطور کلی برای عوالم احساسی و عاطفی در فرهنگ خود قائل بودند، نزدیکی و همدلی بیشتری نسبت به آنان احساس می کردند. به هر تقدیر، نتیجه سیاست فرهنگی «فرانکوفیل» یعنی هواخواهی از فرانسه آن شده که از سال ۱۲۰۲ هجری تا سال ۱۲۱۸ از نزدیک به هزارو پانصد دانشجوی ایرانی که کلاً در کشورهای غربی درس می خواندند هشتاد درصد در فرانسه اقامت داشتند و بقیه در کشورهای بلژیک و سوئیس و انگلستان پراکنده بودند.

از جنگ جهانی دوم به بعد وضع به سرعت تغییر کرد و عده دانشجویان ایرانی در انگلیس به نسبت تصاعدی رو به افزایش گذاشت و حتی بر شماره دانشجویان ایرانی در کشورهای دیگر اروپای غربی فزونی پیدا کرد، چنانکه در سال ۱۹۶۲ به ۲۹۲ تن رسید و در سال ۱۹۶۶ به ۵۵۱ افزایش یافت و در حال حاضر اگر چه آمار دقیق و مطمئنی از آنان در دست نیست مطابق اظهارات مقامات سرپرستی دانشجویان ایرانی در انگلستان شماره آنان از چهار هزار تن هم فرا گذشته است، ضمناً بگوئیم که باز به گفته همین مقامات، کل عده دانشجویان و دانش آموزان ایرانی در انگلیس - یا اگر بخواهیم به احتیاط سخن گفته باشیم کل عده کسانی که به عنوان درس خواندن از ایران به انگلستان آمده اند - اینک نزدیک به دوازده هزار تن است، و نگارنده حتی تردید دارد که آن چهار هزارتن نیز واقعاً همگی در دانشگاهها به معنی اخص این اصطلاح پذیرفته شده باشند. بلکه محتمل تر آن است که بیشتر ایشان در مدارس فنی و آموزشگاههایی درس می خوانند که پایان نامه های آنها کمتر از درجات دانشگاهی ارزش دارد. بنابراین اگر چه شماره دانشجویان ایرانی در انگلستان از لحاظ مطلق کمی افزایش نمایانی یافته است بطور نسبی خاصه در مقایسه با برخی از کشورهای دیگر اروپای غربی چندان تفاوتی نکرده است، یعنی هرچند بظاهراز شماره دانشجویان ایرانی مثلاً در فرانسه بیشتر است ولی در فرانسه نسبت دانشجویان ایرانی به کل عده ایرانیان مقیم آن کشور از عین این نسبت در انگلستان بالاتر است.

نتیجه درخور ملاحظه ای که از مطالب خود تا اینجا می توانم بگیرم آن است که روابط فرهنگی و آموزشی ایران و انگلستان با وجود سوابق متد تلخ و شیرین در زمینه سیاست و اقتصاد میان دو کشور از زمان صفویه تاکنون، در قیاس با آنچه ممکن بوده و خاصه در قیاس با روابط ایران و کشورهای دیگر اروپای غربی بویژه فرانسه و نیز ایالات متحده آمریکا، قلمرو محدود و بازده عملی اندک داشته است. اگر سراسر این دوره را در نظر بگیریم شماره درس خواندگان ایرانی دانشگاههای انگلیس که در دستگاههای گوناگون دولتی و غیردولتی ایران شاغل مقام بوده اند برآستی و به نحوی شگفت آور اندک می نماید. برنامه ها و اندیشه ها و سازمانهای فرهنگی و تربیتی ایران نیز در تمامی این دوره از الگوهای انگلیسی اثری ناچیز پذیرفته است. درباره تاثیر آراء متفکران انگلیسی برسیر پیدایی اندیشه های آزادیخواهانه در ایران دوره قاجاری با یکی دو استثناء مانند میرزا صالح شیرازی یا میرزا ملکم خان کم و بیش همین سخن را می توان گفت زیرا عقاید بیشتر پیشروان آزادیخواهی در ایران آن روزگار، همچون میرزا حسین مشیرالدوله و طالبوف و آخوندزاده و میرزا یوسف مستشارالدوله و دیگران درباره حکومت قانون و شکل و سازمان درست حکومت و آزادیهای فردی بیشتر از عقاید فیلسوفان سیاسی فرانسه اقتباس شده است.

هنگامی که درباره ریشه های این محدودیت قلمرو نفوذ فرهنگی انگلستان در ایران بیندیشیم علل گوناگون و متعددی به نظر ما می رسد که در اینجا باید به مهمترین آنها اشاره کنیم. نخستین علت از دیدگاه تاریخی، نوعی بیمیلی برخی از مقامات یا نمایندگان سیاسی دولت انگلیس در گذشته از اشاعه فرهنگ انگلیسی در کشورهای خارج بطور عموم بوده است. این نکته بویژه درباره دو کشور بزرگ خاورمیانه - یعنی ایران و مصر - صدق می کند. انگلستان حتی در دوره استعمار برخلاف امپریالیسم فرانسه که شعار خود را نشر مدنیت، یا بهتر بگوئیم فرهنگ فرانسه در کشورهای آسیایی و آفریقایی قرار داده بود، به تحمیل زبان و فرهنگ خویش بر مستعمرات یا سرزمینهایی که در حوزه نفوذ آن قرار داشتند چندان شوقی نشان نمی داد. هراندازه کاشفان و جهانگردان و صاحب منصبان انگلیسی در زمینه سیاست و اقتصاد، توسعه طلب بودند در زمینه فرهنگ، کوتاه آمدند چنانکه مصر با آنکه نزدیک به هشتاد سال در اشغال رسمی حکومت انگلیس بسر برد هیچگاه فرهنگ انگلیسی را نپذیرفت و تنها فرهنگ بیگانه ای که بر روشنفکران و باسوادان آن کشور مسلط شد فرهنگ فرانسوی بود و سبب این امر را علاوه بر واکنش قهری مصریان بر ضد اشغالگران، بیگمان پرهیز مقامات انگلیسی از فعالیتهای دامنه دار فرهنگی در آن کشور باید دانست. اگر هم در شبه قاره هند یا در بعضی از کشورهای آفریقایی مستعمره انگلستان

زبان انگلیسی تقریباً به مقام زبان ملی رسید علتش نه چندان عمد یا تمهید و اصرار مقامات انگلیسی بلکه نیاز ملل این سرزمینها به زبان واحدی بود که اقوام و قبایل آنها را که علاوه بر اختلاف در کیش و نژاد و تبار به زبانهای متفاوتی سخن می‌گفتند با یکدیگر سازگار کند یا به تفاهم آنان با یکدیگر یاری رساند، و نیز باید متوجه بود که زبان، تمامی فرهنگ را تشکیل نمی‌دهد و فراگرفتن زبان انگلیسی غیر از اخذ یا اقتباس از فرهنگ انگلیسی است. از این علت عام که بگذریم، علت خاص محدودیت نفوذ فرهنگی انگلستان در کشورهای شرقی دشواری ورود به دانشگاههای انگلیس و از آن مهمتر دشواری خروج یعنی فارغ التحصیل شدن از آنهاست. در حالی که پذیرفته شدن به دانشگاههای فرانسه و بیشتر دانشگاههای آمریکا و بسیاری دیگر از ممالک غربی بالنسبه آسان تر است، زیرا اولاً دانشگاههای انگلستان که از حیث سابقه و سنت علمی و سطح تدریس و دامنه تحقیقات، اعتبار جهانی دارند، شرایطی سنگین تر از دانشگاههای دیگر غربی برای پذیرش داوطلبان نهاده اند و ثانیاً شماره دانشگاهها در انگلستان به نسبت جمعیت کم است، چنانکه مطابق پژوهش اونسکو از حیث این نسبت در جهان مقام ششم را داشته است (پس از آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و آرژانتین و فرانسه و آلمان غربی). در انگلستان تنها چهار درصد دانش آموزان پس از پایان تحصیلات دبیرستانی به دانشگاه می‌روند، حال آنکه در آمریکا این نسبت ۲۰ درصد است. شعار مدبران فرهنگی انگلستان درباره شماره آموزشگاههای عالی مملکت خود همیشه این بوده است که «هرچه کمتر بهتر» یعنی هرچه از حیث کمیت در توسعه این آموزشگاهها بیشتر پرهیز یا احتیاط کنند احتمال آنکه کیفیت آنها بهتر باشد بیشتر خواهد بود. در دهه شصت تا اندازه ای در این سیاست تجدید نظر شد و شماره دانشگاهها یکباره رو بغزونی گذاشت چنانکه از ۲۲ در سال ۱۹۵۷ به ۴۲ در سال ۱۹۶۵ رسید ولی هم دشواریهای اقتصادی و هم توجه رهبران فرهنگی به عواقب ناگواری که توسعه ناسنجیده کمی احتمالاً در پی خواهد داشت سبب شد که آنگه این افزایش دوباره کند شود چنانکه از آن سال تاکنون فقط دو دانشگاه تازه در این کشور گشوده شده است.

چون شماره دانشگاههای انگلیس بالنسبه کم و شرایط ورود آنها از حیث معدل نمرات دوره دبیرستانی و دانستن زبان انگلیسی دشوار است، دانشجویان ایرانی، ناگزیر بوده اند که برای ورود به دانشگاهها با عده زیادتری داوطلب رقابت کنند و مخصوصاً از میان داوطلبان غیر انگلیسی، آنان که از کشورهای «کامن ولث» یعنی همسود یا مشترک المنافع می‌آیند از آنرو که زبان انگلیسی را از پیش بخوبی می‌دانند برتری آشکاری بر داوطلبان ایرانی دارند. در اینجا باید بیفزاییم که در سال ۱۹۷۴ از دویست و چهل و چهار هزار دانشجوی دانشگاههای انگلیس، بیش از هشتاد هزار تن، خارجی بودند و چهل

و نه درصد این دانشجویان خارجی از کشورهای «همسود» می‌آمدند.

حاصل این دو علتی که در توضیح محدودیت نفوذ فرهنگی انگلستان در ایران شرح داده شد، علت سومی است که با گذشت زمان، تاثیر و قوت آن پیوسته رو بغزونی بوده است و آن اختلاف نظام حقوقی و سیاسی و اداری دو کشور است که آشکارا سبب شده است تا دانش و مهارتی که دانشجویان ایرانی در انگلستان در این رشته‌ها بدست می‌آورند، برخلاف دانسته‌ها و آزموده‌هایی که فارغ التحصیلان رشته‌های عملی فنی و پزشکی فرا می‌گیرند در ایران چندان بکار نیاید. نظام حقوقی ما علاوه بر فقه و شریعت اسلامی بیشتر از فرانسه و بلژیک اقتباس شده است و نظام اداری ما نیز که زمانی برگرفته از اصول مدیریت فرانسوی بود در دوسه دهه اخیر زیر تاثیر شیوه‌های آمریکایی مدیریت قرار گرفته است هرچند اینک سخن از آن می‌رود که مدیریت ایرانی باید تابع نیازها و ویژگیهای جامعه ایرانی باشد. بنابراین جوانانی که از ایران قصد ادامه تحصیلات عالی خود را در انگلستان داشته‌اند پس از آگاهی از اینکه برای پذیرش به دانشگاههای انگلیس باید از چه خانهای بگذرند و بعد درس خواندن و قبول شدن در امتحانات این دانشگاهها تاجه پایه دشوار است و سرانجام بغرض توفیق در امتحانات، تازه دانشی که فرا خواهند گرفت در رشته‌های حقوق و مدیریت و سیاست بجز مطالعه و تحقیق و تأمل و مراقبه فردی بدردی نخواهد خورد و اگر حسابگر و دوراندیش و در تحصیلات خود جویای فایده عملی باشند از همان آغاز کار از این قصد روگردان خواهند شد. و بر آگاهان پوشیده نیست که مباحث مربوط به نظام قضایی و سیاسی و اداری تا چه اندازه در تعیین صورت و محتوای زندگی فرهنگی يك ملت مؤثر است و فرهنگ ایرانی به این دلایلی که گفته شد از تاثیر فرهنگ انگلیسی برکنار مانده است.

به يك علت روانی نیز در همین زمینه اشاره کنیم و بحث درباره محدودیت نفوذ فرهنگی انگلیس را پایان دهیم. این علت روانی ناشی از دشواری همجوشی و آمیزگاری بیگانگان مقیم انگلستان با مردم این کشور است. انگلیسیها اگرچه در رفتار با بیگانگان بسیار مؤدب اند و بطور کلی در برابر عقاید و آداب خلاف عرف، چه از جانب خودی و چه بیگانه، بردباری و تساهل درخور ستایشی از خود نشان می‌دهند و رنگ و قیافه افراد برایشان اصلاً اهمیتی ندارد و بهمین سبب، نژادپرستی برخی از گروههای دست راستی را در کشورشان به شدت نکوهش میکنند، در زندگی عملی چندان اهل معاشرت و همدمی با بیگانگان نیستند. چه بسا ایرانیانی که دهها سال در این سرزمین زیسته‌اند و از همه گونه آسایش و ایمنی برخوردار بوده‌اند ولی در حساب آخر، شماره دوستان انگلیسی همنشین و همدل آنان از شماره انگلستان دست در نگذشته است و بهمین دلیل همیشه خود را در

جامعه و فرهنگ انگلیسی بیگانه احساس کرده‌اند. بیگمان ایرانیانی هستند که همین تنهایی را می‌پسندند و برزندگی پرهیاهو و درگیری با آشنایان و دوستان بی شمار رجحان می‌نهند ولی سلیقه و مشرب اکثریت ایرانیان خلاف این است. از يك قرن پیش تاکنون کسانی که از مشهورات و تأثرات خود در جامعه انگلیسی، کتاب و مقاله و خاطرات نوشته‌اند از این خصوصیت انگلیسیها شکوه کرده‌اند. در دوره قاجاری **رضاقلی میرزا** نوه فتح‌الشاه در سفرنامه خود راجع به انگلیسیها نوشت: «حبّ جاه دنیا دراهالی آنجا علوی عظیم دارد و بطریق اهالی شرق در مهمانداری و غریب نوازی نمی‌کوشند و بسیار بیگانه و ناآشنا هستند و مادام که صرفه‌ای در امور ملاحظه نکنند دیناری اخراجات نخواهند کرد.» و **مجتبی مینوی** دانشمند ایرانی معاصر که در بهمن ماه گذشته در گذشت و سالهای دراز در انگلستان مقیم بود در نامه‌ای به تاریخ مهر ۱۲۵۲ که در شماره اسفند ۲۵۲۵ مجله سخن چاپ شده است نوشته است که «اگر شصت سال دیگر در این سرزمین بمانم باز خارجی هستم و با اهل انگلستان نمی‌جوشم و آبم بیک جوی نمی‌رود».

با همه آنچه گفته شد در ظرف ده یا پانزده سال اخیر تحولاتی که در زندگی درونی و نیز در روابط خارجی انگلیس روی داده است نوید می‌دهد که در آینده پیوندهای فرهنگی و آموزشی میان دو ملت گسترده‌تر شود. از یک سو از زمانی که انگلستان مقام خود را به عنوان یک قدرت استعماری در جهان، و بخصوص در خاور میانه از دست داده است روابط آن با کشورهای منطقه خاورمیانه تا اندازه‌ای فارغ از بدبینی‌ها و خاطرات تلخ گذشته رو به توسعه بیشتر گذاشته و کاربرقراری تفاهم فرهنگی آن با ملتهای این منطقه قدری آسان‌تر شده است. از سوی دیگر با پیوستن انگلستان به بازار مشترک اروپا و روی گردانی بیشتر رهبران سیاسی این کشور از روش دیرین جدایی و گسستگی معنوی از سایر کشورهای اروپای غربی، شیوه زندگی و همراه با آن، نهادهای اجتماعی و سیاسی این کشور دگرگونیهای بزرگی پذیرفته و این دگرگونیها در محتوای برنامه‌های آموزشی بازتاب یافته است. بدینسان احتمال دارد که دروس دانشگاههای انگلستان در رشته‌های اداری و اقتصادی و سیاسی و حقوقی به برنامه‌های آموزشی دانشگاههای دیگر غرب نزدیکی و همانندی بیشتری پیدا کند بی آنکه از سنتهای معمول گذشته بگسلد. این امر طبعاً سبب خواهد شد که مهارتها و دانشهایی که دانشگاههای انگلیس در رشته‌های یادشده می‌آموزند در آینده برای شماره بیشتری از کشورهای جهان از آن جمله ایران سودمند در آید.

ما شاء الله آجودانی

عرفان ایرانی و رمز و راز تساهل

محمدبن منور: اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید (دوجلد).

با مقدمه و تصحیح و تعلیق دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی.

چاپ تهران. ۱۳۶۶. ناشر انتشارات آگاه. ۱۳۰۲ صفحه.

عرفان ایرانی و ارزشهای متون ادبیات عرفانی ما، آنگونه که سزاوار است نه شناخته گردیده است و نه شناسانده شده است. آنچه که در حیطه ادب رسمی، در دانشگاه‌های ما در چاپ و انتشار و توضیح و تفسیر متون عرفانی انجام گرفته است، گرچه ارزشمند است و بجای خود، کاری است ضروری و اصولی، اما در این نوع تحقیقات، جز در موارد استثنایی، به عرفان ایرانی به منزله بخشی از اندیشه و تفکر قوم ایرانی، توجه چندانی نشده است و منزلت و جایگاه چنین تفکری در فرهنگ ما، بطور تاریخی، مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است. چنانکه هنوز پس از سالها تحقیق و بررسی، داوری روشنی در باب ارزش این میراث معنوی ما، در دست نیست.

در حیطه ادب غیر رسمی و غیر دانشگاهی ما، برخوردی که با این بخش از فرهنگ ایرانی شده است یا از سرتفنن بوده است، یا از سر جهل و ستیزه. روشنفکران ما، آنگاه که از سرشیفتگی به این میراث قوم، می‌نگرند آنچه برایشان مهم است، جاذبه‌های شاعرانه و ابهام رمزآلود دنیاهای ناشناخته عرفان و متون عرفانی است و برخوردشان با این پهنه

فرهنگ ما، برخورداردی است شخصی و تفنن آمیز و ذوقی. یعنی از سردانش و تحقیق بر آن نشده‌اند که عرفان ایرانی را، با همه گونه گونی های آن به عنوان شیوه ای از تفکر و جهان بینی، مورد بررسی قراردهند.

از سوی دیگر، روشنفکران دیگری را داریم که به شیوه کسروی، همه میراث فرهنگ عرفانی ما را، در محدوده سنت انحطاط یافته تصوف خانقاهی، مورد نقد و ارزیابی قرار می دهند و آن را مایه تباهی و تن پروری و فساد قلم می دهند و برخورداردی ستیزه جویانه را با این بخش خلاق فرهنگ ایرانی، در پیش می گیرند. این است که در محدوده ادب غیر رسمی و غیر دانشگاهی، هیچ کار جدی و اصولی را، در این زمینه نمی توان نشان داد.

حال آنکه نمونه های دیگری در دست داریم که نشان می دهند در همین حیطه ادب غیررسمی، در بازشناسی بخش های دیگری از موارث فرهنگی ما، کارهای ارزنده تری، سامان یافته است:

برای نمونه، با آنهمه تحقیقات و تفصیلاتی که در باب شاهنامه منتشر شده است، اما کار کم حجم **شاهرخ مسکوب**، با عنوان مقدمه ای بر رستم و اسفندیار، در بازشناسی فردوسی و ارزش بخشی از شاهکار او - داستان رستم و اسفندیار - از دهها کتاب و رساله تحقیقی بیشتر بوده است. در واقع مسکوب، با همین کتاب و کتاب دیگرش سوک سیاوش، با زبان تحلیلی امروز، هم منزلت فردوسی را و هم منزلت شاهکار او را در تاریخ و فرهنگ ما، به بخشی از جامعه ما شناساند، و از این راه توانست بخشی از میراث ارزشمند فرهنگی ما را، در بوتۀ نقد و تحلیل، به داوری بگیرد و توانمندی های آن را بازشناسد و بازشناساند.

گرچه در باب شاهنامه، در زمینه مورد نظرما، تالیفات ارزشمند دکتر **اسلامی ندوشن** در معرفی و بازشناخت شاهنامه، در دست است، اما در باب عرفان ایرانی، بخصوص آن بخش از عرفان ما که اصطلاحاً به **عرفان خراسان** معروف است و بالنده ترین و زنده ترین بخش عرفان ایرانی است، هنوز، چنانکه باید آثار ارزنده ای خلق نشده است.

به همین جهت بخش عظیمی از میراث فرهنگی ما در حالت ناشناختگی باقی مانده است. حال آنکه گوهر حقیقی عرفان ایرانی، یعنی تساهل و آسان گیری در برخورد با عقاید و آراء و مذاهب و رسوم دیگران - آنهم در سیاه ترین دوره های تاریخی کشورما - امری نیست که به آسانی نادیده گرفته شود.

اگر این گوهر واقعی عرفان ایرانی، که بنوعی زمینه ساز آزاد اندیشی و آزادی بوده است و در حالت خلاقه خود، پیوسته با تحجر و خودکامگی مذهبی و سیاسی برسر جدال

بوده است، به فرهنگ معاصر ما انتقال یابد، - چون محتوای آن با ذهن و زبان مردم ما بیگانه نیست - می تواند به عنوان یکی از انگیزه های فرهنگی در ایجاد فضای تساهل و تسامح، در برخورد با آراء و عقاید دیگران، مؤثر افتد.

قطعاً شناخت اصولی این بخش از تفکر ایرانی، همانند هر شناخت اصولی دیگر، وقتی امکان پذیر خواهد بود که پیش از هر حرکت و تلاشی، منابع و ماخذ مورد تحقیق به شیوه انتقادی و علمی، تصحیح و بررسی شود. آنچه که گفتیم، گرچه ضرورت تحقیقات دانشگاهی را بازمی نماید، اما بازگو کننده این حقیقت هم هست که آن نوع تحقیقات با همه ضرورت هایی که دارند، بدون اینگونه بررسی های تحلیلی، کارآیی فرهنگی چندانی نخواهند داشت.

اما در باب تحقیقات مربوط به عرفان ایرانی، در حوزه تحقیقات دانشگاهی، اگر از تلاش مستمر استادان دانشوری چون **استاد هبذالحسین زرین کوب**، در روشن ساختن بخشی از ارزشهای این میراث معنوی گرانبها بگذریم، جز با تصحیح و تحشیه و تعلیقات متون عرفانی و ارائه چاپ انتقادی آنها، - که البته کاری است اصولی و ارزشمند - با تلاش مستقل و کارساز دیگری در زمینه تبیین ارزشها و توانمندی های عرفان و متون عرفانی، روبرو نیستیم.

حتی آن بخش از تحقیقات دانشگاهی در توضیح و تفسیر و تصحیح انتقادی متون، جز برای افرادی متخصص، برای دیگران، چندان قابل استفاده نیست. به همین جهت، با آنکه بسیاری از متون عرفانی ما به چاپ انتقادی رسیده است و تحقیقات بسیاری درباره آنها انتشار یافته است، اما بهره یابی فرهنگی از این میراث ارزشمند، برای بسیاری از دانش آموختگان و افراد غیر متخصص اما باسواد، امکان پذیر نبوده است. درست به همین دلیل در محدوده تحقیقات دانشگاهی، شیوه توضیح و تفسیر شفیمی در حل مشکلات متن، کاری است ارزشمند و نسبتاً متفاوت. متفاوت از آن جهت که با این شیوه توضیح و تفسیر، درک و فهم یکی از متون کلاسیک ادبیات عرفانی ما، برای افراد غیر متخصص کتابخوان نیز آسان شده است و عملاً نشان داده شده است که می توان مشکل ترین متون کلاسیک را طوری عرضه کرد که دقایق و ظرایف آن در خواندن و فهمیدن متن - تا حد زیادی - برای مبتدیان روشن شود و برای منتهیان نیز، حاوی نکات تحقیقی دست اول باشد. این شیوه تحقیق و تفسیر در نوع خود تازگی هایی دارد که کمی بعد به آن خواهیم پرداخت. اما پیش از آن نظری بینکنیم به اسرارالتوحید به عنوان زندگینامه ابروسعید.

اسرارالتوحید، زنگینامه ابوسعید ابوالخیر (۲۵۷-۴۴۰ ه.ق.) است: آزاده ای از پهنه عرفان شکوهمند خراسان که به گفته شفیع «انسان نمونه تاریخ فرهنگ ایران است.» (ص ۱۶۲ مقدمه). کتاب ریخته دست هنرمند قادری است از نوادگان او به نام محمدبن منور که در قرن ششم هجری می زیسته است. منزلت و چیره دستی او در نثر نویسی فارسی تا بدان پایه است که به گفته بجای شفیع «اگر بخواهیم سه کتاب از شاهکارهای نثر فارسی انتخاب کنیم، یکی از آن سه کتاب «اسرارالتوحید است» و دو کتاب دیگر یکی «تاریخ بیهقی است» و دیگری «تذکره الاولیاء» عطار (ص ۱۶۲ مقدمه).

این شاهکار مسلم نثر فارسی، یکی از منابع دست اول تحقیق دریاب تاریخ اجتماعی ایران، نیز هست، هیچ کتاب رسمی تاریخ را نمی توان نشان داد که حاوی اینهمه نکات زنده و جالب از اوضاع فرهنگی و اجتماعی یک دوره تاریخی باشد. آگاهی هایی که در کتاب، در زمینه عرفان و تصوف، اقوال مشایخ و اصطلاحات و تعبیرات صوفیان و رسوم و مراتبشان وجود دارد، به کتاب ارزش یک فرهنگ اختصاصی در باب شناخت آن مباحث می دهد.

ارزش هنری اسرارالتوحید، در ارائه یک ساخت هنری از زبان فارسی، آنهم در نهایت ایجاز و اختصار، کم نظیر است. نویسنده با گزینش و احضار هنرمندان و واژگان و ترکیبات و با استفاده از ساختارهای نحوی زبان، با خلاقیت در حوزه تصاویر - بی آنکه گرفتار انواع مجازها و استعاره های زبان شعر شود (ص ۱۷۲ مقدمه) - به خلق و آفرینش می پردازد.

فراید ادبی اسرارالتوحید به لحاظ مختلف، بسیار است. ادیب و زبان شناس و ناقد هنر می تواند از دیدگاههای مختلف کتاب را در بررسی و ملاحظه گیرد. شفیع «بر روی هم جوانب ادبی اسرارالتوحید» (ص ۱۷۱ مقدمه) را چنین خلاصه می کند:

۱- گسترش واژگان مؤلف

۲- نحو یا بلاغت ساختارهای نحوی او

۳- اسلوب داستان پردازی کتاب

۴- اشتغال آن بر مقدار زیادی شعرهای کهن زبان فارسی که بلحاظ مورخان ادبیات و بویژه مورخان شعرهای عرفانی، مهمترین سند تاریخی بشمار می رود. (صص ۱۷۱ و ۱۷۲ مقدمه).

اسرارالتوحید، از جهت اشتغال بر ترکیبات متنوع زبان فارسی، کم نظیر است. قدرت تصریفی زبان فارسی و امکانات فراوان این زبان، برای ساختن انواع ترکیبات تازه،

از ویژگیهای بارز زبان فارسی است. در فارسی، عناصر اصلی زبان: اسم، فعل، صفت و قید نه تنها می تواند با یکدیگر ترکیب شود، بلکه با استفاده از پیشوندها و پسوندها و با کاربرد متفاوت حروف اضافه بر سر کلمات می توان معانی گوناگونی پدید آورد.

متاسفانه این ویژگی زبان فارسی، در دوره های بعدی، مورد غفلت قرار گرفت و با استعمال بیش از حد مصادر و افعال عربی، خلاقیت زبان فارسی، در آفرینش ترکیبات تازه زبانی محدود شد. (نگاه کنید به مقدمه ص ۱۸۸) اما در این روزگار که ما، بیش از هر زمان دیگری، برای انتقال مفاهیم جدید به فرهنگ ایرانی به آفرینش ترکیبات تازه زبان نیازمندیم، متن اسرارالتوحید می تواند سرمشق و نمونه آموزنده ای باشد. بحث مفصل شفیع، در مقدمه کتاب، درباره ویژگیهای زبانی اسرارالتوحید، به دقت، ظرایف متن را باز نموده است. آنچه شفیع در مقدمه، تحت عنوان چند نمونه از ترکیبات متن اسرارالتوحید آورده است (صص ۱۸۱ و ۱۸۲ مقدمه)، نشان دهنده قدرت نویسنده است در بهره یابی از خلاقیت زبان فارسی در کاربرد و آفرینش ترکیبات. فهرست مفصل لغات و ترکیبات و تعبیرات می تواند دامنه گسترده این کاربردها را مشخص کند.

یکی از ویژگیهای اسرارالتوحید، در قصه پردازی، این است که در بسیار جاها، قهرمانان قصه «لحن» مخصوص خود را در گفتگوها، حفظ کرده اند و سیاق عبارت و واژگانشان، با نثر محمدبن منور متفاوت است. حتی در پاره ای موارد عناصر تشبیه شان، از مواد کارشان، اخذ می شود. اهمیت این کار مولف وقتی مشخص می شود که دریابیم در متون ادبی کلاسیک ما، در قصه ها و نوشته های مختلف، لحن و زبانی که در کار بوده است، لحن و زبان نویسنده کتاب بوده است. بدین معنی که همه قهرمان ها در قصه ها و نوشته ها به یک لحن و زبان واحد: لحن و زبان نویسنده، سخن می گفتند و بین زبان گفتار شاه و گدا، عالم و عامی تفاوتی نبوده است. بقال دوره گرد همانگونه سخن می گفت که عالمی متبحر و فاضل، و این خود از مشخصه های بارز سبک قصه پردازی و نثر نویسی کلاسیک است.

اما در اسرارالتوحید مؤلف بسیاری از قهرمانان را واداشته تا با لحن و زبان مناسب طبقه یا محیط خاص خویش سخن بگویند (ص ۱۷۲ مقدمه). این قدرت مؤلف در انتخاب «لحن» مناسب برای قهرمانان داستان، به گفته شفیع: «تقریباً در کل ادبیات فارسی بی سابقه است» (همان صفحه) برای نمونه نگاه کنید به لحن و گفتار قصابی از اهالی نیشابور، در بخشی از حکایتی که نقل می کنیم:

«آورده اند که شیخ ما ابوسعید، قدس الله روحه العزیز، روزی در نیشابور از جای می آمد به جمع صوفیان چنانکه معهود بوده است. به سر کوی عدنی گویان رسید. قصابی

بودی بر سر کوی. چون شیخ، با جمع بدو بگذشتند آن پیر قصاب با خود گفت: " ای مادر و زن اینها! مستی افسوس خواره اند. سر و گردن ایشان نگر چون دنبه علفی!" و دشنامی زشت بداد، شیخ را و صوفیان را... (ص ۱۱۷ متن).

اسرارالتوحید را از جهت ساختار هنری و خصوصیات سبکی و زیبایی در محدوده فرم، ویژگی های بسیاری است که نقل و بررسی آنها، از حوصله این مقاله خارج است، خواننده می تواند تفصیل این مباحث را در مقدمه کتاب بازبیند و دریابد.

در حیطه محتوا، اسرار التوحید، گرچه زندگی نامه شیخ است، اما به لحاظ آنکه اثری است عرفانی، ارزش آن " به حدی است که هیچ کس نمی تواند شکل گیری خانقاه و پیدایش و تکامل تصوف خراسان را - که عالیترین تجلیات عرفان ایرانی است و میراث آنرا در شعر سنائی و عطار و مولوی و نوشته های محمد غزالی و عین القضاة و احمد غزالی ... بگونه فشرده ای مشاهده می کنیم - مورد مطالعه قرار دهد بی آنکه به اطلاعات موجود در این کتاب پردازد." (ص ۱۷۱ مقدمه).

اطلاعاتی که در اسرارالتوحید، در وصف جزئیات زندگی مردم شهری و روستایی و اقلیت های مذهبی، چون یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان، آمده است بسیار است. کتاب در باب حمله غزالی و حکومت سلجوقیان و جغرافیای تاریخی شهرها و روستاها، حاوی مطالبی است که در کمتر منابع یافت می شود. به همین جهت اسرار التوحید یکی از منابع دست اول تحقیق در باب تاریخ تحولات اجتماعی ایران است که مورخان مسائل اجتماعی ایران را، فراوان بکار می آید.

اگر از این فواید عام بگذریم، آنجا که کتاب به زندگی ابوسعید می پردازد، تساهل و آزادگی که جوهر واقعی عرفان ایرانی - بخصوص عرفان خراسان - است، رنگ و بوی دیگری می گیرد. و چون آزادگی و تساهل و تسامح بوسعید، نمونه واقعی یافته بخشی از همان آرمانهایی است که در عرفان ایرانی وجود دارد، من نمونه وار، داستانهایی از زندگی او را نقل می کنم تا اندیشه بلند این رند عافیت سوز و جان کلام زندگینامه او: اسرار التوحید، بهتر و بیشتر شناخته شود.

بوسعید، آزادگی و تساهل:

باب اول اسرارالتوحید چنین آغاز می شود: " بدانک شیخ ما، قدس الله روحه المیز، هرگز خویشان را " من " و " ما " نگفته است. هر کجا، ذکر خویش کرده است، گفته است: " ایشان چنین گفته اند و چنین کرده اند." (ص ۱۵ متن) و هم، در همین باب اول، از دوران کودکی شیخ داستانی آمده است خواندنی. پدر شیخ را چون به

سلطان محمود، اعتقادی بوده است، در میهنه سرایی می سازد و " بر دیوار و سقفهای آن بنا، نام سلطان محمود و ذکر چشم و خدم و پیلان و مراکب او" را نقش می کند، و شیخ کودک بود. پدر را گفت: مرا درین سرا، یک خانه بنا کن، چنانکه آن خانه خاصه من باشد و هیچ کس را در آن هیچ تصرف نباشد. پدر، او را خانه ای بنا کرد در بالای سرای... چون خانه تمام شد... شیخ [ابوسعید] بفرمود تا بر در و دیوار و سقف آن بنوشتند که " الله، الله، الله ". پدرش گفت: " یا پسر! این چیست؟" شیخ گفت: " هرکسی بر دیوار خانه خویش، نام امیر خویش نویسد " (ص ۱۷ متن).

رفتار شیخ با شحنة ظالم نیشابور، نیز از همین آزادی او حکایت دارد: " ابراهیم پینالی برادر کهن سلطان طغرل بود و شحنة نیشابور بود و عظیم بد بود و سخت بیدادگر و شیخ ما به نیشابور بود و در آن مدت که شیخ ما در نیشابور بود، در هر مجلسی در حق او از شیخ ما دعا خواستندی و شیخ دعا نگفتی. گفتی: " نیکو شود " (ص ۱۱۶ متن).

در باب تساهل شیخ نسبت به فرق مختلف، داستانهایی بسیاری در اسرارالتوحید آمده است. در جایی می خوانیم که شیخ یکشنبه روزی رابه کلیسای ترسایان رفت و با مریدان در جمع آنان نشست و ترسایان چنان تحت تأثیر معنویت شیخ قرار گرفتند که می گریستند. چون باز می آمدند، مریدی گفت اگر شیخ اشارت می کرد، همه ترسایان، زنارها می گشودند و مسلمان می شدند. پاسخ کوتاه شیخ این بود: " ماشان ور نبسته بودیم تا بازگشانیم " (مقدمه ص ۸۲، متن ص ۲۱۰).

در جایی دیگر می خوانیم که شیخ در گورستان حیره نیشابور، جمعی را بر سر تربت مشایخ در حال باده گساری و نواختن می بیند، صوفیان همراه او بر می آسوبند تا ایشان را برنجانند و بزنند، شیخ اجازت نمی دهد و چون به نزدیک ایشان می رسد، خطاب به آنان می گوید: " خدا همچنین که درین جهان خوش دلتان می دارد، در آن جهان خوش دلتان داراد!" (ص ۸۲ مقدمه و ۲۲۷ متن).

در حکایتی دیگر، شیخ، حسن مودب را می گوید: " برخیز و قوالی بیار تا ما را چیزی بگوید " حسن مودب تمام شهر را می گردد قوالی نمی یابد، جز جوانی مست که در خرابات بوده است. باز می گردد و به شیخ می گوید: جز قوالی مست در خرابات، کس دیگری نیست. شیخ می گوید: " وی را بیار چنانکه هست." جوان را می آورند، شکسته بسته، پیتی بگفت، چنانکه حالت مستان و بی خبران باشد و هم در آنجا در خواب شد. شیخ گفت او را بخوابانید، او را نیکو بخوابانیدند و شیخ جبه خویش بداد تا بروی افکندند... (ص ۲۲۱ متن)

درباره تساهل شیخ نسبت به صاحبان ادیان دیگر، داستانهایی بسیاری گفته اند، معروف ترین آنها، همانی است که **ابن جوزی**، از قول **احمد هزال** نقل کرده است:

«مردی یهودی نزد وی آمد و خواست مسلمان شود، بوسعید او را از این کار منع کرد و گفت لازم نیست مسلمان شوی، عوام مردم برآشفتنند که شیخ از مسلمان شدن مرد یهودی ممانعت می کند، وقتی اصرار آن مرد و دیگران را دید از وی پرسید: «آیا از مال و جان خویش ببری و بیزار شده ای؟» گفت: «آری» گفت: «اسلام از دیدگاه من همین است و بس. حالا، او را نزد **ابو حامد** [اسفراینی] ببرید تا «لالای منافقین» را به وی آموزد.» و منظورش از «لالای منافقین»، همان **لاله الا الله** گفتن است. (ص ۸۲-۸۴ مقدمه).

تعلیقات و تصحیحات شفیعی

سخن درباب ابوسعید و اسرارالتوحید بدرآزا کشید، اگر متن اسرارالتوحید به عنوان یک متن ادبی عرفانی، یکی از شاهکارهای مسلم ادبیات فارسی است، شیوه تصحیح و حواشی و تعلیقات شفیعی بر کتاب اسرارالتوحید نیز در عالم تحقیقات کاری است ارزشمند، دقیق و شایسته متنی چنان عزیز و شریف. از دو جلد ۱۲۰۲ صفحه ای اسرارالتوحید، فقط ۲۸۶ صفحه آن به متن اسرارالتوحید اختصاص دارد. مابقی یعنی چیزی در حدود ۹۰۰ صفحه از کتاب به مقدمه، تعلیقات و حواشی و فهرست های گوناگون اختصاص یافته است. در پیشگفتار و مقدمه ۲۲۷ صفحه ای شفیعی، نکته مهمی را نمی توان درباب زندگی، آثار، احوال و محیط اجتماعی و فرهنگی عصر ابوسعید نشان داد که با دقتی عالمانه مورد بحث قرار نگرفته باشد.

آنچه که در مقدمه درباب زادگاه ابوسعید و ساخت شهری و محیط فرهنگی نیشابور عصر بوسعید آمده است، نمونه یک تحقیق مستقل تاریخی و اجتماعی است که فواید مطالب آن را در کم تر متون مشابه تاریخی و جغرافیایی، می توان بدست آورد. شیوه باز آفرینی وقایع و جمع آوری مستندات مورد نظر - باتوجه به قلت منابع و مآخذ سرمشق آموزنده ای است برای این نوع تحقیقات. در همه موارد، مستندات شفیعی، منابع دست اول است. دقت حوصله سوزی که شفیعی در مراجعه به منابع تحقیق داشته است سبب شده است که چهره واقعی بوسعید - واقعیت زندگی و منش حقیقی او - از هاله ابهام و افسانه های موجود درباره او بدرآید و خواننده با زبانی ساده و روشن، با وقایع و حقایق آشنا شود.

مقدمه مفصل شفیعی عناوین بسیاری را دربرمی گیرد. از دقیق ترین بخش های

مقدمه، یکی هم، «ویژگیهای زبانی اسرارالتوحید» است که در آن، درباره خصوصیات سبکی متن سخن گفته شده است. خلاصه حرفهای شفیعی این است که «اسرارالتوحید»، با آنکه «در صدر نوشته های قرن ششم قرار دارد» اما «جای تاریخی و سبکی آن قرن پنجم و گاه چهارم است» (ص ۱۸۱ مقدمه). آنانی که با تحولات نثر فارسی آشنایند، می دانند که سادگی و پختگی «که جمع میان آنها کار آسانی نیست» از ویژگیهای نثر این دوره است. بزعم شفیعی «این ویژگی یعنی جمع میان سادگی و پختگی، شاید در اسرارالتوحید، بیش از هر نوشته ای از نوشته های زبان فارسی چشم گیر باشد.» به همین جهت می نویسد:

«**تاریخ بیهقی** پخته و زیباست اما ساختمان جمله در آن بسیار دراز و تو در توست.» (ص ۱۸۱ مقدمه)

در این بخش، شفیعی، از ذکر نکات مشترک سبکی اسرارالتوحید با متون مشابه آن عصر، تن می زند و فقط آن بخش از ویژگیهای زبانی اسرارالتوحید را مورد بحث و بررسی قرار می دهد که در دیگر کتب مشابه یا همانند ندارد یا آنگونه موارد در آن کتابها نیز اندک و نادر است. (ص ۱۸۲ مقدمه) بخش های پایانی مقدمه شفیعی درباره چاپ های متعدد اسرارالتوحید و چاپ اخیر و تعلیقات مربوط به آن است. در اینجا، درباره چاپ ژوکوفسکی - قدیمیترین چاپ کتاب - چاپ استاد **بهنیار** که نسخه اساس آن همان چاپ **ژوکوفسکی** است و چاپ استاد **ذبیح الله صفا**، سخن رفته است. پیش از چاپ شفیعی از اسرارالتوحید، چاپ صفا، به عنوان بهترین متن منتشر شده اسرارالتوحید، سال ها مورد رجوع محققان بوده است. شفیعی صفحاتی چند از مقدمه را به نقد و بررسی چاپ دکتر صفا اختصاص داده است. انتقادات شفیعی به چاپ استاد صفا، همه محققانه، مستند و اصولی است و مقایسه چاپ اخیر (چاپ شفیعی) از اسرارالتوحید، با چاپ صفا، درستی و حقانیت انتقادات او را به وضوح مشخص می کند و نشان می دهد که تصحیح غیر انتقادی یک متن، تا کجا ممکن است استادان دانشوری چون استاد زرین کوب را نیز به اشتباه افکند (ص ۲۱۷ مقدمه).

بخش بعدی به معرفی نسخه های اساس در تصحیح جدید اختصاص یافته است. در این بخش، شفیعی به دقت، شیوه انتقادی خود را در تصحیح اسرارالتوحید باز می نمایاند و ویژگی های متفاوت نسخ مورد استفاده اش را برمی شمارد. در تصحیح کتاب از ۸ نسخه، استفاده شده است. تاریخ کتابت نسخه اساس، سال ۷۰۱ هجری قمری است. گرچه شفیعی همه اغلاط نسخه بدل ها را در پای صفحه ها منعکس نکرده است، اما فهرستی که بطور جداگانه از «برگزیده اهم نسخه بدلها» به دست داده است

(جلد اول صص ۲۸۹-۲۹۹)، کار مراجعه و مقابله را برای محققان آسان کرده است. کار بسیار ارزنده دیگری که در همین مورد انجام گرفته است، ارائه فهرستی است از لغات و ترکیبات نسخه بدلها که می تواند در تصحیح انتقادی متون سرمشق قرار گیرد.

متن مصحح شفیعی از اسرارالتوحید، بی تردید صحیح ترین و اصیل ترین متنی است که تاکنون از اسرارالتوحید به دست داده شده است. همچنانکه خود شفیعی گفته است: « کمتر متنی در زبان فارسی، تاکنون بدین حد درباره اش، دقت و حوصله صرف شده است » (ص ۲۲۲ مقدمه). شفیعی در جای دیگری می نویسد: « بی هیچ فروتنی خود خواهانه ای، باید بگویم این چاپ بهترین چاپ اسرارالتوحید است. هم بلحاظ نسخه هایی که اساس قرار گرفته و هم بلحاظ تحقیقاتی که در باب مسائل و موضوعات... در آن هست » (ص ۲۲۱ مقدمه).

حقیقت این است که با توجه به نسخ موجود و شناخته شده، کار نهایی، در تهیه نسخه نهایی از اسرارالتوحید به همت شفیعی به پایان رسیده است؛ مگر آنکه نسخه ای تازه با صحت و اعتبار بیشتری بدست آید.

اما تعلیقات و حواشی شفیعی بر متن اسرارالتوحید و شیوه ارائه آنها همانگونه که گفته ایم کاری است تازه و ارزشمند. شفیعی خود درباره شیوه کارش در تهیه تعلیقات متن، چنین نوشته است: « در این تعلیقات اساس کار بر آن بوده است که هیچ گونه پرسشی برای خواننده باقی نباشد و ما مفهوم خواننده را از حد دانشجوی ساده رشته ادبیات (یا حتی فارغ التحصیل علاقمند دبیرستان) تا استاد متخصص متبع درجه اول در نظر گرفتیم » (ص ۲۲۵ مقدمه). و این همان چیزی است که ما از آن به کارآیی فرهنگی تحقیقات دانشگاهی تعبیر می کنیم که به برکت آن خواندن و فهمیدن متون کلاسیک فارسی، به شیوه ای محققانه و اصولی، به سهولت امکان پذیر می گردد و از این طریق، میراث معنوی یک قوم، چنانکه باید به وارثان آن انتقال می یابد و دامنه ارتباط فرهنگی با گذشته گسترش می یابد. شیوه کار شفیعی در تهیه متن و تعلیقات چنین بوده است: تمام آیات و احادیث و عبارات عربی در متن کتاب به صورت مُعَرَّب و مَشْکُول آمده است. جملات با نشانه ها و علایم رایج، از هم جدا گردیده است تا خواندن متن به آسانی امکان پذیر شود. همه آیات و احادیث و عبارات عربی - از دشوارترین آنها تا ساده ترین آنها - در بخش تعلیقات به فارسی برگردانده شده و در باب آنها توضیحات کافی داده شده است. لغات و ترکیبات، تعبیرات و اصطلاحات صوفیه با دقت و حوصله توضیح و تفسیر شده است. ملاک توضیح، لغات مشکل یا پیچیدگیهای مهم متن نبوده است. - جز در موارد استثنایی - همه لغات و

ترکیبات ساده و مشکل و حتی « ساختارهای اندک پیچیده زبانی نویسنده » (ص ۲۲۵ مقدمه) مورد بحث و تحقیق قرار گرفته است. از آن سو، دقت های فاضلانه مصحح در جزئی ترین مباحث کتاب، از لغت و ترکیب و تعبیر گرفته تا اعلام و اقوال مشایخ و مستندات نویسنده و توضیح و تفسیر مباحث پیچیده و اصطلاحات عرفانی، چنان است که گاه استادان متخصص آشنا به اصول نیز از فواید آن مباحث بی نیاز نتوانند بود.

کار ارزشمند شفیعی، در تعلیقات مربوط به اعلام تاریخی متن در مجموعه تحقیقات دانشگاهی ما در سال های اخیر همانند ندارد. در این بخش توضیحات مربوط به اعلام شناخته شده در منابع دیگر، بسیار مختصر و کوتاه است و تمام هم شفیعی بر آن بوده است تاهویت نام هایی مشخص شود که « محققان دیگر اصلاً به آنها توجه نکرده اند » (۲۲۷). قدر و ارزش تحقیقاتی از این دست، نکته ای نیست که بر اهل تحقیق پوشیده باشد، فقط کوه بینانی که ازین منکر این نوع تحقیقات بنیادی اند، ممکن است ارزش کار شفیعی را در نیابند، و شفیعی خود در پیشگفتار کوتاهش به آنان پاسخ گفته است. (صص ۷-۸ پیشگفتار).

در تعلیقات مربوط به نام های مناطق و اماکن نیز، همان شیوه ای به کار گرفته شده است که در تعلیقات اعلام تاریخی. در باب احادیث نیز، بیشترین بحث ها و ارجاعات مربوط است به آن دسته از احادیثی که چندان مشهور و شناخته نیستند. در تعلیقات اقوال مشایخ - تا آنجا که ممکن بود - هم گویندگان اصلی آنها باز شناسانده شدند و هم مآخذ آنها بدست داده شده است. در باب شعرهای فارسی و عربی متن نیز، به همین گونه که لازمه شرافت و شهامت در امر تحقیق است در هر موردی که در شناخت مشکلات متن، ابهامی وجود داشته است و شفیعی توانسته است مشکلات مورد نظر را، در ضبط و قرائت و مفهوم و تعبیر کلمات یا عبارات دریابد و حل کند به وضوح و صراحت هم در مقدمه (ص ۲۲۶) و هم در تعلیقات (صص ۲۲، ۵۰، ۸۰، ۹۹، ۲۷۱ و ۲۲۲) به آن موارد اشاره کرده است و از محققان خواسته است تا در آن باب اظهار نظر کنند.

از دیگر مزیت های چاپ حاضر، فهرست های متعدد و متنوعی است که کار تحقیق و بازنگری در متن را بسیار آسان کرده است. در جلد اول، جدا از فهرست سودمند مطالب کتاب، برگزیده اهم نسخه بدل ها، فهرست اعلام متن، اماکن، فرق و جماعات و کتب یاد شده در متن، نیز آمده است. در جلد دوم نیز فهرست های گوناگون و مفیدی آمده است که عنوان های آنها هم نشان دهنده تنوع آنهاست و هم نشان دهنده دقتی است که باید در تهیه فهرست هایی از این دست، در چاپ انتقادی متون به کار گرفته

شود: فهرست آیات، احادیث، فهرست اقوال اولیاء و مشایخ و حکم و امثال، فهرست اقوال شیخ [ابوسعید] به زبان عربی، فهرست دعاها و جمله های دعایی، فهرست شعرها و مصراع های عربی، فهرست شعرها و مصراع های فارسی، فهرست ترکیبات و عبارات عربی، فهرست لغات و ترکیبات و تعبیرات، نسخه بدل ها، فهرست امثال و مثل واره ها، فهرست مدینات (زندگی شهری و روستایی...)، فهرست نظام خانقاه و مفاهیم تصوف، فهرست اطعمه و البسه، فهرست معارف دین، مشخصات منابع و مراجع.

با وجود اینکه فهرست های گوناگون، فهرست اعلام و اسامی یادشده در مقدمه و تعلیقات به دست داده نشده است و این نقیصه بزرگی است که می بایست در چاپ های بعدی بر طرف شود تا فایده عام فهرست های متعدد، عام تر گردد.

چنانکه باز نموده شد، متن مصحح شفیع، یکی از بهترین نمونه های تصحیح انتقادی متون است. نکاتی که در تعلیقات آمده است نه تنها کمک بزرگ و موثری است برای درک مشکلات متن اسرارالتوحید، بلکه در شناخت مشکلات و معضلات متون ادبیات فارسی، خاصه متون ادبیات عرفانی ما، راهنمایی است ارزنده و روشنگر. چرا که حاصل يك عمر مطالعه و تحقیق و انس و الفت با فرهنگ و ادبیات فارسی و معارف اسلامی در جاجای این تعلیقات انعکاس یافته است.

با اینکه، کدام کار بزرگی را می توان نشان داد که از پاره ای لغزش های جزئی و ناگزیر مصون مانده باشد؟ از همین دست است، اغلاط فاحش چاپی و بعضی نارسایی های جزئی در فهرست ها و تعلیقات <۱> - که گرچه هیچکدام آنها از ارزش کار ارزشمند شفیع نمی کاهد - اما حضور و وجودشان در کار دقیقی چون کار استاد شفیع چشم آزار است. باشد که چاپ های بعدی کتاب پیراسته تر و آراسته تر از آنی باشد که هم اکنون هست.

یادداشت ها

۱- در صفحه ۲۲۲ مقدمه، در چگونگی شیوه تصحیح متن آمده است: «تا جایی که وجه صحتی بتوان برای کلمه یافت قدمت نسخه را محترم شمردیم، مانند آوردن «بلاق» بجای «بطلان» در صفحه ۴۸، که بهرحال وجه صحتی از برای آن می توان تصور کرد». اما «بلاق» در عبارت یاد شده غلط فاحش چاپی است و صحیح آن در متن، «بلاق» است بدین عبارت، «نشاید خرقة دوم فراگرفتن، نیت برطلاق خرقة اول» (ص ۴۸ متن). دیگر آنکه در وجه صحت بلاق بر «بطلان» نسخه بدل و معنی اصطلاحی آن - «بلاق خرقة اول» در «نظام خانقاه و مفاهیم تصوف»، فهرست شده است. «ص ۱۰۰۹» - هیچ توضیحی در تعلیقات نیامده است.

* در صفحه ۸۰ متن اسرارالتوحید، عبارتی آمده است بدین صورت: «خداوندا، نه بدین باز پوشی» اما همین ترکیب «بازپوشی» در فهرست لغات و ترکیبات به صورت «بازپوشی» (ص ۸۸۲) و در تعلیقات (ص ۵۱۴) به صورت «بارپوشی» ضبط شده است. در تعلیقات می خوانیم: «بارپوشی... تصور می کنم ضرب المثلی بوده است و اگر بخواهم از ناچاری معنایی برای آن فرض کنم، بنظرم می آید که بارپوشی یعنی آشکارا و درحضور جمع. بوش: جماعت بسیار و مختلط و بار بمعنی جای انبوهی است (لسان العرب، برهان قاطع)». چنانکه از تعلیقات بر می آید هم «بازپوشی» در متن و هم «بازپوشی» در فهرست لغات و ترکیبات، غلط چاپی است و باید اصلاح شود. آنچه که شفیع در مفهوم عبارت احتمال داده است گرچه دلنشین است، اما معنایی که بطور جداگانه از دو کلمه «بار» و «بوش» در مفهوم «بارپوشی» از لسان العرب و برهان نقل کرده است، اندکی غریب می نماید و از آنجا که استاد، خود جای بحث و نظر را باز گذاشته است، من آنچه را که در مفهوم عبارت یاد شده به نظرم می آید بیان می کنم با قید اینکه، آنچه که می نویسم، احتمالی بیش نیست؛ و این احتمال از آن جهت طرح شدنی است که شاهدی هم در مفهوم مترادف آن در متن اسرارالتوحید آمده است. اما پیش از آن، ناگزیر حکایت مورد بحث را به اختصار نقل می کنم: کدبانو فاطمه، دختر استاد ابوعلی دقاق که همسر امام قشیری بود به کرات از امام قشیری در می خواهد که اجازت دهد تا او به مجلس شیخ ابوسعید رود. امام قشیری با آنکه بارها مخالفت می کند اما سرانجام از در موافقت درمی آید بدین شرط که کدبانو فاطمه پوشیده و با چادر کهنه شب به مجلس شیخ رود تا شناخته نگردد. باقی حکایت از این قرار است: «پوشیده به مجلس شیخ ما آمد. و بریام، در میان زنان بنشست. و آن روز استاد امام به مجلس شیخ نیامد. چون شیخ درس سخن آمد، حکایتی از آن استاد ابوعلی دقاق بگفت و آنگاه گفت: «اینک جزوی از اجزاء او در آنجاست و شطیه ای از آن او حاضر است، می شنود». چون کدبانو فاطمه این سخن بشنود، حالتی به او درآمد و بیهوش گشت و از بام درافتاد. شیخ گفت: «خداوندا! نه بدین بارپوشی» هم آنجا که بود در هوا معلق بایستاد تا زنان دست فرو کردند و بریامش کشیدند. چون به خانه بازآمد استاد امام را حکایت گفت. (ص ۸۰ متن).

کمان من این است که احتمالاً صورت درست «بارپوشی» در عبارت یادشده، باید «بازپوشی» باشد به معنای پنهان کردن، نادیده گرفتن و مجازاً عفو کردن و بخشودن. بازپوشیدن به همین معنی در عبارت دیگری در اسرارالتوحید آمده است: «و اگر از خادم دعاگوی، از راه نسیان انسانی، عثرت یا هفتوتی در وجود آمده باشد، و پادشاه عالم عادل... به اصابت رای جهان آرای برآن مطلع شود، به کمال کرم ملکانه برآن هفتوت رقم عفو و تجاوز کشد و به فضل بی نهایت پادشاهانه بپوشد و باز بپوشد». (ص ۱۰ متن). چنانکه پیداست بازپوشیدن که معنی اصلی آن مخفی کردن است در عبارت فوق به معنی چشم پوشی کردن و عفو کردن و نادیده گرفتن، به کاررفته است. دیگر آنکه ضبط این کلمه به صورت «بازپوشی» که در بعضی از نسخه بدل ها، آمده است می تواند تائید دیگری باشد برای درستی «بازپوشی». با این توضیح عبارت مورد نظر را می توان چنین معنی کرد: خداوندا، آیا بدین (= برین، احتمال اینکه در اصل هم براین بوده باشد و به «بدین» تبدیل شده باشد، بسیار است) نمی بخشایی و راز او را پوشیده نمی داری؟ دعای شیخ مستجاب می شود، چرا که، کدبانو فاطمه «هم آنجا که بود در هوا معلق بایستاد» و به زمین در نفلتید. بدین ترتیب مفهوم عبارت با

موضوع حکایت، مناسبت پیدا می کند: فراموش نکنیم که کدبانو فاطمه بدین شرط اجازت یافته بود که به مجلس شیخ درآید که پوشیده باشد تا کسی او را نشناسد. اگر از بام درمی افتاد راز او بر همه آشکار می شد.

* در همان عبارتی که از صفحه ۱۰ متن نقل کرده ایم، کلمه «تجاوز» در عبارت «رقم عفو و تجاوز کشد» نه در تعلیقات معنی شده است و نه در فهرست ها آمده است، حال آنکه «تجاوز» در معنای درگذشتن و مجازاً به معنای عفوکردن و نادیده گرفتن گناه و «رقم تجاوز» به عنوان يك کاربرد خاص، می بایست هم در فهرست ها می آمد و هم به شیوه شفیمی در تعلیقات معنی می شد. دیگر آنکه در صفحه ۱۲۴ فهرست، آمده است: «رقم چیزی بر چیزی کشیدن (چیزی را چیزی در نظر گرفتن و عنوان بخشیدن)» و به صفحات ۹ و ۱۰ متن ارجاع داده شده است. آنچه را که در داخل این نشانه () در معنای رقم چیزی بر چیزی کشیدن آورده اند، اگر ناظر است به مفهوم عبارت زیر در صفحه ۹: «پس هر چند دست طلب گرد زوایای دل برآوردم، بر هر چه رقم آن خدمتی می کشید اگر همه بساط رُبح مسکون بود، در مقابله آن بساط همایون، صفت نقصان و ست زیره به کرممان... داشت.»، ارجاع آن به صفحه ۱۰ که در آن عبارت: «رقم عفو و تجاوز کشد» آمده است، ظاهراً باید نادرست باشد. دیگر آنکه ساختمان دستوری و مفهوم دقیق این عبارت: «بر هر چه رقم آن خدمتی می کشید» نیاز به توضیح بیشتری دارد. اگرچه در تعلیقات در معنای آن آمده است: «یعنی هر چه را که به عنوان آن هدیه و خدمتی در نظر می آورد» (ص ۴۷۱)

* در فهرست لغات و ترکیبات در صفحه ۱۰۹ آمده است: «خالی (تنها)» و به صفحات ۲۵۵ و ۲۵۸ ارجاع داده شده است. در اینکه «خالی» در صفحه ۲۵۵ در این عبارت: «سلطان را دیدم خالی در آن حجره، در چهاربالش نشسته» به معنی تنها بکار رفته است، جای هیچ تردیدی نیست. اما در صفحه ۲۵۸، ظاهراً کلمه خالی در معنای فقط و صرفاً استعمال شده است: «کسی در خانقاه بزد. من فراز شدم و دریا ز کردم. امیرالمومنین بود، با تنی چند از خاصگیان خویش، خالی به زیارت من و نظاره خانقاه آمده بود؛ چون استاد سرای و حاجب الباب و صاحب المخزن و مثل ایشان» یعنی با چند تن از خاصگیان خویش چون استاد سرای، حاجب الباب و... صرفاً به دیدن من آمده بود. ممکن است گفته شود که کلمه «تنها» در فهرست به هردو معنی رایج آن یعنی هم به معنی منفرد و هم به معنی فقط و صرفاً آمده است. اگر اینگونه باشد، باید گفت چنین کاری در فهرست کاربرد لغات و ترکیبات متون، موجب آشفتگی است و بهتر آن بود که خالی به معنای تنها و منفرد در ذیل يك مدخل و به معنای فقط و صرفاً در ذیل مدخل دیگری می آمد.

دیگر آنکه جای آن داشت که کلمه «خالی» به معنای فارغ و از کسی خالی نبودن به معنای از اندیشه کسی فارغ نبودن، هم در تعلیقات و هم در فهرست لغات می آمد و اشاره ای بدان می شد. خاصه در این عبارت: «به هیچ وجه از وی و از فرزندان و درستگان وی... خالی نباشیم» (ص ۲۱۷ متن).

* «سختن» در این عبارت: «چندانک شلغم و چکندر بود بسخت و بخريد و بیاورد» (ص ۸۱ متن) در تعلیقات، به «شردن و پرداختن» (ص ۵۱۴) معنی شده است، حال آنکه ظاهراً سختن در عبارت یادشده باید به معنای اصلی کلمه، یعنی وزن کردن بکار رفته باشد. دیگر آنکه «پرداختن»، در عبارت «شردن و پرداختن» زاید بنظر می رسد. درجایی دیگر نیز، سنجیدن به «شردن»

(نگاه کنید به فهرست ص ۱۲۰) معنی شده است. ظاهراً در اینجا نیز معنی اصلی کلمه یعنی وزن کردن مناسب تر است. عین عبارت را می آورم: «گفت به بازار باید شد، به دوکان صراف و گویی که بوسعید می گوید: سی دینار زر بسنج و بده. من بیامدم و صراف را بگفتم. حالی صراف سی دینار نیشابوری بسخت و به من داد» (ص ۱۷۲) سنجیدن و سختن زر به دینار به معنی وزن کردن آنها به دینار... شواهد بسیاری در متون دارد: «خزانه دار را گفت کیسه زر و ترازو بیاورد. و دریست دینار برسخت و به دست من نهاد» (سیاستنامه، چاپ دکتر جعفر شعار ص ۶۲).

* گاه در فهرست، توضیحاتی که برای لغات و ترکیبات متن آمده است، دقیقاً آن چیزی نیست که در تعلیقات آمده است. مثلاً در فهرست آمده است: «مالیدن (کوبیدن و خرد کردن)» (ص ۱۵۲) و ارجاع داده اند به صفحات ۱۲۵ و ۱۹۷، حال آنکه در تعلیقات صفحات ۱۲۵ و ۱۹۷ مالیدن به ادب کردن و گوشمال دادن معنی شده است.

گاه مدخل هایی که در فهرست ها برای ترکیبات و لغات انتخاب شده است چندان رسا نیست. فی المثل در ص ۱۲۲ فهرست آمده است: «شدن در (صرف کاری شدن)» و ارجاع داده شده است به ص ۲۷۲ متن. عین عبارت متن این است: «اکنون ما را مرقع پوشیده اند پس از هفتاد و هفت سال که ما را درین روزگار شده است و رنجه و بلاها درین راه کشیده آمده است...». * عبارتی که از قول بوسعید در مقدمه آمده است: «ماشان ور نبسته بودیم که ماشان بگشاییم» (مقدمه ص ۸۲) در اصل متن اسرارالتوحید، چنین است: «ماشان ور نبسته بودیم تا بازگشاییم» (ص ۲۱۰ متن).

می دانستند، و اینها چون هرگز نخواستند خود « چیزی » بشوند، و همواره در پی آن بودند که « چیزی » دانسته شوند، هرگز هم به جایی نرسیدند.

در آن دوره من نمی توانستم برای سراینده « حماسه زندگی، حماسه مرگ » و مترجم « خشم و هیاهو » اعتباری سوای همدایرگانش قائل شوم، اما در چند برخورد کوتاه که با او داشتم، احساس کردم که شور او با نجابتی همراه است، هرچند که چون شور به خطا می رفت، از نجابت کاری بر نمی آمد. اما حدود بیست سال پیش بهمن شعله ور از ایران غیبش زد و دیگر از او خبر نداشتم تا متن انگلیسی رمان « سفر شب و آمدن مسیح » او را « کنکورس پرس » در مجموعه ادبیات معاصر ایران، زیر نظر دکتر احسان یار شاطر منتشر کرد، و من آن را از دکتر تقی مدرسی گرفتم و خواندم، و باز از همو شنیدم که بهمن شعله ور چند کتاب شعر هم به زبان انگلیسی در آمریکا منتشر کرده است. این خبرها مرا به یاد بیست و هشت سال پیش انداخت و دایره ای که بهمن شعله ور در آن می گشت. به خود گفتم که اگر بهمن شعله ور در آن دایره می ماند، حال و هوای محیط چنان بود که نو آوری خودنمایانه او را به همان وادی ای برده بود که اکنون همدایرگان آن زمانش در آن کم شده اند.

امروز در پشت جلد چهارمین کتاب شعر انگلیسی بهمن شعله ور، که می خواهم آن را معرفی کنم، می خوانم که: بهمن شعله ور، متولد ۱۲۲۰ در تهران، در ایران و انگلستان و آمریکا تحصیل کرد و چندین درجه دانشگاهی، از جمله فوق لیسانس در ادبیات و در هنرهای زیبا، و درجه دکترا در ادبیات و پزشکی گرفت. اکنون به حرفه روانپزشکی مشغول است و در رشته های روانپزشکی و ادبیات در دانشگاه تدریس می کند، و تا به حال به زبان انگلیسی:

- 1- Making Connection: Poems of Exile (1979).
- 2- The Angel with bush-Baby Eyes and other Poems & The Love Song of Achilles and Other Poems (1982).
- 3- Odysseus' Homecoming & The New Adam: Poems of Renewal (1982)-
- 4- The Creative Process: A Psychoanalytic Discussion (With William G. Niederland, 1982).
- 5- The Night's Journey and the coming of the Messiah (Novel, 1984),
- 6- Dead Man's Float (Novel, 1987),
- 7- Rooted in Volcanic Ashes (Collection of Poems, 1987).

را منتشر کرده است. و باخواندن این معرفی کوتاه بر پشت جلد کتابش به خود می گویم: « شاید بهمن شعله ور با غیب شدنش از ایران آن روزگار و سر درآوردنش از آمریکا، خودش را پیدا کرده باشد. در دایره آن گمشدگان، امروز چه می بود و چه می کرد؟ »

محمود کیانوش

جلوه دوگانگی در یگانگی

Rooted in Volcanic Ashes

Collection of poems,

Bahman Sholevar,

Concourse Press,

Philadelphia, U.S.A.

ریشه در خاکستر آتشفشان

مجموعه شعر

بهمن شعله ور

کنکورس پرس، فیلادلفیا، آمریکا

۱۱۰ صفحه، ۶/۹۵ دلار.

بهمن شعله ور در حدود بیست و هشت سال پیش، جوان بیست ساله ای بود که کتاب شعری با عنوان « حماسه زندگی، حماسه مرگ » در ایران منتشر کرد، و نشان داد که به دایره نواندیشان و نو گویان افتاده است. « خشم و هیاهو » ویلیام فالکنر را هم در همان ایام ترجمیاز به ویراستاری فراوان داشته است. به هر حال انتشار آن شعر و این ترجمه از شعله ور، درحوالی سن بیست سالگی، نشانه شور نوشتن بود. اما در دایره ای که او قدم به آن گذاشته بود، بسیاری بودند که « نو آوری » را ضرورت « خودنمایی »

و در جواب خود می گویم: « نمی دانم. شاید شعله ور در ایران هم می ماند، از آن دایره بیرون می آمد و خودش را پیدا می کرد. که می داند!

۲

و اما چهارمین کتاب شعر بهمن شعله ور « ریشه در خاکستر آتشفشان » نام دارد، و شاعر در این کتاب شعرهایش را در هشت بخش، زیر عنوانهای ریشه در خاکستر آتشفشان، شراب از آب گذشته، خاطرات روم، خاطرات یونان، خاطرات مصر، سفره خداوندگار، بذرهایی که نمردند، و دسته ای گل داوودی وحشی آورده است. اولین چیزی که هنگام خواندن این کتاب در جست و جویش بودم، نشانه های « دوگانگی » بود، چون می دانستم که با شاعری روبرویم که شخصیت انسانی او در محیط ایران و با فرهنگ ایرانی شکل گرفته است، اما دوران پرورش و گسترش عقلی او در آمریکا گذشته است. فرض طبیعی می گوید که اولاً او نمی تواند از قالب آن شخصیت انسانی که ایرانی است، بیرون بیاید، و ثانیاً نمی تواند در دوران پرورش و گسترش عقلی، از همه آنچه محیط زندگانی او در آمریکا را می سازد، تأثیر نپذیرد، مخصوصاً به این اعتبار که شعله ور در آمریکا پزشک شده است، در آمریکا استاد روانپزشکی شده است و در آمریکا دکترای ادبیات گرفته است. بنیاد فضای تحصیلات عالی او آمریکایی است.

با جست و جوی خود در یافتن که شعله ور بدون توسل به وسایل خودآرایی، خود را در کتاب « ریشه در خاکستر آتشفشان » آزاد گذاشته است تا وجود دوگانه اش در دیدن، شنیدن، اندیشیدن و گفتن به یگانگی برسد، یگانگی ویژه ای که نه در یک شاعر « ایرانی » می توان یافت، نه در یک شاعر « آمریکایی » و فقط آمیزش صادقانه و طبیعی یک شخصیت انسانی از ایران با یک عقل پرورش و گسترش یافته در آمریکا است. می گویم آمیزش صادقانه و طبیعی، زیرا که شاعران مهاجری را هم سراغ داریم که آگاهانه و مصلحت اندیشانه شخصیت انسانی از وطن آورده را به خدمت و اطاعت از عقل دل به هجرت باخته دارند.

چشمهای بهمن شعله ور در نگرش به انسان و جهان از فروغ همان آتشی روشنایی می گیرد، که با نظام گرفتن شخصیت انسانی او در ایران، در نهادش افروخته شده است. وقتی که در بند ششم از شعر « ریشه در خاکستر آتشفشان » می گوید:

« در این سرزمین اندوهی است که تنهایی مرا می پرورد. خود را جدا شده از خویش احساس می کنم. آنها ما را به تدریج می کشند، زمان به زمان، پاره ای از ما می کاهند، آهسته اما کاری مسمومان می کنند. ما سرخپوستان جدیدیم، بی سرزمینی که بفروشیم، و

بی مُنَبَق و مهره ای که بخریم. ما کاکاسیاهان جدیدیم، بی پنبه ای که بچینیم. ما را خرد خرد از میان می برند، با همان قاطعیت منقار عقاب، که بی در پی بر لاشه سگی فرود می آید.»

ما صدای شعله ور ایرانی را در آمریکا می شنویم، که نه با مهاجران غاصب و غالب اروپایی قاره نو یافته، و قاره نو یافته را « آمریکا » و خود را « آمریکایی » خوانده، بلکه با سرخپوستان دزد زده مغلوب و مظلوم همدرد است، با سیاهپوستان از آفریقا صید شده در آمریکا به بردگی کشیده شده همدرد است. در برابر آنها، که آمریکاییان باشند، می گوید « ما » و مهاجرانی همچون خود را با سرخپوستان و سیاهپوستان، که همواره « مادون انسان » به حساب می آمده اند، همسلسله می بیند: در سلسله آنها و همسلسله آنها. خود را به آمریکا نباخته است، هرچند که خود را جدا شده از خویشتن احساس می کند. این بیقراری ناشی از موجودیت دوگانه اوست. « نیمیش از ایران و نیمیش از آمریکا. صاحب دو « من » در یک « تن ». اما از این دو من، آن که ایرانی است، آن که با سرخپوستان همدرد است، آن که شخصیت انسانی اش در ایران پرورش یافته است، آن که از « ما » است سخن می گوید، و از « آنها » می نالد. به بقیه بند ششم از شعر « ریشه در خاکستر آتشفشان » می نگریم:

« همه از زمین می گیرند و به زمین باز می دهند، لا ما. ما خاک را مسموم می کنیم و خاک در جواب ما را. ما آب را مسموم می کنیم، و آب ما را کیفر می دهد. هوا، هوای روشن و دلپذیر، دیگر از ما نیست. جسمهای ما هنر چشیدن میوه های وحشی عجیب، و بیرون انداختن سم آنها را از دست داده است. حتی مردگان ما دیگر زمین را قوت نمی بخشند. ما بر زمین تا نهایت توانایی اش فشار آورده ایم، شافل از آنکه نهایت زمین نهایت ماست.»

و اینجا، در پاره دوم همان شعر می بینیم که شخصیت انسانی بهمن شعله ور، که ایرانی است، شخصیت عقلی او را، که پرورده و گسترش یافته آمریکاست، به فرمان خود در می آورد و یگانه می شود. آن خود جدا شده از خویشتن اکنون یگانه است و با چشمهای « انسان کامل » می بیند، و با صدای « انسان کامل » سخن می گوید. اکنون مراد او از « ما » انسان عام است، انسان تاریخی است که حرکت را از غار آغاز کرده است و قدم بر خاک ماه گذاشته است. اینجاست که انسان یگانه و کامل شده بهمن شعله ور با آتشی از بانگ نای « مولوی » و نه با بادی از گلوی « کارل سند برگ » به انسان عصر هشدار می دهد که از اصل خود دور مانده است، و سرزنشش می کند که چرا « روزگار وصل خویش » را فراموش کرده است. او عرفان نیای خود مولوی را نو می کند، و آشکارا

اصل انسان را، که ریشه در خاکستر آتشفشان دارد، طبیعت می بیند، با اشاره ای به خاک، آب، هوای روشن و دلپذیر، و میوه های وحشی و عجیب که انسان این عصر هنر چشیدن آنها و بیرون انداختن سم آنها را فراموش کرده است. در نهب او، که می گوید: « غافلیم که نهایت زمین نهایت ماست! » هم صدای شرقی « سهراب سپهری » را می شنویم که گفت: « آب را گل نکنیم » و هم صدای غربی Barbara Ward و René Dubos را در کتاب « تنها یک زمین » گفتند که دلسوز و نگهدار این سیاره کوچک باشیم. این فلسفه طبیعی در آیین ایرانی، که پرهیز از آلودن آب و خاک، زنده نگهداشتن گیاه و حرمت حیات جانوران را توصیه می کند، با حضورش در آیین سرخپوستان، در ذهن بهمن شعله ور نمودار می شود.

گذشته از مایه های اندیشگی، در بسیاری از صورتهای خیال در شعر او، بافت آشنای شعر فارسی را می بینیم که از همان چشمه به باغهای نو، در دیدگاه شاعر جاری می شود. مثلاً در « عاشقانه ۲ » از بخش « یک دسته گل داودی وحشی » می گوید:

« این پرندۀ ساحلی، این چرخ ریسک که نرم بر باد می نشیند، و سنگین بر دل من، روزهای مرا شیرین می کند، چنانکه زنبور صسل جام گل لوکید را. من در ایام پیری عشق می آموزم. آوزش که از زلالی دل را می فشارد، زیبایی اش که از فرط لطافت آسیب پذیر است، چهره خواب آلوده کودکانه اش مرا از من می گیرد، و در هوا بر می کشد. همچون « مارک آنتونی »، زمانی سالار روسپیان و تازیان، اکنون افول تدریجی عظمتم را نظاره می کنم. به زودی نرم طبعی شیری را خواهم یافت که در آفوش گوسفند می آرماد. »

شاید شعله ور در این شعر می توانست به جای مارک آنتونی از بیژن یاد کند یا از خسرو، اما فراموش نمی کنیم که این ایرانی در غرب پرورش یافته شعرش را به زبان انگلیسی می گوید، و شاید تا امروز که من پاره هایی از شعر هایش را در این بررسی به فارسی بر می گردانم، در ایران کسی فارسی اشعار او را نخوانده باشد. اما این اشارت تاریخی جوهر شعر عاشقانه او را غربی نکرده است. حافظ شیرازی در باب عشق پیری می گوید:

« پیرانه سرم عشق جوانی به سر افتاد

و آن رز که در دل بنهستم به در افتاد

دردا که از آن آهوی مشکین سیه چشم

چون ناله بسی خون دلم در جگر افتاد. »

دریافت شباهتهای آشکار و نهفته این دو بیت با پاره هایی از شعر عاشقانه بهمن شعله ور دشوار نیست. آنجا که زلال آواز معشوق قلب شاعر امروز را می فشارد، نگاهی از

چشمان سیاه معشوق جگر شاعر قدیم را خون می کند. آنجا که بهمن شعله ور به پیری عشق می آموزد، حافظ شیرازی پیرانه سر عشق جوانی به سرش می افتد. و نیز در نرم شدن طبع شیران در برابر قدرت زن یا معشوق، و افول عظمت گردان، گردانی چون مارک آنتونی در برابر کلئوپاترا یا رستم در برابر تهمنه، این بیت حافظ را به یاد می آورم:

« زینهار از آب آن عارض که شیران را از آن

تشنه لب کردی و گردان را در آب انداختی! »

و در بیان لطافت زن استعاره های مبالغه آمیز، به ویژه در غزلهای سبک هندی بسیار دیده ایم، که اشاره شعله ور به زیبایی از فرط لطافت آسیب پذیر یاد آور آنهاست. یک نمونه اش این بیت « صائب تبریزی »:

« رسیده است به جایی لطافت بدش

که از نسیم شود دافدله یاسمنش. »

اما دیدو بیان بهمن شعله ور در شعرهای کتاب « ریشه در خاکستر آتشفشان » به دید و بیان شاعران همعصرش نزدیکتر است، و در طبیعت شعر او که می گردیم، چشم - اندازهایی مانند آنچه « احمد شاملو » در « هوای تازه » و « باغ آینه »، « محمود کیانوش » در « شکوفه حیرت » و « به انسان، اما برای خرخاکیها، پونجه ها و کلاهها » و « سهراب سپهری » در « حجم سبز » و « فروغ فرخزاد » در « تولدی دیگر » و « شفیع کدکنی » در « کوچه باغهای نیشابور » نشان می دهند بیشتر می بینیم تا چشم اندازهایی که در اشعار « والت ویتمن »، « رابرت فراست »، « کارل سند برگ »، « تی. اس. الیوت » و نظایر اینها گشوده است، هر چند که بهمن شعله ور گوشه هایی از منظرهای این شاعران را گاهی خودآگاه و گاهی ناخودآگاه با منظرهای انسان ایرانی اش ترکیب می کند.

۳

محیط شعر های کتاب « ریشه در خاکستر آتشفشان » بجز آمریکا که زیستگاه دوره دوم زندگی شاعر است، جاهایی است مانند ایتالیا، یونان، مصر، فرانسه، هاوایی. بدیهی است که بهمن شعله ور مثلاً در هاوایی کوهی آتشفشان در جزیره Maui یا کوه « وزوو » در ایتالیا را می بیند، نه « دماوند » را. از بادهای صحرای Mojave در کالیفرنیا حرف می زند، نه از بادهای کویر لوت. به کبوتری نشسته بر دیوار « کولوسیوم » در « رم » نگاه می کند، نه به فاخته ای بر سرستونی در تخت جمشید. از استخوانهای پاشیده « آکروپولیس » در آتن یاد می کند، نه از خرابه های « ری » که نزدیک تهران است! از سکوت ابوالهول در حاشیه رود نیل یاد می کند، نه از آواز غمناک قایقرانان « کارون ».

اما آنجا که بهمن شعله ور با مردم روبرو است، انسان را می بیند، نه آمریکایی را، یا ایتالیایی را، یا یونانی و مصری را. در بخش "سفره خداوندگار" کتاب، در شعر "کلیسای بالای تپه"، اندیشه ای در ذهن اومی درخشد، که هشت قرن پیش، در ذهن شمس الدین (محمد بن علی بن ملک داد) تبریزی، مراد جلال الدین مولوی، درخشیده بود. شمس تبریزی، آنجا که به معنای انسان و خدا و خانه خدا نظر دارد، گفته است:

"فرض کن آفاق عالم جمله جمع شدند، گرد کعبه حلقه کردند و سجود کرده، چون کعبه را از میان حلقه برگیری، نه سجود هر یکی سوی همدیگر باشد؟" یعنی که خدا در انسان است، نه در کعبه. و بهمن شعله ور در کلیسای بالای تپه می گوید:

"اما همیشه بر بالای تپه کلیسایی هست که مرا می خواند، هر چند که خدایان همه خاموشند. آیا این تپه است که الوهیت خود را به کلیسا وام می دهد؟ یا انسان است که الوهیت خدا را هم به تپه وام می دهد، هم به کلیسا؟ من از هر تپه ای، هر چند پُر نشیب، بلا می روم و به درون هر کلیسایی، هر چند کوچک، قدم می گذارم. به نوشته های رنگباخته، در بالای نقشهای دیواری رنگباخته می نگرم، و می گویم رمز را کشف کنم، و بدانم که از آن انسان است یا از آن خدا."

اما در بافت بعضی از شعرها بهمن شعله ور از مایه های فرهنگی غرب، که اکنون بخشی از فرهنگ فردی اوست، به نحوی بهره می گیرد که لااقل ماهیت کلامی شعر او را برای خواننده ایرانی بیگانه می کند. اجزای این نمود بیگانه مثلاً مارمولکهای سبز "کاپری" یا میمون "جبل الطارق" نیست، چون وقتی که می گوید: "انگورها در آفتاب پرورده می شود، هر يك دانه آنها به درشتی مارمولکهای سبز کاپری"، تشبیه در درشتی مراد است، نه مارمولک سبز کاپری، و وقتی که می گوید: "ما بیگانه همچون میمونهای بی دم بربری از جبل الطارق تا سن پترزبورگ معروفیم"، زبانزد بودن مراد است، نه آگاهی از اینکه میمون بی دم یا کوتاه دم بربری، یا "ماکاک" در اروپا فقط در جبل الطارق یافت می شود.

و باز مثلاً اجزای این نمود بیگانه نامهای Frenchman و Bay Camden، Cancun نیست، چون وقتی که می گوید: "ماه در کنکان" به تمامی شبیه ماه در "کمدن" بود، اما دل من همچون پرنده ای سبک بود، و پاهایم چابک و بازیگوش، همچون دو خرگوش در هنگام غروب. گفتم ماه در کنکان، ولی آیا ماه در خلیج فریچمن نبود؟، مراد شاعر بیان حالتی است که در مهتاب به او دست داده است، با دلی همچون پرنده سبک و پاهایی چابک و بازیگوش همچون دو خرگوش در هنگام غروب. خواننده ایرانی

این شعر می تواند مثلاً به جای کنکان و کمدن و خلیج فریچمن، در ذهن به انگیزه آشناییهای خود با گوشه و کنار وطن خود، جاهایی مانند "خرم آباد"، "رامسر" یا کرانه "زاینده رود" را ببیند.

اما وقتی که از "اروس"، زئوس، هرمس، لودیسه یا "سیرسه" یاد می کند، از فرهنگی که پشتوانه این نامهاست در بافت کلام خود بهره می گیرد، و این فرهنگ اصلاً یونانی و بعداً اروپایی و امروز غربی است، و خواننده بی آشنایی با اساطیر یونانی به دیدگاه شاعر نزدیک نمی تواند شد. حتی کافی نیست که خواننده از پیش آموخته باشد، یا اکنون بیاموزد، که اروس خدای عشق و پسر آفرودیت است، و زئوس خدای خدایان، مظهر طبیعت و عناصر، خداوند زمین، بخشنده نعمت، تقسیم کننده خیر و شر و نگهبان خانواده و اموال و آزادی، یا "سیرسه" ساحره ای است در لودیسه هومر که فریفتگان خود را به خوک مسخ می کرد. این اجزا برای خواننده غربی "فرهنگ" است و برای خواننده ایرانی "آموزش"، و بسیار فرق است میان فرهنگ و آموزش. یکی با سیر زندگی فرد در جامعه با روحش ترکیب می شود، و دیگری با مطالعه بخشی از دانسته های او می شود، و ما هنگامی که شعری را می خوانیم، روحمان را به کار می داریم نه آموخته هامان را.

وقتی که خواننده ایرانی در شعر متقدمان یا معاصران، از جمله در دیوان حافظ، به نامهای افسانه ای، پهلوانی، تاریخی و آیینی ای مانند آصف (وزیر سلیمان)، لهاز (معشوق سلطان محمود غزنوی)، تهمن (لقب رستم)، جمشید (دارنده گنجهای فراوان) و یوسف (یکی از درازده پسر یعقوب و محسود برادران و فرو افکنده انسان و بر کشیده خدا) بر می خورد، برای درک ارتباط آنها با بقیه اجزا در بافت کلام در نمی ماند، زیرا که با آنها همان قدر آشناست، که فی المثل با بلندی دماوند، پُر آبی کارون، خشکی کویر لوت، صفای باغهای شیراز، پرستارگی آسمان کرمان، و زیبایی و شکوه گنبد ها و گلدسته های اصفهان.

اما بهمن شعله ور در بعضی از شعرهایش، بی آنکه قصد زور آزمایی با فرهیختگی و دانش اندوختگی خواننده داشته باشد، از آنچه خواننده است و می داند، درخور مضمونش، به شیوه بعضی از شاعران "بهرالعلوم" غربی سر مشق می گیرد، تا آنجا که گاه برای درک جامع پاره هایی از شعر او، فرض بر این است که خواننده با تاریخ جهان باستان و سیر حکمت در اروپا تا به امروز آشنایی دارد. البته بعضی از شاعران کلاسیک ایران هم پروایی نداشتند که اگر به فلسفه، نجوم، هندسه و دیگر علوم عصر آشنایی دارند، از اصطلاحات و مفاهیم این علوم در شعر خود بیاورند. شاعری مانند "خاقانی" در قصیده حبسیه خود،

که در آن کسی به نام **هزالدوله عظیم الروح** را مدح می کند تا نزد شاه « شروان » برای آزادی او از زندان شفیع شود، چون می داند که این مرد مسیحی است و یقیناً از آشنایی او با فرهنگ مسیحی خوشش خواهد آمد، تا می تواند و تا آنجا که مضمون و وزن و قافیه میدان می دهد، به مسیحیت و تاریخ و افسانه های آن اشاره می کند: خط ترسا، راهب، رشته مریم، سوزن عیسی، آبای کلیسا، دیر سکویا، جور یهود، بیت المقدس، محراب اقصی، انجیل، تفسیر سریانی، خط عبری، مطران، قسیس، قسطای لوقا و ... و چه بسیار اشارتهای دیگر.

بهمین شعله ور پیراهن ساتین گلدار مهماندار هواپیما را مانند تابلویی از « هانری ماتیس »، نقاش و مجسمه ساز فرانسوی، استاد مکتب « نوویسم » می بیند که در باد به اهتزاز در آمده باشد. هنگامی که می خواهد از یک موسیقی مرموز که فقط با گوش درون می شنود، سخن بگوید، این موسیقی را از « پیانو تریو » **ی ولفگانگ آمادئوس موتزلرت**، آهنگساز آلمانی برتر می نهد. در جایی که از الهامی آسمانی یاد می کند، می گوید: « من می توانستم فرو بلغزم و ده ساعت زیر آب بمانم، یا آن قدر بمانم که آب به منزم راه یابد، و در این حال در باره (کتاب) « **تراکتاتوس لوجیکو - فیلسوفیکوس** » **ویتگنشتاین** (فیلسوف اتریشی) بیندیشم. » در جایی، در اشاره به مردی که در سراسر جهان مسیحیت شمشیر به دست ایستاده است، یعنی « **سن پل** » اولین مبلغ مسیحیت در جهان غیر یهودی، از **پطر قدیس**، کلید دار بهشت مسیحیان یاد می کند. یا در جایی برای جست و جوی « مطلق » خود، از « ایده ها » یا **مثل افلاطون** و « منطق » **ارسطو**، به **گریشنا**، خداوند حواس و حامی گاوها پناه می برد.

سخن کوتاه، در صد صفحه شعر به پیش از صد اسم خاص بر می خوریم که در مورد بسیاری از آنها اگر معلوماتی نداشته باشیم، نمی توانیم بگوییم که آفاق شعر او را به تاملی دیده ایم، و آنچه او در ذهن داشته است با خواندن شعرهایش به ذهن ما منتقل شده است. این جنبه از شعر بهمین شعله ور او را به حلقه شاعرانی از آمریکا و انگلستان می آورد، که شعرشان را بیشتر خواص می خوانند، و بیشتر این خواص هم یا خود شاعرند، یا اهل تحقیق در ادبیات. اگر شعر او در جنبه های عرفان شرقی، نگرش فلسفی، تماشای غنایی، و طبیعت گرایی قدرتی برتر نمی داشت، برای من ایرانی بهمین شعله ور در میان همان شاعران آمریکایی و انگلیسی گم شده بود، اما درهر شعر بهمین شعله ور از این جنبه ها پنجره ای به جهان انسان گشوده میشود، که من از درون آن می توانم نظاره ای عقل پسند یا دلپذیر، یا هر دو، داشته باشم.

و اکنون می خواهم از این پنجره ها به اقیانهایی که بهمین شعله ور در کتاب « ریشه در خاکستر آتشفشان » دیده است، نگاه کنم. شاعر در بیشتر شعر های این کتاب در « سفر » است. در بعضی به تن و ذهن، هر دو، در سفر است، و در بعضی فقط به ذهن. شاید مهاجر بودن او را در حال سفر نگاهداشته باشد، زیرا که برای بسیاری از مهاجران زندگی در کشوری که مولد و موطنشان نیست، و فقط اقامتگاه آنهاست، همواره حالتی موقت دارد، شبیه حالت سفری که به درازا کشیده است. وقتی که بهمین شعله ور در ایران نباشد، به موناکو هم که گذارش بیفتد، با همان دیده ای به محیط می نگرند، که در اقامتگاهش آمریکا به محیط می نگرسته است:

« این بهشت لذتهای زمینی، که در آن پرنسهای گلخانه پرورد برای نمایش بار می آورند، و قمار بازان را همچون مگس اغوا می کنند، تا پرنسهای « هالیوود » را در لبریشم نگهدارند؛ پرنس هرگز در خانه نیست. اما مهمانهایش همیشه در خانه حضور دارند، امیرها و شیخهای عرب، که از پای میزی به پای میز دیگر می روند، و طاس او را برای پولهای بزرگ می اندازند. و برنده یا بازنده، همه لبخند می زنند. و بیرون، در میدان شهر، روستاییان پشیزهایی را می شمرند که از مسافران تهی کیسه به چنگ آورده اند. و در بندر گاه، دریای باستانی آرام تن به ساحل می ساید، و کاکاییها به ابرها بانگ می زنند، و ماهیگیران برای صید آشغالهای ته آب تور می اندازند، و خورشید خستگی ناپذیر مثل قرنها پیش بلا می آید و پایین می رود، و همه را برانداز می کند. »

این شعری است که شعله ور در دیداری از موناکو گفته است. در آن شاعر مسافر تماشاگری نیست که از آمریکا برای خاطره اندوزی آمده باشد. جهانگردی است که هم در سکونش نظاره می کند، هم در عبورش. این خصوصیت شاعر آگاه است که به هر جا برود آنجا وطن است، و در همه جا نیز می تواند غریب باشد. همه بیگانگان جهان می توانند آشنای او باشند، و در میان هموطنان نیز احساس بیگانگی کند. به تعبیری دیگر، جهان وطن شاعر است، و همه انسانها هموطن اویند، و او با تاریخ همه اقوام خود آشناست. با همین دید است که شعله ور در شعر « کاتوآی، هاوایی » می گوید:

« این جزیره از آن من است، نه به این معنی که مالک آن باشم، بلکه از آن من است چون دوستش می دارم. در آن سوی خلیج، تپه ها پستانهای سبزشان را در آفتاب برهنه کرده اند، و به من اشاره می کنند. آفتاب مرا همچون عاشقی در بر می کشد، ماسه ها به من می چسبند و رهایم نمی کنند. گنجشکها بر سر سفره من می نشینند، و به خرده نان

مهمان مانند. لردک ها و کبوتر ها در کنار پنجره من می خوانند، و همدیگر را نوازش می کنند و می بوسند. اینها با عشق رهیت مانند، و من با عشق سلطان آنها. آزاد در ملک من زندگی می کنند، و من شبی صد دلار می پردازم.»

فقط در پایان شعر است که شاعر با طنز می گوید که سلطنت جزیره ای را با همه حیات سرشار از عشق آن، در مقام مسافری، در اتاقی از هتلی، به شبی صد دلار خریده است: طعنه ای به آنها که با شبی صد دلار در این سفر عکسی از خود در منظره هایی از این جزیره، که يك لحظه هم آن را از خود نمی دانند، به آنجا که گمان می کنند از آن آنهاست می برند، و طعنه ای هم به آنها که از ابتدا تا پایان عمر رنج می برند تا مالك يك وجب خاکی از این زمین باشند، و تا لحظه مرگ پی نمی برند که تا زنده اند زمین و آسمان مال آنهاست.

اما همین بهمن شعله ور که در سفری به موناکو، يك اقیانوس دور از آمریکا، با اشاره به دریای باستانی، سرمایه داری ابله و شقی را، و ارتجاع گول و عیاش خاورمیانه را رسوا می کند، و برای روستاییان و ماهیگیران دل می سوزاند، و در سفری دیگر، در هاوایی، به یاد می آورد که مالك جهان است، در اقامتگاه امروزش آمریکا می گوید:

« دو کبوتر سفید در ساحل، برای معاش بر ماسه ها نوک می زنند. این زندگی است، تقدیر است. گفتم کبوتر، و نگفتم مرغان دریایی. روزنامه می خوانم، به رادیو گوش می دهم. رئیس جمهوری عفونت مجرای ادرلر دلد، و بازر سهام به شدت نزول کرد. یک آتش بس دیگر در لبنان اعلام شد. پلیس بار دیگر در آفریقای جنوبی به میان جماعت سوگول تیراندازی می کند. قاطری پدر شده است. من لحظه ای می ایستم و در فکر می شوم. یک نیم اسپ نیم لاغ صاحب گره ای یکرگه و اصیل شده است. اگر قاطری از هده بر آید، آیا هنوز امیدی برای انسان مانده است؟ به کبوتر های سفید می نگرم که هنوز میان خرده ریز آول انسان نوک می زنند. سالهاست که کبوتر سفید ندیده ام.»

در اینجا بهمن شعله ور « مقیم » اما در « سفر آگاهی » است، و باز با طنزی غمناک و تلخ، در این شعر لمحہ هایی از نظاره بیرون و درون را کنار هم می گذارد، و از آن با جوهر شعر تاریخ تحلیلی می سازد. تقدیر کبوتر، عفونت میزه نای رئیس جمهوری، سقوط بازار سهام، ادامه جنگ لبنان، ادامه شقاوت آپارتئید آفریقای جنوبی، و بالاخره پدر شدن قاطر، در عرصه جهان آشفته امروز، با مرکز قدرتش در آمریکا، فصلهای مرتبط این تاریخ است. کبوتر های اسیر خاک گدای سفره انسانند، و شاعر آنها را می نگرد، نه مرغان دریایی را که مهمان سفره دریانند. و شاعر در تحلیلش از این تاریخ، نه با جوایی، بلکه با سؤالی نتیجه می گیرد، سؤالی یأس آمیز اما گزنده، با نیشی به انسان امروز.

سفرهای بهمن شعله ور در کتاب « ریشه در خاکستر آتشفشان » هر چند با نام شهرها و کشورها « سفرنا » ست، و بیشتر شعرهای کتاب را « سفر نامه » می نماید، نظاره اوست در طبیعت، گشت اوست در تاریخ، و تأملی است در انسان!

۵

بهمن شعله ور در سفر شعری خود با چهره انسان امروز، در فاصله « اعماق دره » و « قلله کوه » در تقلاست. اعماق دره تنگنای تمدن امروز است، و قلله کوه اوج رهایی در طبیعت. در این حرکت است که عرفان زمینی شاعر نمودی دارد. انسان او راههایی برای برکشیدن خود به قلله پیدا می کند، و در این تلاش تنهاست، بی یاری و دعای خیر همه قدیسان خسته خدا، زیرا که « وهره » در سیر خود برای رسیدن به اوج نمی تواند « پیرو » باشد. اما هر بار که به اوج می رسد، هربار که خود را از تنگنای تمدن رهایی می بخشد، با چند نفسی که در آن آزادی کشید، در می یابد که بازگشت به دره، بازگشت به زندگی در جامعه پیچیده و در دانایی خود نادان شده امروز جبری است که از آن رها نمی توان زیست:

« فرا و فراتر رفتن از صخره ها، رسیدن به هوای لطیف زیبا، فریاد کردن کلمه لزل، کلمه فارغ از معنی، باو فور پیشه هایی از وحوش، که برای میوه های خود رنج بر خود همولر نمی دلرند. نگرستن به پایین کوه، برکشتیهای بلند و باشکوه، در آبراههای باشکوه، مبهوت نگاه خیره بره فرالها، تاوقت بازگشتن فرلرسد، بازگشتن به دره، به جهان آدمخورخانه های فرسوخته، قطارهای فرد ساخته بر خط آهنهای متروک، آنجا که گیاهان هرزه به بلای انسان، و بلند تر از قامت انسان می روید، تجسمی از دوزخ، بی امید هفوف. حافظه به عصری پیش از تاریخ باز می خزد، به زمانی که آدمخوران زمین را زیر پا داشتند، آدمخورانی که هنوز با مایند، هنوز در مایند.»

ستایشی که بهمن شعله ور از طبیعت می کند، گویی نماز استغفاری است که همه انسانها باید بخوانند، استغفار از کجرویها و ویرانگریها. آفرین او به طبیعت، نفرین او به ضایع کنندگان طبیعت است، و در این لحظه هاست که بانگش لحن انبیایی مانند اشعیاء دارد که گفت:

«...هرلوت مثل آتش می سوزاند و خارو خس را می خورد. و در بوته های جنگل فروخته شده، دود غلیظ پیچان می شود. از غضب پهوه صباوت زمین سوخته شده است و قوم هیزم آتش گشته اند و کسی بر برادر خود شفقت ندارد. از جانب راست می ربایند و گرسنه می مانند و از طرف چپ می خوردند و سیر نمی شوند و هر کس گوشت بازوی

خود را می خورد.»

چنانکه بهمن شعله ور در نظاره فوران گدازه های آتشفشان می گوید:

« این فورانهای آتشفشانی نمودار ویرانی و آفت انسانی است، که ما خود بر سر خود می آوریم. این روده های گداخته چیزی بیش از بوته ها و درختها را می سوزانند. آنها مستی ماندگار خود را به ما وام می دهند. دانهایی که آنها بر پوسته سخت زمین می گذارند، نیمی از پیرحمی دانهایی را ندارد، که ما بر روحهای همدیگر می گذاریم.»

اما گاه بهمن شعله ور در ستایش از طبیعت و زیبایی و شکوه آن، و در سر کوفت زدن به انسان، که غرور جاهلانه اش نفرت انگیز است، چندان شیفته دریافت خود، یا چندان مطمئن از حقانیت نفرت خود می شود، که ماهیت انسان در مقام یکی از فرزندان طبیعت، و شاید پیچیده ترین فرزند طبیعت را از نظر دور می دارد، و با لحنی از انسان سخن می گوید که پنداری طبیعت چیزی، و انسان چیز دیگر است. اگر انسان با خطاهایی که می کند، سرانجام موجودیت خود را به نابودی بکشد، آیا مایه چنین خطاهایی را خود خلق کرده است؟ یا می توان گفت که انسان طبیعتاً به اندازه استعداد صواب، استعداد خطا نیز دارد؟ آیا نابودی نوع « دینوسور » ها و دیگر جانورانی که برای ابد به عدم پیوستند، خطای خود آنها بود؟ یا هسته این نابودی در مجموعه قوانین و تحولات طبیعت موجود بود؟

بهمن شعله ور در شعر « آنا کاهری » در نظاره کوه و دریا، همچنانکه نشسته است و « شاهانه تأمل می کند »، می گوید: « انسان چه دارد که بتواند چنین زیبایی حیرت انگیزی به بار آورد؟ » در پاسخ او می توان گفت که آنچه انسان در برابر چنین زیبایی حیرت انگیزی به بار می آورد، درک چنین زیبایی حیرت انگیزی است! آیا منظره ای که شاعر در طبیعت می بیند، زیبایی حیرت انگیز را به صورت چیزی مادی در خود دارد؟ یا این زیبایی تعبیر انسان از ترکیب اجزاء در آن منظره طبیعی است؟ مگر این انسان نیست که با مفهوم بخشیدن به همه چیز، همه چیز را از نو خلق می کند؟ انسان با همه صوابها و خطاهایش، همان عظمت دوگانه ای را دارد، که خود در قالب خدا و شیطان نهاده است. انسان در خوبهایش « خدا » و در بدیهایش « شیطان » است، حتی اگر زمانی خدایش مغلوب شیطان او بشود.

بهمن شعله ور در همان شعر « آنا کاهری » چند مصراع پایین تر می گوید: « نه، در این سرزمین اندوهی نیست، اندوه در من است. » هر چند که شاعر با این اظهاریه می خواهد خود را اندوهگین و طبیعت را شادمان بخواند، باید گفت که آن شادی هم که او در طبیعت می بیند، در انسان است، زیرا که شادی طبیعت را هم انسان در لحظه

های شاد خود کشف کرده است، یا به طبیعت بخشیده است، یا در طبیعت تعبیر کرده است.

بهمن شعله ور تقریباً در همه شعرهای سه بخش خاطرات یونان و روم و مصر از يك طنز ساده اجتماعی گرفته تا يك تعمق فلسفی، تاریخ فکرها و حرکتهای انسان را در پیش نظر دارد، و شاید از فشار دردهای تاریخی است که می خواهد در هم بشکند و به صورت ذراتی به طبیعت بپیوندد:

« ای آهولوی هفت دریا! مرا بر مذبح این دریا فرو بشکن! مرا در این آیینه نیل و

نقره فروکوب ... مرا از همه هجاهای سخن، و از شعر پیکر انسانی تهی کن! »

اما گاه منظره های دوردست تاریخ او را با زیبایی و شکوه خیالی خود فریب می دهد. پنداری گذشته ای که ما در آن زندگی نکرده ایم، و امروز آن را بانشانه هایی مانند ویرانه کاخهای با شکوه و قصه زندگیهای زیبا می شناسیم، معیاری است که واقعیت محقر و زشت امروز را باید با آن مقایسه کنیم. شاید برای ذهن عام مثلاً هرم « ختوپس » یکی از فرعونهای مصر، که با تباه شدن زندگی هزاران هزار انسان بر پا شد تا لاشه يك مالك الرقاب را در خود جای دهد، یا « کولوسئوم » بزرگترین میدان تماشا در روم باستان، که پنجاه هزار نفری از مفتخواران ستمگر آن عصر در آن می نشستند و برای تفریح خاطر مرگ گلادياتورها در نبرد با یکدیگر را تماشا می کردند، نشانه عظمت مصر و ایتالیای آن روزگاران باشد، اما در ذهن روشن شاعر امروز « گذشته » و « حال » هر يك عظمتهای خود را دارد، و این عظمتها در آن واحد نشانه جهل و حکمت انسان است، انسانی که در همین عصر ما هم اتومبیل و هواپیما و شاتل می سازد، هم آشویتس و هیروشیما و ویتنام! اما گذشته همیشه در نظر انسان زیباتر و باشکوهتر نموده است:

« اینجا بر لب نیل ایستاده ام، همانجا که زمانی مارک آنتونی، پمپی و سزور، ستونهای جهان، ایستادند. هرچند این نیل، با گذشت زمان به لای و لجن و فساد پیوسته است، آن نیل دیگر در ذهن همچنان پاک می ماند، و در آنجا آنتونی هنوز ناز معشوق می کشد، و کلئوپاترا هنوز زیباست و آب هنوز « سزور » را در کرانه دیگر رود نگاهداشته است ... به قافله علفها می نگرم که شناور می گذرند، همچون پریان دریایی غوطه ور. آیا اینها ناوگانی از قابلهای کوچکند، و از بادی خبر می دهند که کلئوپاترا را به پایین نیل خواهد آورد؟ ... احساس پیشامدی دلم را پر می کند؛ هر آن کرجی کلئوپاترا، که آن را به شکل تو ساخته اند، از خم رود خواهد گذشت، و اتفاقی شگفت انگیز خواهد افتاد.»

همین نگرنده به شکوه و زیبایی گذشته، که از آمریکای پیشرفته به مصر عقب مانده به

سیاحت آمده است، هنگامی که با دادن اندک پولی شترسواری را هم که، یکی از تجربه های تفریح آمیز و غریب سفر به سرزمینی صحرایی است، می آزماید، در این کار تأمل می کند و می گوید:

« شتر، هنگامی که شتریان وادارش کرد به زانو در آید و باز برخیزد تا مرا بر پشت گیرد، ناله رقت انگیز اعتراض، شبیه صدای غلغل در داد. من «توریست» حق نداشتم که آرامش حیوان را در آن افتاب گرم آشفته کنم، و به رقص در دلیره ای وادارم، آن هم در زای یک «جنیه» که پشیزی است. چپه ای که شتریان مشتاق سرم را به آن پوشاند، لحظه ای هم شتر را گول نزد. او درون مرا دیده بود. من سواری بودم که به هیچ جا نمی رفتم.»

در اینجا «گذشته» از پشت مه اعصار برایش جلوه ای خیال انگیز نداشته است تا ذهن او را بفریبند. حرفه های عبثی را که گردش پول در عصر ما به وجود آورده است، نیازمندی یک «مصری» در برابر توانگری یک «آمریکایی» را، حیثیت انسان و ارزش کارش در تسلط پول را، و جدی بودن شتر در برابر الکی خوش بودن انسان نازپرورده را دیده است و در قالب شتر رفته است و به خود سر کوفت زده است.

بهمن شعله ور در همه سفرهای شعری خود به جادوی هفتخوانهای گذشته های باشکوه و زیبا در نمی افتد، بلکه در بسیاری از آنها دیده درون بین او باز است و رابطه های درونی اشیا و امور را می بیند و در این بینش دریافتهای جامعه شناسانه و روانشناسانه نیز او را یاری می دهد. در خط انسان تاریخی از دورانها می گذرد و چون به زمان حال رسید، عارفانه می گوید:

«آرامشی که اکنون بامن است پیش از رخوت یک بعد از ظهر تنبل تابستان است. از فرود و درد پرتگاه آزمایش سرچشمه می گیرد، از همی بر لبه ماندن، بر تیغه پاس ایستادن و در نیفتادن، از رنج بردن اما تسلیم نشدن. آماده پذیرفتن بهایی که برای اعتقادها باید پرداخت، برای باورها و خطاها، آموختن بزرگداشت رنج انسان، و هر روز گامی در انسانیت پیش رفتن، تا کار خدا با ما به سر آید، این است آنچه من از این سفر دراز خود باز آورده ام...»

ساله بوده است. احساس من این است که بهمین شعله ور بعد از انتشار «حماسه زندگی»، حماسه مرگ» به زبان فارسی در بیست و هشت سال پیش در تهران، تا زمان انتشار مجموعه شعر «ایجاد ارتباط» به زبان انگلیسی در آمریکا، دوره درازی را که با سکوت شعری گذرانده است، نه دوره فترت، بلکه دوره خود ساختن و خود یافتن بوده است. اکنون که با شور و همت یک شاعر جوان پی در پی مجموعه هایی از شعرهای تازه خود فراهم می آورد و به چاپ می رساند، پیداست که خود را برای رساندن پیامش آماده می بیند، هر چند که گهگاه نکته ای یا دریافتی را در قالب یک شعر، با شعرهای دیگر همراه می کند، که همایه و همپایه آنها نیست.

در این چهار کتاب، مخصوصاً در آخرین آنها، سیمای یک شاعر با مایه هایی برای گفتن و هنری برای چگونگی گفتن به خوبی آشکار است. حتی با خطوط پر رنگی که در این سیما دیده می شود، می توان او را در میان سیماهای دیگر، حتی سیماهایی که او هنوز هم از مایه و هنر شعری آنان بهره می گیرد، با شخصیتی مستقل باز شناخت. و در اینجا است که من از خود می پرسم: این بهمین شعله ور امروز کیست؟ یک شاعر ایرانی که در آمریکا به زبان انگلیسی شعر می گوید؟ یا یک شاعر ایرانی که پس از زیانش، شعرش هم دارد آمریکایی می شود؟ یا یک ایرانی، که جهانی فکر می کند و به انگلیسی می نویسد؟ شعرهای بهمین شعله ور به من نشان داده است که او هیچیک از اینها به تنهایی نیست. نشانه هایی از همه اینها در او آشکار است، و در میان این سه، آن که نیرومند تر است و می تواند شخصیت واقعی بهمین شعله ور را به کمال برساند، ایرانی ای است که جهانی فکر می کند و به انگلیسی می نویسد. بهمین شعله ور که روانپزشک است، در حیطه تأمل در روان آدمی آن قدر آگاهی دارد که بتواند شعرهای خود را باز بخواند، خصوصیات این شخصیت را در آنها پیدا کند و از تاثیرها و توصیه های آن دو شخصیت دیگر بهره یزد، چون با موقعیتی که دارد، فقط همین یک شخصیت است که می تواند در کار خود صادق بماند و به حکم من لحظه اش در مدار آگاهی شعری بگوید که از او بر می آید، نه شعری که گمان می کند به او می آید. مثلاً وقتی که در شعری دو مصراع، با عنوان «سکنه دار کردن یک جهان» می گوید:

« برای ساختن یک جهان یک مرد لازم است، و برای سکنه دار کردن آن یک زن.»
نکته ای ظاهراً نفز گفته است، ولی گفتن آن به شخصیت اصلی او نمی آید، مگر آنکه این نکته را بر سبیل تفنن در محفل بگوید و از آن بگذرد.

یا وقتی که در شعر دو مصراع دیگر با عنوان «لوحه گور» می گوید: « در اینجا مردی آرمیده است که زندگی کرد و عشق ورزید و ترسید.» این سخن قدر و مایه ای

چهار کتاب شعری که از بهمین شعله ور به زبان انگلیسی منتشر شده است، و «ریشه در خاکستر آتشفشان» آخرین آنهاست، چنانکه از تاریخ انتشار آنها بر می آید، حاصل کمتر از ده سال کار شعری اوست، و در هنگام انتشار اولین آنها شاعر سی و هشت

در خور همراهی با شعر های صاحب اعتبار او ندارد. به کلمات قصار می ماند و فقط شاید خواننده عام آمریکایی را خوش آید. برداشت من این است که ناهماهنگی در شعرهای کتاب « ریشه در خاکستر آتشفشان » از آنجا ناشی می شود که گهگاه آن شاعر ایرانی که جهانی فکر می کند و به انگلیسی می نویسد، از سوی آن دو شخصیت کمرنگ دیگر مداخله و مزاحمت می بیند و به این مداخله و مزاحمت دل می دهد. صحنه ظهور آن دو شخصیت کمرنگ، یکی « سیاست » مستقل از جهان بینی کلی شاعر است، و دیگری « تقلید » از شیوه های دشوار و پیچیده بعضی از شاعران انگلیسی، که این هر دو استقلال و نمود شخصیت اصلی او را خدشه دار می کند. بهمن شعله در این « توفیق اجباری » را داشته است که شاعر دهه های ۱۲۲۰ تا ۱۲۵۰ در صحنه ادبیات خفقان گرفته، و لاجرم به انحطاط افتاده، و لاجرم سیاست زده ایران نباشد، و در محیطی زندگی کند، که مثلاً شاعری به جرم شعاری چند ماهی به زندان نیفتد، و به اعتبار این چند ماه زندانی شدن محبوبیت عام نیابد. در محیط او شاعر، حتی شاعری صاحب « ایده تولوژی » و مبارز، شاعری که نظام سیاسی و اجتماعی آمریکا را دیگرگون می خواهد، خوب می داند که این دیگرگونی با شعار ممکن نیست، و شعار او هم برایش محبوبیت عام فراهم نمی کند. خوب می داند که اگر انقلابی می باید، این انقلاب باید تدریجی و در ساختمان اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه صورت گیرد و با سرنگونی « عمر » و دست کشایی « زید » به ظهورنی رسد. بنا براین شاعر جهان بینی مستقل خود را از مداخله و مزاحمت شخصیتهای کمرنگی که از شخصیت اصلی او برای هدفهای دیگری بهره می خواهند، در امان می دارد. حال که بهمن شعله در این رهایی در رفتار و بی نیازی از دشوارنمایی را داشته است، خوب می توانسته است خود را از آسیبهای « سیاست » و « تقلید » دور نگهدارد، اما چنانکه من می بینم، چنین نکرده است. مثلاً این کدامیک از شخصیتهای اوست که می گوید:

« آنها همی را می فروشند، او را لوزن می فروشند، به لوزانی آشغال. او را نقد می فروشند، درادپو، در قطار می فروشند، او را به یهودیان می فروشند، به ژاپنی ها، به چینیه، به اسکیموها، به توریستها، و به تفنگداران دریایی می فروشند. او را به عربها و به مغربیه می فروشند. قلب من از همی سرشار است. هان، نظر تو چیست برادر؟ من می گویم: همیای عزیز، ما را از لاطاللات رهائی بخش! »

آیا این همان شاعری است که هر وقت به رودخانه نگاه می کند:

« هر وقت به رودخانه ها نگاه می کنم، انگار که سر بلا می روند، هر خلای طبع، برخلاف قانون. چشمهایم را می مالم و باز نگاه می کنم، و باز هم می بینم که در جهت عکس روانند. این پیشک معلول نقیصی بنیادی در شخصیت من است، همی اساسی در بینایی، یا

انحرافی در مقصود. من در این جهان هستم، اما از این جهان نیستم. »

کسی که در این جهان هست، و خود را با طبایع و قوانین موجود و معتبر در آن سازگار نمی بیند، طبعاً و قانوناً از او انتظار می رود که از بسیاری چیزها، از جمله « سیاست » در مایه و پایه ای مفهوم و مطبوع عامه دوری گزیند، و به قصد پهلوزدن به اعتبار یافتگان در صحنه « ادبیات خواص » در غرب، یا هم پهلو نمودن با آنها، از ترفندهای خاصشان تقلید نکند. آن بهمن شعله در ایرانی که جهانی فکر می کند و به انگلیسی می نویسد، در جهان بینی خود چشم انداز گشاده ای دارد، و می داند که:

« حاصل این به قلّه رفتنها چیست، اگر خاطر نیز لوج نگیرد، و واپس بماند، در نه دره بماند، و از این آرمش آسمانی، و این زیبایی مه آلود روی بگرداند؟ »

بهمن شعله در در شخصیت اصلی خود من شاعرش را در گذار هر لحظه به همراه دارد، و در آن لحظه انسان و طبیعت و انسان در رابطه اش با طبیعت، و ساز و ناساز این رابطه را در پایگاه اندیشه با چشم هنر می بیند، و دریافت خود را بیان می کند، و نیاز او، و تلاشش برای بر آوردن نیاز در همین جا پایان و کمال می یابد. در این گذر فارغ از هر گونه خود نمایی است که می تواند « به کودکانی که در پارک می دوند، بنگرد و احساس کند که آنها با لطف بره غزالان لحظه ای به زندگی اش نوا می بخشند. » یا در جزیره کاپری، « جزیره کوچک های تنگ و انسانهای تنگ افق، جایی که می توان راه رفت و سوت زد، و ایستاد و در میان کاکتوسها و تاکها و نارینهها خواند و رقصید، درنگ کند و معشوقش را به یاد بیاورد و او را به ترانه ای بستاید. یا در سفری شبانه، که ترن بر ریلهای صاف می لغزد « خود را همچون میمونی در جنگل یا سنجابی پرنده، از زمین آزاد احساس کند » و اگر دیگران در این سفر شبانه خفته اند و او بیدار است، نه خود را تنها بیابد، نه دیگران را آرمیدگان بی غم، بلکه در مقام شاعر بداند و بگوید:

« مرا با خواب کاری نیست ... من آنم که نشاط و درد فشرده ای را که دل انسان را پر می کند به کلام در می آورم. فصاحت عشق و نومیدی با من است. من بیدار می مانم تا دیگران بخوابند و خواب ببینند و تازه شوند و همت در کارهایی بگذارند که مرا در نشاط نگاه می دارد. »

و از این رو است که من وقتی که شعر « دختران انسان » را در کتاب « ریشه در خاکستر آتشفشان » می خوانم، نه این بهمن شعله در بیدار در سفر شبانه، بلکه شاعر متفکری را می بینم که برای تفریح خاطر مرد کتابخوان آمریکایی، نکته لطیف و دلنواز و ضمناً روشنفکرانه می سازد:

« هرگز از هیبت انگیزختن باز نمی مانند. (زن را می گوید)، همچون گله،

همچون پرندگان، همچون پروانه ها، سخت رنگ آمیز، همچون میوه های خاک که در آفتاب می رسند، و اما هر یک در دل بسته خود تقدیر مردی را دارد، که او را بسازد، یا در هم بریزد، او را به وجد آورد، یا به تباهی بکشاند. و چگونه است که نمی شود آنها را در بازر خرید. اگر می شد، به خریدن نمی لوزیدند. آنها باید هر یک در مزرعه با یک جفت دست مهربان، چیده شوند و با یک دل نوزشگر.

اگر مردی عرب در چهارده قرن پیش با این دید به زن می نگریست و از زن چنان سخن می گفت که پنداری از مزرعه سخن می گوید، تعجبی نداشت، اما چنین نگرشی در خور شخصیت اصلی بهمن شعله ور نیست، و او در این گونه موارد از آن دو شخصیت کمرنگ، یکی آن شاعر ایرانی که در آمریکا به زبان انگلیسی شعر می گوید، و دیگری آن شاعر ایرانی که پس از زبانش خودش هم دارد آمریکایی می شود، با مداخله ها و مزاحمتهاشان صدمه می بیند.

در اینجا معرفی و بررسی کتاب « ریشه در خاکستر آتشفشان »، چهارمین کتاب شعر انگلیسی بهمن شعله ور را به پایان می آورم، با این تذکر، که من در این معرفی و بررسی شعر های سه کتاب پیشین او را در پیش نظر نداشته ام و آنچه گفته ام فقط و فقط درباره کتاب « ریشه در خاکستر آتشفشان » است که آخرین کتاب شعر چاپ شده و در بر دارنده شعر های ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۶ اوست.

محمود کیانوش - لندن، ۱۴ مه ۱۹۸۸

.....
 • جُنیه، معرب Gunea، واحد قدیمی پول بریتانیا، برابر با یک لیره و یک شیلینگ، که سکه طلا بوده است. پوند مصری تقریباً برابر نیم دلار امروز است.

معصومه طرفه

اثری خواندنی اما نه چندان دقیق

روحانی، فواد: زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران.

چاپ لندن، ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات « نهضت مقاومت ملی ایران » ۶۹۰ صفحه.

زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران، کتاب تازه ایست از دکتر فواد روحانی درباره پیدایش و تحول نهضت ملی ایران. مشکلاتی که این نهضت در ملی کردن صنعت نفت و برقراری دموکراسی در ایران با آنها روبرو بوده است، موضوع اصلی مباحث مختلف کتاب است. سابقه حزب توده، رابطه این حزب با نهضت ملی، چگونگی ملی کردن صنعت نفت، تشکیل جبهه ملی و حکومت مصدق، کودتای ۲۸ مرداد و ماجرای محاکمه مصدق عمده ترین بخش های کتاب را تشکیل می دهد.

به عبارت دیگر کتاب، کوشش تازه ایست برای شرح وقایع یکی از پیچیده ترین دوره های تاریخی کشور ما. دوره ای که در آن طولانی ترین و غنی ترین تجربه آزادی های نسبی سیاسی در ایران به دست آمد و پس از بیست و اندی سال سکوت، آرمان ها و ایده آلهای سیاسی امکان بیان و تبلیغ پیدا کرد: دهها دسته و گروه و حزب تشکیل شد و صدها روزنامه و هفته نامه و ماهنامه و... انتشار یافت و بازیگران خبره سیاسی همراه با

تازه کاران فن سیاست وارد صحنه کشمکش شدند تا از فرصتی که به دست آمد برای تبلیغ یا اثبات حقانیت نظریه ها و ایده آلهای خود استفاده کنند. پیداست که شرح وقایع چنین دوره ای به جهت همین پیچیدگی های سیاسی، فوق العاده مشکل است، بخصوص اگر نویسنده ای بخواهد بی طرفی سیاسی خود را در شرح وقایع حفظ کند و دقت علمی لازم را به کار گیرد؛ شاید به همین علت، با اینکه کتاب های متعددی از تاریخ این دوره در دست است، کتابی را نمی توان نشان داد که واجد سمت گیری مشخص سیاسی نباشد.

دکتر فواد روحانی با استناد به همین نکته و با اعتقاد به اینکه «هنوز نکاتی از وقایع، هدر تاریکی و ابهام باقی است و تصورات، تعبیرات و قضاوت های ناصواب در اذهان وجود دارد» (ص ۱ مقدمه) بر آن می شود تا به گفته خودش «محققان و مستند» به جزئیات وقایع این دوره بپردازد.

نویسنده در گزارش جزئیات این وقایع تا حد زیادی از عهده کار بر می آید و با توسل به تجربیات شخصی و اطلاعات دست اولی که از جریان ملی شدن نفت دارد و با تکرار بسیاری از اطلاعات کتاب قبلی اش: «تاریخ ملی شدن صنعت نفت»، و جمع آوری مدارکی از وزارت خارجه انگلیس و نقل قول های متعدد و طولانی از چندین کتاب سعی می کند اطلاعات مربوط به این دوره را چنانکه می تواند گرد آوری کند. ولی درست به جهت پیچیدگی موضوع و به علت اینکه نویسنده سعی دارد وارد مباحث و موضوعات متعددی بشود، کتاب هم از لحاظ محتوا و هم از لحاظ فرم دستخوش کاستی ها و ناهماهنگی هائی می شود که ما به ترتیب به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

۱ - در دوپست صفحه اول کتابی که عنوان اصلی آن «زندگی سیاسی دکتر مصدق» است تقریباً نامی از مصدق در میان نیست. گرچه نویسنده این صفحات را به شرح وقایع دوره مشروطه و پیش از نهضت ملی شدن صنعت نفت اختصاص داده است، اما خواننده این انتظار را دارد که این مطالب تاریخی به صورت کلی مطرح نشود و لااقل چگونگی رشد سیاسی دکتر مصدق، که در همان سال ها فعالیت سیاسی هم داشت، مورد بررسی قرار گیرد. گرچه نویسنده بعدها در فصل مربوط به تشکیل حکومت مصدق درباره شخصیت سیاسی او سخن می گوید، اما در این بخش نیز آنچه که از زندگی مصدق تصویر می شود مربوط است به دوران صدارت او. به عبارت دیگر، در هیچ جای کتاب از سابقه سیاسی مصدق، اطلاع چندانی در دست نیست.

۲ - دکتر فواد روحانی که در بخش های دیگر کتاب عمدتاً به ذکر وقایع و گرد آوری اطلاعات می پردازد و حتی المقدور از تجزیه و تحلیل مباحث سیاسی و فلسفی دوری می جوید، در بخش «برخورد حزب توده با نهضت ملی ایران» و هم چنین در بخش

فعالیت جمعیت های مذهبی یا مذهبی نما دچار چندین مورد کلی گوئی سیاسی - فلسفی می شود که از عهده تجزیه و تحلیل آنها بر نمی آید. مثلاً در صفحه ۹۵ می گوید «اصولاً بین کمونیسم و ناسیونالیسم هیچ گونه وجه مشترکی وجود ندارد. هدف ناسیونالیسم تاکید ویژگی ها و حفظ هویت و منافع شئون زندگی يك ملت یا قوم مخصوص است در حالیکه هدف کمونیسم گسترش مرام مارکسیسم در چارچوب اترنناسیونالیسم است. و شرایط دیگر ناسیونالیسم بخصوص لیبرالیسم و آزادی در ایدئولوژی کمونیسم محلی از اعراب ندارد».

اولاً نویسنده هیچ کجا مفهوم روشنی از ناسیونالیسم مورد نظرش بدست نمی دهد. حال آنکه ناسیونالیسم، هم در ایران و هم در اروپا، در دوره های مختلف، مفاهیم و تعابیر گوناگونی داشته است. دیگر آنکه، هم کمونیسم و هم ناسیونالیسم، چه در تئوری و چه در عمل، اشکال مختلفی داشته اند و همسان نگریستن همه آنها از روش علمی به دور است. به علاوه، تز اروتونیسم، یا کمونیسم اروپائی، که در دهه ۶۰ و ۷۰ در اروپا باب شد، از قضا به دموکراسی لیبرال، آنچه که مورد نظر نویسنده است، هم از لحاظ مرام و هم از لحاظ عمل بسیار نزدیک شد و هدفش رسیدن به کمونیسم از طرق دموکراتیک بود. ناسیونالیسم هم در ایران فقط به نیروهای داخلی تکیه نداشت و نمی توانست داشته باشد. ایده دموکراسی بورژوائی یا لیبرالیسم، که مرام اصلی دکتر مصدق و یارانش بود، از افکاری در اروپا مایه می گرفت که در حین تقویت نیروهای ملی و تاکید بر وطن پرستی، همیشه در صدد جلب حمایت کلیه کشورهای هم مرام و ایجاد قطب بندی های سیاسی خود بود.

به هر حال، تك تك این مباحث، در جای خود بسیار پیچیده اند و جای بحث آنها هم در این مقاله نیست. اما هدف از ذکر و یاد آوری آنها این بوده است که گفته شود در برخورد با آرمان ها و ایده آل های سیاسی، نمی شود فقط به معنای کلیشه ای آنها اکتفا کرد و این معنا را پایه و اصول تحلیل های بعدی قرار داد. آرمان ها و ایده آل های سیاسی در تجربه تاریخ، بخصوص در قرن بیستم، تحول یافته اند و به جبر اوضاع حتی وجوه تشابهی پیدا کرده اند و به یکدیگر نزدیک شده اند. پس يك تحلیل تاریخی - سیاسی باید بیشتر بر پایه حوادث و تجربیات تاریخی استوار باشد تا بر معانی و مفاهیم کلی. در شرایط ایران هم که ناسیونالیسم و کمونیسم سنتاً علیه دیکتاتوری فردی مبارزه کرده اند و پایگاه اجتماعی هر دو، روشنفکران طبقه متوسط بوده است، این دو آرمان، خواهی نخواهی وجوه تشابهی پیدا کرده اند. فرضیات کلی راجع به ارتباط ناسیونالیسم و کمونیسم یا فرضیات مشابهی راجع به ارتباط مذهب و ناسیونالیسم (۱)، مولف را به کلی بانی های غیر واقع بینانه سوق می دهد و از ارزش کار تحقیقی او می کاهد. در نتیجه، یکی از

مهم ترین پرسش های سیاسی آن دوره و یکی از مهم ترین پرسش های تاریخی کشور ما، یعنی علل عدم تفاهم و توافق میان سه نیروی که همیشه گفته اند خواستار «آزادی» و «دموکراسی» در ایران بوده اند - یعنی همان سه نیروی که دکتر روحانی کمونیسم، ناسیونالیسم و مذهب می خواند - فقط با کلی گونی پاسخ داده می شود.

۲ - از بخش های مختلف کتاب، خواندنی ترین بخش آن مربوط است به **تشکیل حکومت دکتر مصدق و مشکل او در ملی کردن صنعت نفت ایران**. در این بخش می خوانیم که مصدق چگونه علیرغم تمام مخالفت هائی که از جانب دوست و دشمن با او می شد، همچنان مسئله ملی کردن صنعت نفت را مهم ترین اقدام برای نجات ایران از دست خارجی ها می دانست و تحت هیچ شرایطی هم، حاضر به تعدیل این موضع خود نبود و به علت پایداری او بود که نفت بالاخره ملی شد. مطالب این بخش، به علت دقتی که نویسنده در جمع آوری مدارک به خرج داده است، و به علت اینکه خوب توانسته است شرایط آن دوره و برخورد اتفاقات و احتمالات را در تاریخ منعکس کند، مطالبی است آموزنده و جالب. به علاوه، مدارک و مآخذی که در این بخش ارائه شده، با مدارک وزارت خارجه انگلیس و اطلاعاتی که از منابع دیگر در دست است انطباق دارد.

تنها اشکالی که در این بخش بر محتوا وارد است این است که دلایل دخالت آمریکا در جریان کودتا علیه دولت دکتر مصدق به حد کافی تحلیل نشده است. یعنی با اینکه کتاب روشن می کند که به خاطر مخالفت های انگلیس با مصدق بر سر جریان نفت و به علت فشاری های مصدق در ملی کردن صنعت نفت به ضرر انگلیسی ها، بالاخره دولت انگلیس تصمیم می گیرد به هر نحوی شده مصدق را از کار برکنار کند و دولتی سر کار بیاورد که امتیازات نفت را به نفع انگلیس در ایران قانونی کند. اما مشخص نمی شود که چرا دولت امریکا که به قول دکتر روحانی (از ص ۲۲۴ به بعد) از حکومت دکتر مصدق طرفداری می کرده و مطابق مدارک وزارت خارجه امریکا و انگلیس همیشه می خواسته انگلیس را متقاعد کند که به نحوی با مصدق کنار بیاید و شرایط او را برای ملی کردن صنعت نفت بپذیرد، ناگهان با انگلیس همدست و همدستان می شود.

البته دلایل همکاری این دو کشور، به علل استراتژیکی و به خاطر منافع مشترکشان در بهره برداری از نفت، روشن است (ص ۲۲۸). به علاوه، جریان روی کار آمدن ژنرال آیزنهاور و حمایت های او از سیاست های نظامی هم مزید بر علت می شود، اما با در نظر گرفتن سیاست همراه و موافق امریکا در مورد حکومت مصدق، دلایل ذکر شده یا گفتن اینکه شرکت های نفت انگلیس، شرکت های نفت امریکا را در این زمینه متقاعد کرده بودند (ص ۴۸۵)، برای اجرای يك طرح نظامی کافی به نظر نمی رسد.

شاید اشاره به یکی دو سند از وزارت امور خارجه انگلیس و امریکا، که علل تغییر موضع امریکا را در ماه های پیش از کودتا نشان می دهد، بی مورد نباشد. مدارک وزارت خارجه امریکا نشان می دهد که در مدت صدارت مصدق، امریکا کراراً تلاش می کرد که، به علت عدم امنیتی که در ارتباط با شوروی احساس می کرد، به ایران کمک نظامی بدهد. استدلال امریکا این بود که چون ارتش ایران، در صورت اجرای کودتا از طرف شوروی، نخواهد توانست از عهده دفاع نظامی از کشور بر آید، ارتش امریکا باید تا جایی که صلاح می داند ارتش ایران را مجهز کند و مستشاران نظامی به ایران بفرستد تا ارتش ایران را تعلیم دهند.

اما دکتر مصدق، در چندین نامه به وزارت خارجه انگلیس و چندین مصاحبه با **هندرسون** سفیر امریکا در تهران، به آنها گوشزد می کند که گرفتن کمک نظامی از امریکا برای او به منزله از دست دادن استقلال ایران است و او نمی توان این کمک را بپذیرد. مصدق تاکید می کند که کمک امریکا باید کمک اقتصادی باشد، ولی سفیر امریکا و وزارت خارجه آن کشور دادن کمک اقتصادی را مشروط به پذیرفتن کمک نظامی می کنند.

وزارت خارجه امریکا، که از سرسختی های مصدق به تنگ آمده بود، مرتباً در گزارش ها تکرار می کند که ایران به هر نحوی شده، حتی اگر بطور رایگان، باید کمک نظامی امریکا را بپذیرد. و با اینکه دکتر مصدق بالاخره، تحت فشار مقادیری کمک نظامی قبول کرد، اما میزان این کمک ها بدان حد نبود که امریکا در نظر داشت و برای مقابله با شوروی صلاح می دید (۲). در نتیجه، ترس و وحشت امریکا از حمله شوروی به ایران همچنان به قوت خود باقی ماند و با نزدیکی مصدق به حزب توده افزایش هم یافت. مدرک دیگری هم از اسناد وزارت خارجه انگلیس نشان می دهد که مصدق در روز دوم مارس ۱۹۵۲، در تماسی تلفنی با **هندرسون** سفیر امریکا، مسئله استقلال ایران را مطرح می کند و به او می گوید امریکا چطور به خود اجازه می دهد که در مسائل داخلی ایران تا این حد دخالت کند؟ در همین گفتگو، مصدق امریکا را مسؤول تمام نا آرامی ها و بحران های ایران قلمداد می کند. سفیر امریکا، که به شدت از سخنان مصدق برآشفته می شود، مراتب را تلفنی به وزارت خارجه امریکا گزارش می دهد (۲).

شاید این عوامل و سرسختی های مشابهی که مصدق در اواخر دوره صدارتش در مقابل امریکا از خود نشان داد، انگیزه های دیگری بوده باشد برای همدستی و همکاری امریکا با انگلیس، در اجرای کودتای ۲۸ مرداد، که متأسفانه درباره آنها تاکنون چنان که باید سخن نگفته اند.

نکته دیگری هم که در صفحه ۴۰۶ آمده و مربوط است به طرفداری انگلیس از

قوام، آنهم در چند ماهی قبل از کودتا، با مدارك وزارت خارجه انگلیس انطباق ندارد. مدارکی که از سال ۱۹۵۲ در دست است، به خوبی نشان می دهد که قوام در آن زمان نه تنها دیگر مورد اعتماد انگلیس و امریکا نبوده است، بلکه این دو کشور از اینکه قوام آنها را علیه یکدیگر تحریک می کرده است ناخشنود بوده اند و او را به عنوان سیاستمدار هم قبول نداشته اند (۴).

۴ - حال می پردازیم به بخش های مربوط به طرح سقوط دولت دکتر مصدق و کودتای ۲۸ مرداد به دست امریکا و انگلیس. در این بخش شرح وقایع را از قول دست اندر کاران کودتا مانند **رودهاوس** و **روزولت** می خوانیم که البته بسیار جالب است. اما در اینجا باید قبول کنیم که نویسنده کتاب، دیگر فواد روحانی نیست و کتاب به نقل قول های طولانی از سه کتاب دیگر تبدیل می شود (۵)، که شاید از لحاظ اصول کتاب نویسی صحیح نباشد، حتی اگر قصد مولف طرح نظریات نویسندگان آن کتاب ها و مقایسه آنها بوده باشد. اشکال دیگر این نقل قول ها اینست که خواننده فقط «داستان» برنامه ریزی و اجرای کودتا را می خواند و برخی اوقات هم با تحلیل های سطحی و حتی مضحك رودهاوس و روزولت روبرو می شود (۶). به عبارت دیگر، دکتر روحانی با نقل این داستان ها، آنها را مآخذ قرار می دهد و به مآخذ دیگر رجوع نمی کند، و ضمناً از تحلیل ضعف های داخلی، یعنی شرایطی که کودتا را امکان پذیر کرد، غفلت می کند. اگر هم مسائل داخلی در بخش های پیشین عنوان می شود، همه در سطح روئنائی، یعنی توضیح اختلافات میان بازیگران سیاسی است و حال آنکه بدون شك عواملی که کودتا را ممکن ساخت، بیشتر زائیده نابسامانی های به اصطلاح زیر بنائی (فرهنگی - اجتماعی) جامعه ما بود که در این کتاب به هیچ وجه تحلیل نمی شود.

فرم کتاب و اشکالات کلی در این زمینه

تقسیم بندی موضوعات کتاب به نحوی است که مطالب، بخصوص در بخش های اول، مرتباً تکرار می شود. یعنی داستانی را که يك بار زیر عنوان «**حزب توده**» خوانده ایم، بار دیگر زیر عنوان «**گروه دکتر ارانی**» و یا سرخط «**درخواست امتیاز نفت**» می خوانیم. در بخش های اول کتاب، سال ها گاه به سال میلادی نوشته شده و گاه به سال هجری شمسی، و چون خواننده تاریخی بین ۱۹۰۰ تا ۱۹۵۲ میلادی را دنبال می کند، فوق العاده مشکل است که این سال ها را مرتباً تبدیل کند، بخصوص که نوشته همه جا طبق ترتیب زمانی پیش نرفته است.

یکی از علل بد تقسیم بندی کتاب این است که مرتباً به این جمله خسته کننده بر

می خوریم که « این موضوع در بخش دیگری به تفصیل آمده است » اما درست نمی دانیم که آن بخش در کجای کتاب قرار دارد.

دیگر آنکه، مآخذ اطلاعات داده شده همیشه روشن نیست. غالباً با نقل قول هائی روبرو می شویم که گر چه ممکن است به تنهایی تاریخ یا محل گفتن یا نوشتن آنها روشن باشد، اما مشخص نیست که فواد روحانی آنها را از کجا استخراج کرده است و مآخذ آنها چیست. دیگر آنکه مشخصات منابع و مآخذ در همه موارد بطور کامل و دقیق ذکر نشده است. چنان که گاه اسامی کوچک نویسندگان کتاب ها، تاریخ انتشار روزنامه های مورد استناد، شماره اسناد و ... از قلم افتاده است (۷).

کاستی ها و اشکالات یاد شده در مورد فرم کتاب، صدمه زیادی به درك محتوای آن می زند زیرا، نه تنها خواننده را سردرگم می کند، بلکه باعث می شود نویسنده نتواند مطالب جالب اما پراکنده ای را که گرد آوری کرده است به نحوی سیستماتیک تحلیل و ارائه کند.

از این سخت گیری ها به کنار، باید گفت کتاب زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران کتابی است جالب و آموزنده که خواندن آن برای هر کسی که به تاریخ این دوره علاقمند است یا درباره آن تحقیق و پژوهش می کند لازم و ضروری است.

یادداشت ها

۱ - نگاه کنید به صفحه ۱۲۱ که در آن هدف کاشانی و ارتباط او با مصدق فقط در چند جمله خلاصه شده است.

۲ - اسناد وزارت خارجه امریکا:

State Department Top Security Information, 3rd July 1952,
US Military Mission to Iran. 788 - 58/3 - 752.

۳ - اسناد وزارت خارجه انگلیس. شماره سند FO371/104568 صفحه 6/1015 EP گزارش هندرسون سفیر امریکا به وزارت خارجه آن کشور به تاریخ ۲ مارس ۱۹۵۲. لازم به تذکر است که این موضوع در کتاب فواد روحانی در صفحه ۴۶۲ از کتاب روزولت نقل شده، ولی جزئیات آن با سند فوق الذکر انطباق ندارد.

۴ - مدارك وزارت خارجه انگلیس. سند شماره FO371/98683 تاریخ نگارش سند ۲۸ آوریل ۱۹۵۲ است و از جانب میدلتون در سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه انگلیس فرستاده شده است.

۵ - این سه کتاب عبارتند از کتاب «پایان امپراطوری»، کتاب Somthing Ventured به قلم رودهاوس، و کتاب کریمیت روزولت به نام «ضد کودتا» که نویسنده از آنها به

همین شکل نام می‌برد. یعنی اطلاعات بیشتری از جزئیات چاپ و انتشار و نام کوچک رودهاوس و غیره بدست نمی‌دهد.

۶ - مثلاً نگاه کنید به مطالبی که در صفحات ۶ - ۶۵ آمده است. نیز در صفحه ۶۸ در جریان تشکر شاه از امریکا ظاهراً غلو شده است، چون در مدرک دیگری که از وزارت خارجه امریکا در دست است، سفیر امریکا نوشته است: «شاه هنوز در رؤیا به سر می‌برد و واقعاً فکر می‌کند که نیروی خودش و طرفداری مردم از او باعث بازگشتش به تاج و تخت شد.» یعنی امریکا را در این مورد سهیم نمی‌دانسته. گزارش مذکور در روز ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۲ از طرف هندرسون سفیر انگلیس در سند شماره FO371 - 104571 در صفحه EP 1015 - 237 توسط گاندی در سفارت انگلیس نقل شده است.

۷ - برای شواهد مواردی که یاد کرده ایم نگاه کنید به نمونه های زیر:

- در زیرنویس صفحه ۱۰۷ کتاب، فقط گفته شده است که نقل قول های آن بخش عمدتاً از کتاب های ال ول ساتون و ابراهامیان اخذ شده است، بی آنکه مشخصات دقیق کتاب های موردنظر به دست داده شده باشد. دیگر آنکه در صفحات ۱۰۷ و ۱۰۸ همان بخش نه تاریخ گزارش های نقل شده مشخص است و نه نام نویسندگان آنها.

- در صفحه ۱۱۰ تاریخ انتشار کتاب انور خامه ای ذکر نشده است. در همین صفحه به مقاله ای از مایکل فوت استناد شده است که ماخذ آن مقاله اصلاً روشن نیست. یعنی روشن نیست که مقاله در کجا و در چه تاریخ و با چه عنوانی چاپ و منتشر شده است.

- در صفحه ۱۲۲ روشن نیست که عبارت تاریخی ای که از لرد کرزن نقل شده از کجا استخراج شده است.

- در صفحه ۱۲۷ معلوم نیست اداره مستعمرات انگلیس در کجا سیاست خود را درباره خلیج فارس در عبارت ذکر شده خلاصه کرده است.

- در صفحه ۱۸۴ ماخذ سند روشن نیست.

- در صفحه ۱۸۵ ماخذ گزارش نورثکرافت و اطلاعات دیگر روشن نیست.

- در صفحه ۲۲۷ شماره سند از قلم افتاده است.

- در صفحه ۲۰۲ شماره سند نقل قول ۲۵ سپتامبر ۱۹۵۱ نیز از قلم افتاده است.

- در صفحه ۲۶۶ معلوم نیست نقل قول ها از مذاکرات مجلس است یا از ماخذ دیگری.

- در صفحه ۴۲۹ روشن نیست متن مصاحبه مطبوعاتی در لندن در تاریخ ۲۷

مرداد، یعنی روز قبل از کودتا، در کجا به چاپ رسیده و یا از کجا استخراج شده است.

- در صفحه ۴۲۰ روشن نیست که رودهاوس بانی اصلی کودتا در کجا نوشته

است: «حالا دیگر مقامات امریکائی...»

ابوالفضل بهادری

تحریف متون یا تحریف تاریخ؟

اردوبادی، محمد سعید: تبریز مه آلود.

ترجمه: سعید منیری. چاپ تهران. چاپ دوم ۱۳۶۴

(سه جلد). ناشر: انتشارات دنیا. ۸۸ صفحه.

توضیح:

در کتابهایی که در ایران چاپ و منتشر می شود، در همه موارد، الزاماً این نویسندگان یا مترجمان نیستند که بنا به ضرورت و یا به ملاحظه مسائل اسلامی به تحریف و تغییر و سانسور متن کتابها، می پردازند. گاه ناشران نیز در این کار از پای نمی نشینند و مهم تر از همه اداره سانسور ارشاد اسلامی است که هیچ متنی بدون اجازه آن منتشر نمی شود و تا هرکجا بخواهد، در اعمال سانسور مختار است.

اما تصرفات و تغییراتی که به جهت ملاحظات سیاسی و مذهبی در کتابها انجام می گیرد امری نیست که کتابخوانها کم و بیش با آن آشنا نباشند. البته تشخیص تحریفاتی که در یک اثر ترجمه شده، به برکت سانسور راه می یابد، کار ساده ای نیست.

باینهمه، در ایران، بسیاری از خوانندگان - به حدس و گمان - متن کتاب را به روایت اصل می خوانند و نیک می دانند که فی المثل در فلان رمان تاریخی مربوط به دوره مشروطه هر کجا که «روحانی نمایان» یا «روحانیون درباری» آمده است، باید چه بخوانند و چه بفهمند...

«فصل کتاب»

آنجا که تاریخ نوشته نمی‌شود یا مورد بررسی قرار نمی‌گیرد و یا تحریف می‌شود، فجایع گذشته ناگزیر تکرار شدنی است. هشتاد سال از مبارزه دموکراسی علیه اختناق، ترقیخواهی علیه ارتجاع و بالاخره مشروطه علیه مشروعه می‌گذرد، و اکنون مشروعیت با تمام قدرت حاکم است. تکرار تاریخ ما اگر جنبه کمیک هم داشته باشد دیگر نای خنده نمانده است...

آخرین پدیده تحریف در تاریخ، سانسور و دستبرد در ترجمه آثار تاریخی است. نقد حاضر بررسی تحریفاتی است که در ترجمه اخیر رمان تاریخی «دومانی تبریز» بعمل آمده است.

از جمله آثار معدودی که درباره رویدادهای انقلاب مشروطیت در آذربایجان نوشته شده، رمان تاریخی «دومانی تبریز» (تبریز مه آلود) اثر محمد سعید اردوبادی، نویسنده مبارز آذربایجان است که برای نخستین بار، مجلدات آن در فاصله سالهای ۲۸-۱۹۲۲ میلادی در آذربایجان شوروی به چاپ رسیده و بعدها، بارها تجدید چاپ شده، به صورت فیلم در آمده و نیز به زبانهای دیگر ترجمه شده است. با اینکه محتوای این رمان مربوط به زندگی و تلاشهای مردم میهن ما در راه کسب آزادی و استقلال و حقوق اجتماعی در جریان انقلاب مشروطیت ایران است، متأسفانه فقط یک بار در فاصله سالهای ۴۱ و ۴۲ چند فصلی از جلد اول کتاب، به صورت پاورقی در روزنامه آذربایجان چاپ تهران و چندی بعد نیز بخشی از آن در سه شماره از روزنامه کیهان به صورت پاورقی منتشر شد.

اخیراً نیز این رمان توسط سعید منیری تحت عنوان «تبریز مه آلود» بصورت ناتمام ترجمه و در سه جلد از طرف انتشارات دنیا در ایران بچاپ رسیده است. چاپ دوم این کتاب در بهار ۱۳۶۴ بوده است.

«دومانی تبریز» جایگاه مهمی در رمان نویسی و ادبیات جدید آذربایجان دارد. از نظر تاریخی نیز این اثر از آن جهت واجد ارزش است که، نه تنها بازگو کننده حوادثی است که در آثار احمد کسروی ذکر نشده اند، بلکه با حوادث امروز کشورمان نیز به گونه ای مشابهت دارند.

این رمان از نظر تاریخی، ادبی و سبک رمان نویسی می‌تواند مورد بررسی قرار گرفته و از دیدگاههای مختلف تاریخی با دیگر آثاری که درباره دوره مشروطیت نوشته شده مقایسه شود. قصد ما در اینجا، نه نقد و بررسی متن، بلکه مقایسه ترجمه سعید منیری با متن اصلی این اثر تاریخی است.

شایسته یادآوری است که یادداشتی درباره ترجمه فارسی این کتاب در شماره ۱۴

(ژوئیه ۱۹۸۶) ماهنامه «اورالپوردی» (سرزمین آذر) که در آذربایجان شوروی بچاپ می‌رسد، نوشته شده است. متأسفانه در این یادداشت جز تعریف از شیوایی ترجمه و انتقاد به یکی دو ایراد جزئی و تکنیکی در ترجمه و نقل مطلبی از مقدمه مترجم، هیچ اشاره ای به تحریفات اساسی که در این ترجمه بعمل آمده، نگردیده است.

سعید منیری در مقدمه خود بر ترجمه کتاب چنین می‌نویسد: «... در اینجا بناگزیر یادآوری می‌شود مطالبی که در مجلدات این کتاب عنوان شده - در برخی موارد - با نظرات شخصی مترجم عیناً منطبق نیست، ولی به لحاظ امانت داری از حذف یا حک و اصلاح آن خودداری شده است.» حال آنکه کمتر بخشی از این کتاب را می‌توان نشان داد که در آن «حذف یا حک و اصلاح» و یا تحریفی صورت نگرفته باشد که خواننده نکته یاب متوجه آن نگردد. با اینهمه گاه این تحریفات چنان گمراه کننده است که ممکن است خوانندگانی که به متن اصلی دسترسی ندارند تصور کنند که محمد سعید اردوبادی (نویسنده کتاب) فردی مسلمان، متدین و مؤمن بوده که البته «شیعه علوی» را به «شیعه صفوی» ترجیح می‌داده است! چرا که هر جا در متن اصلی از اعمال ارتجاعی ملایان دوره مشروطه پرده برداشته می‌شود و به روحانیت و روحانیون بطور هام اشاره می‌رود، مترجم بنا به مصلحت روز «روحانیون وابسته به دربار» و یا «روحانی نمایان» ترجمه می‌کند. به این ترتیب نه تنها روحانیون را تبرئه نموده و چهره ای انقلابی به آنان می‌دهد، بلکه سعی دارد با این کار، قاعده را استثنا جلوه داده و کردار عمومی بخش عظیمی از آنان را صرفاً به تعداد اندکی مرتد که از «صف انقلابی روحانیون» خارج گردیده و به دربار پیوسته اند نسبت دهد.

در مواردی، مترجم عبارت هایی را از متن اصلی بکلی حذف کرده است و در مواردی دیگر برای حفظ آبروی روحانیون، دوسه سطر از خود به اصل متن افزوده است، این کاستن ها و افزودن ها سبب شده است که ترجمه در کل، محتوایی التقاطی و ضد و نقیض پیدا کند.

هدف از این نقد فقط اشاره به تحریفاتی است که مفهوم و محتوای اصلی متن را بکلی دگرگون کرده اند. به همین جهت به ایرادهای تکنیکی در ترجمه (که کم هم نیست) اشاره ای نخواهیم کرد. علاوه بر این، لازم به تذکر است که در بیشتر جاها که در متن اصلی کلمه «آذربایجانی» آمده، مترجم آن را به «ترک» یا «ترکی» ترجمه کرده است! در حالیکه زبانهای «آذربایجانی» و «ترکی» دو زبان متفاوت بوده و ملت هایی هم که به این دو زبان تکلم می‌کنند، دو ملت متفاوتند که در اینجا مورد بحث ما نیست. در هر حال امید می‌رود که این رمان تاریخی یکبار دیگر با ترجمه کامل و صحیح به خوانندگان عرضه

تحریرات در جلد اول ترجمه:

صفحة ۲۸ - پاراگراف ۲:

مترجم: ... این گونه زنها را سران حکومت و نیز بعضی از تجار و مالکین بزرگ، حتی پاره ای روحانی نمایان، در خانه هایشان نگهداری می کردند. مثلاً به دستور میلر، کنسول روس، يك زن روسی معروف بنام «سونیا» با میرزا کریم آقا، امام جمعه درباری، ارتباط پیدا کرده بود...

متن اصلی: ... این گونه زنها را سران حکومت، از تجار و مالکین بزرگ گرفته تا ملایان و مجتهدان بزرگ در خانه هایشان نگهداری می کردند. مثلاً به دستور میلر، کنسول روس، يك زن روسی معروف بنام «سونیا» با میرزا کریم آقا، امام جمعه ارتباط پیدا کرده بود.

و نیز نگاه کنید به صفحه ۴۱ پاراگراف ۱.

صفحة ۴۲ - پاراگراف ۱:

مترجم: ... در ایران بعضی از روحانی نمایان جزو مالکین هستند؛ و بهمین جهت در سرکوبی مبارزات دهقانان برای بدست آوردن زمین نقش اساسی دارند. در چنین شرایطی طبیعی است که انقلاب نمی تواند برای زمین باشد. زیرا دهقانان - که اغلب آنها عامی و بیسوادند - نه فقط از طریق زمین، بلکه از راه مذهب و عقیده نیز به روحانی نمایان مالک و درباری وابستگی دارند. پرده های تعصب طوری جلوی چشم هایشان را گرفته که کلاً از طرح مساله زمین منصرف شده اند. در غیر اینصورت، در چنین اوضاع و احوالی، قیام آنها فی الواقع علیه روحانی نمایان - که بعضی هاشان مرجع تقلید آنها هستند - خواهد بود.

متن اصلی: ... در ایران، روحانی خود نیز ملک دار است؛ و بهمین جهت مالکین و مجتهدها در سرکوبی مبارزات دهقانان برای بدست آوردن زمین نقش اساسی دارند. در چنین شرایطی طبیعی است که انقلاب نمی تواند برای زمین باشد. زیرا دهقانان - که اغلب آنها عامی و بیسوادند - نه فقط از طریق زمین بلکه از راه مذهب و عقیده نیز به مجتهدان مالک وابستگی دارند، پرده دینی طوری جلوی چشم هاشان را گرفته که کلاً از طرح مساله زمین منصرف شده اند؛ در غیر اینصورت، در چنین اوضاع و احوالی، قیام آنها فی الواقع علیه مجتهدهایی خواهد بود که مرجع تقلید آنها هستند.

صفحة ۶۷ - پاراگراف ۲:

مترجم: ... حاجی علی دوا فروش و مشهدی عباسعلی قند فروش عقیده داشتند که ثقة الاسلام خصوصیات انقلابی آنچنانی ندارد...

متن اصلی: ... که ثقة الاسلام هیچ خصوصیات انقلابی ندارد.

صفحة ۷۲ - پاراگراف آخر:

مترجم: ... به نظر او، انقلاب باید با مذهب همگام شود و رهبریت انقلاب نیز در دست روحانیت مبارز باشد.

در متن اصلی: ... کلمه «مبارز» وجود ندارد.

صفحة ۷۴ - پاراگراف ۱:

مترجم: ... به نظر او، مسائل اصلی انقلاب، نه در شورای جنگی و اجرایی، بلکه در مساجد، زیر ستونهای سنگی مساجد و حتی - خیلی واضحتر - در ورقهای قران و مهرهای شکسته و پای پله های منابر و در کنار محرابها باید حل و فصل شوند.

متن اصلی: ... در ورقهای پراکنده قران و مهرهای شکسته...

صفحة ۷۵ - پاراگراف ۲:

مترجم: ... با این حال، ثقة الاسلام جزو آن دسته از روحانی نمایان درباری نیست که انجمن ضد انقلابی اسلامی را سازمان داده و خود در راس آن قرار گرفته اند.

متن اصلی: ... ثقة الاسلام جزو آن دسته از روحانیان نیست که...

صفحة ۷۵ - پاراگراف ۲:

مترجم: ... زیرا بخوبی می داند که انقلاب هرگز حاضر نیست عنان اختیار خود را به دست شخصیتهایی مثل او بسپارد.

متن اصلی: ... زیرا وی از آشتی ناپذیر بودن انقلاب با طریقت و مذهب بخوبی آگاه است.

صفحة ۱۹۷ - پاراگراف ۶:

مترجم: ... ستارخان با پیشنهاد ما موافقت کرد و باقرخان هم فکر ما را تصدیق کرد. پیشنهاد در شورای انقلاب مطرح شد؛ ولی محافظه کاران - که تظاهر به دیانت می کردند

– رضایت ندادند و گفتند: «تبریز در موضع دفاعی است؛ حمله کردن و مسلمانها را به کشتن دادن جایز نیست.

متن اصلی: ...پیشنهاد در شورای انقلاب مطرح شد؛ ولی **ملاها و ملافتها** رضایت ندادند...

صفحة ۲۲۲ – پاراگراف ۴:

مترجم: ...از منزل حاجی میرزا کریم آقا و برادرش «آقا میرزا علی» – که وابسته به **دربار بودند** – دسته های مسلح سواره و پیاده محافظت می کردند.

متن اصلی: ... از منزل حاجی میرزا کریم آقا امام جمعه و برادرش «آقا میرزا علی» دسته های مسلح سواره و پیاده محافظت می کردند.

تحریرات در جلد دوم.

صفحة ۲۷۸ – پاراگراف ۱:

مترجم: ...همة رهبران ضد انقلاب، جاسوسها، بوقلمون صفتها، کسانی که تحت حمایت حکومت تزار قرار گرفته، ایرانیها را غارت می کردند، به اتفاق **روحانی نمایان** **درباری** همگی در آنجا بودند.

متن اصلی: ...به اتفاق **سیدها و ملاها**، همگی در آنجا بودند.

صفحة ۲۸۰ – پاراگراف آخر:

مترجم: ...**روحانی نمایان** وابسته به **دربار**، سر و وضع خود را مرتب می کردند و سوار الاغهای سفید شان می شدند و راه می افتادند.

متن اصلی: ...**ملاها** **ماماهای** سفیدشان را مرتب کرده و سوار الاغهای سفیدشان می شدند و راه می افتادند.

و نیز نگاه کنید به صفحه ۲۸۲ پاراگراف ۲.

صفحة ۲۲۴ – پاراگراف ۴:

مترجم: ...خانندان قاجار یکصد و پنجاه سال در ایران حکومت کرده اند؛ در این مدت، فقط چند اثر **ترکی آذربایجانی** در متن اصلی چاپ شده است... اما در مورد کتابهای مربوط به مرثیه، موضوع بکلی عوض می شود. (مترجم در ترجمه، جمله بعدی را حذف کرده است.)

متن اصلی: ...اما در مورد کتابهای مربوط به مرثیه موضوع بکلی عوض می شود، چون که مشغول شدن **هوام** به **موهومات دینی** با طبع حکومت سازگار است.

صفحة ۲۲۱ – پاراگراف ۴:

مترجم: ...دوستم محمد حسین حاجی اف ما رابه آنها معرنی کرد و بعد **آهسته در گوشم گفتم**: **مواظب آقای نصرالله سالم باشید**. او یک **روحانی واقعی** و **باتقوا** نیست و ظاهراً به لباس **روحانیت** در آمده و به اصطلاح از **آخوندهای** **درباری** است.

(قسمتهایی که با حروف سیاه چاپ شده، از ابداعات خود مترجم است و در متن اصلی وجود ندارد.)

صفحة ۲۲۱ – پاراگراف ۶:

مترجم: ...وقتی نوبت به نصرالله سالم رسید، دختر برای دست دادن از خود تردید نشان داد، ...

متن اصلی: ...وقتی نوبت به نصرالله سالم **مجتهد** رسید، ...

صفحة ۲۲۲ – پاراگراف ۵:

مترجم: ...**آهسته** در گوش دختر گفتم: «حرفهای او را باور نکن. او هنوز هم امل و کهنه پرست است.»

متن اصلی: «حرفهای او را باور نکن. او هنوز هم **ملا، روحانی**، امل و کهنه پرست است.

و نیز نگاه کنید به صفحه ۲۲۵ پاراگراف ۷.

صفحة ۲۲۷ – پاراگراف ۵:

مترجم: ...حالا شما می توانید ملاحظه کنید که دولت ما، **روحانی نماهای** ما، مأموران حکومت ما، کیانند و چطور بزرگ شده اند.

متن اصلی: ...حالا شما می توانید ملاحظه کنید که دولت ما، **مجتهدان** ما، مأموران حکومت ما کیانند؛ و چطور بزرگ شده اند.

و نیز نگاه کنید به همان صفحه پاراگراف ۴.

صفحة ۲۵۵ – پاراگراف ۱:

مترجم: ... او هر روز، بعد از نماز يك جزو قرآن می خواند. امثال این جاسوسها را در هر جا می توانی ببینی؛ که ظاهراً خود را مؤمن جا می زنند.
متن اصلی: ... او هر روز، بعد از نماز يك جزو قرآن می خواند. جاسوسان مؤمن و مسلمان تزار همه جا هستند.

صفحة ۲۵۵ - پاراگراف ۲:

مترجم: ... اینها مردمانی متملق و مثل میمون مقلد هستند. این تقلید را فرهنگ جامعه عقب مانده و نیز بعضی از رهبرانشان به اینها یاد داده اند.
متن اصلی: ... اینها مردمانی متملق و مثل میمون مقلد هستند. این تقلید را رهبران مذهبیشان به اینها یاد داده اند.

صفحة ۲۸۹ - پاراگراف آخر:

مترجم: ... خاندان قاجار، اکنون از يك پیرزن هم عاجز تر است؛ پیش مردم قرب و منزلت ندارد؛ رشته اصلی کارهای کشور در دست روحانی نمایانی است که در خدمت روسیه تزاری هستند.
متن اصلی: ... رشته اصلی کارهای کشور در دست ملاحاست، ملاها هم در خدمت روسیه تزاری هستند.

صفحة ۲۹۷ - پاراگراف ۴:

مترجم: ... علاوه بر آن، افراد، قابل اعتماد نیستند؛ اکثر مردمان شهر، خبر چینهای تزارند. از روحانی نمایان گرفته تا سایرین، از اینگونه خبر چینها لذت می برند. این هم از خصوصیات بعضی از مردمان مرند است. همین خصلت را در زمان انقلاب بخوبی دیدم.
متن اصلی: ... علاوه بر آن، افراد اینجا، قابل اعتماد نیستند. اکثر مردمان شهر خبر چینهای تزارند. از عمامه به سر گرفته تا کلاه پسر از جاسوسی کردن لذت می برند. این هم از خصوصیات مرند است...

صفحة ۲۹۷ - پاراگراف آخر:

مترجم: ... از آنهایی که در مسند حکومت نشسته اند تا افرادی که در پای منبر بعضی از روحانی نمایان درباری می نشینند، همگی دشمن انقلاب هستند.
متن اصلی: ... از آنهایی که در مسند حکومت نشسته اند تا افرادی که بر منبر نشسته اند

همگی دشمن انقلاب هستند.

صفحة ۴۰۰ - پاراگراف ۲:

مترجم: ... تجدد خواهی ملت ما، ابتدا با ماهیت دینی و با شعارهای اتحاد اسلامی شروع شد و بدین جهت نتوانست توجه سازمانهای انقلابی بین المللی را - که با دین اسلام آشنائی ندارند - به سوی خود جلب کند.
(قسمتی که با حروف سیاه چاپ شده در متن اصلی وجود ندارد.)

تعریفات در جلد سوم

صفحة ۵۷۱ - پاراگراف ۲:

مترجم: ... البته در آن صورت، لازم بود نه فقط، زبان رسمی دول استعمارگر، بلکه زبان ملی مردم آن سامان هم، در کلاسها تدریس شود و بجای مبلغین مذهبی ادیان رسمی این گونه دولتهای استعمارگر، معلمین دین دینی ساکنین این سرزمینها، بکار گرفته شوند؛ اگر این طور بود که جای حرفی نبود؛ چون در این حالت، دانش آموزان تحت تأثیر بعضی از افکار بی پایه و واهی قرار نمی گرفتند.

البته مدارس آمریکاییها یا سایرین در این روال نیستند و محصلینی که در این مدارس درس می خوانند، دانش مترقی و دین دینی را به شکل مترقی یاد نمی گیرند؛ بنابراین نمیتوانند با افکار و عقاید منخسف مبارزه کنند و در نتیجه احساسات ترقیخواهانه به معنای واقعی در آنها بیدار نمی شود

متن اصلی: ... البته در آن صورت، لازم بود نه فقط زبان رسمی دول استعمارگر، بلکه زبان ملی مردم آن سامان هم، در کلاسها تدریس شود. دول استعمارگر در صورت مذهبی بودن، هرگاه معلمین ادیان متداول این سرزمینها را بکار می گماردند، ترس چندانی نداشت، زیرا محصل پس از بدست آوردن آگاهی فرهنگی، سعی می کرد مذهب و موهومات خود را به کناری بیاکند. مدارس آمریکایی، یا سایر مدارس بیگانه، بدینگونه نیستند. دانش آموزانی که در این مدارس تحصیل می کنند، از آنجایی که تعلیمات فرهنگی را در قالب فرهنگ مذهبی فرا می گیرند، در آنها فهم فرهنگی ای که بتواند با موهومات مبارزه کند، بوجود نمی آید.

صفحة ۵۷۲ - پاراگراف آخر:

مترجم: ... صحیح است بعضی از روحانیون ما هم که درباره مضرات مدارس خارجی اظهار نظر می کنند، اگر این جنبه ها را مطرح می ساختند بدون تردید، من و تمام افراد و آحاد ملت تأنیدشان می کردیم؛ ولی آنها مقاصد استعمارگرانه را که در آنجا تبلیغ می شود، ویا شیوه های میسیونر بازی و این قبیل ظاهر سازی راعنوان نمی کنند، بلکه فقط می گویند اگر دخترمسلمان ایرانی به مدرسه خارجیها برود باید رویش را بازکند و در نتیجه به حجابش لطمه می خورد. همچنین می گویند هرکس در این گونه مدارس درس بخواند، بالاخره بی دین از آب در می آید. در صورتی که به عقیده من، اگر دانش آموز جوانی، با دین آبا و اجدادی خود، به این مدارس وارد شود، مسلماً بعد از اتمام تحصیلات و موقع ترك آنجا، دارای دین دیگری خواهد شد.

تازه، اگر این دین جدیدشان، یک دین مترقی بود، باز زیاد جای ایراد نبود؛ ولی متأسفانه، اکثر دینهای سوقاتی این میسیونرهای مذهبی، آمیخته با جهل و خرافات است. - در عباراتی که با حروف سیاه چاپ شده است نه تنها حذف و اضافاتی صورت گرفته، بلکه مفهوم بکلی تحریف شده است. حال نگاه کنید به متن اصلی:

... و این قبیل ظاهر سازی را عنوان نمی کنند، بلکه فقط می گویند و هوشایی راه می اندازند که اگر دختر مسلمان ایرانی به مدرسه خارجیها برود باید رویش را بازکند و این مخالف اسلام است. در حالی که اگر مدارس بیگانه جنبه قابل تقدیری هم داشته باشند همانا کنار گذاشتن چادر دختران دانش آموزیست که در آن مدارس تحصیل می کنند. همچنین روحانیون می گویند هرکس در این گونه مدارس درس بخواند، بالاخره بی دین از آب در می آید. در صورتی که اگر دانش آموز جوانی با دین آبا و اجدادی خود، به این مدارس وارد شود، مسلماً بعد از اتمام تحصیلات و موقع ترك آنجا، دارای دین دیگری خواهد شد.

هرگاه بی دین شدن دانش آموزان در اینگونه مدارس حقیقت داشت، ما باز می توانستیم از این نظر بهمدارس بیگانه تبریک بگوییم، بدست آوردن فرهنگ مترقی با وجود بی دین بودن به مراتب آسانتر می گردید.

صفحة ۵۷۲ - پاراگراف ۶:

مترجم: ... چون که اصول و موازین آن با اصول و موازین يك جامعه مترقی مغایرت دارد.

متن اصلی: ... موازین مذهبی با اصول و موازین يك جامعه مترقی مغایرت دارد.

صفحة ۶۲۱ - پاراگراف آخر:

مترجم: ... این نامه از طرف روحانی دویاری معروف، میرزا حسن، به کنسولگری آمریکا نوشته شده و...

متن اصلی: ... این نامه از طرف مجتهد تبریز، میرزا حسن، به کنسولگری آمریکا نوشته شده و...

مربوط به گاه شماری و دسترسی و مراجعه به همه مدارك و مآخذ بیشماری است که مؤلف به آنها استناد جسته است. نگارنده این سطور از این شرایط بی بهره است، و تنها به خود اجازه می دهد که به عنوان يك «خواننده عادی» پاره ای نکات را که هنگام مطالعه این کتاب به نظرش آمده است، مطرح سازد:

* در این کتاب، نخستین چیزی که به چشم می خورد، اصرار مؤلف در اثبات بی اعتباری نظرات **سید حسن تقی زاده** و **ذبیح بهروز** در زمینه مسایل گاه شماری است. این اصرار به حدی است که چه بسا این شبهه را در خواننده القا کند که هدف اصلی مؤلف نوشتن «ردیه» ای بر آثار این دو تن بوده است.

بازسنجی نظرات محققانی که در زمینه یکی از دانش ها، به حق یا به ناحق، شهرت یافته و مرجع تقلید شده اند، و گفته های آنان ممکن است برای پژوهشگران نسل های بعدی به عنوان وحی منزل تلقی شود، کاری است بسیار ضرور و ارزنده. اما ارزش این کار هنگامی نمود می یابد که ضمن برشمردن خطاهای احتمالی آنان، از کارهای سودمندی که کرده اند - اگر کرده باشند - و نظرات درستی نیز که احیاناً ارائه داده اند، ذکری به میان آید.

در سراسر کتاب تاریخ تاریخ در ایران، تنها يك «نمره قبولی» به **تقی زاده** داده شده است: از بابت فضل تقدم در به کار بردن واژه «گاه شماری». درباره **ذبیح بهروز** نیز فقط يك بار، آن هم به عنوان مقدمه ای برای متهم ساختن او به «جرح و تعدیل روایات متقدمان» و «تفسیر روایات صریح و غیرقابل انکار به میل خود»، به احاطه وی بر مسایل گاه شماری اشاره شده است (صفحه ۲۲).

* در مقدمه کتاب (صفحه ۲۶) نوشته شده است: «اعداد یونانی I، II». این شیوه نگارش اعداد را معمولاً «رومی» میگویند، نه یونانی. در لغت نامه ها نیز، در این باره عبارت «Roman Numerals» به کار برده می شود.

* در صفحه ۲۱ نوشته شده است: «به منظور جلوگیری از اشتباه و سهولت در توضیح مطالب بهتر است فرض کنیم که زمین ثابت است...»

در این مورد توضیحی داده نشده است، و خواننده عادی به آسانی در نمی یابد که این «فرض» از چه اشتباهی ممکن است جلوگیری کند، و چه سهولتی را در توضیح مطالب میتواند در بر داشته باشد.

* در بخش اول کتاب، عنوان فصل دوم «انواع مختلف ماه» است، و عنوان فصل سوم «انواع گوناگون ماه» ظاهراً يك اشتباه چاپی ممکن است چنین تشابهی را سبب شده باشد.

ناصر مجد

گاه شماری در ایران

عبداللهی، رضا: تاریخ تاریخ در ایران

انتشارات امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۶. چاپ اول. ۴۳۱ صفحه.

کتاب «تاریخ تاریخ در ایران»، نوشته دکتر رضا عبداللهی، که در شماره پیشین «نصل کتاب» معرفی شده است، در میان کتابهای معدودی که به زبان فارسی درباره گاه شماری انتشار یافته از امتیاز ویژه ای برخوردار است، و آن دقت عالمانه ای است که در آن، در طرح و ارزیابی مسایل به کار رفته است.

مؤلف دانشمند در اثر ارزشمند خود کوشیده است که برای باز نمودن حقایق علمی و تاریخی، از میان انبوه نظرات گوناگون و غالباً متضاد محققان گذشته و معاصر درباره مسایل مربوط به گاه شماری های ایرانی، همه مآخذ معتبر ایرانی و اهم آثار محققان غربی را در ترازوی سنجش قرار دهد و با مقایسه آنها درست را از نادرست باز شناساند، و حاصل کار او به صورت کتابی در آمده است که از حیث دقت علمی و شیوه تألیف کم نظیر است.

تقد کتاب تاریخ تاریخ در ایران، به معنی واقعی کلمه، مستلزم آگاهی بر همه مسایل

* در صفحه ۵۱ چنین آمده است: « با وجود آنکه تردیدی باقی نماند که گروهی از منجمان ایرانی با گاه شماری جلالی بروج دوازده گانه را به کار می بردند، اما کار برد این بروج به عنوان وسیله اندازه گیری زمان - جز در یک دوره کوتاه پیش از رواج گاه شماری هجری شمسی - رواج عام نیافته...»

درباره این «دوره کوتاه» نیز توضیحی داده نشده است، و خواننده برای تشخیص حدود این دوره باید به حدس و گمان شخصی متوسل شود.

* در صفحه ۶۸ می خوانیم: « در صورتی که بر قراری کیبسه يك ماهه در هر دوره صد و بیست ساله فراموش نمی شد... شروع سال گاه شماری به اصطلاح شمسی با اعتدال ربیعی تقریباً مقارن می گشت...».

منظور از برقراری کیبسه يك ماهه (افزودن يك ماه به سال) این بوده است که طول سال را ۲۶۵ روز و يك چهارم روز می دانسته اند، اما در عمل آن را ۲۶۵ روز حساب می کرده اند تا کسری يك چهارم روزها که در هر ۱۲ سال به سی روز می رسیده است، جبران شود. به عبارت دیگر، در هر دوره صد و بیست ساله، روز آغاز سالها به تدریج با اعتدال ربیعی فاصله می گرفته و این فاصله در پایان دوره، به ۳۰ روز می رسیده است. بنابراین، به دشواری می توان پذیرفت که با به کار بردن این شیوه، شروع سال با اعتدال ربیعی تقریباً مقارن می شده است.

مع الوصف، در صفحه ۱۸۰ چنین آمده است: «اگر تصور کنیم که بر قراری کیبسه در دوره صد و بیست ساله یا صد و شانزده ساله بطور منظم اجرا شده باشد، هیچیک از این دو دوره قادر نبوده است که آغاز سال را در فصول سال تثبیت کند و بنا بر این آغاز سال و ماههای سال در تمامی فصول سال حرکت می کرده است...»

با این ترتیب، ابهام عبارت مندرج در صفحه ۶۸ برطرف می شود. اما عبارت «آغاز سال و ماههای سال در تمامی فصول سال حرکت می کرده است» ابهام دیگری را به وجود می آورد، زیرا با برقراری کیبسه يك ماهه در هر صد و بیست سال، آغاز سال فقط می توانسته است که يك ماه - نه بیشتر - از موضع خود دور شود و نمی توانسته است در تمامی فصول سال حرکت کند.

* در صفحه ۲۲۴ نوشته شده است: «پیش از آنکه ماههای شمسی با نام بروج دوازده گانه در سال ۱۲۲۹ قمری برابر با ۱۹۱۱ میلادی برای گاه شماری رسمی کشور طبق قانون پذیرفته شود...»، و سپس در یادداشت های همان فصل به ماده ۲ قانون محاسبات عمومی مصوب ۲۱ صفر ۱۳۲۹ هجری قمری استناد شده است.

هرچند که با تصویب قانون مذکور نخستین گام برای رسمی کردن گاه شماری

شمسی - به جای گاه شماری هجری قمری - برداشته شده است، به آسانی نمی توان پذیرفت که از آن تاریخ گاه شماری شمسی به صورت گاه شماری رسمی کشور در آمده است.

متن ماده ۲ قانون محاسبات مصوب سال ۱۳۲۹ قمری چنین است:

«مقیاس زمان بعد از این در محاسبات دولتی سالهای شمسی و ماههای شمسی (بروج) خواهند بود».

عبارت ماده فوق تصریح دارد بر اینکه فقط در محاسبات دولتی، یعنی حساب در آمد و هزینه دولت و پرداخت حقوق کارمندان دولت، سال شمسی و ماههای شمسی (بروج) به عنوان مقیاس زمان به کار خواهد رفت (در اصطلاح «اول برج» و «آخر برج» نیز ظاهراً از همان زمان رواج یافته است).

اگر با تصویب این قانون، سال و ماههای شمسی برای گاه شماره رسمی کشور (به معنی اعم) پذیرفته شده بود، لاجرم زمان تصویب قانون نیز با تاریخ شمسی مشخص می شد، نه با تاریخ هجری قمری؛ چنانکه در ذیل قانون مربوط به برقراری گاه شماری هجری شمسی تاریخ تصویب را «شب یازدهم ماه فروردین یکهزار و سیصد و چهار شمسی» قید کرده اند.

مسأله سال های کیبسه

درگاه شمارهای جلالی و هجری شمسی

این موضوع، علاوه بر جنبه تاریخی آن، میتواند به عنوان «مسأله روز» نیز تلقی شود، زیرا دشواری عمده ای که در گاه شماری کنونی ایران با آن روبرو هستیم، نبودن ضابطه رسمی و قانونی برای تعیین سالهای کیبسه و عادی است.

مؤلف دانشمند در اثر ارزشمند خود روشن ساخته است که، علیرغم اعتقاد برخی محققان، قواعدی برای تشخیص سالهای کیبسه در گاه شماری جلالی وجود داشته و در بعضی از ادوار نیز اجرا می شده است، هرچند که «منجمان دریاری قرن دهم هجری به بعد... تنها به اعلام سالهای کیبسه و عادی گاه شماره جلالی، آن هم به صورت دلبخواه، اقدام می کرده اند...» (صفحه ۲۱۶).

درباره قواعد مربوط به کیبسه های جلالی، مؤلف پس از شرح دوره ۲۲۰ ساله (قاعده خازنی) و دوره ۱۶۱ ساله (جدول زیج ایلخانی) می نویسد:

«دوره صد و بیست و هشت ساله... شامل سی و یک سال کیبسه و نود و هفت سال

عادی، دقیق ترین شیوه ای است که برای تنظیم سالهای کبیسه و عادی گاه شماری جلالی و هجری شمسی پیش بینی می توان کرد...» (صفحه ۲۱۲).

نظیر همین مطلب در صفحه ۲۴۵ نیز عنوان شده و به دنبال آن قاعده بسیار هوشمندانه ای برای تشخیص سال های کبیسه و عادی ارائه شده است، که عیناً در شماره پیشین «فصل کتاب» نقل شده است، از تکرار آن در اینجا خودداری می شود. در خصوص دوره ۱۲۸ ساله و برتری آن بر شیوه های دیگر، که مورد تاکید مؤلف بوده است، ذکر نکات زیر خالی از فایده نخواهد بود:

۱- ذبیح بهروز در کتاب «تقویم و تاریخ در ایران» که در سال ۱۳۲۱ شمسی (۲۵ سال پیش از انتشار کتاب تاریخ تاریخ در ایران) و کتاب «تقویم نوروزی شهریار» که در سال ۱۳۴۷ شمسی انتشار یافته است، دوره ۱۲۸ ساله^{۱۱} و رجحان آنرا بر شیوه های دیگر مطرح کرده و برای پیدا کردن سال های کبیسه بر اساس دوره ۱۲۸ ساله، جدولی به نام «جدول خیامی»^{۱۲} ارائه داده است.

روشن نیست که مؤلف دانشمند کتاب تاریخ تاریخ در ایران، با همه دقت و حوصله ای که در اشاره به هر نکته مهم - یا قابل ذکر - در مسایل مربوط به گاه شماری از خود نشان داده است، چرا از نظرات ذبیح بهروز درباره کبیسه های جلالی و شمسی و نیز «جدول خیامی» هیچ یادی نکرده است، خاصه آنکه در سراسر کتاب، تألیفات و نظرات بهروز مورد نظر و توجه بوده است.

۲- دوره ۱۲۸ ساله (حذف يك کبیسه در هر ۱۲۸ سال) با آنکه دقیق ترین قاعده ای است که میتوان برای گاه شماری تصور نمود، باز هم نمی تواند با منطق ریاضی صد در صد دقیق تلقی شود.

مؤلف در این باره نوشته است که با به کار بردن این قاعده «هیچگاه احتیاجی به اصلاح گاه شماری پیش نخواهد آمد» (صفحه ۲۴۵).

منطق حذف يك کبیسه در هر ۱۲۸ سال این است که اگر همیشه هر چهار سال يك بار کبیسه شود - که بر اساس آن طول سال ۲۶۵/۲۵ روز به حساب می آید- در هر سال، با توجه به اینکه طول سال شمسی ۲۶۵/۲۴۲۲ روز است، ۰/۰۰۷۸ روز اضافی خواهیم داشت که پس از ۱۲۸ سال تقریباً معادل يك روز (۰/۹۹۸۴ روز) می شود و باید به نحوی مستهلك شود.

با وجود این، چون رقم دقیق اضافی ۰/۹۹۸۴ روز است، نه يك روز کامل، با حذف يك کبیسه در هر ۱۲۸ سال باز در هر دوره ۱۲۸ ساله کسر اندکی به میزان ۰/۰۰۱۶ روز حاصل می شود که پس از گذشت هشتاد هزار سال به يك روز می رسد،

که البته قابل اغماض است؛ اما نمی توان گفت که هیچگاه احتیاجی به اصلاح گاه شماری پیش نخواهد آمد.

۲- قاعده ای که آقای دکتر هیدالهی ارائه داده است، با قاعده ذبیح بهروز از لحاظ نتیجه محاسبه یکسان است، با این تفاوت که فرمول دکتر عبدالهی از جهت سادگی و سرعت محاسبه از امتیاز بیشتری برخوردار است.

۳- مؤلف پس از ذکر قاعده تشخیص کبیسه های جلالی، چنین نتیجه گرفته است که با این قاعده نه تنها سالهای کبیسه در آینده مشخص می شود، بلکه با به کار بردن آن «کلیه سالهای کبیسه و عادی از بدو تاسیس گاه شماری مذکور تا امروز به سادگی مشخص می گردد» (صفحه ۲۶).

در اینجا، بحث بر سر عبارت «به سادگی» است. در مورد سال های گذشته، به ویژه از زمانی که تقویم چایی در ایران رایج شده است، برای اشاره به تاریخ وقوع حوادث ناچار باید به همان تقویمی که در همان زمان به کار رفته است، هرچند از نظر علمی نادرست باشد، استناد کنیم.

به عنوان مثال، طبق چند تقویم تطبیقی موجود، سال ۱۲۴۲ هجری شمسی سال کبیسه بوده است (کبیسه خماسی)، و حال آنکه بر اساس قاعده ای که مؤلف ارائه داده است - و در منطقی بودن آن هیچ تردید نیست - و همچنین بر اساس فرمول ذبیح بهروز، سال مذکور نمی بایست کبیسه می شده، و در نتیجه بعضی از تاریخ های تقویم آن سال با تاریخهای تقویم فرضی صحیحی که می بایست برای آن سال تدوین می شد، مطابقت پیدا نمی کند.

مع الوصف، آیا به سادگی می توانیم تقویم سال ۱۲۴۲ شمسی را باز نویسی کنیم، و در تاریخهایی که برای ثبت وقایع یا صدور اسناد در آن سال به کار رفته است دست ببریم؟

* مؤلف پس از ارائه دادن قاعده تشخیص سالهای کبیسه، پیشنهاد کرده است که «مسئولان فرهنگ و علوم کشور با رسمیت دادن به این قاعده، گاه شماری هجری شمسی را تکمیل کنند و به دشواریهایی که در این زمینه وجود دارد... پایان دهند».

در لزوم پذیرفته شدن این پیشنهاد بسیار منطقی و سودمند هیچ تردیدی نمی توان کرد. با وجود این، با توجه به اینکه در زمان کنونی بین ملت های جهان ارتباط های بسیار برقرار است، و در این ارتباط ها که هر روز نیز گسترده تر می شود - تقویم میلادی برای تعیین زمان حکمفرماست؛ هرگاه قرار بر این گذاشته شود که سرانجام به مشکل کبیسه ها در گاه شماری ایرانی پایان داده شود، آیا مناسب تر نخواهد بود که قاعده ای برقرار

شود تا کیبسه های گاه شماری ایرانی با کیبسه های گاه شماری میلادی هماهنگ گردد؟
چنان که می دانیم، از سال ۱۲۲۹ شمسی (بر اثر کیبسه خماسی سال ۱۲۴۲) سال های عادی و کیبسه تقویم ایرانی و تقویم میلادی همزمان شده اند، و اجرای کیبسه های هر دو تقویم در يك سال واحد شمسی صورت می گیرد (مانند سال ۱۲۶۶ شمسی که کیبسه های هر دو تقویم در آن سال وقوع یافت).
این هماهنگی پایدار نخواهد بود، و با فرارسیدن کیبسه خماسی بعدی - که ظاهراً در سال ۱۲۷۵ شمسی خواهد بود - به پایان خواهد رسید.

مزیت هماهنگی کیبسه های دو تقویم این خواهد بود که برای زمان های آینده مشکل تقویم تطبیقی یکباره از میان برداشته خواهد شد. اگر سالهای عادی و کیبسه دو تقویم همزمان باشند، فقط در جدول، یکی برای سال های عادی و دیگری برای سال های کیبسه، کافی خواهد بود که برای همیشه تکلیف انطباق تاریخ های دو تقویم روشن باشد. دلایلی که ممکن است در مخالفت با چنین پیشنهادی اقامه شود، احتمالاً مبتنی بر ملاحظات زیر خواهد بود:

۱- ناگواری پیروی از بیگانه.

در این خصوص باید گفت که:

اولاً، کیبسه های رباعی در گاه شماری ایرانی، که از زمان *معتضد خلیفه عباسی* (قرن سوم هجری) برقرار شده، از گاه شماری میلادی اقتباس شده است (صفحات ۲۸۲ و ۲۹۲ کتاب تاریخ تاریخ در ایران).

ثانیاً، قبول نیمه شب به عنوان آغاز شبانه روز در گاه شماری کنونی ایران، مقتبس از شیوه مرسوم در گاه شماری میلادی است. سال هاست که، مثلاً، به جای ساعت يك بعد از نیمه شب پنجشنبه، همواره عبارت «ساعت ۱ بامداد جمعه» به کار برده می شود.

ثالثاً، ساعت رسمی کشور بر اساس فاصله زمانی قرار دادی با نصف النهار گرینویچ تنظیم می شود. در این صورت آیا میتوان گفت که هماهنگ کردن کیبسه های گاه شماری ایرانی با کیبسه های گاه شماری میلادی، جراحات التیام ناپذیری بر غرور ملی ما وارد خواهد ساخت؟

۲- مزیت حذف یک کیبسه در هر ۱۲۸ سال.

همانطور که گفته شد، با حذف يك کیبسه در هر ۱۲۸ سال، پس از هشتصد قرن اصلاح گاه شماری ضرورت می یابد، و حال آنکه بر اساس قاعده حذف سه کیبسه در هر

چهار قرن (شیوه مرسوم در گاه شماری میلادی) چنین اصلاحی پس از هر ۲۲ قرن لازم می شود.

چون تقویم گرگوری (تقویم کنونی میلادی) در قرن ۱۶ میلادی برقرار شده است، اصلاح آن - پس از ۲۲ قرن - در سالهای قرن ۴۹ میلادی ضرورت خواهد یافت.
بنابر این، با هماهنگ کردن کیبسه های دو تقویم، به هر حال تا ۲۹ قرن دیگر تشویش خاطری از بابت عدم دقت تقویم در میان نخواهد بود.

از این گذشته، با پیشرفت های شتابناک و شگفت آور علمی، که هر لحظه شاهد آنیم، بسیار بعید به نظر می رسد که جهان علمی و صنعتی غرب تا ۲۹ قرن دیگر به فکر اصلاح گاه شماری خود نیفتد، و از آن بعید تر آنکه يك تقویم دقیق و جامع به عنوان «تقویم جهانی» جای نشین تقویم میلادی نگردد. در آن صورت، ما نیز مجال خواهیم داشت که برای گاه شماری خودمان و هماهنگ ساختن نسبی آن با گاه شماری اصلاح شده میلادی یا گاه شماری تازه جهانی، چاره ای بیندیشیم.

با توجه به نکاتی که یاد شد، آیا ارزش دارد که در شرایط حاضر از مزایای هماهنگ ساختن کیبسه های دو تقویم چشم بپوشیم و به این دلخوشی قناعت کنیم که قاعده کیبسه ها در گاه شماری ما، از لحاظ علمی، دقیق تر از قاعده معمول در گاه شماری میلادی است؟

برای هماهنگ ساختن دائمی کیبسه های گاه شماری ایرانی با کیبسه های گاه شماری میلادی، می توان قواعدی در نظر گرفت، و قطعاً دانشمندان و پژوهشگرانی مانند آقای دکتر عبدالهی برای تدوین چنین قواعدی هیچ مشکلی نخواهند داشت.

بهرحال، باید آرزو کرد و امیدوار بود که به همت این دانشمندان و پژوهشگران، به مشکل کیبسه ها در گاه شماری ایرانی پایان داده شود، و ضوابطی برقرار گردد که نسل های آینده از دشواری های کنونی در انطباق تاریخ های دو تقویم معاف شوند.

۱- با این تفارت که به اعتقاد ذبیح بهروز، پس از ۲۱ دوره ۱۲۸ سالی يك دوره ۱۲۲ سالی باید منظور شود.

۲- متأسفانه، شادروان بهروز هیچ توضیحی در باره اصل و نسب این جدول نداده است. شگفت انگیز تر آن که وی در اثر بعدی خود (تقویم نوروزی شهریاری) نام خیام را نیز از این جدول برداشته و آنرا «جدول باستانی کیبسه های خورشیدی» نامیده است.

این هر دو کتاب برزین در زمانی منتشر شد که زمینه ای خالی را به نوبه خود پر می کرد و اهل تحقیق را مفید می افتاد. شاید درست تر می بود که برزین موضوع تحقیق خود را از شهریور ۱۳۲۰ انتخاب می کرد تا دست کم، به دنبال انتشار «تاریخ جراید و مجلات ایران» صدر هاشمی، این رشته گسیخته نمی ماند. اما سانسور حاکم در سال های بعد از کودتا نه تنها این اجازه را به کسی نمی داد، بلکه آن سانسور هار به سراغ کتابخانه های عمومی رفت و بسیاری از نسخ مطبوعات بعد از شهریور ۲۰ تا مرداد ۲۲ را جمع آوری و معدوم کرد و به اصطلاح اهل سیاست با «مداد پاک کن» سانسور به پاک کردن تاریخ پرداخت، و چنین شد که فترت تحقیق و بررسی مطبوعات آن دوره همچنان باقی ماند. اکنون نیز که جمهوری اسلامی به نوع دیگری سانسور را بر مطبوعات ایران و تحقیق در مطبوعات ایران حاکم کرده است، بعید می نماید که محقق بتواند آن امکان را داشته باشد که تحلیلی بیطرفانه از مطبوعات ایران در آن دوران - و نیز مطبوعات دهه ۶۲ - ۱۳۵۲ - منتشر کند. ما همچنان امیدواریم که این زمینه های خالی، شاید با استفاده از امکانات بیرون از ایران و به همت روزنامه نگاران تبعیدی، پر شود تا بتوان تصویری گویا از مطبوعات ایران از ابتدا تاکنون برابر چشم داشت و در مورد نقش اجتماعی این رسانه با اهمیت به تضاروت نشست.

کتاب تازه برزین نخستین فرهنگ مدون روزنامه نگاری فارسی است. اما کاش مولف به کوشش های روزنامه نگارانی که طی سالیان، به صورت مقالات پراکنده و دروس دانشگاهی، به تعریف و توضیح اصطلاحات و کاربردهای آنان پرداخته اند اشاره ای می کرد و از محصول این کوشش ها، که بخشی از آن در بولتن «سندپکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات» نیز آمده است، در تالیف خود سود می برد و کاری به نسبت کاملتر از آنچه هست عرضه می کرد. برای نمونه، یقیناً جزوه های درسی روزنامه نگارانی چون اسماعیل پوروالی، رضا مرزبان، رحمت مصطفوی و بسیاری دیگر در دسترس است و استفاده از آن ها ارزش کار را به میزان چشمگیری بالا خواهد برد.

برزین، با فروتنی ای که دارد، در مقدمه کتاب می نویسد: «از دنیای کار و دوندگی مطبوعاتی، واژه ها، عنوان ها و اصطلاحات را مثل مبلغی که از حقوق ماهانه کارمند برای دوران بازنشستگی اش کنار می گذارند، یک به یک یادداشت کرده و به بالارف انداختم تا روزی به کار آید. به قول آشپزها، از نخود و لوبیا و ادویه ای که به مرور جمع کرده ام آشی به دست آمده که تقدیم می شود. ممکن است به دهان کسی شور آید و بمذاق دیگری ترش. یکی آنرا بی نمک داند و دیگری بی مزه. مولف نیز این فرهنگ را با این تصور که بدون عیب و نقص است عرضه نمی دارم، بلکه به عنوان پیش نویسی: تا در

منوچهر محجوبی

واژه نامه ای خالی از وسواس

برزین، مسعود:

فرهنگ اصطلاحات روزنامه نگاری فارسی.

ناشر: انتشارات بهجت. چاپ اول. ۱۳۶۶. تهران. ۱۶۸ صفحه.

مسعود برزین از روزنامه نگاران قدیمی ایران است که سال ها پیش، پس از ۲۰ سال روزنامه نگاری، این حرفه را در حاشیه زندگی قرار داد اما هرگز نتوانست آن را بکلی فراموش کند. چنین بود که حتی با جدا شدن از کار حرفه ای روزنامه نگاری، علاقه خود را به این یار دیرین نگاه داشت و با تالیفاتی در زمینه مطبوعات، عشق فراموش ناشدنی خود را به آن نشان داد. محصول این دوره هجران، مطالعه و تحقیق در راه شناساندن این معشوق بود، که هنوز هم ادامه دارد.

نخستین اثر تحقیقی برزین در این زمینه، کتاب «سپهری در مطبوعات ایران» بود که تحلیلی از وضع مطبوعات ایران در دهه ۴۲ - ۱۳۲۳ را به دست می داد و در سال ۱۳۴۴ انتشار یافت و بزودی نایاب شد. کتاب دوم برزین که «مطبوعات ایران ۱۳۲۳ - ۵۳» نام داشت، وضع مطبوعات را در این دهه دوم بعد از کودتای ۲۸ مرداد نشان می داد.

آینده بزرگترها و دانشمندان به رفع ایراداتش پردازند ... امید آنکه به قول نوآموزان دبستانی زیاد «غلط» نداشته باشم و از آنهایی که به کار واردند و حب و بغضی هم ندارند، نمره قبولی گیرم. «اولین»ها همیشه ناکامل اند.» (۱)

این برخورد برزین با منتقدان احتمالی کتابش، اگرچه اندکی کنایه آمیز است و جای دبه را خالی می‌گذارد، اما به ما میدان می‌دهد تا ضمن قدردانی از کار مفیدی که انجام داده، آنچه را که در کتاب او قابل انتقاد می‌دانیم گوشزد کنیم و امیدوار باشیم که ما را نه در صف «دانشمندان» چوب بزند و نه انتقادمان را «بغض» آلود بشمارد. خدا را چه دیده اید، شاید گوشه ای از انتقادهای ما هنگام چاپ دوم کتاب به کار آید!

برزین، همچنان که خود گفته است، واژه‌های ویژه دنیای روزنامه نگاری را طی سالیان یادداشت کرده و اکنون از میان آن‌ها حدود ۶۵۰ عنوان را برگزیده و برای روزنامه نگاران نوپا و دانشجویان این رشته منتشر کرده است. مولف در بسیاری از موارد به توضیح واژه و کاربرد آن بسنده نکرده و سابقه اصطلاح را هم ذکر کرده و به کتاب حاضر غنای بیشتری بخشیده است. کاش این کار مفید را تعمیم می‌داد و سابقه و شان نزول واژه‌ها و اصطلاحات بیشتری را ذکر می‌کرد تا هم خواننده به علت وجودی آن‌ها پی می‌برد و هم اصطلاحاتی که اکنون با گسترش تکنولوژی منسوخ شده یا در حال منسوخ شدن است در جایی به ثبت می‌رسید.

ویژگی کار برزین در این است که برای نوشتن این فرهنگ، با توجه به تجربه طولانی خود در کار مطبوعات، مراجعه به مآخذ لازم را ضروری نمی‌دیده است. این روش تالیف، ضمن آن که اصالت خود را دارد و کاربردها را آنچنان که مولف با آن برخورد داشته است نشان می‌دهد، به علت عدم مقابله با دیده‌ها و دانسته‌های دیگر اهل فن، از دقت کار علمی می‌کاهد.

مولف، اصطلاحاتی را که مربوط و محدود به دوران مستقیم و فعال روزنامه نگاری اوست، به خوبی می‌شناسد و به شیوایی بیان می‌کند. این ویژگی، خود به ارزش مرجعیت کتاب می‌افزاید، زیرا بسیاری از اصطلاحات روزنامه نگاری سال‌های ۲۰-۱۲۱۰ که اکنون از میان رفته است، و اگر نویسندگان قدیمی به ثبت آن‌ها نپردازند از محدوده شناخت نسل فعلی و نسل‌های آینده خارج خواهد شد، در این کتاب آمده است. برزین از این گونه اصطلاحات، در این فرهنگ، فراوان دارد که خواندن توضیحات ذیل آن‌ها، به تصویر کردن دنیای روزنامه نگاری، و به تبع آن، وضع اجتماعی آن دوره کمکی بزرگ می‌کند. برای نمونه، در توضیح اصطلاح «پلوت و پلوت» می‌خوانیم: «اصطلاحی در یک نوع بازی با ورق به نام «پلوت» که شاه و بی بی خال مورد نظر کنار هم قرار گیرند. به کنایه به

سریاز و پاسبان مسلحی گفته می‌شود که همیشه همراه هم به صورت ماموران انتظامی و گشت دوران حکومت نظامی در سال‌های جنگ جهانی دوم و تا مدت‌ها بعد از آن در خیابان‌ها کشیک می‌دادند.»

خواندن این توضیح، فضای ایران بعد از جنگ و برخورد روزنامه نگاران با آن را تصویر می‌کند.

اما در کنار تمام مزایایی که «فرهنگ اصطلاحات روزنامه نگاری» دارد، عیب‌ها و نقص‌هایی نیز در آن به چشم می‌خورد که، گرچه از اهمیت آن نمی‌کاهد، اقدام در جهت رفع آن‌ها، این فرهنگ را غنی‌تر خواهد کرد. ما، نمونه وار، به ذکر برخی از این موارد می‌پردازیم:

۱- این فرهنگ، با آن که مدخل‌های زیادی را در بر نمی‌گیرد، درصدی از آنها نیز زائد است زیرا کاربردی جدا از کاربرد عام آن‌ها، در مطبوعات ندارد. این گونه مدخل‌ها بر دو دسته اند: الف - آن‌ها که از بنیاد عام است و به همان معنای عام مورد استفاده روزنامه نگاران قرار می‌گیرد. از این دست است **آب خنک خوردن** = زندانی بودن. **ازجانی** (آب خوردن) = ازجانی سرچشمه گرفتن. **آب دیده** = به علت نفوذ آب خراب شده (درمورد کالاها). **آهکی** = کم ارزش. **خود را به آب و آتش زدن**. **آجان**، **آزان**، **آجدان**. **استیضاح** (اصطلاح پارلمانی) **اضافه کار**. **اعتصاب**. **برگ زدن**. و مانند‌های آنها. ب: واژه‌ها و اصطلاحاتی که روزنامه نگاران می‌سازند اما نه برای کاربرد در دنیای مطبوعات، بلکه در مقام نقشی که در پویایی زبان دارند. مانند: **تظاهرات**، و واژه‌های فراوانی از این دست.

۲ - تلفظ تعدادی از واژه‌های خارجی به لاتین در پاصفحه داده شده است که با روش فرهنگ نویسی نمی‌خوانند. به ویژه که گاه اصل واژه خارجی در پاصفحه آمده و خواننده نمی‌داند که آنچه می‌خواند تلفظ است یا اصل واژه. بهتر است تلفظ‌ها (با الفبای فوتیک یا فارسی با اعراب) در کنار واژه بیاید و، اگر مقدور بود، پانویس را به ذکر اصل واژه اختصاص دهند تا این ناهماهنگی رفع شود.

۳ - ارجاع‌های مولف همیشه با روش فرهنگ نویسی همخوان نیست. مثلاً در برابر واژه «آبونه» به واژه اشتراك رجوع داده شده است. اما مدخل «اشتراک» در فرهنگ وجود ندارد، بلکه «حق اشتراک» به صورت «اشتراک، حق» وجود دارد و تازه در آنجا هم نه اشاره ای به «آبونه» هست و نه توضیحی در این باره. حال آن که اصولاً آبونه به معنای «مشترک» به کار می‌رود و اگر قرار است ارجاعی داده شود، باید به این واژه باشد. در توضیح واژه «مشترک» نیز اشاره ای به آبونه نیست و علاوه بر این، در توضیح واژه

«مشرک» به اصطلاح «حق اشتراک» بر می خوریم که نه تنها نامانوس و منسوخ است، بلکه چنین مدخلی هم در کتاب نداریم. دست کم باید توضیح داده می شد که این واژه قدیمی است. گفتنی است که در توضیح «حق اشتراک»، نمونه وار، حق اشتراک چند نشریه قدیمی ذکر شده که توالی تاریخی آن ها رعایت نشده است.

۴ - گاه، واژه هائی که کمتر معمول است مدخل قرار گرفته و واژه های معمول تر در تعریف آن ها آمده است. مانند «صفحه آرائی» که واژه ای معمول است و بجای آن که عنوان قرار گیرد، در تعریف واژه کمتر معمول «آرایش صفحه» آمده است.

۵ - تعریف تعداد قابل توجهی از مدخل ها محل ایراد است که نشان می دهد مولف وسواس لازم را در کار این فرهنگ به کار نبرده است. نمونه وار به چند مورد اشاره می کنیم:

«آژان ... در مطالب طنز تمعداً به کنایه «آژدان» عنوان شود.»

... کنایه به چه چیزی، یا به چه معنا و مفهوم یا صفتی؟

«آژانس ... سازمان تهیه کننده و فرستنده خبر.»

... همین واژه به عنوان «آژانس تبلیغاتی» هم که آگهی به مطبوعات می رساند، به کار می رود.

«آتریگی» به همین صورت (با «گ») ضبط شده. حال آن که در فارسی «آتریگی» تلفظ می شود.

«اخبارنویس» واژه ایست منسوخ که در گذشته بجای «خبرنویس» استعمال می شده است، نه تنها هیچ اشاره ای به قدمت و منسوخ بودن این اصطلاح نشده است، بلکه صورت رایج آن یعنی «خبر نویس» نیز جزو مدخل های کتاب نیامده است.

«اریاب مدیران روزنامه ها و مجلات را گویند. «اریاب چرآید» عبارتی تعارفی و تشریفاتی ... باشد.»

... در زبان فارسی، علاوه بر «اریاب چرآید»، «اریاب رجوع»، «اریاب توقع» و «اریاب بی صورت دنیا» هم داریم که واژه «اریاب» در آن ها به معنای عربی آن: «صاحبان» است و در همه این موارد به کار می رود بی هیچ تعارف و تشریفاتی.

«اشپون ... یک قطعه مکعب مستطیل شکل از جنس سرب یا برنج که به منظور ایجاد فاصله بین سطرها قرار گیرد. طول آن تابع ستون و از تقریباً دو سانت شروع شود.»

... تلفظ غالب این واژه «اشپون» (بر وزن شمرون) و گرفته شده از واژه روسی «شپن» است. جنس آن از سرب یا مقوا است. قطر آن معمولاً ۲ پونت است و طول

متغیر آن از ۱ گوادراد (= ۴۸ پونت = ۱۸/۰۴۲ میلیمتر) شروع می شود و به ۱۲ گوادراد می رسد.

«گوادراد ... از ابزار کار در حروفچینی چاپخانه... که به منظور پایان دادن به سطر گذارده شود.

... پیش از این همه، لازم است خواننده بداند که گوادراد واحد اندازه گیری است معادل ۴۸ پونت. سپس به آنجا می رسیم که قطعه ای سربی به طول ۴۸ پونت را هم (با تعریف دقیق ابعاد دیگر این قطعه) گوادراد می نامند.

«پنط واحد اندازه گیری حروف چاپ را گویند که سیستم های مختلف دارد. در ایران دقیقاً برابر ۲۷/۶ میلیمتر باشد که در عمل ۲۸ میلیمتر محاسبه شود.»

... مولف در هنگام محاسبه، یا بازنویسی، دچار خطا شده و در تمام اندازه های ذکر شده در زیر این عنوان، اعداد را دقیقاً ۱۰ برابر واقع نوشته است. پونط (یا پونت = پوینت در زبان انگلیسی) در ایران تقریباً برابر ۰/۲۷۶ میلیمتر است.

«خارج از چاپ - تمام شدن نسخ چاپ شده يك کتاب / بروشور در بازار فروش.»

... به نظر می آید که مولف خواسته است اصطلاحی معادل Out of Print انگلیسی وضع کند. این اصطلاح را من که سال ها با چاپ و انتشار کتاب در ایران سروکار داشته ام، جز در فرهنگ حاضر، در جایی ندیده ام. واژه مناسب و معمول و فشرده و زیبای «ناپاب» در فارسی به این معنی به کار می رود. «خارج از چاپ» به صورت مصدری «از چاپ خارج شدن»، به معنی انتشار یافتن به کار می رود.

«خبر مجموعه ای از لغات و عبارات که وقوع یا انجام کاری را اطلاع دهد. از مهره های ستون فقرات و بنیان روزنامه باشد.»

... مولف در این تعریف، مفهوم خبر (= نیوز انگلیسی) را در نظر دارد که معنای خاص آن است. در حالی که کاربرد عام «خبر» در مطبوعات ایران چنین است: «هر نوشته ای که برای حروفچینی آماده یا فرستاده می شود.»

«خوانندگان تکیه گاه اصلی يك نشریه. گروهی که تمام زحمات تهیه و چاپ برای اوست. بطور کلی ناشناس است. طرف لطف نشریه قرار دارد ولی همه منت ها هم بر سر او گذاشته شود.»

... شاید بهتر بود که مولف، پیش از این توضیحات روشنگرانه، معنای واژه را در کاربرد مطبوعاتی آن روشن می کرد. حتی اشاره به انواع خواننده نیز مفید است. نمونه: خواننده دانمی، خواننده اتفاقی، خواننده زورکی، خواننده مفت خوان و...

«زینک فلز یا آلیاژ مخصوص که در امور فنی چاپ موارد استعمال مختلف و متنوع

– معنای معمول این واژه در مطبوعات و چاپخانه های ایران، که در همین کتاب بارها به آن اشاره شده ولی هیچگاه تعریف نشده است، صفحه ای است فلزی که قشری ژلاتین حساس بر آن کشیده اند که چون فیلم را بر روی آن گذارند و در معرض نور قرار دهند و سپس مراحل ظهور و ثبوت را بگذرانند، تاثیرات این مراحل بر قشر ژلاتین و رویه صفحه سبب می شود که حروف و تصاویر مورد نظر برای چاپ افست بر آن نقش بندد. این صفحه را در چاپخانه های انگلیسی «Plate» می نامند.

«سرفه» جای ویژه مشخصات نشریه. ر.ک. سرلوحه.

– «سر صفحه» (با سکونِ ر) جای ویژه ذکر نام روزنامه، شماره، تاریخ انتشار و شماره صفحه است که در بالای تمام صفحات روزنامه چاپ می شود. «سر صفحه اول» را «سر لوحه» هم می گویند. ضمناً «سر صفحه» (با کسرِ ر) یعنی بالای سر صفحه بندی. مثال: سردبیر رفته است سر صفحه. یعنی که دارد به صفحه بند دستور صفحه بندی می دهد و مراقب کار است.

۶ – مولف کوشیده است که با پیروی از فرهنگ نویسان قدیم، پیشوند استمرار (می) را در بسیاری از موارد از جلو فعل بردارد. در تعداد قابل توجهی از این موارد، این روش به ساختمان دستوری جمله زیان زده است. نمونه: «این واژه به این سبب ذکر شود که از اصطلاحات خارجی است». (ص ۱۲) که فعل «شود» به جای «می شود» و به معنای «شده است» نشسته و چندان بجا ننشسته است. از همین دست است نمونه های زیر: «مطالب بریده شده ... در پرونده های جداگانه نگهداری شود». (ص ۱۲). «آکهی یاب یک فرد مطبوعاتی تلقی نشود». (ص ۱۵). «عباراتی که همین مفهوم را رساند ... جای آن را گرفته است». (ص ۱۶). «در روزنامه های پیش از دهه ۱۰ دیده شود». (ص ۴۵) و نمونه های بسیار دیگر که در سراسر کتاب دیده می شود و در همه آنها حذف پیشوند استمرار سبب شده است که فعل ها به حالت فعل امر خوانده شود.

۷ – مدخل های بخش «الف»، بی هیچ مرزبندی به عنوان دنباله بخش «آ» آمده است. حال آن که خود باید بخشی مستقل باشد.

در پایان این مقال باید باز هم تاکید کرد که مقداری از عیب ها و نارسائی های «فرهنگ اصطلاحات روزنامه نگاری فارسی» معلول آغازین بودن این فرهنگ و مقداری هم معلول آغازگر بودن برزین و کم تجربه بودن او در کار فرهنگ نویسی است. ما همچنان امیدواریم که چاپ دوم این فرهنگ، با رفع اشکالات موجود و افزودن بسیاری از

اصطلاحات از قلم افتاده یا تازه، به صورتی شایسته تر منتشر شود. با سپاس از زحمات مسعود برزین، در فرصت کوتاهی که به هنگام تقد کتاب او داشتم، تعدادی عنوان را که در کتاب حاضر نبود، به خاطر آوردم که برای افزودن به کتاب حاضر پیشنهاد می کنم:

ادیت. حک و اصلاح. ویرایش. جلد. توی جلد (مقابل روی جلد). پاتوقی (نویسنده، شاعر، خبرنگار و...). پخش (=توزیع). تاوتریپ (باهم). تکراری (خبری که قبلاً چاپ شده). تخت (= تمپلات). سوئیتر. سایه دار (حروف). سرکلیشه. سرگرمی. سیاه (حروف). طنز. طنزنویس. طنزآمیز. قیچی (= سانسور. ونیز= سردبیر خواندنیها!). گوشتکوب (= علامت تعجب!). لائی در کردن. مدیرمسئول. مضحک قلمی (= مصور قلمی). مفت خوان. نان و آب دار. نشریه. نمونه ستونی. نمونه صفحه. نمونه خوان. دستور صفحه. وارده (خبر و مقاله و...). هیات تحریریه. تحریریه (سالن یا اتاق). رئیس هیات تحریریه. مسئول تحریریه.

نویسنده این یادداشت ها، **شادروان دکتر قاسم غنی**، حافظ شناس برجسته ای است که سالها از سر دانش و عشق در باب شناخت حافظ به تحقیق و تتبع پرداخته است. حاصل تحقیق مستقل و ارزشمند او با عنوان **«تاریخ عصر حافظ»** با همه ایرادهایی که به آن گرفته اند همچنان از منابع موثق حافظ شناسی است. متن انتقادی دیوان اشعار حافظ که به **حافظ قزوینی و غنی** معروفست و به همت **علامه قزوینی** و دکتر غنی بر اساس حافظ خلخالی تصحیح و تنظیم شده است، سالها به عنوان یگانه چاپ انتقادی معتبر اشعار حافظ مورد رجوع محققان بوده است.

همین همدلی و همکاری نزدیک غنی با قزوینی باعث شده است که گروهی این یادداشتها را با آنکه جلگی به خط غنی است حاصل تقریرات قزوینی یا حاصل مذاکرات مشترک غنی و قزوینی بدانند. بر مبنای همین اعتقاد بوده است که چندی پیش **حسین خدیو جم** به استناد جلد پنجم یادداشتهای غنی که در لندن منتشر شده است، یادآور شد که حواشی یاد شده حاصل مذاکرات غنی با علامه قزوینی است و بهتر آن بود که در پشت کتاب نوشته می شد «مذاکرات قزوینی و غنی در مورد شعر حافظ»^۱ در باب این داوری مرحوم خدیو جم و درستی و نادرستی پاره ای از توضیحات و یادداشتهای غنی، در نقدهایی که بر کتاب خدیو جم: **«واژه نامه غزلهای حافظ»** نوشته شده است به تفصیل سخن گفته شده است^۲ و نیازی به تکرار آنها نیست. در اینکه پاره ای از آرای علامه قزوینی در این یادداشتها انعکاس یافته است نیز جای هیچ تردیدی نیست و به گفته آقای **صارمی**: «چه بسا دست کم برخی از آنها ثمره مجالسی (جلسات مفروضه به قول مرحوم قزوینی) باشد که این دو بزرگوار پس از بازگشت مرحوم قزوینی به «وطن مالوف» یعنی تهران، با هم داشته اند» [صفحه ۵- پیشگفتار] با این توضیح سعی می کنیم ویژگیهای چاپ اخیر را به اختصار برشماریم.

قطعاً چاپ اخیر را نسبت به چاپ عکسی مزایای بسیاری است: هم چاپ مجدد دستنویس های خوانا و ناخوانای چاپ عکسی به صورت چاپ حرفی، خواندن آن نوشته ها را برای همگان آسان کرده است، هم ترتیب الفبایی نوشته ها و تقسیم بندی موضوعی مطالب نظم تازه ای بدانها بخشیده است.

با آنکه همه آن یادداشتها در چاپ اخیر نیامده است، اما ناشر آنچه را که از آن یادداشتها نقل کرده است عیناً همانی است که نوشته مرحوم غنی است بدون هیچ دخل تصرفی و اگر در پاره ای موارد از بعضی از فرهنگها یا کتاب **«تاریخ عصر حافظ»** یا حواشی دیوان حافظ چاپ قزوینی و غنی مطالبی را به ضرورت آورده است، همه آنها را با این نشانه [] از متن یادداشتهای غنی، خارج کرده است تا مشخص شود که این

ماشالله آجودانی

حاشیه در دیوان حافظ

یا

حاشیه بر دیوان حافظ؟

غنی، قاسم: یادداشتهای دکتر قاسم غنی در حواشی دیوان حافظ.
 بکوشش اسمعیل صارمی. تهران. چاپ اول اردیبهشت ۱۳۶۶.
 ناشر: اسمعیل صارمی. ۳۲۶ صفحه. چاپ دوم پائیز ۱۳۶۶.
 ناشر انتشارات علمی. ۳۳۱ صفحه.*

چاپ عکسی این یادداشتها، نخستین بار با عنوان **«حافظ با یادداشتها و حواشی دکتر قاسم غنی»** در ۱۲۶۵ شمسی در تهران منتشر شده است. چاپ اخیر که در ظرف چند ماه به چاپ دوم نیز رسیده است، بازنویسی تازه ای از همان یادداشت هاست که با برخی اضافات به حسب موضوع به ترتیب حروف الفبائی و در ذیل عناوینی چون: «استقبال، اتحال، ترتیب ابیات، تضمین، توضیح شعر، حسب حال، رسم الخط، شان نزول، صناعات شعری، ضرب المثل، کتاب شناسی، ماده تاریخ، نسخه بدل، وزن شعر» تنظیم شده است. کتاب در بر دارنده يك گزارش از ناشر است که در آن چند و چون چاپ اخیر باز نموده شده است. چاپ دوم حاری فهرستی است از کتابهایی که در متن یادداشت به آنها ارجاع یا اشاره شده است.

مطالب افزوده های جدید است.

در نقل این مطالب، ناشر، که تنظیم کننده این یادداشتهای هم هست، گاه به توضیح و تکمیل معانی واژگان و تعبیراتی می پردازد که در اصل یادداشت یا نیامده یا آنکه به صورت نارسا و مبهم نوشته شده است.

در این مورد، ناشر، هیچ شیوه مشخصی را دنبال نکرده است، فی المثل در یادداشتهای غنی در حاشیه این بیت:

هبوس زهد بوجه خمار نشیند

مریدخرقه دردی کشان خوش خورم

آمده است: **هبوس**: «(بضم عین) عابس و عبوس (بفتح عین) و عباس هرسه به معنی شیر است (قاموس)» و ناشر چون می بیند این تعبیر هیچ ربطی به شعر حافظ ندارد در داخل این نشانه [] عبارت «و بسیار تروشروی» (صفحه ۲۲۲) را بر گفته های غنی می افزاید تا معنی عبوس در شعر حافظ بر اساس قرانت مرحوم غنی مشخص شود ^{۲۲}.

نیز در کنار لغت «حوصله» در شاهد این بیت از حافظ:

سایه طایر کم حوصله کاری نکند

طلب از سایه میمون همائی بکنیم

مرحوم غنی نوشته است: «مراجعه شود به لغت» یعنی غنی این یادداشت را نوشته است تا بعد ها به لغت رجوع کند و معنی دقیق حوصله را دریابد و یادداشت چون به همین صورت باقی مانده است ناشر در چاپ اخیر باز در داخل این نشانه [] معانی مختلف حوصله را از لغت **نامه هلاکه دهخدا** نقل می کند تا یادداشت غنی کامل شود (صفحه ۱۱۲۵). جای پرسش است که اگر قرار بر تصحیح و تکمیل مطالب یادداشتهای غنی بوده است، چرا بسیاری از مطالب که نیاز به تکمیل و حتی تصحیح داشته است، نادیده انگاشته شده است؟

این نمونه ها را از آن جهت آورده ام که نشان دهم ناشر در افزودن یادداشت های تکمیلی شیوه ای مشخص در پیش نگرفته است و گرنه، روشن است که قصد ناشر تکمیل یا حتی تحشیه آن یادداشتهای نبوده است و همانگونه که گفته اند «مداخله در کار استادان را هرچند به صورت مواد و مسودات» (ص ۷ - پیشگفتار) روا نداشته اند.

از این نمونه ها که بگذریم، در چاپ اخیر يك نکته بسیار مهم بکلی نادیده گرفته شده است و آن این است که این یادداشتهای **یادداشتهای اولیه ای است در جهت یک مطالعه شخصی در شناخت مشکلات اشعار حافظ**. به عبارت دیگر، نویسنده یادداشتهای بر آن نبوده است که با طرحی از پیش اندیشیده شده، شرحی بر لغات و تعبیرات

اشعار حافظ بنویسد. اگر چنین بود در تهیه آنها هم روش خاصی در پیش گرفته می شد و هم نظم و ترتیب ویژه ای رعایت می شد.

دیگر آنکه در اینگونه مطالعات شخصی و یادداشت نویسی های سردستی هیچگاه دقت و نظمی در کار نمی آید که در يك یادداشت نویسی از پیش اندیشیده شده به کار می گیرند. به همین جهت ممکن است نویسنده اینگونه یادداشت ها از يك کلمه در شعر حافظ به یاد کاربرد معنی دیگری از همان کلمه در شعر شاعر دیگری بیفتد و آن معنی و کار برد متفاوت را در کنار لغت مورد نظر در شعری که تحشیه می شود بنویسد، بی آن که قصد آن را داشته باشد که بگوید معنی و کار برد این کلمه در فلان شعر عیناً همان چیزی است که در شعر حافظ به کار رفته است.

این مثال را از آن جهت آورده ام که بگویم اگر این نکته در تنظیم یادداشت هایی از این دست نادیده گرفته شود - چنانکه در چاپ اخیر نیز نادیده گرفته شده است - چه عواقب و چه نتایج گمراه کننده ای خواهد داشت، خاصه آنکه چنین یادداشتهایی به شیوه الفبایی تنظیم شود و هر مطلب در ذیل واژه ای خاص گنجانده شود. با چنین کاری این یادداشتهای پراکنده به صورت واژه نامه ای اختصاصی درخواهد آمد که هم با اصل نیت نویسنده و هم با شیوه کار او ازین مغایر است. به بیان دیگر با چنین کاری به یادداشتهای پراکنده ای که به اهداف گوناگون نوشته شده است ارزش و اعتباری داده ایم که معمولاً به یادداشتهای ویژه ای داده می شود که برای نگارش و تالیف يك فرهنگ اختصاصی یا يك واژه نامه اختصاصی تهیه می شود. برای اینکه موضوع روشن شود، نمونه وار مثال هایی را ذکر می کنم:

در صفحه ۱۷۰ چاپ حاضر در ذیل واژه «**سوغواران**»، در توضیح این بیت از حافظ:

ز زهر زلف دو تا چون گذر کنی بنگر

که از یمین و یسارت چه سوگوارانند

این یادداشت نقل شده است: «**سوغواران**: فردوسی بمعنی اساقفه و کشیشان مسیحی که سیاه می پوشیده اند استعمال می کند. یکی از قدمای شعرای دوره سامانی می گوید:

چو رهبان شد اندر لباس سیاه

بنفشه مگر دین ترسا گرفت

اینکه **سوغواران** در شعر **فردوسی** به این معنی به کار رفته است یا نه بحث دیگری است که جای آن در اینجا نیست، اما آنچه که مهم است این است که معنایی که مرحوم غنی از واژه **سوغواران** بدست می دهد هیچ ربطی با معنای **سوغواران** در شعر حافظ

ندارد. با وجود این تردید ندارم که ارتباط سیه پوشی و سوگواری نکته ای بوده است که ذهن دکتر غنی را متوجه اساقفه سیه پوش و چگونگی کاربرد لفظ سوگوار کرده است و برای یاد آوری یا تحقیق بعدی خود، یادداشتی قلمی کرده است.

از همین دست است آنچه که در صفحه ۵۲ در ذیل ترکیب «باد خوش نسیم» آمده است. در این صفحه در توضیح این بیت:

**شیراز و آب و کنی و آن باد خوش نسیم
عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است**

چنین می خوانیم: باد خوش نسیم: «باد اسم عام است که شامل نسیم هم هست. در این جا ترکیب غریبی [؟] است نسیم باد ضعیف و ملایمی است که گاه می وزد و گاه میایستد یعنی در عین اینکه بملایمت می وزد گاه می ایستد. این است که نسیم را علیل گفته اند و تشبیه به مریض می کنند». قطعاً بیماری یا علیل بودن صبا و نسیم در اینجا ربطی به معنای نسیم در ترکیب یاد شده ندارد. دیگر آنکه این عبارت که باد خوش نسیم «ترکیب غریبی» است نشان دهنده آن است که معنای آن دقیقاً برای مرحوم غنی روشن نبوده است. به همین جهت دانسته های خود را درباره نسیم در کنار آن ترکیب، یادداشت کرده است تا بعدها اطلاعاتش را تکمیل کند. به بیان روشن تر، آنچه که در یادداشت های غنی در ذیل ترکیب یاد شده آمده است، اطلاعات اضافی است که ربطی به معنای نسیم در بیت مورد نظر ندارد. چرا که نسیم در ترکیب یاد شده (باد خوش نسیم) به معنی بو و رایحه است که کاربرد آن هم در شعر حافظ وهم در متون ما سابقه ای طولانی دارد. و درست به همین معنی در بیت دیگری از حافظ نیز آمده است:

**ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز
کز سر صدق می کند شب همه شب دهای تو**

حال تصور کنید خواندن این یادداشت های پراکنده در ذیل عناوین مشخصی برای خواننده عادی و غیر متخصص که با کیفیت تدوین و نگارش آنها آشنا نیست تا چه اندازه گمراه کننده و غیر مفید است. خاصه آنکه پاره ای نادرستی ها هم در آنها راه یافته باشد. به همین جهت، در چاپ این یادداشتها، آنچه که بسیار اهمیت داشت این بود که، در حالیکه عین نوشته های مرحوم غنی حفظ می شد، در مقدمه کتاب نشان داده می شد که ارزش و اعتبار این یادداشت ها در چیست و تا کجاست و برای خواننده توضیح داده می شد که آنچه در ذیل هر واژه، یا ترکیب، یا بیتی از حافظ آمده است، الزاماً دلالت بر معنای آنها ندارد، تا تکلیف خواننده از پیش با آنچه که می خواند روشن باشد. نادیده گرفتن همین نکته مهم در چگونگی تدوین این یادداشتها، باعث شده است که

مرحوم خدیوجم بسیاری از آنها را در واژه نامه غزل های حافظ نقل کند بی آنکه متوجه باشد این یادداشتها در چه شرایط و به چه منظوری نوشته شده است.

باشد که در چاپهای بعدی این تقیصه برطرف شود و حق کار ارزشمند مرحوم غنی آنگونه که هست باز نموده شود.

حال که سخن به پایان می رسد بدنیست به این نکته نیز اشاره کنم که مرحوم غنی آن یادداشتها را در سال هایی فراهم آورده است که حافظ شناسی در مراحل جنینی بود و او خود از آغازگران این راه بود و اینهمه کتاب و مقاله و رساله درباره حافظ، شعر او و واژگان و ترکیبات اشعارش منتشر نشده بود. بس طبیعی است که در این یادداشتها پاره ای اغلاط و نادرستی نیز راه یافته باشد. اما آنچه که مهم است این است که هنوز با گذشت این همه سال و در کنار اینهمه تحقیقات بکر و تازه، باز نوشته ها و یادداشت های مرحوم غنی در باره حافظ، همچنان از اعتبار، دقت و تحقیق و ارزش خاص برخوردار است و جای آن دارد که به دقت خواننده شود، و مورد بررسی قرار گیرد.

یادداشتها

- در چاپ اول کتاب، آقای صارمی هم ناشر کتاب است و هم تدوین کننده آن. با آنکه در چاپ دوم، ناشر انتشارات علمی است، اما در متن نوشته ها هر جا سخن از ناشر رفته است منظور آقای صارمی است و استناد ما به چاپ اول کتاب است.
- ۱- خدیو جم، حسین: واژه نامه غزل های حافظ. نشر ناشر. تهران. ۱۳۶۲. ص ۱۵.
- ۲- نگاه کنید به مقاله ماشالله آجودانی با عنوان «بررسی واژه نامه حافظ» در مجله نشر دانش، سال چهارم، شماره سوم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۲. نیز نگاه کنید به مقاله دکتر سعید حمیدیان با عنوان «کاری نه در خور حافظ» در همان شماره.
- ۳- قرائت معروف کلمه «عبوس» در بیت یاد شده در متن، به فتح عین است. دیگر آنکه ضبط مصرع اول در حافظ چاپ استاد خانلری بدین صورت است: عبوس زهد به وجه خمار بنشینند...

اول، در غالب کتاب ها و مقالات و رسالاتی که از آن پس تاکنون منتشر شده مورد استفاده و نقد و بررسی قرار گرفته است و شاخص ترین منتقد آن ها **یحیی آرین پور** در کتاب **«از صبا تا نیما»** است.

تازه ترین اثر منتشر شده در زمینه تاریخ مطبوعات ایران، کتاب **«تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران» محیط طباطبائی** است. استاد محیط طباطبائی، یادداشت هائی را که در سال های ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ ه.ش. برای تدریس در **«کلاس روزنامه نگاری»** اداره نگارش وزارت فرهنگ تهیه کرده بود، در سال ۱۳۵۴ اساس کار قرار داد و با وارد کردن اطلاعات تازه و حک و اصلاح آن یادداشت ها، متنی برای تدریس در **«مدرسه عالی ارتباطات و روزنامه نگاری»** تهیه کرد و به صورت ۲۹ درس در نیمه دوم سال تحصیلی ۱۳۵۴ در آن مدرسه تدریس کرد. فرزند وی از آن درس ها یادداشت هائی برداشت که اکنون به نام **«تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران»** منتشر شده است. (مقدمه، صص ۱۱ و ۱۲) کتاب، تحلیلی است از وضع مطبوعات ایران از آغاز حکومت **محمد شاه قاجار** تا کودتای ۱۲۹۹ **رضا خان**. محیط طباطبائی به عنوان ادیبی که خود تجربه کار مطبوعاتی داشته است، علاوه بر آن که در طول زندگی دراز خود قلم زنی را پیشه کرده بوده، در سال ۱۳۱۷، پس از **هلی اصغر حکمت و نصرالله فلسفی**، سردبیری مجله آموزش و پرورش را به مدت سه سال به عهده داشته ^(۱) و در سال ۱۳۲۱ ماهنامه ای به نام **«محیط»** منتشر کرده که در سال ۱۳۲۶ به هفته نامه تبدیل شده و ویژه مطالب تاریخی بوده است. ^(۲)

با توجه به این سابقه و تبحر، کتاب اخیر او، علاوه بر اطلاعاتی که از منابع دیگر کسب کرده، مطالبی در بر دارد که یا از مشاهدات مستقیم خود اوست و یا مستقیماً از زبان دست در کاران قدیم مطبوعات شنیده است. از این رو، کتاب وی ارزش استنادی ویژه ای دارد. زبان کتاب، که زبان خاطره گوئی است، به مولف سالخورده و باتجربه ای چون او که در زمینه های گوناگون تاریخ، زبان، ادبیات و اجتماع وارد است، امکان داده است تا در بحث از هر موضوعی آن را باز کند و اطلاعات وسیع خود را پیرامون آن موضوع بیان کند و نیز با نشان دادن ارتباط مسائل باهم، فضائی ملموس به وجود آورد. اما در این فضای ملموس، منطق تکوین رویداد ها چنان گذرا عرضه میشود که اهمیت حوادث به آسانی برای خواننده مشخص نمی شود. جا داشت که مولف فاضل، وقایع را طوری مطرح می کرد که اهمیت مسایل تاریخی، در شیوه بازگوئی خاطره ها، بهتر و بیشتر مشخص می شد.

کتاب **«تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران»** به راستی تحلیلی همه سویه از مطبوعات و

مهر داد مهر جو

گامی دیگر در نگارش تاریخ مطبوعات ایران

محیط طباطبائی، محمد: تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران.

ناشر: موسسه انتشارات بعثت.

جای انتشار: تهران، زمستان ۱۳۶۶. چاپ اول. ۳۳۳ صفحه.

واژه **«مطبوعات»** در زبان فارسی دارای دو کاربرد خاص و عام است: به معنای عام کلمه، به آنچه گفته می شود که چاپ (= طبع) شده است، و به معنای خاص به روزنامه ها و مجلات اطلاق می شود. در زمینه هر دو معنای این واژه، در ایران، به اندازه کافی تحقیق نشده است. اما هر محققی که به پژوهش در موضوع مطبوعات پرداخته، به هر دو معنای آن توجه داشته است.

نخستین کارهای جدی در این زمینه را **ادوارد براون** در ۱۹۱۴ م. در کتاب **«تاریخ مطبوعات و ادبیات نو»** و **محمد صدر هاشمی** در سال های ۲۲-۱۳۲۷ ه.ش. در **«تاریخ جراید و مجلات ایران»** منتشر کرده اند. پس از آنان، با فاصله زمانی نسبتاً زیاد، از **مسعود برزین و غلامحسین صالحیار** می توان نام برد که آثارشان در این زمینه در سال های ۵۴-۱۳۴۴ ه.ش. منتشر شده است. البته اطلاعات چاپ شده در دو کتاب

مطبوعاتی های ایران در دوره مورد بحث است. در این کتاب، در گذار از تحلیل سرگذشت مطبوعات، به گوشه هایی از وقایع تاریخ ایران بر می خوریم که به ندرت در کتاب های تاریخ و ادب دوره مشروطه، بدین وضوح دیده ایم. محیط، به هنگام طرح ماجراهای مطبوعاتی، به تحلیل شخصیت نویسندگان، شاعران، متفکران و سیاستمدارانی می پردازد که خواننده، با خواندن آن ها اطلاعاتی جالب از تاریخ دوران قاجار تا کودتای ۱۲۹۹ به دست می آورد.

کتاب **محیط طباطبائی**، با این همه مزایا، معایبی دارد که چشم پوشیدنی نیست. بزرگترین عیب چنین کتابی، که از صدها نشریه و شخصیت ادبی و مطبوعاتی و سیاسی نام می برد، نداشتن فهرست اعلام است. عیب دیگر این کتاب، که کوچکتر از عیب پیشین نیست، ندادن مآخذ و کتابنامه است. درست است که مولف به بازگونی بسیاری از خاطره های خود می پردازد که مستند به خود اوست، اما بسیاری نقل قول ها دارد که معلوم نیست از کجا و چگونه نقل شده است و سند درستی آن ها چیست. آنجاها که ارجاع می دهد نیز چندان دقیق نیست.*

نقص دیگر کتاب، مجهول ماندن نوع سال های ذکر شده در متن است که بر حسب مورد، گاه شمسی و گاه قمری آمده بی آن که نشانه ای برای تشخیص آن ها از یکدیگر اضافه شده باشد. به ویژه، گاه که این هر دو گونه از سال هجری شمسی و قمری در یک صفحه یا پاراگراف می آید، خواننده دچار سردرگمی می شود.

اگر از نقص کتاب در نام گذاری آن بگذریم، که با ذکر نکردن دوره مورد تحلیل، به خواننده این تصور را می دهد که کتاب **تمام تاریخ مطبوعات ایران** را تحلیل می کند؛ آخرین عیب بزرگ کتاب، وفور غلط های چاپی در آن است. این غلط ها، آنقدر زیاد است که کمتر صفحه ای را می توان نشان داد که در آن ۸-۹ غلط چاپی وجود نداشته باشد، آنجا که این اغلاط دامنگیر ارقام مربوط به سالها شده است، تشخیص درست از نادرست به آسانی امکان پذیر نیست. برای نمونه نگاه کنید به تاریخهای مفلوط و مفشوش در صفحه ۱۵.

امیدواریم در چاپ بعدی کتاب، نقص های ذکر شده برطرف شود تا به ارزش استنادی کتاب لطمه ای وارد نیاید. نیز امیدواریم استاد محیط طباطبائی، با تجربه گرانبهائی که از روزنامه نگاری در سال های پس از کودتای ۱۲۹۹ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ دارند، تحلیلی از تاریخ مطبوعات این دوره مهم منتشر کنند زیرا مسلم است که اطلاعات دست اول ایشان از این دوره را کمتر کسی می تواند داشته باشد.

یادداشتها

۱- صدر هاشمی: تاریخ جراید و مجلات ایران. ج ۱. ص ۲۷۲.

۲- ابوتراپیان: مطبوعات ایران... ص ۱۴۰.

• برای ذکر نمونه، به این اظهار نظر محیط درباره اشرف الدین حسینی توجه کنید:
 « سید اشرف الدین حسینی ... برای کسب علوم دینی به عتبات رفت و از آنجا به آذربایجان آمد و راه و روش معرفت را تغییر داد و به عرفان گرائید... » (ص ۲۵۹)
 اما هیچ دلیلی برای این مدعا نمی آورد و در تمام کتاب به همین چند کلمه بسنده می کند. ظاهراً مولف در استنتاج خود به این شعر اشرف الدین نظر داشته است:

« در ره تبریز با سوز و تعب	خدمت پیروی رسیدم نیمه شب
ره چه پیروی، صافی روشن ضمیر	طالبان راه حق را دستگیر
آن قلندر چون مرا دیوانه دید	مست از جام می جانانه دید
کرد تعلیم همه اسرار فقر	گشت روشن روحم از انوار فقر
از منازل های جانم یاد داد	وز سفرهای روانم یاد داد
در تکلم صادقم یا هو مدد	مات صنع خالقم یا هو مدد ...
پس از آنجا سوی کرمان آمدم	مست از صهبای عرفان آمدم
مدتی در رشت بنمودم درنگ	از شراب عاشقی مست و ملنگ »

(اشرف الدین حسینی: کتاب باغ بهشت. ص ۲۷۴.)

اشرف الدین، علاوه بر این اظهار صریح و در عین حال آمیخته با غلو شاعرانه، در جای جای اشعار خود نیز از اصطلاحات عرفانی استفاده می کند. اما چون مباحث سیاسی و اجتماعی در دیوان او وجه غالب را دارد، آن اصطلاحات نیز بار غیر عرفانی بیشتری حمل می کنند و اگر نکته اظهار شده محیط مستند به دلایل و شواهدی سوای مثنوی ذکر شده در بالا باشد، در بازخوانی شعر او می توان رگه های عرفانی را در آن ها بازشناخت. شاید رایج ترین این اصطلاحات «عشق» و «حق» و «فقر» باشد که به وفور در شعر اشرف الدین به کار رفته است. اگر این نکته، به عنوان اصلی مسلم پذیرفته شود، در بعد ی دیگر، بحث یحیی آرین پور در «از صبا تا نیما» را پشتیبانی خواهد کرد. وی با ارائه نمونه هایی نتیجه می گیرد که غالب شعر های سیاسی و اجتماعی اشرف الدین، ترجمه شعرهای صابر است و به اینجا می رسد که «اشرف مرد انقلابی نبوده و در بعضی اشعار وی، خاصه آنهایی که تحت تاثیر مستقیم صابر سروده نشده، حسرت بر گذشته، میل سازش با استبداد، محافظه کاری و جهات ارتجاعی دیده می شود.» (از صبا تا نیما. ج ۲. ص ۷۷.)

گفتنی است که ماخالسکی درباره اشرف الدین می نویسد: «وی علیرغم اشعارش که سرشار از تبلیغ روش های قهرآمیز مبارزه علیه استبداد حاکم بود، شخصاً فردی انقلابی نبود. از مضامین اساسی شعر وی سازش دادن خواست آزادی اجتماعی که اکثریت توده های مردم خواهان آن بودند با حکومت استبدادی بود. اشعار اشرف الدین در طیف

همگون و هماهنگی جای نمی گرفت. از طرفی رنگ صوفیانه پیشینیان خود را داشت، و از سوی دیگر بسیار ساده و عامیانه ...» (ماخالسکی: تاریخ ادبیات معاصر ایران ج ۱. به نقل از «جاودانه اشرف الدین گیلانی». ص ۱۵۱)

ابوالقاسم حالت نیز احتمالاً با مسلم گرفتن گفته اشرف در شعر مورد بحث، می نویسد: «سید ... در راه تبریز به خدمت پیروی روشن ضمیر رسید و در مجلس او جرعه نوش جام عرفان گردید.» و سپس بخش مورد نظر از شعر اشرف را می آورد. (جاودانه سید اشرف الدین گیلانی: ص ۱۰۷)

این همه نشان می دهد که اگر محیط طباطبائی اسناد و مآخذی، سوای آن شعر نسیم شمال، در اختیار دارد، که نشان می دهد اشرف در دوره ای از زندگیش به عرفان گرائیده است، ارزنده و بلکه لازم است که آن ها را در کتاب خود مطرح کند تا تصویری روشن تر از چهره این شاعر مردمی به دست آید.

رضا مرزبان

هویت ملی، یا هویت مذهبی؟

سویتوچوسکی، تادئوز: شکل گیری هویت ملی در یک جامعه مسلمان،

آذربایجان روس ۱۹۲۰ - ۱۹۰۵

مترجم: یاشار آیدین. ناشر: ؟

[با کمک آذربایجان کولتور جمعیتی، استراسبورگ].

پائیز ۲۰۸۷. [چاپ اول]. ۲۷۸ صفحه.

عباراتی که در داخل این نشانه « » آمده است، عیناً از ترجمه کتاب نقل شده است. ما برای حفظ امانت، هیچ نوع تغییری را در نثر کتاب روا نداشته ایم. «فصل کتاب»

نخستین صفحه کتاب، محتوای آنرا چنین معرفی می کند: «آذربایجان روس ۱۹۲۰ - ۱۹۰۵، ظهور هویت ملی در بین آذربایجانیها - مسلمان های ترك زبان منطقه ی مرزی شوروی با ایران - را در آغاز قرن بیستم شرح میدهد. کانون اصلی مطالعه، دورانی است که از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، زمانیکه آذربایجانیها شروع به بیان آمل ملی خود کردند، تا استقرار جمهوری آذربایجان شوروی در ۱۹۲۰ را در بر میگیرد. تم مرکزی کتاب

www.adabestanekave.com

بروز ایده ها و آنگاه اعمالی که يك هويت جمعی در بین مسلمانان ایجاد میکند - حس ملیت - میباشد.^{۱۰}

« روسها در اوایل قرن نوزدهم آذربایجان را فتح کردند، و کتاب تاثیر این فتح را در جامعه، اقتصاد و فرهنگ آذربایجان تحلیل میکنند. تسلط روس بطرق مختلفی جامعه ی آذربایجانی را برای ظهور جنبش ملی آماده کرد. سپس از ۱۹۰۵ به بعد، آذربایجان در معرض دگرگونیها و بحرانهای متوالی قرار گرفت که انکشاف سیاسی آنرا شتاب بخشیدند:»

« سه انقلاب در روسیه، يك انقلاب در هرکدام از همسایگان آن ایران و ترکیه، جنگ جهانی اول، دو اشغال خارجی، عثمانی انگلیس. رشد آمل ملی آذربایجانیها توضیحش را در برنامه های سیاسی پیدا کرد که هرکدام منعکس کننده ی شرایط جاری زمان بودند. نقطه ی اوج جنبش در سال ۱۹۱۸ و با اعلام جمهوری آذربایجان فرا رسید.»

« دوران استقلال این کشور کوچک با ثروت عظیم نفت بدون متحد و با همسایگان نارفق، با عدم امنیت و اختلافات داخلی همراه بود.»

« سرنگونی حکومت ناسیونالیست و جایگزینی آن با رژیم شوروی، بنحو حیرت آوری آسان بود، ولی کمونیستهای محلی تا حدودی سنتهای ناسیونالیست جنبش را ادامه دادند.» (ص ب)

و این تعریف از کتاب وقتی کامل می شود که چند سطر آخر نتیجه گیری کتاب را به آن اضافه کنیم:

« در واقع چیزیکه در ابتدا امتیازی باحساسات ملی گرایانه ی چپگرایان محلی بنظر میرسید، سیاست دراز مدت شوروی درباره ی مسلمانان روسیه از آب در آمد. این سیاست ادامه، و در واقع شتاب بخشیدن بانکشاف هويت های ملی متمایز در بین مسلمانها بود، خط سیر عملی که هدف آن جدا کردنشان از گذشته ی اسلامی جوامع سنتی شان بود.» (ص ۲۲۸)

آنچه به کتاب ارزش بحث می دهد، بخصوص، رابطه تنگاتنگ آن با دوران انقلاب مشروطه در ایران، تا نخستین سال های پایان جنگ جهانی اول است. می توان به آسانی دریافت که افق کار محقق، لحظه تعیین سرنوشت یکی از جمهوری های شوروی، در گیرودار تضادها و تصادم های چندین قدرت ذینفع آن زمان است. از قضا این مصادف است با زمانی که امریکائی های تازه به میدان آمده نیز می کوشیدند در شمال غربی ایران گوشت قربانی تقسیم کنند و برای پناهندگان و مهاجران آسوری عثمانی که به ایران گریخته بودند، در ارومیه و آذربایجان غربی، حکومت تشکیل دهند.^{۱۱}

در عین حال که مولف، اشارات کوتاه و گذرایی به جنبش خیابانی در تبریز، و

حکومت انقلابی جنگل دارد، در هر دو مورد، برداشت او سطحی است. از تشکیلات کارگری «همت» و «عدالت» بحث می کند. درباره تاسیس «حزب مساوات» و هويت پایه گذاران آن زیاد باریک نمی شود، هرچند منابع او، برای این کار کفایت می کند: از جمله حضور سه ساله محمد امین رسول زاده - از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۱ - در ایران، و تبعید وی از ایران به عثمانی (که بطور دقیق مصادف با تاسیس حزب مساوات - ابتدا، حزب دموکرات مسلمان - در باکو است).

حمایت انگلیس از حکومت جمهوری مساوات، روابط دولت ایران با حکومت مساوات (در دوران نخست وزیری وثوق الدوله - عاقد قرارداد ۱۹۱۹ - سید ضیاء الدین طباطبایی، مدیر روزنامه رعد، در راس هیات ایرانی برای مذاکره و عقد قرارداد با حکومت مساوات، به باکو می رود - ص ۱۸۲) در کتاب مطرح است. حتی کتاب برای کسانی که در زمینه فراماسونری در ایران مطالعه می کنند، قابل استفاده است، بی آنکه اشاره بی به این موضوع داشته باشد.

مولف که در جست و جوی علل شکست حکومت مساوات است - حکومتی که در شرایط انقلابی ناشی از فرو پاشیدن سلطه تزاری در مستعمرات و مستملکات امپراتوری، با تکیه به حمایت قدرت مسلط بین المللی انگلیس توانست پا بگیرد، و دو سال نیز در آن شرایط بحرانی دوام بیاورد - با آنکه به موضع طبقاتی مساواتی ها اشاره می کند، اما به آن بها نمی دهد. و شاید به عمد، روابط پاره یی از رهبران مساوات را با جنبش روشنفکری انقلاب مشروطه، نادیده می گذارد.^{۱۲}

مترجم، که با امانت و وسواس تمام به ترجمه کتاب پرداخته است، اطلاعاتی - جز آنچه در کتاب بوده است - درباره مولف نمی دهد و در کتاب، مولف استاد تاریخ دانشگاه کمبریج (امریکا) معرفی شده است، و خود از بورس «مرکز بین المللی وودرو ویلسون» و شاخه آن «انستیتیوی کنان (جرج کنان، دیپلمات سرشناس امریکا که سال های دراز مقام سفارت آن کشور را در مسکو داشت) برای مطالعات پیشرفته روسی» و «گروه ۸۱ - ۱۹۸۰» و ... یاد می کند. (صص ۳ و ۴) نیز، ضمن منابع مورد استناد مولف به آثاری بر می خوریم که در سال های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۲ انتشار یافته است. در صفحه شناسنامه، تاریخ انتشار متن انگلیسی، سال ۱۹۸۵ آمده است. همچنین با اشاره مولف روشن می شود که وی به زبان های ترکی و روسی احاطه کامل دارد. (ص ۴). و با همین مقدار اطلاعات جسته گریخته، که در پیشگفتار خود وی آمده است، می توان او را کم و بیش در ردیف استاد امریکایی شده دیگری - لینچافسکی - قرار داد که به دیپلماسی کشور میزبان خدمت می کند.

صبغه اصلی نویسنده، ضد کمونیست بودن اوست و همین کافی است که زاویه دید او را برای خواننده مشخص کند. اما، برای بیان هدفی که تالیف او دنبال می کند، این صبغه کافی نیست. و ضرورت تاریخی حکم می کند که با دقتی بیشتر کتاب را بکاریم. نقل پاره بی از قسمت های پیشگفتار کتاب شاید کمکی به این کاوش باشد:

«این کتاب درباره ی **منطقه ی مرزی شوروی** نگاشته شده است که اهالی آن **آذربایجانیهای ترک زبان مسلمان** بوده و **قسمت اعظمشان در امتداد مرز ایران زندگی میکنند**». و «بحث بر روی ظهور ایده ها و کوششهای متعاقب بقصد ایجاد یک **هویت جمعی در بین مسلمانان محلی** - حس ملیت، متمرکز شده است.» (ص ج)

بعد، نویسنده توضیح می دهد: «تاریخ جدید آذربایجان، **بزرگترین گروه ملی** در قفقاز، برخلاف همسایگان ارمنی و گرجی خود، موضوع **منوگرافی** بهیچیک از زبانهای غربی نبوده است، اگر چه دانشمندان آمریکایی مطالعات چندی بر روی تاریخ منطقه انجام داده اند که قسماً آذربایجان قبل از ۱۹۲۰ را مورد بحث قرار می دهند. همچنین کتابهای مربوط به **جامعه ی مسلمان روس** نیز قسماً با **آذربایجانیها** سر و کار دارند که از برخی لحاظ، جامعه ی مزبور را در پیشرفت بسوی تجدد رهبری کرده است.» (همان صفحه)

و جهت گیری نویسندگان شوروی را مورد انتقاد قرار می دهد که: «به وجود یک **هویت ملی جداگانه ی آذربایجانی** که به زمانهای خیلی قبل بر میگردد تاکید میکنند، اما به **جنبش ملی قرن بیستم** توجه کمتری دارند.» و «آنچه که در برخورد شوروی بتاریخ آذربایجان بیشتر بچشم میزند، **تمایل بکدر کردن میراث اسلام** و نیز اهمیت **پیوستگی چند قرنی با ایران** میباشد.» (ص ح)

سپس نویسنده یاد می کند که: «توده ی این نشریات شوروی - کتابها، مقالات، کلکسیون مدارک - بیشترین قسمت منابع این کتاب را تشکیل میدهد. **هرچند که منابع ابتدایی** [اولیه] از بایگانیهای خارج از شوروی، مخصوصاً از اداره ی بایگانی بریتانیای کبیر و آرشیو ملی ایالات متحده آمده است.» (همان صفحه)

به یقین، هر یک از تاکیدهای ما، در نقل بخش هایی از پیشگفتار، به تنهایی مطلبی را نمی رسانند، اما توجه به مجموعه آنها و رشته رابطه یی که در میان آنها و متن کتاب هست، برای خواننده بیدار، هشدار می آید.

به متن پردازیم: در فصل اول، به بهانه اختصار، مولف در نقل های پراکنده مرتکب همان برخوردی می شود که به شوروی در تاریخ آذربایجان نسبت داده است، اما نه در مورد **میراث اسلام**، که درباره **پیوستگی چند قرنی با ایران**:

«حتی بعد از فتح منطقه بدست اعراب و تغییر به اسلام ... آذربایجان مشخصات

ایرانی خود را حفظ کرد. چهار قرن بعد با سرازیر شدن ترکان اغوز ... ملکت دارای قسمت عمده ای از اهالی ترک گردید.»

«بعد از هجوم مغول در قرن سیزدهم، آذربایجان قسمتی از امپراطوری هلاکو و جانشینان وی ایلخانان شد، و سپس تحت حکومت ترکمن ها در آمد که دولت های رقیب قره قویونلو و آق قویونلو را تشکیل دادند. همزمان با این، در قرن ۱۵ دولت محلی آذربایجانی شروانشاهان شکوفا شد. در سالهای اول قرن بعد، آذربایجان پایگاه قدرت یک خانواده ی محلی دیگر، صفوی شد که از طریق یک سیاست شدیداً تمرکزگرا پادشاهی جدیدی بر مبنای شیعه اسلامی در ایران بنا نهاد.» و «در ۱۷۴۷ نادر ... در یک کودتای درباری بقتل رسید و امپراطوری وی دچار آشوب و هرج و مرج گردید. این اوضاع عملاً به سیادت ایران به آذربایجان پایان بخشید.» و یک «دوره ی نیم قرنی استقلال آذربایجان، هرچند در شرایط عمیق پراکندگی سیاسی و نزاعهای داخلی، آغاز شد. بسیاری از حاکم نشن ها بشکل خانان، مدل کوچک پادشاهی ایران، شامل قره باغ، شکی، گنجه، باکو، دربند، قوبا، نخجوان، طالش و ایروان در آذربایجان شمالی، و تبریز، ارومی، اردبیل، خوی، ماکو، مراغه و قره داغ در جنوب بود.» (صص ۱ و ۲)

و با این «هما» مارا به سراغ خان قوبا می برد که پس از مرگ نادر برای ایجاد یک سلسله صفوی جدید تلاش می کرد و سرازیر شدن ارتش تزار او را مایوس ساخت. و هم اینجاست، دوره پنجاه ساله یی که لابد آغاز تاریخ ملی برای تاریخ نویسان آذربایجان شوروی شده است و مورد انتقاد مولف است و با این وصف به استناد عهد نامه گلستان می نویسد: «**ادهای شاه در مورد خانان در آذربایجان شمالی** باین دلیل که این خانان مدتها قبل از فتح شدن بدست روس ها **مستقل بوده اند** رد شد. این اولین و تنها شناسانی استقلال آذربایجان هرچند با فعل ماضی بود.» (ص ۶)

لابد، مولف محترم انتظار داشت، فاتحان اقرار کنند که **مستلکات شاه** را تصرف کرده اند!

در فراز بعد می آید: «ثابت شد که معاهده ی گلستان فقط پایان دور اول دونل دو قدرت برای به عنیت گرفتن ماوراء قفقاز بوده است.» (همان صفحه)

این نوع برخورد با تاریخ، اگر در مورد روسیه تزاری صادق است، و با برداشت نویسنده اروپایی نسب سازگاری دارد، اما در مورد ایران با واقعیات نمی خواند.

این برداشت جهت گیرانه یا خام، در جدا کردن برشی از یک کل متشابه، و بی اعتنا به رابطه عینی و تشابه آنچه بر جزء (در رابطه با کل) می گذرد، آنرا در مقابل کل قرار دادن، چه از طرف تاریخ نویسان روس باشد، چه از طرف تاریخ نویسان امریکا، چهره

تاریخی منطقه را یکسان مخدوش و کدر می کند. و باید همین جا با آن برخورد کرد. تاریخ آسیا، از مرز چین و مغولستان تا کرانه های افریقا، چیزی نیست که در ظرف تعریف های ملی و رسمی پس از جنگ اول جهانی بگنجد. این تاریخ، تاریخ تکوین و تحول و التقاط و امتزاج چند هزار ساله اقوام، قبایل و جوامع، با سطوح متفاوت تمدن، در یکدیگر، و استحاله تضادها، و بر آمدن و جوانه زدن پدیده های نو به نو، از ریشه های کهن است.

شناخت علمی این تاریخ، از نیمه قرن نوزدهم آغاز شده است، و هنوز تا تکوین کامل این شناخت راهی دراز در پیش داریم.^(۲)

می توان احساس کرد که، نه از سر تعصب مذهبی، بلکه با شناخت درد التیام نیافته برشهای استعماری، در جمهوری های آسیایی شوروی است که اکنون، در امریکا و غرب، برنامه های تازه «ملل جوامع مسلمان» مورد توجه قرار گرفته است؛ با بعد سیاسی قابل درک. وگرنه، مذهب، در عصر ما، ملیت نمی سازد، نه در شرق و نه در غرب. حتی در عصر رونق فرمانروایی مذهب بر جوامع انسانی نیز، مذهب به منزله عامل تهاجمی یا تدافعی واحدهای اقتصادی شکل یافته دوران ماقبل سرمایه داری بکار گرفته شده است. کاربردی که امروز هم سرمایه داری به اشکال مختلف از آن بهره برداری می کند.

ملیت، مفهومی است همزاد سرمایه داری، و سببول های خاص خود را دارد: مرز ملی، پرچم ملی، دولت ملی، ارتش ملی، سرباز گمنام و ... اما حتی در دقیق ترین تعریف این مفهوم نیز باز جای خالی می توان یافت. ملتِ خالص، در هیچ نقطه دنیا بوجود نیامده است. حتی انگلیس و فرانسه با مشکل مساله ملی، در داخل روبرو هستند. با این وصف، مساله ملی در متن وقایع و جریان های بین المللی، همچنان موضوع عمده باقی مانده است، و در هر محاسبه سیاسی - اجتماعی باید با تمام اهمیتی که دارد مورد توجه قرار گیرد.

هرچند مرزهای مصنوعی و تحمیلی ناشی از سیاست استعمار، در دو قرن گذشته، میراث های دلپذیری نیستند، ولی راه تغییر آنها، در شرایط کنونی بسته است. فاکتور مرزهای ملی، و حقوق ملی که با سرمایه داری تولد یافته است، حتی در میان کشورهای سوسیالیستی با همان شدت عمل می کند. بین چین و شوروی و بین چین و هند، و بین ویتنام و چین بر سر مرزهای خاکی و آبی جنگ درگرفت و در درون مرزهای شوروی، همین روزها، در زد و خورد بین آذربایجانی ها و ارمنی ها دهها نفر کشته و زخمی شدند. جهان، به سوی تجزیه و تکثیر نمی رود، راه جهان به سوی وحدت و آمیختگی ملل

است. اما، تا رسیدن به چنان مرحله یی، تجربه قرن ما (و بخصوص نیمه دوم آن) نشان داده است که باید به ملت های تحت ستم مجال رشد و تکوین داد و باید شرایط مورد نیاز را برای تکامل آنها آماده ساخت. بی آنکه تجربه تلخ و سراپا آسیب و زیان سازمان ملل، در مورد تاسیس ملت و دولت اسرائیل، در خاور میانه و فلسطین، تکرار شود. و به همین دلیل باید با چشمان باز نگران طراحی های ژئوپلیتیک قدرت ها بود.

با اینهمه، کتاب «آذربایجان روس ...» برای کسانی که در زمینه تاریخ اجتماعی ایران و ریشه یابی جریان های سیاسی نیمه دوم قرن نوزدهم و دو دهه نخستین قرن بیستم ایران تحقیق می کنند، منبع قابل استفاده یی است.

درباره ترجمه باید گفت: مشکلاتی که مترجم به آنها اشاره کرده است، و دشواری چاپ کتاب به زبان فارسی در خارج، همه بجا؛ اما مشورت و ویراستاری متن، اعم از ترجمه، تالیف و نگارش، پیوسته به اعتبار اثر می افزاید. برای نمونه، در صفحه «ح»، عبارت «منابع ابتدائی»، بجای «منابع اولیه» انتخاب شده است که ترجمه واژه مورد نظر مولف نیست. از این نمونه ها بازهم در کتاب وجود دارد.

یادداشت ها:

- ۱- این مساله را کسروی، در تاریخ هجده ساله آذربایجان، با ساده گرایی، مولود ایران ستیزی «دکتر پاکارد» کنسول و سرمیسوئر امریکا در آن منطقه می پندارد.
- ۲- فریدون آدمیت، در کتاب فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، به شایستگی به این موضوع پرداخته است.
- ۳- درباره گذرگاه وسیعی که تاریخ آنرا به ایران پیش از اسلام و ایران بعد از اسلام می توان تقسیم کرد، من برداشتی دارم که اگر مجالی بود، در آینده بطور مستند و با منطق تاریخی، مطرح خواهم کرد.

در همه این گفت و شنودها با پرسش های تکراری، کلیشه ای و ملال آوری روبرو هستیم که به شیوه ای یکسان با همه مصاحبه شوندگان در میان گذاشته می شود به همین سبب پاسخ ها هم در بیشتر موارد کلیشه ای و تکراری است.

سؤالی از این دست: از شعر چه تعریفی دارید؟ آیا هنر باید متعهد باشد یا نه؟ چه شباهتی بین فروغ و پروین می بینید؟ و نمونه های پرسش های دیگری که صرفاً به قصد نوعی جنجال آفرینی مطبوعاتی مطرح می شود، گرچه نوعی ساده لوحی و ساده اندیشی را به نمایش می گذارد، یادآور فضای ناسالم مطبوعات سالهای پیش هم هست. از این نکات که بگذریم، جنجالی ترین این مصاحبه ها از آن محمود مشرف آزاد تهرانی است.

در اینکه آزاد چند شعر خوب بر میراث شعر معاصر افزوده است تردیدی نیست و در این نیز تردیدی نیست که هر کسی آزاد است تا اندیشه هایش را به صدای بلند به زبان آورد، اما آنچه که برای خواننده یا شنونده مهم است این است که درداوری، جانب انصاف رعایت شود، و دست کم اطلاعاتی که به دست داده می شود مخدوش، مغلوپ و از سر غرض و آزدگی نباشد.

گفته های محمود آزاد را از چند جهت می توان مورد ملاحظه قرار داد. بخش هایی از گفته های او مربوط است به جدال نه چندان تازه ای بین دو جناح از شعر امروز ایران: جناح نسبتاً سنتی شعر معاصر، و جناح باصطلاح آوانگارد شعر امروز، که محتوای اصلی این جدال ها در چند و چون دو نحوه تلقی از شعر، برای آشنایان شعر امروز ایران، شناخته شده است.

آنچه که آزاد، در این زمینه گفته است جدا از آنکه تلقی او را از شعر باز می نمایاند، گاه به نوعی به مسائل شخصی نیز آلوده است: تصفیه حساب های آنچنانی که قضاوت درباره آن ها را به خوانندگان وا می گذاریم.

دیگر گفته های آزاد، حاوی نکاتی است درباره شعر کلاسیک ایران، شاعران معاصر، نقد شعر، وضعیت رمان نویسی و نمایشنامه نویسی معاصر، که بخش هایی از آنها را نقل می کنیم تا نشان دهیم یکی از شناخته شدگان شعر امروز ایران، در باب آن مسائل چه داوری و سلیقه ای دارد. فقط می افزاییم که بین نقد در معنای انتقاد و نقد سلیقه ای در معنای ابراز سلیقه ها و گرایش های شخصی درباره هنر و ادبیات، تفاوت های اساسی بسیاری وجود دارد و تا زمانیکه در کشور ما، حساب نقد های سلیقه ای از نقد در معنای انتقاد جدا و مشخص نشوند ما به نقد واقعی دست نخواهیم یافت. با این توضیح، بخش هایی از گفته های او را نقل می کنیم. همه آنچه را که در

معرفی کتابهای تازه

گفت و شنودی با آزاد و آشوری

حریری، ناصر [فراهم آورنده]: هنر و ادبیات امروز،

گفت و شنودی با داریوش آشوری، محمود مشرف آزاد تهرانی (م. آزاد).

ناشر: کتابسرای بابل. چاپ اول. ۱۳۶۶. ۱۱۲ صفحه.

این گفت و شنود، سومین مجموعه ای است از این دست که تاکنون منتشر شده است. نخستین آنها مربوط بود به احمد شاملو و رضا براهنی. البته با شاملو گفتگویی نشده بود، آنچه از او نقل شد مطالبی بود که زیر نظر او از نوشته های چاپ شده اش استخراج شد و مجدداً به چاپ رسید.

دومین گفت و شنود با استاد خانلری و سیمین دانشور بوده است و سومین، همین است که مورد بحث ماست.

داخل این نشانه * می آوریم از آن اوست.

آزاد در بخش هایی از این گفتگو، بعد از بیان کلیاتی در باب منشاء هنر (ص ۱۱ - ۱۲) در پاسخ این پرسش که در این دوره شعر را چگونه می توان تعریف کرد؟ می گوید: * در این دوره، شعر هر شاعر را آن گونه که هست باید شناخت. و بر همین اساس می افزاید: * آدم که خیلی شاعر باشد، مثل لورکا ممکن است که بگوید شعر خون است، البته شعر او خون بود، خون بود و بر زمین هم ریخته شد. خیلی ها هم ادعایش را دارند، اما در حقیقت شعرشان آب خوردن است، مثل شعر آقای شفیعی کدکنی. (ص ۱۲).

آنگاه که از او خواسته می شود تا با ملاکهایش دو یا سه شعر از شاعران کلاسیک انتخاب کند، جواب می گوید: * من هیچکدام را اسم نمی برم؛ ما حتی يك شاعر خوب هم تا پیش از بهار نداریم. من اصلاً حوصله خواندن حافظ ندارم. برای من اصلاً حافظ مطرح نیست. يك نفر وقتی برای آدم مطرح می شود که به او توجه پیدا می کند... (ص ۱۶)

در باب نقد، بخصوص نقد شعر، نکات برجسته حرفهای آزاد، اینهاست: * ما در ادبیاتمان نقد شعری نداریم، ... در کار ما گاهی چپ و راست و کج و کولگی هم پیدا شده است. گاهی ارزش را همه در شمار دانسته اند و آن را به جای شعر گرفته اند، گاهی هم از او یعنی شاعر می خواهند تا حرفهای سوزناک بگوید و گاه هم حرفهای گنده گنده شاعر را به جای شعر گرفته اند، گاهی هم فکر کردند که شاعر هر چه حرف بی معنی و غیر اجتماعی بیشتری بگوید از اهمیت بیشتری برخوردار است... (صص ۱۹ و ۲۰) و نیز * ما در این مملکت نقد ادبی نداریم و چون نداریم، نمی توانیم زشت و زیبا و قوی و ضعیف را از هم تشخیص بدهیم... (ص ۲۵).

درباره ناقدان معاصر و در پاسخ به این پرسش که چرا نقد ادبی در جامعه ما پیشرفتی ندارد چنین می گوید: * برای اینکه هر کس که بخواهد نقدی بنویسد فحش به شاعر می دهد، مثل آقای براهنی، خودش را شاعر می داند و مدعی دیگران می شود. * (ص ۲۶)، و در تصحیح و تکمیل عبارت یاد شده می افزاید: * علت واقعی نداشتن نقد در ادبیات معاصر که گاهی هم موجب مشکلاتی می شود بیشتر در شرایط اجتماعی نهفته است. * (ص ۲۷) * آنها که در هیچ کاری موفق نبودند، به نقد روی آوردند. ما آدمی داریم به نام دستغیب که خودش را و خانواده شان دسته جمعی شعر می گویند. او حالا آمده است و نقد هم می نویسد، نقد همه چیز، از شعر گرفته تا رمان و چیزهای دیگر، یا آقای کیانوش که همه کار کرده: از داستان نویسی تا شعر، نمایشنامه و ترجمه و ادبیات کودکان و چیزهای دیگر، در عین حال نقد هم نوشته است. آدمهایی مثل شفیعی و یا براهنی واقعا افراد متوسطی هستند که خودش را مطرح کردند. آخر دانستن يك مقدار انگلیسی و

عربی که نمی تواند مساله ای را حل کند. شما * صور خیال * را بخوانید ببینید ایشان در یکی از کلاسهای دانشگاهی خودش از شاگردان خواستند به شعرا نمره بدهند. در این نمره گذاری آقای حمیدی شیرازی چهارده آوردند و آقای نیما نمره دو و شاملو که رفوزه بود. آیا واقعا يك چنین کاری لزومی داشت و تازه آیا این مساله خودش ضعف معلم دانشگاهی که مدعی حمایت از شعر معاصر نیمایی هم هست را بیان نمی کند که در کلاس او نیما دو می شود و حمیدی چهارده * (ص ۲۱)

درباره چگونگی وضعیت رمان نویسی در ایران نظر آزاد این است: * واقعا در ایران نمایشنامه نویسی و رمان نویسی متوقف مانده است. صرف نظر از رمان ده جلدی آقای دولت آبادی که از تجربیاتی و تخیلاتی برخوردار است، شما آیا می توانید کار دیگری را نشان بدهید؟ * (ص ۲۲).

درباره شاعران معاصر بعد از نیما، به اعتقاد آزاد: * شاملو، اخوان و فروغ را باید به حساب شاعران اصلی ما گذاشت * (ص ۲۷) درباره سپهری می گوید: * شعرهای سپهری ظرافت هایی را دارد ولی من در آن استحکام کلامی نمی بینم؛ ... نقاشان می گویند که او شاعر خوبی است و شاعران می گویند که او نقاش بهتری است... (ص ۴۵). * کسانی که شعر او را می شناسند معمولاً با استعداد متوسط اند * (ص ۲۹). * باید به این جانورهایی که از شعرهای سپهری خوششان می آید حالی کرد که او می تواند شاعر شعرهایی هم باشد که شما اصولاً نمی پسندید، و بالاتر از پسند شما قرار می گیرد. * و نیز * سپهری شاعر خوبی است ولی البته باید از کارهایش انتخابی کرده شود، به اعماق قرن دست کشیدن، قرنی که سیاست می بُرد و چه خالی می رفت، حرفهای لوس و بی مزه ای است. * (ص ۴۵).

درباره دیگر شاعران می گوید: * روی کارهای افرادی همچون شاملو، اخوان، نیما، آتشی و رویایی، هیچ کار جدی انجام نگرفته است و اصولاً این شعرای آخرین را خیلی کم می شناسند. و حال آنکه اینها مدرن تر از پیروان خودش هستند. رویایی در فرم واقعا برای خودش کارهایی کرده و یا آتشی برای خودش حرفهایی دارد و حقوقی در دوره ای دست به تجربه هایی زده بود، اما همه اینها در بوتة فراموشی قرار گرفتند * (ص ۲۹). از نکته های عجیب دیگری که در گفتگوی آزاد آمده است. مطلبی است در باره افسانه نیما. می گوید: * افسانه دارای بیان رماتیک و درباره جنبش جنگل است. * و بعد می افزاید: * نیما اهل شمال بود و با سوسیال دموکراسی آشنا... او سمپاتی شدیدی به جنبش شمال داشت چون خودش اهل آنجا بود، به همین جهت بعید است که در افسانه از این جریان اثری نباشد. * (ص ۴۱)؛ و عجیب تر از همه، شیوه استدلال اوست: * افسانه و عاشق از

غمی اجتماعی سخن می گویند و می بینید که اشارتی هم به ویرانه ها و از این گونه مسائل دارد که کاملاً سبلیک است، جنگلی که تهی می شود. (ص ۶۱)؛ «...دریغی که او از تهی ماندن جنگل و خیلی چیزهای دیگر دارد... با اشاراتی که به مسأله عشق دارد، به ویرانه ها دارد، به هراسی که برمی خیزد دارد، می تواند بیانگر چنین قضایایی باشد و جز این هیچ.» (همان صفحه).

دومین گفتگو، از آن داریوش آشوری است. آشوری بر خلاف آزاد، در طرح مباحث، وارد جزئیات نشده است. حرفهای او در باب شاعران معاصر، به کلیاتی درباره نیما، اخوان، شاملو، فروغ و سپهری محدود می شود. در زمینه نقد هم، حرفهای آشوری مبتنی بر مباحث کلی و نظری است:

آشوری در پاسخ به این پرسش که چرا از جهت نقد، ضعیف مانده ایم می گوید: «ما متعلق به سنتی نیستیم که در آن اندیشه های فلسفی و تحلیلی رشدی کرده باشد. ما ملتی هستیم که ذهنمان بیشتر شاعرانه پرورش پیدا کرده است. ما در حس و عاطفه قویتر از عقل و تحلیل هستیم... ما در هنرها... و در نقاشی هم که اصولاً شکل مدرنش پیش از این اصلاً در ایران نبود، پیشرفتهایی کرده ایم ولی از جهت اندیشه و تفکر فلسفی به این پیشرفت نرسیده ایم. به همین جهت زبان نقد نداریم» (ص ۸۵).

«... بهترین متفکران تاریخ ما هم شاعران ما هستند. من ترجیح می دهم که به عنوان متفکر به جای ملاصدرا و ابن سینا از حافظ و مولوی نام ببرم، افرادی همچون ملاصدرا و ابن سینا تفکراتی را وارد در اندیشه ما کردند که در زندگی عملی ما تأثیر چندانی نداشته است، بینش شاعران ما در زندگی عملی، کاملاً مؤثر بود» (ص ۸۷).

آشوری نیز، شعر را تعریف ناپذیر می داند (ص ۷۵)، و درجایی دیگر می گوید: «هیچ کس در عالم نیست که بتواند معیارهای پذیرفته شده ملی یا جهانی را در این مورد <شناخت هنر و ملاکهای آن> ارائه دهد.» (ص ۸۰).

آشوری در پاسخ به این پرسش که از شاعران کلاسیک ما ممکن است دو یا سه شعر را که از نظر شما شاعرانه هستند معرفی کنید، می گوید: «البته این یک حضور ذهن می خواهد که الان برای من فراهم نیست، ولی من بعضی از قصاید منوچهری را کامل می دانم. از غزلیات حافظ که دیگر نباید حرفی زد. من فکر می کنم که ترجیح بند هاتف اصفهانی یک شعر کامل است. من آن دوازده بندی را که محتشم کاشانی در وصف واقعه کربلا گفته است، یک شعر خیلی خوب می دانم» (ص ۸۰).

و در پاسخ پرسشی مشابه در باب شعر معاصر چنین می گوید: «کارهای تغزلی

اخوان را می پسندم. شعری همچون <ای تکیه گاه و پناه تنهاترین لحظه های من>، که یک شعر خیلی خوب است. از شاملو هم خیلی از کارهایش را می پسندم. شعر <هنوز در فکر آن کلاغم در دره های یوش>... <قصه دختری تنه دریا> هم یک شعر کامل است. از شعرهای نیما، شعر: <ترا من چشم در راهم شباهنگام> از لحاظ فرم و مفهوم بسیار شاعرانه است» (ص ۸۱).

«جشنید مازندرانی»

یادداشت ها

• همچنانکه آقای حریری متذکر شده اند (ص ۲۱) این بررسی در مقدمه «ادوار شعر فارسی» آمده است و نه در کتاب «صور خیال». ارقامی هم که آقای آزاد، ارائه داده اند نادرست است. در آن بررسی، نیما با ۱۲ رأی، بیشترین آراء را به خود اختصاص داده است. پس از او فروغ قرار دارد که ۸۷ رأی آورده است، و بعد از فروغ، نام شاملو آمده است با ۸۶ رأی. برای آرای دیگران و چند و چون این بررسی نگاه کنید به: شفیعی کدکنی، محمد رضا: ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت. انتشارات توس. ۱۳۵۹. صص ۱۲ و ۱۳.

کتاب تازه اسماعیل خوئی

خوئی، اسماعیل: در خوابی از هماره هیچ.

چاپ اول. لس آنجلس. ۱۳۸۸ میلادی.

ناشر: انتشارات کانون فرهنگی نیما. ۷۸ صفحه.

«در خوابی از هماره هیچ» شعری است بلند و منظومه وار از اسماعیل خوئی شاعر نامدار معاصر. شعر، با یاد و برای «پرویز مهاجر» و «نیوشا فرهی» سروده شده است. کتاب، در بر دارنده پیشگفتار و یک پیوست است. پیوست آن شعری است از

خوبی با نام «يك چهره از سعید» که پیشترها در دفتر «کابوس خونسرشته بیداران» چاپ شده است و خوبی آن را به ضرورتی در این دفتر آورده است که کمی بعد توضیح آن را خواهید خواند.

اما سرایش شعر «در خوابی از همارة هیچ»، در بیست و پنجم بهمن ماه ۵۴ در تهران آغاز شده است و بعد از ۱۲ سال در بیست و هفتم نوامبر ۱۹۸۷ در لندن پایان یافته است.

خوبی در پیشگفتار خود می نویسد: «بعد از خودسوزی جگرخراش نیوشا به این سو، چندین و چند بار، تاکنون، پیش آمده است که من با این پرسش – از سوی برخی از یاران خویش – رویارو شوم که: – «آیا شعری برای نیوشا سروده ای؟» و «نه» گفتن من در پاسخ این پرسش، هر بار، این پرسش را نیز پیش آورده است که: – «چرا نه؟» چرا نه؟ این پرسش را من خود نیز از خود پرسیده ام، بارها.

... پاسخ این پرسش را اکنون گمان می کنم که یافته باشم. پاسخ این است: بر من آشکار شده است، و به یادم آمده است که من شعر نیوشا را بسی پیشتر از آن که خود او دست به کار شود سروده بوده ام. یا، دست کم، آغاز کرده بوده ام به سرودن: در دو شعر ناهمخوان: يك شعر چهره از سعید، که در دفتر کابوس خونسرشته بیداران چاپ شده است، و دیگری، شعری ناتمام از سال ها پیش، که در انبانی شعرهای نیمه کاره بسیاری که من از دیرباز با خویش و در خویش می داشته ام و می دارم به نیمه فراموشی سپرده شده بوده است. به یادم آمده است و بر من آشکار شده است که این که نمی خواسته ام یا نمی توانسته ام شعر نیوشا را بسرایم از اینجا بوده است که این شعر در من دو بخش ناهمخوان داشته است: بخشی روشن و شاد، که من آن را، پنج سال پیش، در به خون تپیدن دوستم سعید سلطانپور سروده بودم؛ و بخشی تاریک و اندوه زده، که من دوازده سالی پیش از آن که نیوشا دست به کار شود آغاز کرده بودم به سرودنش و، ناتوان از دست یافتن به شکل پایانی آن، نیمه کاره رهاش کرده بودم.» (صص ۵، ۶، ۷)

در خوابی از همارة هیچ، همان شعر نیمه کاره است که با یاد نیوشا، شکل پایانی خود را یافته است. شعر از ۲۲ بند بهم پیوسته تشکیل می شود که هر بند آن در عین پیوستگی به بندهای دیگر، ظاهراً شعر مستقلی نیز می نماید. پیش از آن – پیش از بند يك – شعر دیگری آمده است با نام «وام گذاری» که در حقیقت، سرآغاز شعر بلند و منظومه وار در خوابی از همارة هیچ است. این کتاب بزودی در لندن با کیفیت بهتری تجدید چاپ خواهد شد. از بندهای متعدد این شعر بلند، بند ۲۲ را در زیر می آوریم:

آه،

وقتی که می توان جهان شد،
ما ملتیم.

وقتی که می توان و می باید يك ملت بود،
ما،

هر جمعی از ما،

يك ایلیم،

يك قبیله

که رو سوی خانواده شدن دارد.

وقتی که می توان به سوی خانواده شدن پیش رفت،
ما

فرد

فردیم.

آه،

وقتی که می توان و می باید گوهر یگانه درمان شد،
ما ذات پاره پاره دردیم.

(ص ۶۱)

تعمینه نگهبان

پرسروصداترین کتاب سال ایران

نجفی، ابوالحسن: غلط ننویسیم، فرهنگ دشواریهای زبان فارسی.
چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: مرکز نشر دانشگاهی. ۳۳۳ صفحه.

« غلط ننویسیم »، یکی از پرفروش ترین کتابهایی است که در سالهای اخیر چاپ و منتشر شده است. بعد از انتشار، چندین نقد و یادداشت درباره آن و چند و چون کار

نجفی در شیوه تالیف کتاب، نوشته و منتشر شده است که کمی بعد به آنها اشاره خواهیم کرد.

عنوان کتاب و موضوع آن، عنوان و موضوع ناشناخته ای نیست؛ نزدیک به سی و سه سال پیش (۱۳۲۲ شمسی) کتابی با همین نام و نشان « غلط ننویسیم » از فریدون کار منتشر شده بود. در ۱۳۵۹ شمسی، علی اصغر فیاض نیز، کتابی انتشار داد با نام « شیوه نوشتن » که مباحث همه آنها، کم و بیش شبیه بهم است.

اگر از تقدم زمانی بگذریم، آنچه که نجفی ارائه داده است، هم از حیث تحقیق و اعتبار و هم از حیث شیوه بررسی و تالیف، بر همه آنچه که تاکنون در این زمینه نوشته شده است، برتری های بسیاری دارد:

کار نجفی با توجه به موازین علمی زیانشناسی و شناخت بنیادی نسبت به زبان و کارکردهای آن نوشته شده است. دقت نظر مولف در مباحث مطرح شده و احاطه او به موضوع مورد بحث سبب شده است که کتاب « غلط ننویسیم » به عنوان یک کار جدی و اصولی مورد ارزیابی و نقد قرار گیرد.

نجفی در پیشگفتار کوتاه خود می نویسد: « سخن گفتن به فارسی برای کسانی که این زبان را از کودکی آموخته اند، ظاهراً کار آسانی است. ما به همان سادگی که نفس می کشیم با دیگران نیز سخن می گوئیم. اما نوشتن به فارسی به این آسانی نیست. » (ص ۱۳) به همین جهت ممکن است هنگام نوشتن در درستی و نادرستی املاء و چگونگی کاربرد واژگان و شیوه عبارات، دچار تردید شویم و پرسش هایی برایمان مطرح شود.

همین واقعیت ساده و روشن، انگیزه تالیف کتابی شده است با فهرستی « به ترتیب الفبایی از غلطهای رایج در نوشته های امروز، اعم از غلطهای املایی و انشایی، و استعمال نادرست واژه ها، از جمله واژه های مأخوذ از زبانهای خارجی، و نیز اشتباهات صرفی و نحوی و به خصوص آنچه به نام « گرتة برداری » معروف است، یعنی ترجمه لفظ به لفظ اصطلاحات و ترکیبات خارجی... » (ص ۴)

همچنین در پیشگفتار آمده است: « کتاب راهنمایی است برای مترجمان و معلمان زبان و محصلان و ویراستاران و به طور کلی همه کسانی که ... به حفظ و سلامت زبان فارسی، عنصر اصلی وحدت و قومیت ما، مهر می ورزند. » (ص ۴)

مبنای احکام کتاب در غلط یا صحیح بودن کلمات، سه منبع زیر است:

الف- زبان کهن بر اساس معتبرترین آثار به جای مانده در طی هزارودویست سال گذشته.

ب - زبان گفتار امروز.

ج - زبان نوشتار.

ضوابط نجفی در تشخیص درست از غلط چنین است:

۱- اگر کلمه یا عبارتی فقط در منبع (الف) به کار رفته باشد صحیح اما منسوخ است و در صورت ضرورت، امروزه نیز می توان آن را به کار برد.

۲- اگر کلمه در منبع (ب) و منبع (ج) به کار رود، اما در منبع (الف) به کار نرفته باشد، صحیح است.

۳- اگر کلمه یا عبارتی فقط در منبع (ب) به کار رود صحیح است.

۴- اگر کلمه یا عبارتی فقط در منبع (ج) به کار رود ولی در منبع (الف) یا (ب) به کار نرفته باشد غلط است.

آنچه نوشته شد. ملاکهایی بوده است که نجفی در درست یا غلط بودن واژه یا عبارتی برگزیده است و استثنائات را در پیشگفتار خود برشمرده است.

در نقدها و یادداشت هایی که درباره « غلط ننویسیم » منتشر شده است، جنبه های گوناگون کتاب مورد بحث قرار گرفته است. ظاهراً نخستین نقد بر « غلط ننویسیم » را بهاءالدین خرمشاهی نوشته است. نقد خرمشاهی از سر موافقت و در تائید کار نجفی در (کیهان فرهنگی سال پنجم شماره ۲ و ۳، اردیبهشت و خرداد ۱۳۶۷) چاپ و منتشر شده است. خرمشاهی در نقد خود مدخل های دیگری برشمرده است که در کتاب، مورد بحث قرار نگرفته است. مهم ترین نقدهای که در مخالفت با کار نجفی نوشته شده است و حاوی نکات ارزنده انتقادی بسیاری است، نقدهای سه قسمت که تاکنون دو قسمت آن در دوشماره مجله آدینه منتشر شده است: (آدینه شماره ۲۴ - ۲۲ خرداد ۱۳۶۷ و آدینه شماره ۲۵-۲۲ تیرماه ۱۳۶۷). نویسنده این نقد دکتر محمد رضا باطنی، زیانشناس معروف ایرانی است. نخستین قسمت نقد او، با عنوان طنزآلود: « اجازه بدهید غلط بنویسیم » حاوی نکاتی است درباره لغزشهای زیانشناختی « غلط ننویسیم ». نویسنده در نوشتن آن، هدف دیگری هم در پیش رو داشته است. به همین جهت می نویسد: « می خواهم به کسانی که در نتیجه خواندن این کتاب ممکن است اعتماد به نفس خود را در کاربرد زبان مادریشان از دست بدهند و از این پس در هنگام نوشتن، دستشان بلرزد و هنگام سخن گفتن زیانشان به لکنت بیفتد که مبدا اشتباه کنند به بانگ بلند بگویم که این کتاب یک اثر زیانشناختی نیست. » (ص ۲۷ آدینه شماره ۲۴) و نباید تصور کرد که زیانشناسان ممکن است چنین دسته گلی به آب بدهند « (ص ۲۹ همان شماره).

قسمت دوم نقد باطنی با لحن آرام تری، نوشته شده است. در این قسمت که با عنوان « هیاهوی بسیار بر سر هیچ » چاپ و منتشر شده است، باطنی به نقد و بررسی

برخی از مدخلهای کتاب پرداخته است و به دقت نشان داده است که ملاکهای نجفی « از همان گام نخست، یعنی از اولین مدخل کتاب، نقض شده اند و این نقض عهد در سرتاسر کتاب همچنان ادامه دارد. » (ص ۲۲۲ شماره ۲۵ آدینه).

شماره اخیر مجله نشر دانش نیز (سال هشتم، شماره چهارم، خرداد و تیر ۱۳۶۷) حاوی چند نقد و نظر است درباره کتاب « غلط ننویسیم ». میراحمد طباطبایی، کریم امامی، محمد علی حمید رفیعی و علی اصغر فیاض، از کسانی اند که در این شماره نشر دانش، مطالبی نوشته اند. مهم ترین این نقدها و نظرها، از آن محمد علی حمید رفیعی است که به شیوه ای مستند و دقیق، کتاب را به نقد کشیده است. حمید رفیعی با نقد و شمارش منابع کار نجفی می نویسد: « نویسنده محترم که در پیشگفتار (ص ۶) از ۱۲۰۰ سال ادبیات گذشته سخن رانده اند، مراجع محدودی را سند قرار داده اند که تنها یکی (صائب) از قرن یازدهم است و یکی دیگر (حافظ) از قرن هشتم. و بقیه، همه میان قرنهای چهارم و هفتم نگاشته شده اند. به عبارت دیگر منابع اصلی کتاب به جای ۱۲۰۰ سال، کمتر از ۴۰۰ سال ادبیات ایران را در بر می گیرند و متاخر ترین مرجع، صائب است که ۱۵ شاهد از اشعار او در این کتاب آمده است. » (ص ۴۸ نشر دانش). حمید رفیعی در جایی دیگر می افزاید: « سخن گفتن درباره « درست و نادرست » زبان فارسی و چگونه نوشتن آن، بی ملاحظه و مطالعه انبوه نوشته های متاخران و بدون بررسی و پژوهش آثار پس از قرن هشتم، مشکل بتواند گره گشای دشواریهای زبان فارسی باشد. » (ص ۹ همان ماخذ). نقد رفیعی از آن جهت اهمیت دارد که در عین اختصار، ملاکهای نجفی را نیز به نقد کشیده است.

مطلب کریم امامی با عنوان « زبانشناس یا ادیب » حاوی این نکته جالب است که « هسته اصلی بحثی که انتشار غلط ننویسیم به راه انداخته است، دعوی کهنه زبانشناس و ادیب است » (ص ۴۷ نشر دانش). امامی می نویسد: « در مورد غلط ننویسیم نکته ای که مرا تا حدی متعجب ساخت، ظهور مؤلف آن در نقش یک ادیب سختگیر بود، درحالی که ابوالحسن نجفی را با تحصیلاتی که در فرانسه کرده بود و با تالیفاتی که در زمینه زبانشناسی و عروض از او دیده بودیم، یک زبانشناس می پنداشتیم و انتظار داشتیم از سعه صدر زبانشناسان در برخورد با پدیده های نو، نشانه هایی در کتاب بیابیم ولی دیدیم که استاد شمشیر را از رو بسته و ... » (ص ۸ همان ماخذ).

اظهار نظر درباره کتاب « غلط ننویسیم » همچنان ادامه دارد. نشر دانش نوشته است که نقدهایی را درباره کتاب « غلط ننویسیم » در شماره آینده، انتشار خواهد داد. اینهمه توجه به کتاب نشان دهنده دو نکته اساسی است: نخست، اهمیت اصل موضوع و

دشواریهای زبان فارسی است و دیگر، اهمیت کتابی است که از زیر دست نویسنده و مترجم نام آوری چون نجفی، گذشته است. کتاب قطعاً مباحث خواندنی و مفید بسیاری دارد.

تهمینه نگهبان

پس کوچه های نا آشنا

سردوزامی، اکبر افراهم آورنده:

پرسه در کوچه پس کوچه های نا آشنا، « سه زندگینامه »

چاپ اول. استکلهم. ۱۳۶۷ (مارس ۱۹۸۸).

ناشر: انتشارات آرش. ۲.۳ صفحه.

سردوزامی از قصه نویسان موفق نسل جوان ماست. تاکنون دو مجموعه از داستانهای کوتاه او به چاپ رسیده است: « دلواپسی » در سال ۱۳۵۸، و « خانه ای با عطر گلهای سرخ » در ۱۳۶۰. جدا از اینها پاره ای از قصه های او در نشریات و جنگ های مختلف چاپ و منتشر شده است. از آن جمله است داستان خواندنی « آقا مهدی زیگزاگدوز » در مجموعه « ۸ داستان » که به همت و با مقدمه هوشنگ گلشیری داستان نویسنده برجسته معاصر، چاپ و منتشر شده است.

کار اخیر سردوزامی: « پرسه در کوچه پس کوچه های نا آشنا » گرچه زندگینامه سه انسان سیاسی است به روایت خودشان، و قصه نیست، اما با زمینه کار سردوزامی نیز بی ارتباط نیست، چرا که قصه زندگی آدمها، گاه در همان واقعیت بخت خود، چنان به شکل هنری نزدیک می شود که گویی در ساخت زیان قصه شکل گرفته است و نه در واقعیت محض زندگی.

از همین دست است سه زندگینامه یا بهتر بگوییم داستان زندگی دو مرد و یک زن سیاسی که در مجموعه پرسه در کوچه پس کوچه های نا آشنا آمده است با این عنوان ها: امواج بلند دریا، سفر دور و دراز من، پای صحبت زنی سیاسی، و با « آغاز » ای

که در واقع پیشگفتار سردوزامی است بر کتاب. راویان پناهندگان سیاسی ای هستند که هم اکنون در اروپا زندگی می کنند. جز امواج بلند دریا که به شیوه « تک گویی » نوشته شده است، دو زندگینامه دیگر بر اساس گفتگوی دو نفره تنظیم شده است.

هر کدام اینان، آنگاه که برای پناهنده شدن از مرز وطن می گذشته اند، داستان خاص خود را داشته اند که ضبط و نقل آنها، یعنی ضبط و نقل بخشی از تاریخ معاصر؛ تاریخ فجایع معاصر. و به گفته سردوزامی: « دریفا که پایان هر راه، آغاز راه دیگر نیست، و چه جاده ها که باید پشت سر بگذاری تا به اینجا برسی، به این نقطه از خاک جغرافیای جهان که ما تیم و همچنان در آغاز ».

و اینهم حرف اصلی سردوزامی است در ضرورت تهیه این زندگی نامه ها: « به ضرورت شناخت آنچه به این راهمان کشاند، نه به این خاطر که دیگران همچون ما کوله بار سفر بندند، که بیشتر به خاطر شناختن پیچ و خم راه و رنجی که از راهزنان نصیب ما شده است، بر آن شدیم تا مجموعه ای از تجربیات این و آن را - نه همچون حماسه های مقاومت، که واقعی یا غیر واقعی، جزئی از زندگی ما بود - همانگونه که زیسته اند، با همه ضعف ها و قدرتشان بی هیچ دخل و تصرفی حتی در ساخت جملاتشان بنمایانیم... » (ص ۲ آغازه ۱).

در این زندگینامه ها، با دوران کودکی راویان، محله و شهری که در آن زیسته اند، وضعیت فرهنگی و طبقاتی خانواده هایشان، اینکه چگونه و چرا به فعالیت سیاسی کشیده شده اند، زندگی سیاسی و خصوصی شان، عشق هایشان، نفرت هایشان، و با بسیاری ماجرا های ریز و درشت دیگری آشنا می شویم که مجموعه آنها، زندگی هر کدامشان است در بستر تاریخ معاصر ایران. و از پس بازگویی همین ماجراهای ریز و درشت زندگی است که خواننده با خلق و خوی راویان، با تعلقاتشان، با حد دانش و آگاهی شان، حتی با کتاب هایی که خوانده اند و سیاسی شده اند، آشنا می شود. رنج و مصیبت اینان در عبور از وطن و این سوی زندگیشان در روزگار پناهندگی، بخش دیگر این زندگینامه هاست. همگی به روایت و به کلام و گفتار خودشان؛ و اگر « دخل و تصرفی در جمله بندی ها و ساخت کلام » راویان نشده است از آن جهت بوده است که به گفته سردوزامی:

« خوانندگان، خود، وسیله ای برای محک زدن افرادی داشته باشند که با آن ها به صحبت نشسته ایم، چرا که معتقدیم نحوه سخن گفتن هر کدام از ما نشان دهنده محدوده فرهنگی و آشکارکننده جهان بینی ماست » (ص ۲ آغازه ۱). به همین دلیل، زندگینامه ها، ارزش استناد نیز دارند، نه فقط امروز، که فردا نیز مورخان تاریخ سیاسی و اجتماعی را بکار می آید. گرچه سردوزامی خود نوشته است: « بر خوانندگان است که آنچه را به عنوان

زندگینامه در اختیارشان می گذاریم به وسواسی موشکافانه ببینند و آدم های این مجموعه را نه فقط به صرف حوادث اندوهباری که بر آن ها گذشته است، بلکه به اعتبار آنچه امروز نیز هستند محک بزنند... » (همان صفحه) اما کدام وجدان بیداری است که فی المثل امواج بلند دریا را بخواند یا پای صحبت زن سیاسی بنشیند و اندوهباری حوادث، جان او را نیاشوید؟

جدا از غلط های چاپی بسیار، « پرسه در کوچه پس کوچه های ناآشنا » یکی از کارهای خوب و خواندنی است که در سال های اخیر - به زبان فارسی - در خارج از کشور چاپ شده است. باشد که کار ارزشمند سردوزامی چنانکه شایسته است استمرار یابد و زندگینامه های دیگری به همین سبک و سیاق به دستمان برسد.

جمشید مازندرانی

طنزپردازی بی پروا

بهروز، ذبیح: جیجکعلیشاه، یا اوضاع سابق دربار ایران.

چاپ جدید. (چاپ اول برلین ۱۹۴۲). لندن. ۱۳۶۷.

ناشر: انتشارات شادی. ۵۲ صفحه.

نمایشنامه جیجکعلیشاه از آثار نمایشی دوران آزادی است. این نمایشنامه را ذبیح بهروز در سال ۱۹۴۲ م. (۱۳۲۱ ه. ش.) که در برلین اقامت داشت، به مطبوعه ایران شهر سپرد و در همان سال با مقدمه ای کوتاه از حسین کاظم زاده ایران شهر به چاپ رسید. ذبیح بهروز، متولد ۱۲۷۰ ه. ش. فعالیت در زمینه تئاتر و نمایشنامه نویسی را در «گروه ایران جوان» در سال های اول سده چهاردهم ه. ش. آغاز کرد. از جمله یاران او در این گروه، رضا کمال (شهرزاد)، حسن مقدم و غلامعلی فکری بودند (۱) که هر یک در تاریخ تئاتر ایران نقشی برجسته دارند. وی نیز، چون دیگر یارانش، روی آوری به این شکل از بیان مسائل اجتماعی را با خواندن و دیدن اپرت های قفقازی چون آرشین مالان، مشهدی عباد و ... آغاز کرد. البته خود او و دیگر همکارانش در گروه ایران

جوان، در ترجمه و اجرای این گونه نمایشنامه‌ها نقشی اساسی داشتند. از دیگر هنرمندانی که در همان سال‌ها به این مهم پرداختند، جز اعضای گروه ایران جوان، از رحیم زاده صفوی، علینقی وزیری، سعید نفیسی، علی اصغر گرمسیری می‌توان نام برد (۲).

ذبیح بهروز، که برای مبارزه با استبداد و خرافات مذهبی، قالب طنز را انتخاب کرده بود، کم و بیش در همان سال‌ها، با نام‌های مستعاری چون «علی بن الدیلاق الریق بولاتی قرقیزی (ابن دیلاق)»، «محمدبن فضل شاملو (سنبلی)»، «مولانا عبدالله الولان الجابلی»، و «خواجه ابوالحسن مفخر الشعراى جیجکی» رسالاتی به نظم و نثر پرداخت که از آن جمله است «معراجنامه»، «تاریخ ادبیات غور»، «گندستان» و «گنج بادآورد» که هیچگاه در ایران اجازه نشر نیافته است، اما نسخه‌های خطی آن‌ها سال‌ها است که در ایران دست به دست می‌گردد و چند نسخه از آن‌ها نیز در کتابخانه‌های اروپا ضبط شده است (۳). «شب فردوسی»، «در راه مهر»، «خواندن و نوشتن در دو هفته»، «درویشی»، «آیین بزرگی»، «زبان و فرهنگ» (با محمد مقدم)، «دبیره»، «خط و فرهنگ»، «هوشی و موشی» و «موش و گربه عیب زاکانی» از آثار اوست (۴).

ذبیح بهروز از سال‌های دهه ۱۳۲۰ ه. ش. تا پایان عمر، طنز نویسی را رها کرد و در مقام یک محقق دانشمند، در کنار صادق کیا و محمد مقدم و چند تن دیگر ایران کرده را بنیاد نهاد و به تحقیق در تاریخ و زبان و تقویم ایران باستان پرداخت. اگر بتوان خرده‌ای به کارهای طنز و جدّ بهروز گرفت، دیدگاه ناسیونالیستی افراطی او از تاریخ ایران، نژاد ایرانی و زبان فارسی است (۵).

متأسفانه تاریخ تحریر جیجک‌ملیشاه و رسالات طنزآمیز ذبیح بهروز دقیقاً روشن نیست. اما از آن رو که یکی از شخصیت‌های نمایشنامه حاضر - مفخرالشعراى جیجکی - که نام نمایشنامه نیز با او پیوند دارد، در «گنج بادآورد» نیز حضور دارد، و قصیده‌ای از زبان او در این نمایشنامه ذکر شده، می‌توان حدس زد که «جیجک‌ملیشاه» چند سالی بعد از «گنج بادآورد» نوشته شده باشد. از سوی دیگر، چون در «گنج بادآورد» اشاراتی به استبداد رضاشاهی وجود دارد، نتیجه‌گیری احتمالی این خواهد بود که تاریخ نوشته شدن هر دو اثر دوران سلطنت رضاشاه (۱۳۲۰ - ۱۳۱۹ ه. ش.) است. این احتمال هنگامی تقویت می‌شود که به عنوان دوم کتاب حاضر «اوضاع سابق دربار ایران» توجه کنیم. اما این که چرا ذبیح بهروز، پس از شهریور ۲۰ به مسائل پیش از دوران پهلوی پرداخته، پاسخ قانع‌کننده‌ای ندارد. مگر اینکه این نمایشنامه در دوران رضا شاه نوشته شده بوده و امکان انتشار نیافته بوده است. در این صورت باید شعرهای مشترک این اثر با آثار بعدی او، بعد از شهریور به آن الحاق شده باشد. نکته جالب این است که در سال ۱۹۴۲ که

بهروز به برلین می‌رود و «جیجک‌ملیشاه» را برای انتشار به ایرانشهر می‌سپارد، کاظم زاده ایرانشهر درباره او می‌نویسد: «یکی از جوانان بافضل حقیقت پرور ایران». حال آن که بهروز که در حدود ۱۳۷۰ ه. ش. به دنیا آمده بوده (۶)، در آن وقت ۵۰ سال داشته و از جرگه «جوانان» بیرون رفته بوده است.

جیجک‌ملیشاه از نخستین نمایشنامه‌هایی است که در ایران به زبان فارسی نوشته شده است. این اثر، علاوه بر آن که به لحاظ محتوای اجتماعی - انتقادی و تصویری که از دربارهای مضحك قاچاریه داده است، ارزش ویژه‌ای دارد، از نظر فضل تقدم در نمایشنامه نویسی فارسی نیز جای خود را داراست.

ذبیح بهروز در این اثر، ضمن به تمسخر گرفتن دربارهای سلطنتی، به بیگانگی این دستگاه‌ها با مسائل مردم، به شیاع ناامنی و فقر و مرض در میان طبقات محروم، به دخالت زیانبار احکام شرع و سوء استفاده متشرعین و دربار فاسد قاچار از خرافات مذهبی مردم، و به ظلمی که قوانین اسلامی به زنان روا می‌دارد، تاکید دارد و از این همه تصویری از یکسو تمسخرآمیز و از سوی دیگر رقت انگیز به دست می‌دهد.

چاپ اخیر لندن عیناً از روی چاپ سوم این کتاب (اقبال. ۱۳۳۲، تهران) افست شده است. چاپ اقبال نیز به نوبه خود از روی چاپ اول (ایرانشهر، ۱۹۴۲، برلین) تهیه شده است.

مبنا و کنگوری

یادداشت‌ها:

۱- شهریار، خسرو: کتاب نمایش. دفتر دوم. ص ۴۲۱.

۲- ر.ک. آرن پور، یحیی: «از صبا تا نیما». ج ۲. ص ۲۱۱.

۳- در سال‌های اخیر، دو چاپ مختلف، یکی در پاریس (انتشارات مهر. ۱۳۶۲)

و دیگری در آلمان، از این رسالات به چاپ رسیده است که چاپ پاریس آن، که از روی نسخه کتابخانه ملی پاریس استنساخ شده، چنان مغلوط و مخدوش است که شایسته این اثر نیست. چاپ آلمان (که من آن را ندیده‌ام) با مطابقت این نسخه و چند نسخه دیگر، از جمله نسخه‌ای به خط شاعر، به همت دکتر محمد جعفر محبوب تنظیم شده و دقت بیشتری در چاپ آن اعمال شده است.

۴- دایرة المعارف دانش بشر. امیر کبیر. ص ۱۲۰۴. (این دایرة المعارف پرحجم و پرخرج، جنگی است از غلط‌های قاحش. از جمله، ذبیح بهروز را با ذبیح الله بهروز دو شخصیت متفاوت با دو تاریخ تولد متفاوت و تالیفات متفاوت ذکر کرده است. یکی در

ص ۱۲۰۲ و دیگری در ص ۱۲۰۴.)

۵- ر.ک. سلسله انتشارات ایران کوده. ۶- نخستین کنگره نویسندگان ایران

(تیرماه ۱۳۲۵). تجدید چاپ ۱۳۵۷. ناشر ندارد. ص ۱۱۰.

ادب و فرهنگ در عصر قاجارها

دیوان بیگی شیرازی، سید احمد: *حديقة الشعراء*،

(ادب و فرهنگ در عصر قاجاریه)، جلد سوم. (حرف م- ی)

با تصحیح و تکمیل و تحشیه دکتر عبدالحسین نوایی،

چاپ تهران، - ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات زرین، ۹۷۳ صفحه.

جلد اول و دوم این تذکره (از حرف الف تا ل) به ترتیب در سالهای ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ چاپ و منتشر شده است و جلد سوم که در واقع آخرین بخش تذکره است، جدا از آنکه اسامی مربوط به حرف «م» تا «ی» را در بر دارد، شامل خاتمه ای است در شرح حال ۸۰ تن از زنان شاعر. دوره سه جلدی این تذکره شامل اسامی و شرح حال ۱۴۴۰ شاعر و ۸۰ شاعره است و از لحاظ زمانی یک دوره ۱۰۰ ساله، از ۱۲۰۰ تا ۱۲۱۰ هجری قمری را در بر می گیرد.

در این مجموعه ارزشمند، تنها به شرح حال و ذکر نمونه اشعار شعرای ایران و هند اکتفا نشده، بلکه مؤلف که خود از درویش نعمه اللهیه بوده، سلسله عرفا را نیز تا زمان خود به رشته تحریر در آورده و خلاصه کتابی پر از مطلب و مشحون به مسائل تاریخی و شرح حال علما و عرفا و شعرا و خطاطان پرداخته است. (صفحه ۱۲ مقدمه جلد اول). درست به همین جهت است که *حديقة الشعراء* را می توان چون *دائرة المعارفی* به شمار آورد که با تئری بی تکلف و ساده، تحولات فرهنگی و ادبی یک دوره طولانی در حکومت قاجارها را به نمایش می گذارد.

مؤلف در تدوین و نگارش کتاب، گرچه از تذکره ها و نوشته های همعصرانش بهره ها برده است، اما خود اطلاعات دست اول و گرانبھانی از شاعران، عرفا و مشایخ عصر خود با نمونه اشعارشان بدست داده است که نظایر آنها را در مآخذ دیگر نمی توان یافت.

با اینهمه، در مواردی، شرح حال ها ناقص و ناتمام مانده است، و گاه از شاعرانی

که شرح حال آنان نوشته شده، نمونه شعری بدست داده نشده است. چنانکه در جلد سوم (ص ۱۷۴۹) در ذیل نام مونس شیرازی «جای اشعار سفید مانده و هیچگونه شعری نوشته نشده» است. اطلاعات داده شده در ذیل اسامی بعضی از شاعران، بخصوص شاعران هند و زنان شاعر، گاه به يك یا دو سطر مبهم و مجمل محدود شده است و علت این محدودیت ها و کاستی ها نیز روشن است. درباره شاعران هند، بُعد مسافت و عدم دسترسی به منابع و مآخذ مانع از آن می شده است که اطلاعات کاملی بدست آید. در باب زنان نیز به همینین: «دست یافتن به اطلاعات مربوط به زندگی آنان، به جهت محدودیت های اجتماعی، هیچگاه کار ساده ای نبوده است. با اینهمه، خاتمه جلد سوم که مربوط به زنان شاعر است یکی از خواندنی ترین مطالب کتاب است. در این بخش مولف از شیوة خود عدول می کند و کارش به ذکر شرح حال و اسامی شاعران همعصرش محدود نمی ماند. اگر اطلاعات مولف درباره زنان شاعر دوره های دیگر تاریخی محدود و ناقص است، در باب زنان شاعر همعصر مولف، خواننده نکات خواندنی بسیاری را در کتاب خواهد یافت.

کاستی ها و کمبود های کتاب، در سایه تحقیق و پژوهش مصحح فاضل و آگاه آن، رنگ می بازد. در جای کتاب، آنجا که ضروری بوده است، یا منابع و مآخذ حرفی برای گفتن داشته است، دکتر نوایی کار تحقیق را از دست ننهاد و آنگونه که شایسته کار محققان نکته سنجی چون اوست، حق مطلب را ادا کرده است. تحقیقات، حواشی و افزوده های مصحح، که به خطی ریزتر از خط متن، در کتاب آمده است، ارزش و اعتبار خاصی به کتاب بخشیده است. فهرست های مطالب، نام ها، مکان ها، قبیله ها، کتاب ها و مقالات، تعبیرات و اصطلاحات که در ۲۵۷ صفحه تهیه و تنظیم شده است، از دیگر مزیت های کتاب است که کار مراجعه و تحقیق را برای همگان آسان کرده است.

تنها خرده ای که بر کار ارزشمند دکتر نوایی گرفته اند این است که او، در چاپ کتاب، همه اشعار متن حدیقه را نقل نکرده است. مصحح، خود، این امر را از نظر دور نداشته است و در علت ضرورت «تلخیص» پاره ای از شعرها، هم در مقدمه جلد اول (ص ۱۴) و هم در یادداشتی در جلد سوم سخن گفته است. ماحصل آنکه «اگر تلخیصی شده بیشتر در اشعار مدحیه و قصاید مطول و اغلب چاپ شده مشاهیر عصر قاجاری بوده و از شعرای خوب شهرستانها به ندرت بیتی حذف شده است.»

حديقة الشعراء نه تنها مآخذی است دست اول برای تحقیق در باب احوال شاعران و چند و چون شعر دوره قاجار، بلکه برای مورخ و محقق تاریخ و فرهنگ این دوره نیز حاوی مطالب و نکات بسیاری است. داوری ها و نکته سنجی های مولف در باب شعر

شاعران این دوره، بی تردید، می تواند به عنوان موضوع مستقلی در زمینه نقد شعر و به خصوص نقد شعر در دوره قاجار مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد.

م.آ.

روسیه تزاری و مشروطیت ایران

بشیری، احمد لویراستار: کتاب نارنجی.

گزارش های سیاسی وزارت خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطه ایران.

چاپ تهران ۱۳۶۶. ناشر: نشر نور. ۲۸۴ صفحه.

این گزارش ها برای نخستین بار در فاصله سالهای ۱۲- ۱۹۱۱ میلادی (۹۰- ۱۲۸۹ شمسی) در سنت پترزبورگ، پایتخت روسیه چاپ و منتشر شد. چاپ اصلی به زبان روسی و در هفت مجلد بوده است و از آن زمان تاکنون، با آنکه نزدیک به هشتاد سال از چاپ آن می گذرد، مجموعه این گزارش ها به فارسی ترجمه نشده است. حال آنکه اهمیت این نوع گزارش ها در بررسی های تاریخی بر کسی پوشیده نیست. خاصه آنکه این مجموعه هفت جلدی حاوی گزارش هایی است که ناظر است بر رویدادهای یکی از پر تحول ترین دوره های تاریخ کشور ما، یعنی دوره مشروطه.

بطور دقیق این گزارش ها بیانگر بخشی از رویدادهای سیاسی و اجتماعی ایران است در فاصله سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ میلادی (۹۰- ۱۲۸۴ شمسی)، و چون نویسندگان آنها کارگزاران و ماموران سیاسی روس بوده اند، آراء و نظریاتشان، نیز، خطوط کلی سیاست دولت روسیه تزاری در باب مشروطیت ایران، رجال این دوره، رخدادهای مهم و سیاست دولت انگلیس، در جایای این گزارش ها انعکاس یافته است.

از اینرو، اهمیت این گزارش ها و نوشته های مشابه در این است که همانگونه که گوشه هایی از تاریخ تحولات اجتماعی و سیاسی جامعه ما را به ما می نمایاند، کم و بیش پرده از رموز راز سیاست دولت هایی بر می دارد که این گزارش ها برای آنها تهیه شده است.

با اینهمه رمزگونی بخش هایی از این نوع نوشته که در آنها « بسیاری از حوادث... به کوتاهی و اختصار برگزار [شده]... و در بیشتر جاها از آفرینندگان و تهرمانان ماجراها... سر بسته و رمز گونه » یاد شده است، خواننده را در درک مطالب دچار اشکال می کند. به همین سبب ویراستار این مجموعه ها و مترجمان آنها بر آنند تا پس از اتمام کار چاپ این کتابها، در باب مطالب و رخداد های یاد شده در کتاب بررسی هایی بکنند « و تا جایی که بشود، گوشه و کنار آنها را روشن گردانیده، نارسایی ها را از میان برداشته و مردان و زنان ناشناس مانده در کتاب را به خوانندگان « شناسانند (یادداشت ویراستار).

بی تردید چنین کاری - اگر بطور دقیق و منظم و باشیوه ای درست صورت پذیرد - در بررسی این نوع گزارش ها هم برای خوانندگان عادی و هم برای محققان، مفید و موثر خواهد بود.

نکته مهم در چاپ گزارش های ترجمه شده در این بخش این است که این گزارش ها برگردان بخش دوم متن روسی است و با آنکه منطقی می بایست نخستین ترجمه چاپ شده، برگردان بخش اول متن روسی می بود، مشکلات چاپ و موانع دیگر سبب شده که ترجمه بخش دوم زودتر از بخش اول چاپ و منتشر شود. به همین جهت ترجمه این بخش که در دست است ناظر است بر وقایعی که در فاصله سالهای ۱۹۰۸ تا ۱۹۰۹ میلادی، اتفاق افتاده است (= ۱۲۸۷ - ۱۲۸۸ شمسی).

دیگر آنکه عدم دسترسی ویراستار و مترجمان به اصل گزارش ها باعث شده است که نتوانند متن چایی را با اصل آن گزارش ها تطبیق دهند.

در میان انبوه اطلاعات موجود در « کتاب نارنجی »، آنچه که بیش از همه مهم است، نکاتی است که در جایای این گزارش ها در احوال مردم زمانه و وضعیت شهر ها و گروه ها در جریان انقلاب مشروطه، به دست داده می شود. کتاب حاوی سه فهرست است در نام اشخاص و جای ها. آخرین فهرست که از قضا واجد ارزش خاصی هم هست «فهرست نکته ها و رویدادهای مهم» تاریخی است.

گرچه این بخش از کتاب نارنجی به ویراستاری و به کوشش « احمد بشیری» چاپ و منتشر شده است، اما همه گزارش ها به همت، فتح الله دیده بان، دکتر ماشاءالله ربیع زاده، آندریاس گریگوریان، جلال خلعت بری، حسین قاسمیان، به فارسی برگردانده شده است.

در آخرین لحظاتی که «فصل کتاب» به زیر چاپ می رفت، جلد اول «کتاب نارنجی» نیز به دست ما رسید ولی متأسفانه فرصتی برای معرفی آن در اختیار نداشتیم. م.آ.

مطبوعات ایران، بعد از شهریور ۲۰

ابوترابیان، حسین. **مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶**.

به انضمام: **احزاب سیاسی ایران بعد از شهریور ۱۳۲۰**.

سیری در قوانین مطبوعات ایران از صدر مشروطه تا زمان حال.

ناشر: انتشارات اطلاعات. چاپ اول ۱۳۶۶. تهران. ۳۵۱ صفحه.

کتاب حاضر، ماده خامی است برای تحقیق در زمینه نسبتاً خالی مطبوعات ایران. مؤلف با استفاده از نسخ موجود مطبوعات این دوره در کتابخانه های ایران و فهرست های منتشر شده در بیرون و درون ایران در مورد مطبوعات سال های ۲۶ - ۱۳۲۰، فهرست اخیر را که شامل ۵۸۲ نشریه است تنظیم کرده است.

چنان که از مقدمه کتاب بر می آید، ابوترابیان کار خود را بر مبنای فهرستی که الول ساتن (کارمند شرکت نفت انگلیس و ایران و سپس وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در ایران) در دوران اقامت خود در سال های ۲۶ - ۱۳۲۲ از مطبوعات این دوره فراهم کرده بود قرار داده است. وی سپس در کتابخانه های ملی، مرکزی دانشگاه و مجلس شورای ملی سابق به جست و جو پرداخته و چنان که ابراز می کند، مخازن این کتابخانه ها بسیار ناقص است و درصد کوچکی از مطبوعات ذکر شده در فهرست الول ساتن را در خود دارند (ص ۴).

با این حال، مؤلف بی آن که مشخص کند که فهرست خود را (با ۱۲۸ عنوان بیش از فهرست الول ساتن) چگونه تهیه کرده است، اشاره می کند که این فهرست را پیش از این، از ۱۲ مرداد ۱۳۵۹ به بعد، در ۴۹ شماره پیاپی روزنامه اطلاعات منتشر کرده است (ص ۶). این فهرست، به هر حال، علاوه بر آن که کاملتر از فهرست ساتن است، اشتباهات آن فهرست را هم تصحیح کرده و کاملترین فهرستی است که تا کنون از مطبوعات این دوره منتشر شده است.

مؤلف، برای کامل کردن کتاب خود، چند فهرست مفید دیگر به آن افزوده است که

مهم ترین آن ها فهرست احزاب سیاسی ایران در این دوره و فهرست قوانین مطبوعات ایران از صدر مشروطیت تا امروز است. فهرستی مجمل از کتاب ها، جزوات و مقالاتی که درباره مطبوعات ایران در ایران و بیرون از ایران دیده است به کتاب اضافه شده است که جا داشت به اختصار به محتوای آن ها اشاره می کرد و نیز منابعی را که انتشار عام نیافته یا جزئی از تالیفی کلی تر بوده و در تهیه کتاب از آن ها سود برده است بدان می افزود تا اهل تحقیق را بیشتر بکار آید. شاید گذار عجولانه مؤلف از این بخش، ریشه در اهمیت دادن به کار خویش داشته باشد که در این صورت از اخلاق اهل تحقیق به دور است.

مؤلف در مقدمه کتاب، بحق، مدعی است که بررسی مطبوعات این دوره، بدون اطلاع از وضع احزاب، کاری کامل نیست و از همین رو است که افزودن بخش احزاب و نیز بخش قوانین مطبوعاتی را لازم دیده است. البته گفتنی است که بررسی وضع احزاب آن دوره، از تاثیر افکار و سلیقه های سیاسی مؤلف به دور نیست و دیدگاه وی با دیدگاه يك محقق واقع بین فاصله دارد.

ابوترابیان، با انتشار این فهرست، کار اهل تحقیق را برای بررسی و تحلیل تاریخ مطبوعات ایران در این دوره سهلتر کرده است و امیدواریم تهیه دنباله این فهرست تا زمان حاضر را نیز وجهه همت خویش قرار دهد تا کاری به کمال کرده باشد.

مازیار حداد

کتاب مقدمه ای دارد در ده صفحه. خاکسار در این مقدمه، با بحث درباره مشکل تبعید، چند و چون فضای کتاب را نیز بدست می دهد. یکی از حرف های او در مقدمه این است که: «من اگر از این به بعد، بخواهم داستانی درباره تبعید بنویسم، بگونه ای دیگر خواهم نوشت. آدمهای من حالا دیگر خودشان را یافته اند. این البته نفی این موضوع نیست که چه بسا ما باز با تلاشی روبرو باشیم. نمونه آن وضعیت ترك ها و مراکشی ها و پاکستانی های مهاجر در اروپا است که شاید بیش از سه تا چهار دهه در اینجا زندگی می کنند. اما واقعیت این است که در بین تبعیدیان دارد غولی پا می گیرد، غولی که درست چشم به آینده دارد...» (ص ۱۴)

امیدواریم در شماره آینده مطلبی در معرفی یا نقد «بقال خرزویل» داشته باشیم.

**خوب
نگاه کنید،
راستکی
است**

علیزاده، پروانه: خوب نگاه کنید، راستکی است
(گزارش زندان). چاپ اول. پاریس. ۱۳۶۶.
ناشر: انتشارات خاوران. ۶۸ صفحه.

کتاب، گزارش يك زندانی سیاسی است از زندان های ایران در بعد از انقلاب، آنگونه که او دیده است و تجربه کرده است.
نثر کتاب، گرچه در بعضی جاها چندان روانی و استواری ندارد، اما در مجموع، نویسنده توانسته است تجربه ها و دیده هایش را به راحتی بیان کند و به تصویر درآورد. علیزاده، خود می نویسد که مطالب این کتاب «به دوره زندان من و بندهایی که در آن بسر برده ام محدود می شود، این را هم می دانم که از عهده بیان کامل همین جزء کوچک نیز برنیامده ام... تنها کوشش کرده ام که جز آنچه خود دیده ام و جز به همان گونه که دیده ام چیزی ننویسم. این نوشته را کاستی بسیار است، اما افزوده ای در کار نیست.»
یکی از همکاران «فصل کتاب» قول داده است که در شماره آینده «خوب نگاه کنید، راستکی است» را برای ما نقد و معرفی کند.

**معرفی اجمالی
چند کتاب تازه چاپ
خارج از کشور**

**بقال
خرزویل**

خاکسار، نسیم: بقال خرزویل
مجموعه داستانهای تبعید.
چاپ اول. آلمان غربی. ۱۳۶۷ (۱۹۸۸).
ناشر: انتشارات نوید. ۱۱۳ صفحه.

بقال خرزویل، مجموعه داستان های کوتاهی است از نسیم خاکسار که به تازگی منتشر شده است. خاکسار هم برای بزرگسالان می نویسد و هم برای کودکان. جدا از کتاب هایش برای کودکان، و جدا از یکی دو ترجمه و نمایشنامه، این کتاب های داستان، از نسیم، پیشترها چاپ و منتشر شده است: گیاهک. نان و گل. روشنفکر کوچک. گامهای پیمودن. دیروزی ها.

مجموعه اخیر، چنان که از عنوان فرعی آن بر می آید، مجموعه قصه ای است درباره زندگی پناهندگان تبعیدی در غربت. درونمایه و موضوع هر ۶ داستان این مجموعه در حول و حوش زندگی در حال تلاشی پناهندگان و مشکلات اجتماعی، فرهنگی اینان در فضای غربت است.

۶۵-۱۲۶۱، سروده است و در مجموع ۲۴ عنوان را دربر می گیرد.

نمی دانم از کشمیری پور، بیشترها مجموعه شعری درآمده است یا نه، حتی نمی دانم که شاعر در چه سن و سالی این مجموعه را به چاپ سپرده است. اگر «خنیاکر در برهوت» حاصل نخستین تجربه های شاعر باشد. قطعاً آغاز خوبی است و نسبتاً موفق. چرا که کشمیری پور با همین مجموعه کوچک، نشان داده است که شاعری است آشنا با رمز و راز زبان شعر.

اگرچه تاثیر زبان شعر شاملو را در جایای سروده های او می توان نشان داد، اما درهه این تاثیر پذیری ها، باز تب و تاب تلاشی را برای رسیدن به زبانی مستقل می توان دید.

و اگر چنین تلاشی به بار بنشیند، کشمیری پور به ساحت استقلالی که لازمه کار هر شاعر است دست می یابد. امیدوارم که چنین شود، چرا که در کار او، هم اکنون گاه رگه های استقلال را می توان دید.

کشمیری می کوشد تا آنجا که ممکن است، از زبان شعار در معنای عام آن - و نه صرفاً شعار سیاسی - دور شود و به زبان واقعی شعر نزدیک گردد و این البته مایه امیدواری است. اما نباید فراموش کرد که دست یافتن به ساحت تازه ای در شعر، بدون دست یافتن به تجربه های تازه در زبان امکان پذیر نیست.

نقد شعرهای کشمیری را به زمان دیگری وا می گذاریم و برای آشنایی با چند و چون کار او، آخرین شعر مجموعه او را در زیر می آوریم.

خطابه ستایش (۲)

نگاه کن

مرا می گرید...

آسمانش به قهر گریخته ای عبوس
زمینش به طعنه روی ترش کرده ایست.

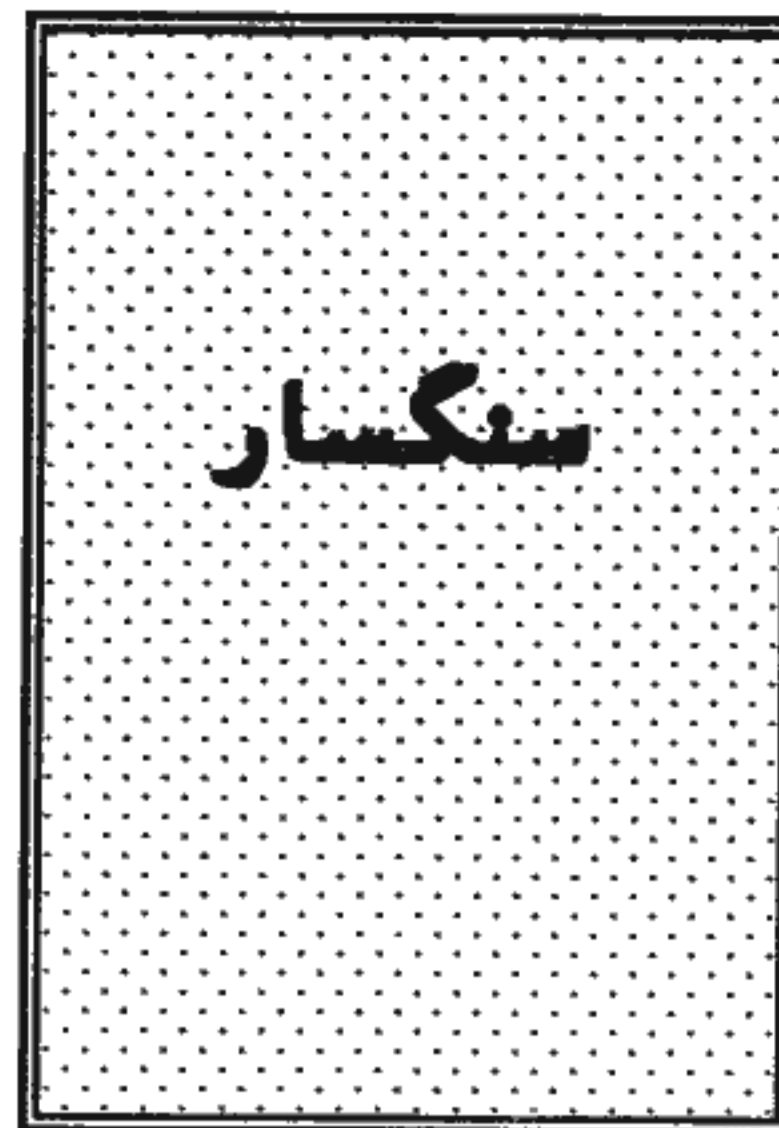
نگاهش کن

می گرید...

جوانه ای می ستیزد تا که سرمایش بسوزاند
که درخت و باغ را شرمگین کند.

نگاهش می کنم...

ترا می گرید.



کارگر، داریوش: سنگسار.

مجموعه داستان. چاپ اول.

ناشر: انتشارات آرش.

استکهلم. ۱۳۶۶ (۱۹۸۸).

۱۷۶ صفحه.

کتاب، در بر دارنده ۶ قصه است با عنارین: بهشت، پس فردا، حکومت اسلامی، سنگسار، قصاص، تته. خر ما از گرگی دم نداشت.

مجموعه قصه سنگسار، عمدتاً بر محور مسائل اجتماعی و سیاسی جامعه ایران بعد از انقلاب شکل گرفته است. مبارزه در راه استقرار عدالت اجتماعی، ستیز با جهل و خرافات و رسوم مذهبی، درونمایه های اصلی قصه های داریوش کارگر را می سازد. زبان این قصه ها در بسیاری جاها به زبان گزارش های روزنامه ای تبدیل می شود و از زبان قصه فاصله می گیرد. کتاب از غلط های چاپی نیز پیراسته نیست. امیدواریم کارهای آینده داریوش کارگر از این عیب ها خالی باشد.

خنیاکر

در

برهوت

کشمیری پور، بهزاد (۱ - بهزاد):

خنیاکر در برهوت

مجموعه شعر. چاپ اول. آلمان غربی. ۱۳۶۶.

ناشر، مولف. ۶۸ صفحه.

«خنیاکر در برهوت» برگزیده ای است از شعرهایی که کشمیری در فاصله سالهای

« من آدم حساسی هستم، زود متاثر میشم... » جمله اش هنوز به « متاثر » نرسیده بود که متاثر شد، گریه ای بی صدا را سرداد، زود تمام کرد و افزود: « من می دونستم که خدا تنهام نمیذاره، دو شبانه روزه که دعا می کنم یکی رو بفرسته: داشتم از تنهایی دق می کردم. میدونستم که خدای بزرگ، با عنایتی که به من داره، حتماً اجابت می کنه. الهی شکر... ای خدای بزرگ... » با گریه: « صد هزار مرتبه شکر! بفرمایین بنشینین! »

اتاقك مطبوعی بود، به عرض تقریباً يك متر و هشتاد و طول بیش از دو متر و نیم. در ورودی در ضلع عرضی اتاق بود. دو تشك، در امتداد طولی اتاق و هر يك وصل به یکی از دو دیوار طرفینی، با فاصله ای حدود بیست سانت از یکدیگر، بر زمین پهن بود و بالای هر دو چسبیده به دیوار عرضی روبروی در. در بالای دیوار روبرویی، پنجره ای نورگیر، حدود شصت در شصت سانت، از نزدیک سقف به پایین می آمد و از لبه زیرین، با شیبی تند، قطر دیوار را می برید. ارتفاع سقف نزدیک چهار متر و قطر هر دیوار تقریباً نیم متر. در قسمت پایین دو تشك، که درواقع محوطه خالی سلول پس از ورود از در بود، جایی کوچک بیش نمی ماند: محوطه جلوی در به منزله کفش کن و پاگرد اتاق بود و قسمت کنار آن به منزله « سفره خانه » در موقع صرف غذا. پایین این محوطه سفره خانه، وصل به دیواره عرضی کنار در، قفسه ای کوتاه، به ارتفاع تقریباً هشتاد سانت و عرض تقریباً يك متر، به جای گنجه اتاق بود؛ به اضافه يك رف، که بالای همین قفسه، به صورت قالی سیمانی، از دل دیوار بیرون می زد. در سمت راست اتاق، بلافاصله پس از ورود از در سلول، زانده ای بود به عرض تقریباً هشتاد سانت و طول يك متر و بیست یا سی سانت، که قبلاً گویا، دستشویی و توالت بود و اکنون به صورت پستوی وصل به اتاق، بدون دری در میان، به کار می رفت.

طول این پستو، به اضافه قسمت خالی پایین تشکها در عرض اتاق، مجموعاً امتدادی یکسره، حدود سه متر، به وجود می آورد که برای قدم زدن نوبتی در زندانی در سلول نعمت بزرگی بود.

همه چیز در این اتاقك منظم و تمیز بود و تمام کف، حتی پستو، از پتو مفروش. یاد برخی از خانه های سنتی « طاغوتیان » افتادم که علاقه خود را به فرشهای ایرانی با انباشتن لایه لایه های ثروت یکجا کرد می کردند و هیچ گوشه ای را در هیچ اتاقی لخت

• متأسفانه در شماره قبل فصل کتاب در بخش « کتابهایی که درخواهد آمد »، در معرفی کتاب « زندان توحیدی » در سطر ۲۰۲، عبارت: « نگاه يك اهل قانون » اشتباهاً « نگار يك اصل قانون » چاپ شده است که باید تصحیح شود.

فصلی از یک کتاب منتشر نشده

حلول در سلول

۱. پایا

آنچه در زیر می آید تکه هایی از کتاب « زندان توحیدی » است که به زودی منتشر خواهد شد. نویسنده چهار ماهی را در آغاز سال ۱۳۵۸ در زندان قصر گذراند و برداشت های خود را در درون زندان به صورت رشته ای از نامه ها و سپس، ظرف یکسالی پس از آن، به صورت فصول مختلف یادداشت کرده است. ماجرای فصل زیر از زمانی آغاز می شود که نویسنده، به علت درگیری در داخل زندان، به « انفرادی » فرستاده شد.

باید این نکته را در نظر داشت که « زندان توحیدی » در زمانی نوشته شد که هنوز، انتظارات انقلابی جایی برای بحث داشت. اما از آن پس، همه چیز به شیوه ای یکدست در کشتار رسید که بیشتر در زندان « اوین » می گذشت.

حلول در سلول

قلق و فراغت

سلامی بربلب، به داخل سلول رفتم و خود را به کوتاهی معرفی کردم. مردی، میانه پنجاه و شصت، سلام را با « الهی شکر » جواب گفت، انبساط درونیش را در نم چشم غسل داد و پس از معرفی خود بلافاصله اضافه کرد:

نی گذاشتند و گاه قالیها و قالیچه ها را نه تنها لب به لب، بلکه حتی لب بر لب و روی هم می گسترده اند. در قفسه کوچک کنار در، فلفل و نمک و روغن زیتون و قند و چای... و در خانه ای از قفسه، زیر پرده ای کوچک از نایلون که با پونز از بالا به لبه آن خانه آویزان بود، زیر پوشها و جوراب ها و غیره... .

بالای قفسه، روی رف، سه چهار کاسه و قاشق، دو سه لیوان و حتی یک چنگال! در مجموع، برای سلولی انفرادی، همین مقدار وسائل خانه و آشپزخانه که جمع شده بود، گنجینه ای به شمار می آمد.

در سمت چپ، میانه دیوار طولی و بالای یک تشک، یک دست کت و شلوار تمیز و تقریباً با اتو، آویخته به جارختی از میخی بر دیوار، و زیر آن قابی بزرگ از نایلون برای کثیف نشدن لباس. در پستو، چند کیسه نایلونی، هر یک برای منظوری: یکی میوه، دیگری رخت چرک، سومی صابون و شامپو... یکی دوجارختی برای لباسهای زمستانی، در گوشه ای دیگر، آویخته از دیوار. بندی رخت آویز از گوشه ای تا گوشه دیگر، با یکی دو حوله آویخته از آن...

فضایی با داشته های محقر، اما تمیز و مرتب و گرم.

نگاهم را از اطراف برداشتم و به تحسین از این خوش سلیقگی گفتم:

« سلول خیلی تر تمیزیه، هم کلی وسائل داره و هم منظم و مرتبه... »

« اولش که این جور نبود. حالا دو سه ماهه که اینجام. دیوارا رو میبینی؟ هنوز خیلی کثیفه. این لکه هایی که مونده، هرچی شستم نرفته. پتوها و وسائل رو یکی یکی، هر رخت که دستم رسید، از اینور و اونور جمع کردم: از توی راهرو یا آشپزخونه ور داشتم یا از نگهبانا گرفتم. چن دفته شستم... چکار کنیم دیگه، بالاخره باید یه جوری سرکرد... »

« نگهبانای اینجا چطورن؟ »

« خون. سه تا شیفت داره، هر شیفتی یک مسئول بند و چند نفر دیگه. حدود ساعت پنج بعد از ظهر میان و تا فردا همون ساعت میمونن - بیست و چهار ساعته ان. فقط، توی یه شیفت، دو سه نفر اذیت می کنن. بقیه خوبن... اگه آدم مقررات رو رعایت بکنه، کاری به کار آدم ندارن... »

« مقرراتش چیه؟ »

« اصلش اینه که هیچکی با دیگرون تماس نگیره... »

حرفش را قطع کردم و پرسیدم: « پس چطوره که دونفر را میذارن تو یه سلول، مگه انفرادی نیس؟ » و روی کلمه « انفرادی » تکیه کردم.

جواب داد: « آره، ولی الان بیشتر سلولها دو نفره س. جا ندارن. فقط در بعضی

سلولها یه نفر رو تنها نگه می دارن... »، سپس اسم نخست وزیر اسبق و چندین نفر از وزرا و امرای قبلی را برد و گفت: همه شون در همین راهرو بودن، یکی یکی اعدام شدن. »

سپس، مکثی کرد و افزود: « ولی هنوز هم دو سه نفری هستند که تنهان... » و نام برد. تعجب کردم؛ میان سه نفری که نام برد، یکی از امرای ارشد ارتش بود، دیگری از بازجویان شکنجه گر ساواک و سومی... یکی از چهره های معروف چریکهای فدایی خلق!

پرسیدم: « تو کدوم سلولن؟ »

اولی در یکی از سلولهای روبرو بود. دومی در یکی از سلولها کناری: « اینو گاه به گاهی از اینجا میبرن و بازم برش می گردونن اینجا. مٹ اینکه مرتب ازش بازجویی میکنند... » و سومی: « درست همین سلول پهلویی! - همسایه!

« دو تا سلول هم هس که تو هرکدوم سه نفر رو نگه می دارن » و اسم شش نفر را برد: باز دو وزیر، سه امیر ارشد و یک ساواکی. فکر کردم چطور سه نفر در سلولی به این اندازه می توانند سرکنند. نپرسیدم. جواب را هم خودم در ذهن نشخوار کردم: « وقتی اجبار باشه، عادت می شه! »

پرسیدم: « خب، اگه تماس نباید گرفت، اسم اینا رو از کجا می دونین؟ »

« بالاخره که آدم میفهمه... خودم امیرارتش بودم و بیشتر امرارو از قبل می شناختم. بقیه رو هم میشه یواش یواش شناخت. خودت هم اگه چن رخت دیگه بمونی متوجه میشی... »

فکر کردم: چن وقت دیگه!؟ دفا قبل که یه شبانه روز بیشتر نبود، ایندغه؟ بوش میاد که به این نون و ماسا نباشه! راهروش که خیلی ابهت داره! »

با لحنی که کوشیدم گزش تلخ این تبعید تنبیهی را هرچه کمتر بنمایاند پرسیدم:

« حالا چکار باید کرد که این آقایون نگهبانای اینجا سر قوز نیفتن؟ »

« گفتم! با کسی تماس نباد گرف، سر صدا هم نباد کرد. در سلول را معمولاً یه

هوایی - همین قد که میبینی - باز میذارن... »

دیدم. لای در به اندازه پهنای چهار انگشت باز بود.

« هر رخت میخای بیرون بری این کاغذو از سوراخ در میذاری بیرون... »

لوله ای را، بطول تقریباً چهل سانت، به من نشان داد که از یک صفحه بلند کاغذ و دو تکه چسب اسکاچ درست شده و روی رف بود. برداشتم و نگاهی کردم. گردی آن به اندازه تقریباً حلقه میان دو نوك انگشت شست و سبابه و معادل کشادی سوراخی بود که

حدوداً در ارتفاع چشم، روی در سلول دیده می شد.

پرسیدم: « این شماره ۱ چیه که روی هر دو سر لوله نوشتن؟ »

با کمی تعجب گفت: « شماره سلول ماس! مگه روی در ندیدی؟ »

« نه، متوجه نشدم. »

« سر این کاغذ رو که از سوراخ در بیرون گذاشتی، باید صبر کنی تا نگهبان

شماره ات رو صدا کنه... »

« چقدر طول می کشه تا صدا کنه؟ »

« اگه هیچکی تو راهرو نباشه، همون موقع صدا می کنه. ولی اگه توالت مشغول

باشه یا کسی دیگه تو راهرو باشه یا از سلولهای دیگه هم کاغذ گذاشته باشن، باید صبر

کنی تا نوبت برسه. »

« کاغذو فقط واسه توالت میذارن؟ »

« بیشتر واسه اینه. برای نوبت گرفتن واسه ظرف شستن بعد از غذا هم هس.

غذا رو خودشون میارن و دم سلول میدن یا یکی یکی سلول ها رو به نوبت صدا می کنن

که بریم از وسط راهرو بگیریم. برای چایی هم یه چراغ وسط راهروس که باز هر وخت

بخای باید کاغذ بذاری بیرون. غیر از اینا هم اگه هر کاری داشته باشی، باید با این کاغذ

اجازه بگیری... »

کلی از این توضیحات تشکر کردم و به یاد معلم خوب دوره دبستانم افتادم: « آقا،

اجازه هس بریم مستراح؟ »، با انگشتی بلند که امتدادش به ساعد و بازو می رسید؛ و صدای

او به چند برابر بلندی قد ما: « بدو پسر، زود برگرد! » و در رفتن از کلاس: « چشم

آقا! فوری میام! »

« نه بیاد!» صدای نگهبان از راهرو اجازه داد.

لای در را بازکردم و کله را بیرون کشیدم و مودبانه گفتم: « برادر، سیگارم تموم

شده، اگه ممکنه یه بسته لطف کنین... »

نرم جواب داد: « ما که اینجا سیگار نداریم. باید مامور خرید بیاد و صورت بدین

تا بیاره. »

« کی میاد؟ »

« روزای پنجشنبه. شنبه هم خریده‌ها تونو میاره. »

« یعنی این سه چار روز رو باید بی سیگار سرکنیم؟! »

« حالا باشه تا ببینیم. شاید بتونم چن تایی واسه تون پیدا کنم. »

تشکر کردم و لوله اجازه را از سوراخ در بیرون کشیدم و ته مانده سیگارهایم را

شمردم. چندتایی که باقی مانده بود، با صرفه جویی و نیمه نیمه، در همان چند ساعت اول

تمام شد. ظاهراً این نگهبان آنشب نتوانست. کشیک بعدی هم قول داد و فراموش کرد.

دو روزی طول کشید تا سومین نگهبان لطف کند و يك بسته بیاورد.

روز اول، به جز خو کردن به اینگونه جزئیات زندگی تازه، با دلهره ای کنجکاو میان

گفتگوهای ما دو همبند گذشت. من بر بستر می خوابیدم که تا یکی دو روز پیش از آمدنم

جای یکی از وزرای سرشناس اسبق بود. برای اولین بار، قلق مرگ را در ساعات تفکر

تنهایی میان این بستر از نزدیک می چشیدم. همبند من، با تاثیر نمناکِ معهودش، می گفت

که او را به « بازجویی » بردند و دیگر برنگرداندند. هر دو گمان می بردیم که شاید این

بازجویی از آنگونه « بازجویی » ها است که در پایانش دیگر جایی برای بازجستن زندگی

نیست. همبند من، در این مورد نیز مثل همه موارد دیگر، دائم جزئیات را در ذهن خود

و ضمن صحبت‌های ما زیرو رو می کرد تا به نتیجه ای برسد - و نمی رسید:

« سرپایی هاشو نبردن. اینارو خودش از منزل خاسه بود. کاسه غذاش هم

اینجاس. قبلاً هم دو سه دفه رفته بود بازجویی و برش گردوندن همینجا. خودش که از

سؤال و جوابا راضی بود. حتی یه دفه گفت که بازجو پرسید تو چکار کردی که خیلیا ازت

تعریف میکنن و اون جواب داد که خب، اینکه جرم نیس. اگه سرپایی هاشو نبرن، اونوخ

معلوم میشه که... » میان یکی دو هق کوتاه: « اعدامش کردن... خدایا! تو خودت همه

بندگان رو حفظ کن!... »

هربار که نگهبانی در را می گشود، پرسه ما در پرسشهای او پی سرپایی می گشت.

« سیندرلا! » _ « Cenerentola! Dove sei? » _ « کجایی؟ » سرپایی های

خاکستری تو اینجاست، خاکستر نشین گمشده در بازجویی! صدا، برنیامده از ذهن به

بیرون، در گمنای ساعات راهروی اعدام گم می شد...

« اینجاس، اینجاس...! » همبند من، با دستپاچگی نمناکِ معهودش، سرپایی ها

را جمع کرد و به دست نگهبان داد. « الهی شکر، الهی صد هزار مرتبه شکر! پس هنوز

زنده اس، هنوز نکشتنش. خیل وخت اینجا با هم بودیم. بعضی وختا با هم قرآن

میخوندیم. خیلی آدم ساکتی بود. از تو هم کمتر حرف میزد. پیرمرد فقط بعضی وختا

سرش رو مینداخت پایین و یواش گریه میکرد. خدایا، تو چقدر بزرگی، بازهم شکر... »

روزها، وقت همبند من به شکر کردن از داده و نداده می گذشت و وقت من به

یکی از نگهبانان، مردی حدود شصت سال، با ته ریشی سفید و خُلقی تنگ، روز دوم ورودم محبت کرد و خودش به بند پنج رفت که از آنجا، بی زاد راه، به انفرادیم آورده بودند و عینک و ساعت و کیسه ای کوچک از دو سه تکه رخت و کتابی را که آنجا مانده بود برایم آورد. تشکر کردم و شکر که دوباره به سواد رسیدم!

*

خوشبختانه، فراغت خواندن و نوشتن در سلول بسیار بیشتر از بند عمومی بود. در این بند، جز صورت خرید هفتگی، حتی می توانستی دفترچه ای صدبرگ سفارش بدهی. کتاب نیز، به يك معنا، آزاد بود؛ می توانستی سفارش بدهی. مامور خرید زندان از يك یا دو کتابفروشی معین، بسته به موجودی آنها، می خرید و می آورد. کتاب «حسابی» کم بود اما، به هرحال کتابی بود. در داخل بند، هرچند، اجازه مبادله کتاب بین سلولها را، حتی از طریق نگهبانان راهرو نمی دادند. در نتیجه، خرج زندانی کتابخوان در انفرادی زیاد می شد. هرزندان حق داشت هفته ای صد تومان پول از بستگانش دریافت کند. در بندهای عمومی، محلی برای خرج اینهمه پول در هفته نبود. در انفرادی، به علت گرانی کتاب، گاهی این مبلغ کم می آمد. چندی بعد، که این جیره هفتگی به دویست تومان رسید، مقداری، حتی پس از ولخرجی «کتابی و سیگاری»! پس انداز می ماند.

زندانی ممنوع الملاقات وضع مشکلی داشت، یعنی - اگر بتوان ممنوعیت زبانی را کنار گذاشت - ممنوع الپول! ممنوع المیوه! و ممنوع الرخت و الوسائل! هم بود. از اینرو اجباراً چه در عمومی و چه در انفرادی، سربار دیگران یا دیگری می شد.

در سکون سلول و خلوت خبر، اشتغالات ذهنی لزوماً زیادتر می شد؛ اما، جز وقایع کوچک و دست آویزهای کوچکتر، وسیله ای برای انصراف نبود. نوشتن، در آغاز، بیشتر به انگیزه نیاز درونی برای سازگاری با کوچکی محیط بود و اشغال ذهن - تا نامه نگاری. نامه فرستادن آزاد بود؛ هرچند نامه ای که در هفته می نوشتی و می دادی، می گرفتند. می فرستادند یا می رسید؟ کی می رسید یا نمی رسید؟ نمی دانستی!

از این زمان بود که، به تدریج، بیشتر نامه می نوشتم. بیشتر این نامه ها، اگر چه با تاخیر، رسید. تعدادی هرگز نرسید.

چند نامه اول جنبه خبر داشت. سپس، نامه ها تفصیل بیشتری یافت، اگرچه موضوع نامه ها، ابتدا، بسیار «معصومانه» بود: ریزه های عاطفی.

اولین نامه از ایندست را چند روز پس از ورود به این بند و روز تولد همسرم نوشتم که در واقع، جز چند سطر در آغاز، بازتاب نخستین برداشت عاطفیم از زندگی در

این سلول و محیط نیاز خواهی آن است: «دنیای بزرگی کوچکان و دعا». هنگام نوشتن این نامه، برای اولین بار، نظرم به لکه ای از نور آفتاب در سلول جلب شد که بعداً، در دو نامه دیگر به دو تن از دوستانم، بسط یافت. یکی از این دو نامه رسید و دیگری نرسید. نیمی از يك نامه را، همراه تمام نامه دیگر که اصل آن نرسید اما پس از بیرون آمدنم از زندان بازنویسی کردم، به علت هماهنگی مضمون آندو - طلوع و غروب آفتاب در سلول - با هم می آورم: «سفر نور».

دنیای بزرگی کوچکان و دعا

(نامه)

امروز تولد توست، تبریک و بوسه. تصادف غریبی است: «ماهگرد» دستگیری من نیز! به هرحال، می بایست برای سالگرد زایشت کاری کرد، جدا از روزمره ها! امسال، تازه تر از این نمی شد: نوبری!

یکماه تمام به تبعید از بندی به بند دیگر گذشته است. با اینهمه، ناراضی نیستم. در بندهای «خصوصی» زندگی آرامتر می گذرد و جایی برای کاری، حتی زیاده راه رفتن، نیست. در این دنیای کوچک، کوچک ها بزرگ می شوند: کوچکهای نگهبان، کوچکهای صدا، کوچکهای نیاز و دعا، کوچکهای نور...

صدای دعا از سه سو می آید: همبند من در این سلول رازی را سرانجام برایم گشوده است: بسیار خواننده بودم که «تضرع» گونه ای از عبادت است. پیش از آنکه به این اتاق منتقل شوم، در بند عمومی پنج، داستان «بسوی سیمرخ» را، که نثر برگردان «منطق الطیر» عطار است، (نویسنده) با بیانی منسجم و غنی به فارسی زیبا درآورده است تا به انجام خواندم. منظومه عطار را قبلاً خوانده بودم. از عرفان انسانی این اثر بزرگ هر دوبار لذت بردم. با اینهمه، بار دیگر، باز در این نوشته وقوفی تازه یافتم که گویا اشگ مردان خدا همیشه در آستین است! چه این بار، و چه بارهای گذشته، نمی دانستم چرا و چگونه فلان بزرگ به زاری تا سپیده گریست؛ فلان به تضرع نشست؛ فلان، صیحه ای زد و خرقة تهی کرد و بار هوش در حرم مدهوشان از دوش باز گذاشت... نمی توانستم بفهم!

همبند من این راز را بر من باز کرد. نیکنفسی است با استواری ایمانی به روانی اشگ. از همسرش که سخن می گوید، اشگش روان است؛ از فرزندانش که می گوید،

اشگش روان است؛ هنگامیکه، سه بار در روز، و هربار ساعتی، ختم « اَمَنْ يُجِيب... » را، در پایانِ دومین « چله » برگزار می کند، و به آوای بلند خدا را ندا می دهد، از او داد می خواهد، به او متوسل می شود و توکل می کند، خضوع می گسترد و دعا می خواند، باز اشگش روان است؛ زاری می کند، به زاری زار، و از خلوص دل اشگ می ریزد... گاه آنچنان خالصانه که از مبادای آنجهانی وسوسه ام می دارد تا به « ناخنکی »، با لبخند، از اجرِ ثواب او برای خود توشه ای گیرم.

در این ساعات، من معمولاً کتاب می خوانم یا دراز می کشم و قطب تفکر من از او به تفاوت دو جهان است.

اکنون نیز صدای او از گوشه این خانه کمتر از دو در سه می آید. همه چیز در نظام فکری او به خداوند برمی گردد؛ یا به تفضل و رحمت او، یا به تقدیر و مشیت او - و همه چیز، بدون کوچکترین لغزشی، یا انحرافی، یا حتی برخوردی میان این منطق توحیدی، که کلی است با اجزای همخوان به هم پیوسته، به آسانی توجیه می شود؛ رسیدن یا نرسیدن نامه ای، آمدن یا نیامدن کتابی، یافتن یا نیافتن حتی کبریتی، ماندن یا آزادی، حتی روز و لحظه آن. اما باید هم از خداوند خواست و هم همه چیز را به او وا گذاشت؛ باید همه چیز را به او سپرد و با او در میان گذاشت؛ باید، نیز، عبادتش کرد و بندگی؛ و باید، دست کم برای فراموش نشدن خود در خود، به یادش آورد که سگی « از » درگاه « او در این » گوشه « گرفتار است و - از نیکنفسی - ذکرِ گرفتاریِ آشنایانِ دیگر از بندیان را نیز به آستانِ عرش او برد...»

در کنار آن، ذهنی فهیم و منطقی دارد. از امرای ارشد بوده و درست؛ کارش فنی و دقیق - در واقع نظامی ای که کار آموزشی و علمی - فنی داشته است که در غیر نظام نیز کاربردی انسانی و وسیع دارد. معتقد به کار و پشتکار و برنامه ریزی و آگاه به مسائل عملی است. آمیزه ای از محبت و انگیزه ای از توکل - همیشه، چنانکه می گوید، چنین بوده است؛ و من، در این چند روزه، گفته او را می پذیرم.

صدای نیاز خواهی و زاری اشگریز او، اکنون، از پنجره کوچک اتاقت (قریب شصت در شصت، و در ارتفاعی بالاتر از سر رس) با دعا خوانی بی تضرع و نسبتاً « مکانیکی » دیگری در حیاط، به هم می آمیزد. « دعای توسل » است و بر گردانش: « اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ... »، که در بندهای این زندان زیاد شنیده ام. آهنگی اکنون حتی ضریبی دارد، اما بدون روح، خشک و تک لحن، ملال انگیز و نسبتاً سوهانی.

و در زمینه این دو صدا، آواز سرگردانی است از گلویی تر، موج در چهار سو و پراکنده در چهار گوشه حیاط بیرون: حیاطی که ندیده ام و زندگی - بازار روزگزار بندیان

بندعمومی همسایه نادیده ماست. اثرش اکنون، که نور زلال آفتاب از پنجره کوچک درقاب رفِ روبرو نشسته و میله های پنجره ستوایان خود - را با خطوط سنگین سایه، در بازتاب آینه وار این قاب و قالب، نقش زده است، آن گیرایی را، هرچند، ندارد که گاه به گاه، پاسی دو از شب گذشته، فضا را اشباع می کند. با اینهمه، سوزی است در کلام و جانی در نغمه، با مایه مذهبی: نَعْتِ عَلِيٍّ: توسلی از نوع دیگر، با دستپاچی تحریر و گوشه هایی نمی دانم از شور یا دشتی.

هرچه باشد، شوری باز در دشت گمگشتگی و حیرت، و دشتی بسته در خشک شورِ سیمان و دیوار و سیبهای خار که بلندای بام را در آبی سپهر نقطه می نهد... این صداها و دعاها، از سه سو، با آفتابی که در میله های سایه میان رف در بند آمده است درهم می آمیزد و من، بی غمی تند یا نشاط و یا توسل، آرام درسه گوشه کنار دو دیوار نشسته ام و می گوشم که پرواز آواز را در آن سوی مرز دیوار و پنجره بر بال گوش پی گیرم.

صدا، در مکان و ذهن، سیال است: دور می شود و باز نزدیک؛ گاه کم می شود گو در بُنِ جانت و گاه زنده است گو برخاسته از بُنِ جانت. ارتباط کلام آوازی، در طیران مرغ اندیشه ات، گاه می بُرد و از کلامی تا کلامی خلائی است از معنا بر دوش زمزمه ای به نجوا؛ و باز، آنگاه، ارتباطی بین کلمات می زاید - چون تو از بطن طبیعت - که از ورای کلام می آید و از لفظ و در لفظ نیست: از صوت است و از درون. می توان، این گاه، دریافت که رقت عاطفه راحت به زلالی آب می رسد. گر چه نه دیده به دیده، بلکه در چشمه دل...

در آرامشی بی هدف، که حتی رنگ رضای عرفانی به خود می گیرد، همین چهار دیواری کوچک در لحظه کوچکی از زمان، مبدا و منتهای زندگی می گردد که فراسوی آن همه چیز، در ابر و مهی گنگ و مات، گنج است؛ چنان گو که دنیای آن سوی دیوارها به همین آرامی است - که می دانم نیست؛ و چنان گو که میان درختان شاخه گسترده بر هزاران هلال سفالهای بام همین قُمری می خواند که به تصادف اینجا نیز، پشت همین پنجره لانه کرده است و هر صبح ماده نر را، با صدایی عمیق، می خواند که من حتی آهنگ بقبقو وار آنها حفظ کرده ام: صدایی ریشه دار و فاخر، غرور آمیز و رفیع، صریح و بی حاشیه؛ و چنین به گوشم آوا دارد که آکنده از مایه عشق و غنای آن.

صدای تو را، آنگاه که زنانه ای کامل، در این ابهام می شنوم.

سفر نور

(نامه)

./.../

ساعت الان نزدیک شش و نیم عصر است و من غروب غریب و زیبایی را دقیقی بلند به نظاره خیره نشسته بودم. آفتاب قریب ساعت دو در این اتاق و میانه رختخواب من، با خطی باریک و درخشان و بلند که قسمتی از عرض پتو را در میانه می بُرد، طلوع می کند. آرام آرام، پهنای این خط بر روی تشک می خزد تا به صورت ذوذتقه ای ثلث پایین بستر را، به سوی دری که روبرویم است، بپوشاند.

این شکل هندسی، سه چهار ساعتی، ابتدا بر کف اتاق می خزد و سپس، در درگاهی زیر در، با کمک سایه میله ها، که سطح ذوذتقه را موازی اضلاع پهلویی می بُرد، خود را از در بالا می کشاند. سپس، گوشه ای از آن به گوشه رَفی که روبروی من، در نیم دیگر دیوار و کنار در، به ارتفاع یک متر و نیم از کف، تعبیه شده است، می آویزد و خود را از سطح زیرین رَف به بالا می رساند.

رَف مستطیل است و به جای آنکه در دیوار باشد، بر دیوار است؛ پیش آمدگی، به عرض یک آجر، که یک بدنه آن دیوار پهلویی است و سه بدنه دیگر، به پهنای همین آجر، اضلاع مستطیل را تکمیل می کند؛ مثل قابی برجسته که بر دیوار نشانده باشند، منتهی عمق هر پهلوی قاب حدود بیست سانت. لکه نور، هنگامی که به رَف می رسد، درخشان است و چشم را می زند. شکل آن نیز به مستطیل می گراید. هنگامیکه تمام عمق رَف را می پوشاند، مثل آئینه ایست که رو به نور گرفته باشند؛ نمی دانم ما در زندانیم و پشت میله ها؛ یا خورشید، در این آئینه و سایه میله ها، به بند آمده است.

بازتاب این نور، مثل من، هیچگاه قرار ندارد؛ خود را به دیوار دیگر می کشاند؛ دیوار پهلویی؛ و باز، بر سینه صاف آن، شکل ذوذتقه ای خود را باز می یابد؛ و بر این سطح، به تدریج، از عرض آن کاسته می شود. رو به غروب، از حدود ساعت شش، خط زیرین صفحه نور به سوی خطِ بالا می رود و در این حالت به شکل پنجره های قطاری در می آید، با همان "پرسپکتیو" که در پهندهشت لخت کویر می گذرد. توری سیمی پنجره سلول، در این لحظات آخرین، به صورت خطوط باریک و کشیده، پنجره های قطار را هاشور می زند. قطار دور می شود، پنجره ها باریکتر؛ اولین پنجره کور می شود، دومین باریکتر... تا آخرین آن، که آن نیز، در این غروب غریب/ شگفت، نوربست کور و دور؛ در پشت میله های پنجره - مانند خطوط تازیانه که به تدریج در ذهن محو و کم می شود.

امروز نامه های زندان را نگاه می کردم. یکی از نامه های رسیده « آفتابزده »! بود که از آفتاب و دریا سخن می گفت و به یادم انداخت که برای تو نیز از گردش آفتاب در سلول نوشته بودم. می دانم که نامه ام به تو نرسید اما یادم آمد که در آغاز آن نامه گمشده از محدودیت بیان گفته بودم.

انتخاب نوع مطلب در زندان، طبیعتاً، آزادی در نوشتن را عملاً محدود می کند و شخص، اگر بخواهد تفکر اجتماعی خود را بیان کند، ناچار است - همچنانکه تو در یکی از شعرهایت گفتی - مللی از تمثیل بر آن بکشد. به یادم است، حتی، یکی دو صفحه ای که در این باره نوشته بودم، خود، در پرده ای نازک از ملل بود. گویا نور از آن می گذشت و محتوایش را نشان می داد! چادری نازک بر اندامی برهنه؟ شاید! آفتاب، بر اندامی برهنه، زیباست - به شرط آنکه دیگران آن را ضبط نکنند! در محیطی بسته، ذهن گاهی آفتاب را پی می گرفت و گاهی برهنگی اندامی را از خاطره. در آن نامه، چراغ خورشید بود که زوایای سلول را روشن می کرد؛ و در یادداشتی دیگر - مدتی بعد - اندامی بود که در آفتاب روشن می شد. بگذریم ...

در آن نامه، که به تو نرسید، چراغ سانسور ظاهراً از پرده مللی استعاره گذشت و نامه در شعله چراغ پریر شد! - روماتیسیسم سوزناک!

چلچراغ نور، در آن سلول، آویزی جدا از سقف و دیوار نبود؛ چراغی بود که هیچگاه به سقف نمی رسید و تنها در دل دیوار می درخشید. در گرما و رخوت ساعات اولیه بعدازظهر، آفتاب، از پنجره ای رو به حیاط، به داخل سلول می خزید، اندام درستر خاک و خمیازه می گستراند، بر سطح می لغزید، آرام پنجه بر گوشه ای از دیوار می کشید، بر سینه دیوار تلگژ می یافت، سپس خود را بر لبه رَف می آویخت و چندی در قاب آن می نشست و سرانجام، مغموم، در حاشیه ای از دیوار دیگر، خط به خط و نقطه به نقطه، هیچ می شد.

چراغی بود که می توانستی ذاتش را لمس کنی؛ به اندازه یک نوك انگشت، یک کف دست، یک نیمرخ یا تمام سر و تن. تلفیقی از وجود خود با ورای خود، برشی از سایه در نور، انعکاسی از خاموشی خود در فروغ و خاموشی فروغ از خود.

چراغی که هیچگاه به یک شکل نبود. هندسه نامنظم آن، در آغاز با خطی باریک، از انحناها و زوایای تصادفی پتوی بسترش شکل می گرفت. خطی که به تدریج پهن تر می شد و می توانستی، با صاف کردن پتو، نمایی از مستطیل بدان ببخشی. مستطیلی که هنگام بیرون خزیدن از سطح بستر، بر سطح خاک آلوده آستانه ورودی سلول، به شکلی مبهم از

ذوذقه یا لوزی درمی آمد - گو که اضلاع - ه - ا، با خمیازه ای تدریجی، کج می کرد. گوشه ای از این ذوذقه یا لوزی، دقایقی بعد - پهنکی می شد برای بالا کشیدن خود به دامان دیوار کنار در ورودی.

شکستگی نبش دیوار، خانه خانه های قفسه پای دیوار، دایره کاسه ای که بالای قفسه بود، آنچه در مسیر این مجموعه نور قرار می گرفت، تمام اضلاع لوزی یا ذوذقه یا مستطیل بی نظم پیشین را در هم می ریخت و نقشی تازه بر می انگیخت. اگر به یادم نمی آمد که گفته بودند نباید در آینه بازی کرد، شاید در آینه این نور، با جا به جا کردن پتوی فرش و قفسه وسایل و هر چیز دیگر، ساعتها بازی می کردم. راستی، جنون در بازی آینه است یا حتی در نظاره ای به تفکر؟! انگار که مرز روشنی ندارد!

هر شکل پیشین، هر لحظه، به شکل دیگری می رسید؛ تجزیه می شد. خطوط کف و کفش و در و دیوار و وسائل، جای منشوری را می گرفت که شکل را، به جای نور به هزاران اجزا می شکست؛ طیفی از اشکال بی نام هندسی. عمق خانه قفسه، دسته قاشق، انحنای نمکدان هر یک بعدی به سطح نور می داد. گاه، آنچه می دیدی، نور گسترده بر سطح بود و گاه، در پیروی از اشیا، حجمی سه بعدی. آب از درون ظرف شکل می گیرد؛ آفتاب، بر سطح احجام و از بیرون، بعدی تازه می گرفت؛ ترکیبی از گره و مخروط و هذلولی، جا به جا شکسته از بُرش خطوط، گاه لوله ای و گاه قطاعی.

نفوذ نور در اشیا لایه های چند گانه ای از تداخل اشکال پدید می آورد؛ نوری بر سطح شیشه دوا، نوری در انحنای آن سوی همان شیشه، نوری بر تک تک قرصهای درون آن شیشه؛ یک رشته نور نفوذی، در کوژ و کار و فضای میان آن دو.

حبه ای قند به ذرات درخشان بلور بدل می گشت؛ برخی شفاف، برخی کدر، برخی صیقلی، برخی گداخته؛ هر یک به اندازه نوك سوزن، هر یک دنیایی بزرگ در کوچکی خود. فضا نیز، در حیطه ای میان مرزهای نور، موج می شد. ستاره های غبار، تابنده و نا آرام، در نهادی کوچک شده و « مینیاتوری » از کهکشان، غلیانی داشت بیش از آن سوی ناپیدا. فشردگی و گسترش هستی، در سلولهای جان و سلول مکان - جانی و جهانی در مشت ...

در این دنیای شفاف و فضای اثیری، اشیا واقعت خارجی و فایده ابزاری خود را وامی نهاد و از کار برد جاری خود به بودی متعالی بدل می گشت؛ و زمان نیز، در این زمینه، بعدی تازه می یافت ... از طلوع تا غروب ...

• • •

از لابلای متون

مجددالاسلام کرمانی

و

سفرنامه کلات

آنچه در زیر می آید بخش هایی است از نوشته های احمد مجدالاسلام کرمانی (متولد ۱۲۸۸ قمری - متوفی ۱۳۰۲ شمسی) که از روزنامه نگاران و آزادی خواهان عصر مشروطیت ایران بود. « ندای وطن »، « کشکول »، « الجمال » و « محاکمات » از جمله روزنامه هایی بود که به مدیریت و مشارکت قلمی او منتشر می شد؛ و انتشار روزنامه « ادب » نیز مدتها در عهده او بود.

به دلیل مخالفت های علنی مجدالاسلام علیه حکومت وقت، - ظاهراً به اشاره عین الدوله - مقدمات تبعید او فراهم آمد و در ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۲۴ هجری قمری به اتفاق حسن رشیدیه و میرزا آقا اصفهانی به مشهد و سپس به کلات تبعید گردید.

کتاب خواندنی « سفرنامه کلات، گوشه هایی از تاریخ مشروطیت ایران »، که سالها پیش جزو انتشارات دانشگاه اصفهان منتشر شده است، شرح ماجرای همین تبعید است. گرچه بر زندگی سیاسی مجدالاسلام، نکته ها گرفته اند، اما نوشته های او از جمله منابع دست اول تحقیق درباره تاریخ مشروطه است که متأسفانه چندان مورد بررسی و توجه قرار نگرفته است. یکی از علت های این امر، شاید موانعی باشد که همیشه در سر راه انتشار نوشته های مجدالاسلام وجود داشته است.

کتابهای او با آنکه دو بار در سلسله انتشارات دانشگاه اصفهان چاپ و به تعداد محدودی توزیع شد، اما هم در رژیم گذشته و هم در رژیم کنونی، از توزیع مجدد آنها جلوگیری شده است.

این کتاب ها که سالها در انبار انتشارات دانشگاه اصفهان خاک می خورد، بعد از

انقلاب - به خیال آنکه هر کتابی « که طاغوت ممنوع کرده است، لابد [کتاب] خوبی است» و به نفع اسلام - برای مدتی کوتاه اجازه توزیع یافت، اما چند صباحی نگذشت که رندان دریافتند، چه چیز از زیر دستشان در رفته است و دوباره از توزیع آن جلوگیری کردند.

از آنجا که این نوشته ها به ندرت در دسترس افراد است، برآن شدیم، بخش هایی از مطالب آن را که خواندنی تر یافته ایم در « فصل کتاب » نقل کنیم.

« تاریخ انحطاط مجلس » با عنوان فرعی « فصلی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران » یکی از دو کتاب « مجدالاسلام » است که به همت آقای محمود خلیل پور نخستین بار در سال ۱۳۵۱ جز انتشارات دانشگاه اصفهان منتشر شده است.

« وضع رعایا در ایران » و « رقابت دو برادر » عنوان دو مطلبی است که از چاپ دوم این کتاب (چاپ ۱۳۵۶) برگزیده ایم. پیش از « رقابت دو برادر » توضیحاتی چند در کتاب آمده است که بخش هایی از آن را نیز، در جهت تکمیل مطلب، آورده ایم. نخستین مطلب از صفحات ۱۱۵ تا ۱۱۸ کتاب برگرفته شده است. « رقابت دو برادر » و مطلب توضیحی ای که پیش از آن آمده است - تماماً از صفحات ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹ و ۲۰۰ چاپ دوم کتاب نقل شده است.

امیدواریم، این فصل سرآغازی باشد تا خوانندگان نکته یاب « فصل کتاب » اگر در مطالعاتشان به مطالب درخور توجه در متون دست یافتند، آنها را، با مشخصات کامل کتابشناسی، برای چاپ در اختیار ما بگذارند تا در همین بخش (از لابلای متون) به نام خودشان چاپ شود.

وضع رعایا در ایران

هرچند بسط در این مقال تقریباً خارج از وظیفه این کتاب است ولی چون به این مقام رسیده ایم برای اثبات مطالب مهمه خود ناچاریم که یک مثال تاریخی ایراد نمائیم تا هرکسی این روزنامه را میخواند که آنچه درباره مظلومیت رعایا نگاشته ام بداند مبنی بر اغراق نبوده است و این طایفه بقدری در ایران خار و ذلیل هستند که تمام طبقات حتی کسبه به آنها اذیت و استهزا می نمایند؛ و حال آنکه حیات عمرانی تمام طبقات بدست رعایا و تمام ماکولات و مشروبات و تمام مواد منسوجه حاصل دست رنج این بیچارگان است و بایستی تمام طبقات نهایت رعایت و محبت را درباره آنها داشته باشند و همیشه آنها را تشویق کنند که دلشان گرم شده، بهتر و بیشتر بکار کشت و زرع پردازند. باری حالا آن حکایتی را که من باب مثال و نمونه مینگاریم و سند روایت که در نزد بنده کمال اعتبار را دارد درج می نمایم.

وزیر اکرم میرزا صالح خان پسر حاجی کلانتر تبریزی که شهرت نجابت خانواده اش در تمام ایران منتشر است و فعلاً بجرم مشروطه خواهی و تهمت اینکه در روز ۲۲ جمادی

در واقعه توپ بستن بمجلس از خانه اش تفنگ انداخته اند و دو نفر قزاق کشته اند بعد از آنکه خانه اش را بکلی غارت کردند و سردر خانه که ملک بانوی عظمی بود به توپ بستند، مفضوب دربار شده و ناچار بخانه سپهسالار پناهنده گشته و در آنجا متحصن است برای خود بنده نقل می کرد که:

« در تاریخی که مشارالیه حکومت قزوین داشت در حدود سه هزار و سیصد و بیست و دو، بسته امانتی از کارگزاران پست در راه قزوین مفقود شده و آن بسته متعلق بوده است بیکی از تبعه خارجه و از طهران برحکومت سخت گرفته و مطالبه امانت مفقوده را نموده اند وزیر اکرم هم بقدر مقدور تفحص کرده و نیافته و ناچار در اینموقع که مال مفقوده از تبعه خارجه بوده حتماً حاکم محل باید از عهده غرامت برآید و او هم غرامت را پرداخته و از خیال پیدا شدن آن مال منصرف بوده، یک وقتی باو راپورت داده اند که در فلان قریه چنین بسته ای پیدا شده. وزیر اکرم امیر اصلانخان رئیس قزاقهای مقیم و ساخلو قزوین را مأمور مینماید که برود در آن محل و آن بسته را پیدا کرده بیاورد. مأمور مزبور هم سوار شده میرود، شب بواسطه شدت سردی هوا ناچار میشود که در یکی از دهات بین راه بماند و صبح بطرف مقصد برود و حسب الرسم و معمول مأمور دیوانی در هر نقطه که بخواهد بماند اهل ده مجبورند که از او پذیرائی کنند و آذوقه برای خودش و علوفه برای مال سواریش حاضر نمایند و اطاق و بالا پوش مناسب برای او حاضر کنند. بنابراین مأمور مزبور بخانه کدخدای آن ده نازل شده، خود کدخدا حاضر نبود. کسان کدخدا فوراً چراغ حاضر کرده مال او را بطویل و خودش را باطاقی گرم راهنمایی کرده اند و گویا اطاق آن خانه منحصر بیک اطاق بوده، که عیال صاحب خانه هم در همان اطاق زیر کرسی خوابیده بوده و چون برای تشریفات مأمور برنخاسته بر او معلوم شده که این زن ناخوش و از صدای طفل کوچکی که در پهلوی او بوده واضح شده که این زن تازه زانیده و فعلاً در بستر بیماری است. باری سرکار مأمور در گوشه ای از آن اطاق در پهلوی بخاری نشسته و چای و شام صرف نموده مهیای خواب شده و در کنار همان کرسی خوابگاهی برایش ترتیب داده بیرون رفتند. بعد از آنکه در خوابگاه استقرار یافته و خیال داشته که چشم بهم بگذارد، ملتفت میشود که زن مریضه با نهایت ضعف و انکسار برخاسته و آهسته آهسته خود را بخوابگاه مأمور میکشاند و در جلو او خود را بزمین انداخته میخوابد، در حالتیکه پشت خود را بطرف مأمور مینماید. شخص مأمور از این حرکت متعجب میشود و این اعمال را حمل بر جنون ضعیفه مینماید و خیال میکند آنها را که در بیرون، در اطاق دیگری هستند صدا کند و فوراً برمیخیزد که بطرف در برود. ضعیفه دست میکند دامان او را گرفته و زار و زار گریه مینماید بطوریکه دل چون سنگ مأمور

دیوان برحال او میسوزد و متأثر میشود و همچو حدس میزند که این دردی، مطلبی، تظلمی دارد که باو پناه آورده؛ لهذا قدری ضعیفه را تسلیم میدهد و اظهار مهربانی میکند و از او میپرسد چرا گریه میکنی؟ مگر چه شده؟ ضعیفه تا مدتی از شدت ترس میلرزیده و متصل اشگ میباریده و زبانش را یارای تکلم نبوده و بالاخره بعد از آنکه مأمور فوق العاده اظهار مهربانی مینماید؛ جرئت حرف زدن پیدا کرده و اولین کلمه اش این بوده که سرکار مأمور والله بالله تالله ناخوشم و چند روز است زائیده ام و از آنطرف ممکن نمیشود امشب برای رضای خدا از تقصیر من بگذرید و مرا تصدق سر عیال و اطفال خودتان آزاد فرمائید. مأمور از این کلمات چیزی نمیفهمد و مجدداً برجنون او یقین میکند و اراده میکند که برخاسته اهل خانه را صداکند؛ ضعیفه بگمانش که میخواهد برخیزد و قداره یا تازیانه و یا چوب خود را برداشته و او را تنبیه کند؛ مجدداً بدامان او آویخته و مثل ابر بهاری اشگ میریزد. مجلاً تا مدتی هی مأمور از او میپرسد و او بکلمات بریده بریده جواب میدهد و مأمور اظهار عدم ادراک و اطلاع مینماید. یقوتی ضعیفه استنباط میکند که مأمور ابدأ در خیال اذیت او نیست و واقعاً مطالب او را نمیفهمد. آنوقت قدری جرئت پیدا کرده مطلب را علناً باو گفته و از گریه مأمور در موقع استماع بکلی مطمئن شده که این مأمور غیر از سایرین است و بآن درجه وحشی گری نرسیده.

وزیر اکرم این حکایت خیلی مختصر را تقریباً در ظرف دو ساعت برای نگارنده نقل کرد؛ چرا که در هر جمله ای که ادا می کرد گریه راه گلوش را میگرفت و نمیتوانست تکلم کند، تا آنکه قدری گریه می کرد و جمله دیگر میگفت و بنده هم بقدر دو ساعت این چند سطر را نوشتم...

رقابت دو برادر

توضیح آنکه اغلب از آقایان علمای بلاد ایران، برای کسب شهرت و تکمیل ریاست و اظهار قدرت در اجرای حدود شرعیه، از قبیل حد شارب و زانی و قتل نفس بایها و سایر فرق که آنها را کافر میدانند، اصراری فوق العاده دارند و این مطلب را از لوازم و آثار اجتهاد و حیات خاصه نایب امام می شمارند و هر یک از مجتهدین که با اجرای حدود موفق شود در مرکز خودش حتماً شخص اول و مطاع کل و مرجع عامه خواهد بود و مردم هم عموماً چنین ملاتی را پرستش خواهند کرد. مثلاً مرحوم حاجی سید محمد باقر شفتی رشتی که در اواخر عهد سلطنت فتحعلی شاه در اصفهان مرجع عامه اهالی ایران بود، فقط جهت اشتهاش در ایران و افتخارش بر دیگران این بوده که در قتل نفوس که شرعاً

محکوم بقتل بوده اند فوق العاده اهتمام میفرموده، چنانکه هنوز قبرستانی که در نزدیکی خانه او واقع است و محل دفن اجساد مقتولین ایشان است، در اصفهان موجود و مرسوم به قبله دعا است و از قرار ثبت صحیحی که در خانواده او باقی است قریب هشتاد نفر بدست مبارک آقا از قید زندگانی رسته اند و ریاست و مطاعیت او بجائی رسید که خانه اش ملجاء و پناه امثال شاهزاده سیف الدوله و عبدالله خان امین الدوله شد و از پولهاییکه امین الدوله در محضر مبارک آقا سپرده بود مسجدی بسیار عالی در محله بید آباد اصفهان بنا فرمودند که هنوز هم معروف است بمسجد سید و معروف است که وقتی که امین الدوله مطالبه پولهای خود را کرد جواب شنید که صرف بنای مسجد شده است. عرض کرد من این وجوه را ذخیره ایام نکبت و بدبختی و خانه نشینی خود کرده بودم و امروز محتاج شده ام. در جواب فرمودند ایام بدبختی تو بعد از مرگ است و من آن پولها را ذخیره آخرت تو کرده ام و قصه خرقة مروارید دوزی گرانهای سیف الدوله که در محضر مبارک امانت سپرده بود و امثال آن حکایات که در اصفهان مشهور است مربوط بکتاب ما نیست. مرحوم حاجی محمد ابراهیم مجتهد کلباسی که معاصر مرحوم سید و از فحول علمای شیعه بود با آن همه مقامات علم و زهد بهمین ملاحظه زیر دست سید واقع شده بود چرا که حاجی فتوایش بر این بود که در غیبت امام علیه السلام اجرای حدود حرام است و قائل بولایت عامه و نیابت مطلقه مجتهدین از امام نبود و جمهوری از ققهای عظام بهمین عقیده بوده اند و فقط برای مجتهدین، اقدام در تقریرات را جایز شمرده اند ولی فرزند مرحوم حاجی آقا محمد مهدی که داماد مرحوم سید بوده است برحسب مصلحت وقت از مسلك پدر اعراض نموده مسلك پدر زن را پذیرفته و در اجرای حدود اصراری داشت.

یقوتی شخصی را که شرب خمر کرده بود نزد او آوردند و او حکم با اجرای حد شرب فرمود و هشتاد تازیانه بر شخص شارب زدند. بعد آقا، محمد ربیع نوکر محرم خود را فرستاد که برود در میان محلات شهر و آنچه مردم نسبت باین کار آقا در میان خودشان مذاکره میکنند استماع نموده خبر بیاورد و مقصود آقا این بود که اگر مردم از این عمل او تمجید میکنند او را پیروی کند و هر روز حد بزند و اگر بد میگویند صرف نظر فرماید تا مردم از او راضی باشند. فرستاده آقا برگشت و راست یا دروغ گفت عموم مردم مداحی و تمجید مینمایند، بلکه خدای را شکر و ستایش میکنند که حضرت حجت الاسلام بجای مرحوم حجت الاسلام (یعنی مرحوم سید محمد باقر که در اصفهان حجت الاسلام علی الطلاق او است) نشسته اند و حد خدا را جاری فرموده اند. آقای بزرگوار از شنیدن این کلام بوجد آمده در حضور تمام حاضرین فرمودند انشاءالله

تعالی آدم هم خواهم کشت، یعنی حد قتل هم جاری خواهم کرد، تا بهمان مقام حجت الاسلام برسیم و از غرایب اتفاقات آنکه مرحوم حاجی سید اسدالله پسر بزرگ حاجی سید محمد باقر با آنکه سالها در اصفهان بجای پدر ریاست داشت و مرجع عامه مسلمین بود ابدأ حد نزد بلکه يك سيلی هم بروی کسی نزد...

...حالت مرحوم حاجی سیداسدالله رضوان الله علیه را نوشتیم که چه قسم بوده ولی برادرزاده های او که الآن در اصفهان صاحب محراب و مسند هستند، برخلاف سیلقه او رفتار می کنند و متصل در مقام اجراء حدود هستند و مخصوصاً در ایام توقف بنده در اصفهان هردو برادر آقا حسن و آقا محمد با یکدیگر در اینکار رقابت بخرج میدادند و شخصی از محله بید آباد معروف بحسین تریاکی مورد رقابت آنها واقع شده بود چه ابتدائاً آقا حسن او را کشف نموده بود که هروقت سرکار آقا مایل میشد که برای تحصیل اعتبار اجرای حدی بنماید، محرمانه پنج تومان بحسین تریاکی میدادند و مشارالیه دوسه گیلانی عرق میخورد و اطراف خانه آقا میگشت و بدمستی میکرد، اجزای آقا او را گرفتار نموده بحضور می بردند و علی الرسم شب او را حبس میکردند و فردا صبح در تمام محله خبر میدادند که امروز در محضر آقا اجرای حد شرعی میشود مردم ولگرد بیکار هم اجتماع مینمودند و سرکار آقا در صدر مجلس مینشست و اول قدری نصیحت بشارب میفرمودند، بعد اجزاء او را برهنه نموده هشتاد تازیانه بار میزدند آنوقت شخص آقا قدری از ترس عذاب آخرت گریه میکردند و آیات غضب و عذاب قرائت میفرمودند حاضرین هم رقت مینمودند. بعد محدود علیه را توبه میدادند و مردم هم با او همراهی کرده برحسب تلقین آقا زاده صیغه توبه با نهایت غلظت قرائت میشد آنوقت مردم متفرق میشدند و حسین تریاکی هم بمنزلش میرفت. برادر کوچکتر بر برادر بزرگتر حسد میبرد که چرا او نمیتواند چنین حوزة تشکیل دهد، لهذا در مقام برآمد و حسین تریاکی را احضار نمود و خواست در همان مبلغ قرار عمل را با او بدهد، اما حسین تریاکی بخوبی میدانست که ثروت آقا زاده کوچکتر بواسطه عیالش زیادتر از آقا زاده بزرگتر است بعلاوه میل او هم بحد زدن بیشتر است. لهذا در کمال سختی ایستادگی کرده تا آنکه مبلغ را بده تومان رسانید و بدون آنکه برادر بزرگتر مستحضر شود قرار ختم عمل را بشب جمعه دادند که بالنسبه بسایر شبها جمعیت مردم در مسجد بیشتر است و صبح جمعه هم آدم بی کار برای تماشا زیادتر از سایر ایام هفته پیدا میشود و حسین مزبور علی الرسم شراب وافری خورد و عریده هم کشید و گرفتار گردید. آقا حسن معمولاً شبهای جمعه را مثل سایر علما و زهاد اصفهان به تخته فولاد میرفت که شب را بیتوته کند و دعای کمیل بخواند. لهذا از این واقعه مستحضر نشد. صبح که بشهر آمده بطرف خانه

میرفت ازدحام غریبی در کوچه و معبر دید. از سبب واقعه پرسید، جواب شنید که يك نفر شرب خمر کرده و گرفتار شده. مشارالیه با نهایت عجله خود را رسانید که بعات معهوده حد شرعی را با آداب مرقومه جاری سازد. همینکه وارد دیوانخانه شد صدای تازیانه را شنید. اول فوق العاده مضطرب شد بلکه برجای خود خشکید. ولی بعد از لحظه ای صدای ناله حسین را شنید و دانست که برادر کوچک راه کار را پیدا کرده. دیگر طاقت نیاورده و خود را باندرون رسانیده بر بدبختی خودش گریه میکرد و بعدها هرچه خواست حسین را در پنج تومان راضی کند ممکن نشد و صریحاً جواب داد از ده تومان يك پول کمتر باشد قبول نخواهم کرد. اما از انصاف نگذریم، در این سنوات اخیره پسر همان حاجی سید اسدالله از نجف اشرف باصفهان آمده و با آنکه اسمش مطابق است با اسم جدش مرحوم حاجی سید محمدباقر آقا رشتی، بعینه مثل مرحوم پدرش است خداوند توفیقش بدهد که عالی بی غرض است.

فعالیت خود را آغاز کند.

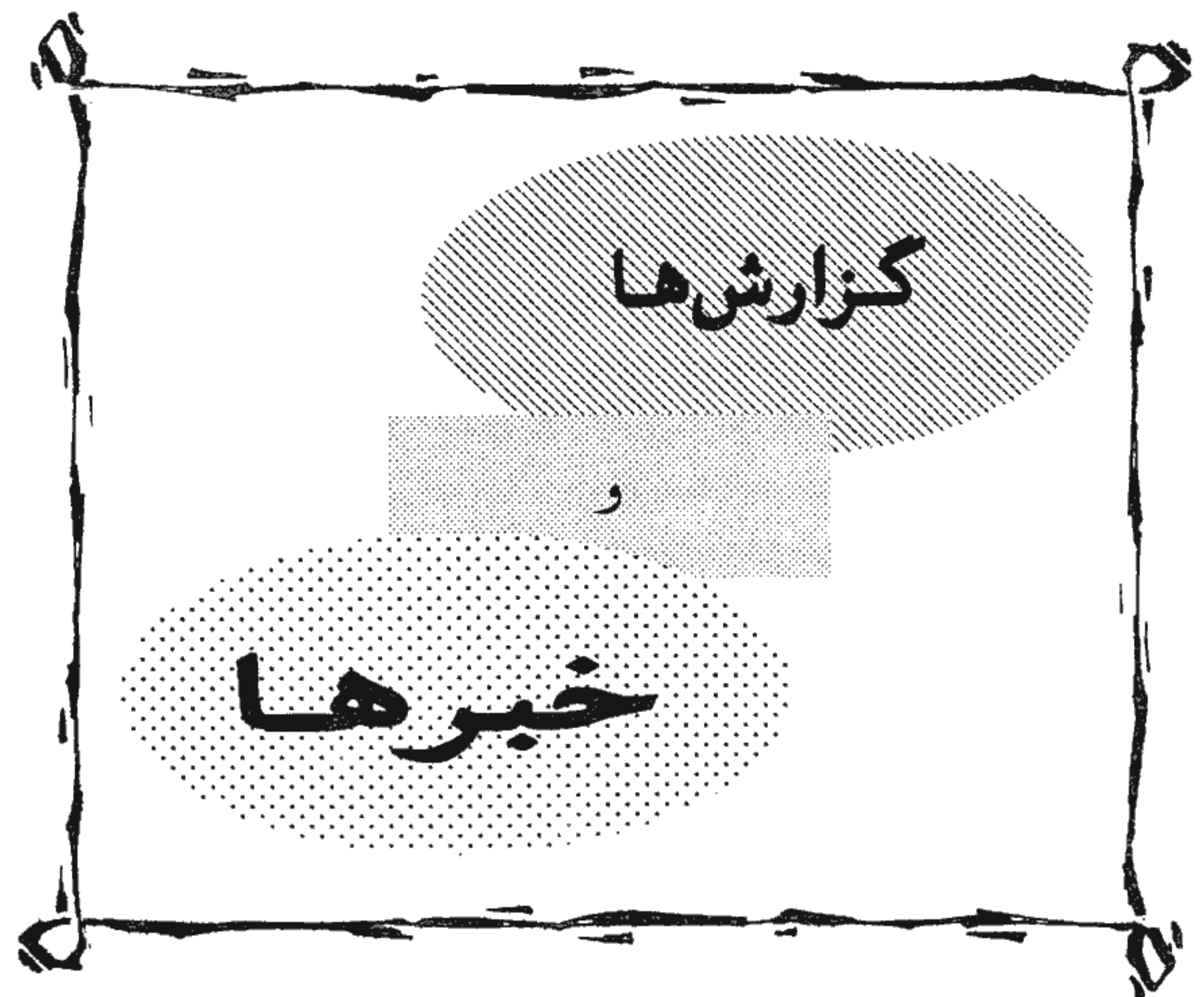
مرکز به امید چاره اندیشی و پاسخ گفتن به برخی از اصلی ترین کمبودها و نیازهای فرهنگی جامعه ایرانی در خارج کشور شکل گرفت. بسیاری از روشنفکران و پژوهشگران و هنرمندان ایرانی در این سالها جلای وطن کردند و شمار چشم گیری از آنان بخاطر دشواری های گوناگون زیستن در سرزمینی نا آشنا و نیز فقدان امکانات و فضای فرهنگی دلخواه، رشته فعالیت فکری و فرهنگی شان گسیخته شده است. و آنان که می کوشند پایداری کنند و با همه صعوبت، درکار خویش بمانند، اغلب از وسایل و ابزار آشنای کار خود محروم اند.

کوشش ما در فراهم آوردن مجموعه اسناد ایرانی نخستین گام مرکز در راه جبران این نقیصه بوده است. ویژگی این اسناد پیوند آنان با تحولات و رویدادهای ایران امروز و دامنه تاریخی آنهاست.

آنچه تاکنون فراهم آمده، از این قرار است:

۱- مجموعه اسناد دهقانی - شامل: تک نگاری ها، رسالات و گزارش های پژوهشگران ایرانی پیرامون جامعه روستایی و عشایری ایران طی سالهای ۱۲۴۱/۱۹۶۲ (اصلاحات ارضی) تا ۱۲۶۶/۱۹۸۷. این مجموعه مشتمل بر ۲۰۹ مجلد و نزدیک به ۲۶۰۰۰ صفحه است که اکثر قریب به اتفاق آنها در چهارچوب موسسات و بخش های پژوهشی سازمان های ایرانی نگاشته شده و نشر محدود داشته اند؛ کتاب های کثیرالانتشار و دسترس پذیر از این مجموعه حذف شده اند. تا آنجا که ما میدانیم این اسناد تاکنون در هیچ کجا بدین صورت فراهم نیامده اند. امتیاز این مجموعه بویژه در پژوهش هایی است که مناسبات زمین داری و مسائل روستایی و عشایری ایران را طی ۲۵ سال از نخستین اصلاحات ارضی شاه تا تحولات ارضی بعد از انقلاب، با مشاهده و سنجش مستقیم بررسی کرده اند. این مجموعه هم چنین از لحاظ شناختن و نمایاندن سهم پژوهشگران ایرانی در جامعه شناسی روستایی و عشایری ایران درخور توجه است. کتابشناسی اسناد دهقانی به سه زبان فارسی، فرانسوی و انگلیسی تدوین شده است.

۲- مجموعه مطالعات حاشیه نشینی در ایران - شامل بررسی ها و گزارش های تحلیلی درباره شهرهای مهاجر پذیر ایران طی سالهای ۵۲-۱۲۵۰/۷۴-۱۹۷۱. سالهائی که بدلیل افزایش در آمد نفتی و اثرات آن، مهاجرت روستائیان به شهرها شتابی عظیم گرفت. در این مجموعه وضع اجتماعی و اقتصادی خانوارهای حاشیه نشین و دلایل مهاجرت و چگونگی زندگیشان بررسی شده است. این مجموعه نیز کار پژوهشگران ایرانی است و مانند مجموعه پیشین انتشار عام نیافته است.



گزارشی درباره

مرکز اسناد و پژوهش های ایرانی

و کارنامه آن

از چندی پیش، خبر شدیم که در زمینه گردآوری، تحقیق و بررسی متون و منابع فرهنگ ایران، مرکزی در پاریس دایر شده است. به همین جهت در پی آن برآمدیم تا گزارشی از فعالیت های این مرکز به دست دهیم. از سفری که یکی از پایه گذاران و مستولان فعال مرکز، محقق ارجمند آقای امیر هوشنگ کشاورز، به لندن داشت؛ استفاده کردیم و از ایشان خواستیم تا گزارشی جامع درباره فعالیت های مرکز، برای «فصل کتاب» تهیه کنند. آنچه در زیر می آید، گزارشی است که مرکز در اختیار ما قرار داده است.

مرکز اسناد و پژوهش های ایرانی با همفکری و همکاری تنی چند از پژوهشگران ایرانی در فرانسه پایه گذاری شد و بعنوان انجمنی فرهنگی، مستقل و غیر انتفاعی در هفدهم اسفند ۱۲۶۵/هشتم مارس ۱۹۸۶ در پاریس به ثبت رسید. اکنون پس از گذشت دو سال که مرکز در کار تدارک و گردآوری اسناد و مدارک مورد نظر خویش بوده است، امیدوار است بتواند با آنچه فراهم آورده است و گزارش اجمالی آن را پیش رو دارید

۲- مجموعه آمار و اقتصاد و توسعه - شامل برگزیده بخش بزرگی از انتشارات مرکز آمار ایران و پاره ای از نشریات بانک مرکز و نیز مطالعات و بررسی ها و گزارش هائی است پیرامون برنامه ریزی کشوری و منطقه ای و تنگناها و ساختارهای آن، پیش و پس از انقلاب.

داده های این مجموعه میتواند برای مطالعات اجتماعی و اقتصادی گوناگون بکار پژوهشگران و دانشجویان بیاید.

۴- مجموعه اسناد جنبش مذهبی در ایران - شامل اعلامیه ها و نشریات سازمانهای مذهبی سنتی و نیز رسالات و گزارش هائی در مبانی دینی انقلاب در ایران و نقش مذهب و روحانیت در تحولات تاریخ معاصر ایران. این مجموعه بطور عمده به سالهای ۱۳۴۲/۱۳۴۳ تاکنون مربوط است.

۵- مجموعه اسناد جنبش ملی در ایران - مشتمل بر پاره ای اسناد و مدارک مربوط به « نهضت ملی ایران » و سازمان های وابسته به آن مثل جبهه ملی از آغاز شکل گیری و بخش اعظم اسناد و مدارک بر جای مانده از « نهضت مقاومت ملی » سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۶/۱۳۵۷-۱۳۵۲ و نیز کلیه اعلامیه ها و نشریات « نهضت آزادی ایران » پس از انقلاب میباشد.

۶- مجموعه اسناد جنبش چپ در ایران - در این مجموعه شمار قابل ملاحظه ای از نشریات و ارگانهای سازمانهای چپ مخالف رژیم سابق در اوایل سالهای آن و نیز نخستین سالهای پس از انقلاب که در خارج از کشور منتشر شده اند، گردآوری شده است. کار طبقه بندی و تنظیم این اسناد در دست انجام است.

۷- مجموعه اسناد شفاهی - شامل نوار سخن رانی ها و میزگرد ها و مباحثاتی است که از سوی مجامع ایرانی در خارج کشور برگزار شده اند و نیز مصاحبه هائی که مرکز درباره برخی از نهادهای سنتی جامعه ایران مانند بازار و اصناف و نقش سیاسی آنان در تحولات اجتماعی و مناسبات متقابل میان آنها و روحانیت با بعضی کسان که خود در این گونه تجربه ها درگیر بوده اند و اطلاعات دست اول از آن دارند انجام داده است.

۸- مجموعه روزنامه های کثیرالانتشار داخلی - شامل دوره روزنامه های کیهان و اطلاعات از دیماه ۱۳۵۷/۱۳۷۸ تا پایان سال ۱۳۶۰/۱۳۸۱. به یاری این مجموعه می توان حوادث دوران انقلاب را تا سه سال پس از آن روزانه دنبال کرد.

۹- مجموعه مجلات، گاهنامه ها و فصلنامه های فارسی خارج از کشور - مرکز برای آنکه تصویری از تلاش های فرهنگی ایرانیان در این سالهای مهاجرت بدست دهد و افق ها و دیدگاههای فکری آنان را بازنمایاند، کوشیده است تمامی مجلات فارسی زبان منتشر شده در خارج کشور را که به دوران پس از انقلاب مربوط اند گردآورد؛ و تاکنون توانسته است

به ۸۶ دوره مجله فارسی دست یابد که دوسوم آنها بطور کامل از نخستین شماره به بعد و بقیه با کمبودهائی در مرکز موجود هستند. به احتمال قریب به یقین این مجموعه تمامی مجلات فارسی خارج کشور را در این دوره دربر می گیرد. کار تدوین نام و نشان این مجلات همراه با فهرست مقالات هر يك از شماره ها به پایان آمده و اینك قابل انتشار است. شمار مقالات به چیزی بیش از ۸۰۰۰ سر می زند که بیشتر به مقولاتی مانند انقلاب ایران، دموکراسی، جنبش چپ، زنان و روشنفکران اختصاص دارند. مرکز اینك در کار انتخاب و انتشار موضوعی پاره ای از این مقالات است.

افزون بر مجموعه های یاد شده، کوشیده ایم در حدود امکان کتاب های مرجع و منابع تاریخ و ادبیات و فرهنگ های معتبر را نیز گرد آوریم و بخش تاریخ معاصر را با سرگذشت نامه ها و خاطرات رجال سیاسی پیش و کم تکمیل کنیم.

مرکز از همان آغاز شکل گیری در این اندیشه بود که در کنار کار گردآوری اسناد و مدارک و با پایان بردن نخستین مراحل آن، امکاناتی فراهم آورد که بتواند به نشر و تدوین پژوهش های ایرانی یاری رساند و خود نیز بطور مستقل در این زمینه کار کند. از این رو کوشید تا طرح چند پژوهش را پیش نهد و به سامان آورد. در این طرح ها « قدرت و ساختارهای ایلی در ایران »، « مسأله خود مختاری »، « جنبش ملی در سالهای ۴۰ » و « قبیله و مذهب » بررسی و شکافته می شوند.

اینك در فکر آنیم که کتابخانه ای برپا داریم که در آن دسترسی بهنگام به آثار و منابع دلخواه برای همگان میسر باشد و خواهیم کوشید در صورت امکان فهرست تازه ترین انتشارات فارسی و غیر فارسی مربوط به ایران را بطور منظم نشر دهیم و نیز در پدید آوردن فضای فرهنگی باروری که در آن تبادل اندیشه و شناخت و نشر آگاهی به آزادی جریان داشته باشد، سهم خویش را ادا کنیم.

ما آنچه در مضاعف و توان داشتیم کرده ایم. مشکلات کار بادست تهی برکسی پوشیده نیست. پشتوانه ماندگاری ما یاری یکایک شماست. از همه دوستان و یارانی که تاکنون با مهر و یابوری خود دلگرممان کرده اند و نیز آنان که وعده کرده اند در آینده بخشی از وقت و توان و آثار گردآورده خویش را به مرکز بسپارند پیشاپیش سپاسگزاریم. و سر افزایم که تنی چند از ارجمندترین پژوهشگران و اندیشمندان، به مرکز نوید یاری و همکاری داده اند.

۲۵ تیرماه ۱۳۶۷/۲۱ ژوئیه ۱۳۸۸

فصل کتاب، با تشکر از محقق ارجمند آقای امیر هوشنگ کشاورز، قسمت هایی از بخش اول فهرست موضوعی « منابع روستایی » را در این شماره منتشر می کند و باقیمانده

این فهرست و فهرست های دیگر را در شماره های بعد انتشار خواهد داد.
باشد که کار ارزشمند « مرکز اسناد و پژوهش های ایرانی » در جمع آوری منابع و
مآخذ که شرط اولیه تحقیق است همچنان استمرار یابد و مورد استفاده پژوهشگران ایرانی
قرار گیرد.

فهرست کتاب ها، تک نگاری ها، رسالات و گزارش های

پژوهشگران ایرانی

پیرامون

جامعه روستایی و عشایری ایران

A BIBLIOGRAPHICAL PRESENTATION

OF

BOOKS, MONOGRAPHS, PAPERS AND REPORTS

ON

RURAL AND TRIBAL COMMUNITIES IN IRAN

WRITTEN BY IRANIAN SCHOLARS

CONTENTS:

فهرست موضوع:

I- ITEMS ON RURAL MATTERS

قسمت اول: منابع روستایی

II- ITEMS ON TRIBAL MATTERS

قسمت دوم: منابع عشایری

III- STATISTICS AND ECONOMICS

قسمت سوم: آمار و اقتصاد

۱- اپت لند، کرنلیس و عزیز رخس خورشید. « تحقیق در وضع اجتماعی لیموچا ». تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۲۲+۲۴+۱۴ص. پبلی کپی. ۱۲۴۱.

1- OP'T LAND, K. and M. Rakhsh_Khurshid. " A study of social condition in LIMOUCHA". Tehran, Tehran University, Institute for Social Studies and Research (I.S.S.R.), 1962, poly copy.

۲- اداره کل اقتصاد کشاورزی. « اوضاع اقتصاد کشاورزی کشور، سال ۱۳۶۰ ». تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۱، ۱۶ص. پبلی کپی.

2 - "Situation of agricultural economy of Iran in 1981". Tehran, Ministry of Agriculture (M.A.), 1982, 96P. poly copy.

۲- اداره کل اقتصاد کشاورزی. « بررسی محور بودن کشاورزی با اولویت به بخش کشاورزی ». تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصادی کشاورزی، ۱۳۶۲، ۱ص. پبلی کپی.

3 - " On the priority of agricultural sector". Tehran, M.A., 1983, 9P. poly copy-

۴- ازکیا، مصطفی. « ابرود، دهکده ای از تربت حیدریه ». تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، ۱۶۸ص. پبلی کپی.

4 - AZKIA, M. "Abrood, a village of Torbat-e-Heydaryeh". Tehran, I.S.S.R., 1971, 168P. poly copy.

۵- ازکیا، مصطفی. « سمرقاه، دهکده ای از تربت جام ». تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۵۲، ۱۶۲ص. پبلی کپی.

5 - AZKIA, M. " Samarghah, a village of Torbat=e-Jam". Tehran, I.S.S.R., 1973, 163P. poly copy.

۶- ازکیا، مصطفی. « منوگرانی حاجی آباد (ضمیمه بررسی اقتصادی و اجتماعی روستاهای بیرجند) ». تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴، ۱۹۵ص. پبلی کپی.

6 - AZKIA, M. " Haji-Abad, a village monograph (An annex to the sicio-economic study of Birgand's villages)". Tehran, I.S.S.R., 1976, 159P. poly copy.

۷- ازکیا، مصطفی. « شرکت سهامی زراعی درگزین (همدان) ». تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۵۰، ۲۶۷ص. پبلی کپی.

7 - AZKIA, M. "Farming cooperation of Dar-Gazin (Hamadan)". Tehran, I.S.S.R., 1971, 267P. poly copy.

۸- ازکیا، مصطفی. « بررسی مختصر اصلاحات ارضی و سیاستهای توسعه روستایی در

I.S.S.R., 1966, 102P. poly copy.

- ۱۵- امینی، سیاوش و دیگران.
 * گزارش دهستان سرخه *. تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۲، ۹۲ص. پلی کپی.
- 15 - AMINI,S. & Others. " A report on Dehestan-e=Sorkh". Tehran, M.A., 1984, 93P. poly copy.
- ۱۶- انوشیروانی، احمد و ابوالفضل دانایی. * بررسی اقتصادی و ارزشیابی فعالیتهای شرکت سهامی زراعی روانسر *. تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۵۷، ۴۲+۲ص. پلی کپی
- 16 - ANOSHIRVANI,A. & A.Danaei. " An economic survey and evaluation of Ravansar agricultural corporation". Tehran, M.A., 1978, 43+3P. poly copy.
- ۱۷- انوشیروانی، احمد و دیگران. * بررسی تعاونیهای تولید روستایی ابقا شده در استان اصفهان *. تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۴، ۲۲ص. پلی کپی.
- 17 - ANOSHIRVANI,A. & Others. " A survey of rural co_operatives of production in Esphahan". Tehran, M.A., 1985, 32P. poly copy.
- ۱۸- انوشیروانی، احمد و دیگران. * نگرشی بر زراعت های جمعی دشت ارزوئیه (بافت - کرمان *. تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۱، ۱۵۶ص. پلی کپی.
- 18 - ANOSHIRVANI,A. & Others. " Some comments on the collective cultivation in Dasht-e Orzouiyeh. (Kerman) region". Tehran, M.A., 1982, 156P. Poly copy.
- ۱۹- ایزدی، کاظم. * بررسی علایق کودکان و نوجوانان روستایی و شهری ۹ الی ۱۸ ساله به کتاب خواندن و منشاء آن *. تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۵۹، پلی کپی.
- 19 - IZADI,K. " A study on attitudes of rural and urban children and adults towards book-reading ". Tehran, M.A., 1980, poly copy.

دوره ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ (مقاله) . تهران .

- 8 - AZKIA,M. ' A brief analysis of land reform and agrarian development policies between 1961 and 1978 ". Tehran
- ۹- اسکالاتی، ناصر و زهره کسانی. * گزارش اجمالی مسائل کشاورزی و روستایی استان تهران (شهرستان ری) ۱۳۶۵ *. تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۵، ۱۸+۸ص. پلی کپی.
- 9 - ESKALAIE,N. & Z.Kassaie. " A brief report on the agricultural and rural problems of Tehran province". Tehran, M.A., 1986, 18+8P. poly copy.
- ۱۰- اسکالاتی، ناصر. * کلیاتی در باره مکانیزم و کاربرد تراکتورهای کشاورزی *. تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی. ۱۳۴۶، ۵۲ص. پلی کپی.
- 10 - ESKALAIE,N. " Some general coments on the mechanisme and using of agricultural Tractors". Tehran, M.A., 1985, 52P. poly copy.
- ۱۱- اسکندری، منصور. * مسئله ارضی، جنبش دهقانان و سیاست ما *. از انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران، ۱۳۶۲، ۶۵ص.
- 11 - ESKANDARI,M. "The agrarian problem, the peasant's movements and our policy". the Organisation of people's Fedai Guerilas, 1984, 65P.
- ۱۲- اشرف، احمد و دیگران. * شاخص های اجتماعی ایران *. تهران، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۵۷، ۴۸۴ص. پلی کپی.
- 12 - ASHRAF,A. & Others. " Social indicators of Iran". Tehran, Planning and Budget Organisation, 1978, 484P. poly copy.
- ۱۳- آگاه (مجموعه کتاب) * مسائل ارضی و دهقانی *. تهران، موسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۱، ۴۶۰ص.
- 13 - Agah Book set. " Agrarian and peasant problems". Tehran, Agah Books, 1982, 460P.
- ۱۴- اونو مورینو و مهدی طالب. * منوگرافی دهکده ابراهیم آباد نیشابور *. تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۴۵، ۱۰۲ص. پلی کپی
- 14 - O'NO,M. & M.Taleb. " Ibrahim-Abad, a village monograph". Tehran,

25 - BEHRAVAN, H. " Tabas earthquake (khorassan province)". Tehran, M.A., 1983, 45P. poly copy.

۲۶- بهی فر، محمد. " وضعیت تولید و مصرف روغن نباتی در ایران ". تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستائی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۲، ۵۹ص. پبلی کپی.

26 - BEHI-FAR, M. " Situation of vegetable oil production in Iran". Tehran, M.A., 1984, 59P. Poly copy.

۲۷- تحقیقات اقتصادی (مجله) شماره های ۱۵ و ۱۶. " بررسی مسائل اقتصاد روستائی استان خراسان مرکزی ". تهران، ۱۳۶۶، ۲۸۰ص.

27 - Journal of Economic Studies. " A study into the problems of agricultural economy in the central and khorassan provinces". Tehran, journal of economic studies No. 15 & 16, 1976, 280P.

۲۸- تحقیق گروهی. " جامعه شناسی بنه بندی در فردیس ". تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۵۲. پبلی کپی.

28 - Group Research. " Sociology of Boneh-band in Fardis". Tehran, I.S.S.E., 1973, poly copy.

۲۹- تحقیق گروهی. " بررسی نتایج اصلاحات ارضی در ایران ". تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، ۶۴۷ص. پبلی کپی.

29 - Group Research. " A study of consequences of land reform in Iran". Tehran, I.S.S.R., 1971, 467P. poly copy.

۳۰- تحقیق گروهی. " بررسی اقتصادی و اجتماعی روستاهای تربت حیدریه ". تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۴۹، پبلی کپی.

30 - Group Research. " An economic and social study Torbat-e- Heydarieh villages ". Tehran, I.S.S.R., 1970, poly copy.

۳۱- تحقیق گروهی. " بررسی اقتصادی و اجتماعی روستاهای طبس ". تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۴۹، ۱۱۲ص. پبلی کپی.

31 - Group Research. " an economic and social study of Tabal villages". Tehran, I.S.S.R., 1970, 113P. poly copy.

۳۲- تحقیق گروهی. " بررسی اقتصادی و اجتماعی روستاهای دره گز ". تهران، موسسه

۲۰- بافکر، هوشنگ و دیگران. " بررسی مسائل اقتصادی - اجتماعی روستاهای حوزه شبکه آبیاری دشت میناب ". تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستائی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۲، ۲۲ص. پبلی کپی.

20 - BAFEKR, H. & Others. " A study of the socio-economic problems of Dasht-e Minab villages". Tehran, M.A., 1984, 32P. poly copy.

۲۱- بافکر، هوشنگ و دیگران. " بررسی اجمالی توسعه کشت نیشکر در خوزستان ". تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستائی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۵، ۱۲ص. پبلی کپی.

21 - BAFEKR, H. & Others. " A short study about development of sugarcane cultivation in Khouzestan". Tehran, M.A., 1986, 12P. poly copy.

۲۲- بافکر، هوشنگ و دیگران. " بررسی مسائل مربوط به واگذاری زمین و تشکیل واحد های تولیدی مشاع در منطقه جیرفت ". تهران، وزارت کشاورزی و عمران روستائی، ۱۳۶۱، ۱۷۶ص. پبلی کپی.

22 - BAFEKR, H. & Others. " Problems of land allocation and the formation of joint production units in Jiroft". Ministry of Agriculture and Rural Development, 1982, 176P.

۲۳- بخشی، منیژه و دیگران. " طرح بهبود امکانات دامداری مناطق همگن، ادغام کشاورزی و دامداری در سطح خانوار دهقان ". تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستائی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۰ و ۴۰ص. پبلی کپی.

23 - BAKHSHI, M. & Others. " Project of animal husbandry amelioration in homogenous regions, integration of agriculture and animal husbandry on the level of household". Tehran, M.A., 1981, 40P. Poly copy.

۲۴- " برنامه کلان توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی پنجساله اول جمهوری اسلامی ایران ۶۶ - ۱۳۶۲ مصوب شورای عالی اقتصاد ". تهران، ۱۳۶۱، پبلی کپی.

24 - Economy High Council. " The macro programme of social, economical cultural development during the first five years of the Islamic Republic of Iran 1983-1987". Tehran, 1982, poly copy.

۲۵- بهروان، حسین. " زلزله طبس ". تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستائی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۲، ۴۵ص. پبلی کپی.

مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، ۱۵۶ص. پلی کپی.

32 - Group Research. " An economic and social study of Dareh Gaz villagel ". Tehran, I.S.S.R., 1986, 165P. poly copy.

۲۲- " توسعه کشاورزی ایران، مسائل و مشکلات و تنگناها - هدف ها و خط مشی ها و سیاستهای اجرایی و راه حل های اجرایی در قالب امکانات موجود ". تهران، ۱۳۵۵، ۱۷+۸۴ص. پلی کپی.

33 - " Agricultural development in Iran problem and constrains aims and policies; and possible solution the frame of available resources". Tehran, 1976, 84+17P. poly copy.

۲۴- حاجعلی فرد، محمد رضا. " بررسی مقدماتی اقتصادی و واحد های بهره برداری، شرکت سهامی زراعی، شرکت های تعاونی تولید، واحد های دهقانی در گلپایگان سال ۱۳۶۲ ". تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصادکشاورزی، ۱۳۶۴، ۱۸ص. پلی کپی.

34 - HAJALIFARD, A. " A primary economic study of exploitation units, production co-operatives and rural family units in Golpayegan in 1983". Tehran, M.A., 1985, 18P. poly copy.

۲۵- حبیبی، ناصر. " بررسی هزینه های تولید و قیمت تمام شده محصولات اساسی کشاورزی (گندم، جو، چغندر) در ۲ استان کردستان، همدان و باختران در سال ۱۳۶۵ ". تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۵، ۲۱ص. پلی کپی.

35 - HABIBI, N. "A survey on production expenditure and cost price of principal agricultural products in Kordestan, Hamadan and Bakhtaran in 1986 ". Tehran, M.A., 1986, 21 P. Poly copy.

۲۶- حبیبی، ناصر و محمد رضا حاجعلی فرد. " گزارش بررسی چگونگی عملکرد ماهیان و هفتگی اجرای طرح هماهنگی خرید دام داخلی در استان خراسان ". تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۴، ۴۴ص. پلی کپی.

36 - HABIBI, N. & M.HAJALIFARD. " A report on the montuly and weekly function of the project of co-ordination livestock purchase in Khorassan ". Tehran, M.A., 1985, 44 P. Poly copy.

۲۷- حداد، مصطفی و ملیحه لاریمی. " بررسی جایگاه بخش کشاورزی در اقتصاد کشور ". تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۶، ۴۹ص. پلی کپی.

37 - HADDAD, M. & M.LARIMI. " A study of agricultural role in the economy of Iran ". Tehran, M.A., 1987, 49 P. Poly copy.

۲۸- حداد، مصطفی و دیگران. " بررسی هزینه تولید و پیشنهاد قیمت چغندر قند در سال ۱۳۶۴ ". تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۲، ۱۶ص. پلی کپی.

38 - HADDAD, M. & Others. "Production costs and proposal purchase price of sugar-beet in 1985". Tehran, M.A., 1984, 16 P. Poly copy.

۲۹- حسنی، حسن. " خانه های انصاف شهرستان کرج ". تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۵۷، ۷۸ص. پلی کپی.

39 - HASSANI, H. "Rural justice houses in Karaj". Tehran, M.A., 1978, 78 P. Poly copy.

۴۰- خادم آدم، ناصر. " سیاست اقتصادی کشاورزی در نظامهای مختلف و ایران ". تهران، انتشارات پیشبرد، ۱۳۶۵، ۲۵۹ص.

40 - KHADEM ADAM, N. "Agricultural-economic policies in different systems and in Iran". Tehran, Pishbord Publication, 1986, 259 P.

۴۱- خسروی، خسرو. " جامعه دهقانی در ایران ". تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۷، ۱۴۶ص.

41 - KHOSRAVI, K. "Peasant community in Iran". Tehran, Payam Publications, 1978, 146 P.

۴۲- دانشگاه بوعلی سینا. " بازده بهره وری زراعت در توسعه جامعه دهقانی استان همدان (طرح پژوهشی) ". همدان، ۱۳۵۶، پلی کپی.

42 - University of Bu-Ali-Sina "The role of agricultural productivity in the development of peasant community in Hamadan (a research proposal)". Hamadan, University of Bu-Ali-Sina, 1977, Poly copy.

۴۳- درویش، کریم و محمد حسین شاعری. " موقعیت و مسائل بخش کشاورزی و روستاهای کشور ". تهران، وزارت کشاورزی، ۱۳۶۲، ۲۶ و ۱۹ص. پلی کپی.

کشاورزی در تربت حیدریه". تهران، ۱۳۶۰، پلی کپی.

49 - Presidential office (Agricultural commission). "A report on agrarian problems and agricultural activities in Torbat-e-Heydariyeh". Tehran, Presidential office. 1981, Poly copy.

۵۰- دفتر رئیس جمهور، کمیسیون کشاورزی. "گزارشی از مسأله ارضی و فعالیت های

کشاورزی در نیشابور". تهران، ۱۳۶۰، پلی کپی

50 - Presidential office (Agricultural commission). "A report on agrarian problems and agricultural activities in Neyshabur". Tehran, Presidential office (Agricultural commission), 1981, Poly copy.

۵۱- دفتر رئیس جمهور، کمیسیون کشاورزی. "گزارشی از وضع تولید و عرضه گندم به

دولت در سالهای زراعی ۱۳۵۸-۵۹ و ۱۳۵۹-۶۰". تهران، ۱۳۵۹، پلی کپی.

51 - Presidential office (Agricultural commission). "A report on the production and the sale & supply of grain to the government between 1979-1980 and 1980-1981". Tehran, Presidential office (Agricultural commission), 1981, Poly copy.

۵۲- دفتر رئیس جمهور، کمیسیون کشاورزی. "گزارشی از مسأله و تولید غلات در استان

همدان". تهران، ۱۳۵۹، پلی کپی.

52 - Presidential office (Agricultural commission). "A report on the agrarian problems and production of grain in Hamadan". Tehran, Presidential office (Agricultural commission), 1981, Poly copy.

۵۳- راستین، بهرام. "تحقیق در زمینه کشت و صنعت چای ایران". تهران، مرکز

آمار، ۱۳۵۹، ۱۱ص. پلی کپی.

53 - RASTIN, B. "A research on the Tea cultivation and industry in Iran". Tehran, the statistics center, 1980, 91 P, Poly copy.

۵۴- رخش خورشید، عزیزالله. "در باب کشاورزی ایران، واقعیت ها و افسانه ها".

تهران، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۶۰، ۲۲ص. پلی کپی.

54 - RAKHSH-KHORSHID, A. "On the topic of Iranian agriculture, Myths and realities". Tehran, Plan and Budget Organisation, 1981, 23 P. Poly copy.

۵۵- رفاهیت، هوشنگ و دیگران. "اوضاع اقتصاد کشاورزی کشور در سال ۱۳۶۱".

تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۲،

43 - DARVISHI, K. & M.Shaeri. "The position and problems of the agricultural sector and the country's villages". Tehran, M.A., 1984, 36 & 19 P. Poly copy.

۴۴- درویشی، کریم و بتول فرنوش. "اوضاع اقتصادی کشاورزی ایران (ششماه اول)

سال ۱۳۶۰، تحولات ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۰". تهران، وزارت کشاورزی، ۱۳۶۰، ۷۶ص.

پلی کپی.

44 - DARVISHI, K. & B.Farnoush "The economic conditions of Iranian agriculture, between March-Sept, 1981 and changes of 1977-1981". Tehran, M.A., 1981, 76 P. Poly copy.

۴۵- درویشی، کریم و ملیحه لاریمی. "نگاهی به مسائل و مشکلات بازار پنبه در سال

۱۳۶۲". تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصادی کشاورزی،

۱۳۶۲، ۱۹ص. پلی کپی.

45 - DARVISHI, K. & M.Larimi. "On the problems and difficulties of the cotton market in 1984". Tehran, M.A., 1984, 19 P. Poly copy.

۴۶- درویشی، کریم و بتول فرنوش. "ارزیابی برنامه پنجساله توسعه کشاورزی در زمینه

واردات علوفه و گوشت قرمز". تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و

اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۲، ۲۰ و ۱۰ص پلی کپی.

46 - DARVISHI, K. & B.Farnoush. "An evaluation of the five-year agricultural development plan regarding to importing herbs and red-meat". Tehran, M.A., 1983, 20 10 P. Poly copy.

۴۷- درویشی، کریم و مرضیه سردشتی. "طرح آمارگیری نمونه ای کشاورزی (برآورد

سطح زیر کشت و تولید محصولات عمده در شهرستانهای کشور - شهرستان ملایر)".

تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی ۱۳۶۴، پلی کپی.

47 - DARVISHI, K. & M.Sar-DASHTI. "An outline of agriculture sampling in Malayer". Tehran, M.A., 1985, Poly copy.

۴۸- درویشی، کریم و محمد حسین شاعری. "بررسی مسائل و مشکلات بخش کشاورزی

". تهران، وزارت کشاورزی، ۱۳۶۲، ۴۲ص. پلی کپی.

48 - DARVISHI, K. & M.Shaeri "An analysis of agrarian problems and difficulties". Tehran, M.A., 1983, 42 P. Poly copy.

۴۹- دفتر رئیس جمهور، کمیسیون کشاورزی. "گزارشی از مسأله ارضی و فعالیت های

55 - REFAHIAT, H. & Others. "Situation of agricultural economy of Iran in 1982". Tehran, 1983, 123 P. Poly copy.

۵۶- رفاهیت، هوشنگ و دیگران. * تحقیق پیرامون اوضاع اقتصاد کشاورزی کشور در سال ۱۳۶۳ *. تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۴، ۱۹۲ص پلی کپی.

56 - REFAHIAT, H. & Others. "Situation of agricultural economy of Iran in 1984". Tehran. M.A., 1985, 192 P. Poly copy.

۵۷- رفاهیت، هوشنگ و مصطفی حداد. * بررسی هزینه تولید و پیشنهاد قیمت خرید محصولات اساسی کشاورزی در سالهای زراعی ۶۵-۱۳۶۴ *. تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۴، ۴۷ و ۱۰ص. پلی کپی.

57 - REFAHIAT, H. & M.Haddad. "A study on the production costs and proposal purchase of principal agricultural products in the 1986-87 agricultural year". Tehran, M.A., 1985, 48 10 P. Poly copy.

۵۸- رفاهیت، هوشنگ و مصطفی حداد. * پیشنهاد قیمت گندم برای سال ۱۳۶۴ *. تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۳، ۲۴ص. پلی کپی.

58 - REFAHIAT, H. & M.Haddad. "Suggestion of wheat price for 1985". Tehran, M.A., 1984, 24 P. Poly copy.

۵۹- رفیع پور، فرامرز. * جامعه روستایی و نیازهای آن، پژوهشی در ۲۲ روستای برگزیده استان یزد *. تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۴، ۲۵۸ص. پلی کپی.

59 - RAFI'-POUR, F. "Rural community and its requirements, A study on 32 selected villages in the province of Yazd". Tehran, Enteshar Publication, 1985, 358 P., Poly copy.

۶۰- روانبخش، مقتدالانام. * گزارشی از مرکز خدمات کشاورزی و روستایی و عشایری دشت مغان *. تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۲، ۲۲ص. پلی کپی.

60 - RAVANBAKHS, M. "A report on the rural and tribal services' centres in Dasht-e-Maghan". Tehran, M.A., 1983, 22 P., Poly copy.

۶۱- رهین، عظیم. * تحولات جامعه روستایی کشور از سالهای ۱۳۴۱ الی ۱۳۵۱ *. ۵۷ص. پلی کپی.

61 - RAHIN, A. "The transformation of rural community in Iran between 1962 and 1972". Tehran, Plan and Budget Organisation, 1972, 57 P., Poly copy.

۶۲- زاهدی مازندرانی، محمدجواد. * واحدهای کشاورزی-صنعتی بهره برداری ارضی (نقد طرح واگذاری کشت و صنعت ها) *. تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۵، ۱۳۵ص. پلی کپی.

ZAHEDI-MAZANDARANI, M. "A critic of the redistribution of agro-industrial unities". Tehran, M.A., 1986, 135 P. Poly copy.

۶۳- زاهدی مازندرانی و دیگران. * نگرشی نو به مهاجرت داخلی در ایران *. تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۴، ۱۹۲ص. پلی کپی.

63 - ZAHEDI-MAZANDARANI & Others. "A new vision on the inner-emigration in Iran". Tehran, 1985, 193 P. Poly copy.

۶۴- زاهدی مازندرانی، محمدجواد. * کشت و صنعت مغان (نقد واگذاری زمین) *. تهران، وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۳ و ۴۲ص. پلی کپی.

64 - ZAHEDI-MAZANDARANI, M. "Moghan agro-industry, (A critic of the redistribution of land)". Tehran, M.A., 1984, 43 P. Photo copy.

۶۵- سازمان برنامه و بودجه. * بررسی مسائل و نیازهای کودکان و جوانان در جامعه ایران *. (مجموعه رساله ها). تهران، ۱۳۵۰، پلی کپی.

65 - Plan and Budget Organisation. "An analysis of the problems and needs of children and youth in Iranian society". (A collection of papers). Tehran, 1971, Poly copy.

دنباله در شماره آینده

نشانی مرکز اسناد و پژوهش های ایرانی:

Centre Iranien de Documentation et de Recherche (C.I.D.R.)
B.P. 352, 75327 Paris Cedex 07, France

شعر شاملو خود را به گیسن رسانده بودند، با کف زدنهای ممتد، سپاس خود را از چهره ادبی بزرگ معاصر ایران اعلام می کردند.

در بخش دوم برنامه که شاملو شعر معروف « در این بن بست » را خواند، جمعیت دیگر سر از پا نمی شناخت و کف زدنهای ممتد تبدیل به هلله و هورا شد و شور بی کرانی سالن را فرا گرفت. حاضران در جلسه که کاملاً به وجد آمده بودند، یکپارچه و برای مدتی طولانی، شاعر بزرگ خود را مورد تشویق قرار دادند. شاملو سپس شعر معروف دیگری، یعنی شعر جاودانی « نازی » را خواند. او پیش از خواندن این شعر، توضیح داد که بعد از انقلاب بهمن ۵۷ این شعر با نام اصلی اش یعنی « وارطان » چاپ شده، ولی اخیراً تصمیم گرفته است که آن را دوباره با نام « نازی » چاپ کند. چرا که وارطان یک سبب مقاومت بود و هم اکنون وارطان ها زیاداند و بهتر است عنوان « نازی » دربرگیرنده همه آنان باشد. این توضیح شاملو شدیداً مورد استقبال جمعیت قرار گرفت و همگان او را برای چنین تصمیمی مورد ستایش قرار دادند. شاملو سپس چند شعر دیگر خواند و جلسه پس از حدود سه ساعت به پایان رسید و دوستان وارطان شعر شاملو با خاطره ای فراموش نشدنی و با نظم و آرامش سالن دانشگاه را ترک کردند. کاش شاملو می توانست چنین شبهای شعری را در دیگر شهرهای اروپا و امریکا برگزار کند و نه تنها مشتاقان شعر اصیل و مترقی ایران را در این شهرها بهره مند می ساخت، بلکه در جمع ایرانیان دور از وطن جنب و جوشی ایجاد می کرد.

در این بن بست

دهانت را می بویند

مبادا که گفته باشی دوستت می دارم.

دلت را می بویند

روزگار غریبی ست، نازنین

و عشق را

کنار تیرک راهبند

تازیانه می زنند.

شبهای

شعر

احمد

شاملو

در

آلمان

احمد شاملو، شاعر نامدار ایران، که برای شرکت در کنگره نویسندگان آلمان (اینترلیت) به آلمان سفر کرده است، دوستان وارطان شعر بالنده و راستین امروز را از حضور خود در آلمان بی نصیب نگذاشت و در ماههای سپتامبر و اکتبر دو شب شعر پرشکوه و به یاد ماندنی در شهرهای برلین غربی و گیسن برگزار کرد.

گیسن، شهری دانشگاهی در نزدیکی فرانکفورت است و دانشگاه معروف آن سالن اجتماعاتی به گنجایش بیش از دو هزار نفر دارد که در شب ۲۱ اکتبر از مشتاقان شعر شاملو موج می زد.

برنامه حدود ساعت ۷ عصر شروع شد. شاملو پیش از شروع شعرخوانی، خطابه ای را که برای « کنگره » تهیه کرده بود قرائت کرد. وی اظهار داشت که برگزار کنندگان این کنگره به دلیل برخی « ملاحظات سیاسی و دیپلماتیک » مانع از قرائت خطابه اش در کنفرانس شدند. آنگاه برنامه شعرخوانی آغاز شد. شاملو با صدایی رسا و با مهارت و زیبایی بی نظیری شعرهای قدیم و جدید و چاپ نشده اش را برای حاضران در جلسه خواند. در پایان هر شعر، هزاران نفری که از شهرهای دور و نزدیک آلمان برای شنیدن



من دردِ مشترکم مرا فریادکن

متن زیر، خطاب‌های است که شاملو برای ایراد در «کنگره نویسندگان آلمان» (اینترلیت) تهیه کرده بود، اما کنگره با ایراد آن موافقت نکرد. شاملو این خطابه را در شب شعری که با حضور چند هزار تن از ایرانیان علاقه مند آژارش در شهر «کیسن» (در آلمان فدرال) تشکیل شده بود، ایراد کرد:

آقای رئیس، خانم‌ها، آقایان!

اجازه بدهید نخست سپاس بی دریغم را با فشردن صمیمانه دست‌هایی که چنین با نگرانی از پشت حصارهای رفاه و صنعت به سوی ما مردم به اصطلاح جهان سوم دراز شده است ابراز کنم و آنگاه، پیش از سخن گفتن از مسائل جهان سوم، به حضور هولناک واپس

عشق را در پستوی خانه نهان باید کرد.
در این بن بستِ کج و پیچِ سرما
آتش را
به سوختبارِ سرود و شعر
فروزان می‌دارند.
به اندیشیدن خطر مکن.
روزگار غریبی ست، نازنین
آن که بر در می‌کوبد شباهنگام
به کشتن چراغ آمده است.
نور را در پستوی خانه نهان باید کرد.

آنک، قصابانند
بر گذرگاه‌ها مستقر
با کنده و ساطوری خونالود
روزگار غریبی ست، نازنین
و تبسم را بر لب‌ها جراحی می‌کنند
و ترانه را بر دهان.
شوق را در پستوی خانه نهان باید کرد
کباب قناری
بر آتش سوسن و یاس
روزگار غریبی ست، نازنین
ابلیس پیروز مست
سور عزای ما را بر سفره نشسته است.

خدا را در پستوی خانه نهان باید کرد.

ماندگی فرهنگی، جهل مطلق و خرافه پرستی حاضر در قلب و حاشیه شهرهای بزرگ سراسر جهان اشاره کنم که به ویژه ترم «جهان سوم» را مخدوش می کند. یعنی بر میلیون ها نفر انسان تیره روزی انگشت بگذارم که درون لوله های سیمانی، زیر پل ها، در حلبی آبادها یا به سادگی در حاشیه خیابان ها می لولند و از آفتاب سوزان و باران بی برکت پناهی می جویند. انسان هایی که جفتگیری می کنند، می زایند، و کودکان شان را در باتلاقی از لجن و مگس رها می کنند، تا اگر نیرند، نسل بی سرپناهان را از انقراض رهایی بخشند. براستی کی می تواند بگوید انسان هایی که فی المثل در سان ست پارک، در قلب نیویورک ثروتمند، از گرسنگی مداوم رنج می برند، مردم جهان چندم اند؟

بجز اینان، حدود یک چهارم از جمعیت پنج میلیاردی سیاره ما در نقاطی زندگی می کنند که حتی از ابتدایی ترین شرایط یک زندگی بخور و نمیر هم محرومند. از ذکر آمارها چشم می پوشم و به همین قدر اکتفا می کنم که بگویم: ما نظام موجود جهان را برای ابداعات هنری و توسعه دانش و بینش آدمی انگیزه بی سخت نیرومند می شناسیم، گیرم تنها در جهت امحاء آن: یعنی در جهت تنها هدفی که تلاش ادبی و شعری این عصر وحشت و گرسنگی را توجیه می کند.

در نظام موجود جهان، فرهنگ انسانی اعتلا نمی یابد. به عبارت دیگر: مجموعه تلقیات، منش ها، پیوندهای مرئی و نامرئی میان مردمان و بیان عواطف و احساسات و دردهای فردی و گروهی نمی تواند، آنچنان که شایسته دستاوردهای مادی انسان است، برای همگان آگاهی دهنده، غنی و سرشار از تعهد متقابل باشد. در گردش مهار شده روزگاری، که زمام آن را قدرتمندان اقتصادی، سیاستمداران حرفه یی، فرماندهان نظامی و آدمخواران امنیتی به دست دارند، تمامی ارزش های مادی و تجهیزات و تأسیسات تولیدی و اطلاعاتی و خدماتی یی که آدمیان آفریده اند، از دسترس انسان های تحت سلطه به دور مانده است. ما، در سرزمین های عقب مانده و کم توسعه، آشکارا می بینیم که حاصل کار انسان ها به صورت سودهای کلان از دسترس آنان خارج می شود تا در بازگردش خود، ابزارهای سلطه وسیع تر و کارآمدتری فراهم آورد. و بدین سان، در برابر یکپارچگی فزاینده سرمایه در سطح جهانی، یکپارچگی انسان هایی که علیه موانع رشد خود، نیروی ذخیره عظیمی در آستین دارند، خنثی می شود.

تصور این نکته که: مشیتی مرموز، هر قلمروی از سطح زمین را به پادشاهی بخشیده؛ آنقدرها هم کودکانه تر از این تصور نیست که: هر کشوری جداگانه مسؤل رشد یا واپس ماندگی خویش است. با قبول این حکم از پیش صادر شده، جهان به مثابه جنگ رقابتی تصویر می شود که در آن هر کشوری حق آن را دارد که عنان گسیخته به تاخت و

تاز پردازد، بچاپد، بروید، بیندوزد، صادر کند، بازارها را به هزار مکر و کید بقاپد و شعب واحدهای خود را در سراسر جهان برقرار کند. - اگر چنین باشد، جهان سوم در مقابل جهان پیشرفته فقط به سادگی وظایفی را بر عهده می گیرد که نه جهانشمول است و نه لازم الاجرا. در آن صورت، دیگر جهان سوم فقط تعارف زبانی خیرخواهانه یی است که حتی می تواند در همین پیام ساده «جهان سوم: جهان ما» نیز مستتر باشد.

باری، جهان عرصه رقابت ها هست، اما نه در میان همه مردم و برای همه هدف ها. رقابت را واحدهای تولیدی و بخصوص فراملیتی هایی دنبال می کنند که هم اکنون سقف فروش بیست تا از پیشتازان شان از هزار میلیارد دلار نیز فراتر می رود؛ یعنی یکصد برابر درآمد ملی کشور من زامبیا، کشور من شیلی، کشور من بلغارستان، کشور من بنگلادش، و حتی کشور من ایران که، تازه به دلیل منابع سرشار نفت و گازش، از داراترین کشورهای جهان سوم به شمار است. رقابت جهانی، به جهان سوم که می رسد، رقابتی می شود سلطه جویانه و بهره کشانه؛ هرچند که در ترازویی نامیزان، ارزش های مادی به دست آمده از این جهان، از ارزش های مادی جهان پیشرفته سهم کمتری دارد. کشور شیلی، به مثابه تولید کننده بخش اعظم مس جهان، در سال بیش از یک میلیون تن مس به کشورهای صنعتی - به ویژه ایالات متحد و ژاپن و آلمان و انگلیس - صادر می کند، و با این حال، دستمزد کارگران بخش تصفیه مواد معدنی خود شیلی، در حدود یک دهم دستمزد کارگران همین بخش در ایالات متحد است. و در حالی که واردات شیلی از این کشورها، در همین دهه حاضر، با افزایش قیمتی در حدود دو برابر رو به رو بوده که سال به سال هم فزونی می گیرد، در بازار مس صادراتی رکود مرگباری حاکم است که به سال ۱۹۷۲، زیر چشم همه ما، با توطئه سرمایه داری انحصاری جهان و خونتای شیلی به رهبری آی تی تی - پینوشه برقرار شد. مردم شیلی، که با جان و خون شان چرخ صنعت عالم را می گردانند، هر سال به نفع انحصارهای جهانی، ارزش بیشتری را از دست می دهند. شاخص این معادله مایوس کننده، ترازوی ابلیس است.

آنچه از منابع کشورهای ما به اصطلاح جهان سوم بیرون می رود؛ آنچه تلاش کارگران ما در واحدهای فراملیتی نصیب آن ها می کند؛ آنچه از بازارهای ما به جیب صادر و وارد کنندگان می رود؛ و آنچه از خزانه دولت های دست نشانده یا ماجراجو یا ارتجاعی به کیسه سلاح فروشان بین المللی سرازیر می شود؛ همه برای ادامه حیات اقتصادی قدرت های موجود اهمیتی اکسیژنی دارد. در غرب و شرق می گویند: «جای بسی خوشوقتی است که در عرض چهل و چند سال جنگی جهانی روی نداده!» - چه وقاهتی! در تمام این مدت، جنگ های بی شکوه بی حاصلی خاک بسیاری از کشورهای جهان را به

توبره کرده است. جنگ کشورهای جهان سوم، البته که جنگ آن کشورها نیست. آن ها جنگ شان را به جهان سوم منتقل می کنند. کارخانه های سلاح سازی به برکت چه چیز می گردد؟ و مگر جز این است که اگر این جنگ ها نباشد، می باید در این کارخانه ها را گل بگیرند؟ عواید جهان سوم، چرا باید به جای سرمایه گذاری در قلمروهایی که حاصلش رفاه و سربلندی آدمی است، صرف خرید وسایل کشتار ستمکشانی بشود که در آینده تصویری دقیقاً مشابه خود ما دارند؟

اما در مقابل سلطه جویی غرب صنعتی، اردوگاه جهان دیگر، بلوک شرق پیشرفته هم، حتی اگر بپذیریم که به گونه بی واکنشی، به تسلیح تا بن دندان و حضورهای ناموجه و کودتاهای به ظاهر انقلاب و بهره برداری و اربابگری دست زده است، حاصل جمع عملکرد جهانی آن برای ما تا به امروز جز یأس حاصلی به بار نیاورده. البته هنوز پیشبینی نمی توان کرد که تحولات ظاهراً همه جانبه موسوم به پره استرویکای چند سال اخیر این اردوگاه را چه آینده بی انتظار می کشد و اردوگاه عقب ماندگی و گرسنگی را از آن چه نصیبی خواهد بود. حقیقت این است که تا به امروز، علی رغم شعارهای انساندوستانه یا تعارفات دیپلماتیک، در هر کجا که دو جهان رقیب توانسته اند بهره یی مادی یا سیاسی به دست آرند، اول به آن اندیشیده اند، بعد به چیزهای مستحیی که به ظاهر اخلاقی و انسانی است و گرچه ضرورتش را حتمی و حیاتی جلوه داده اند، آنچه نصیب ما بردگان قرن بیستم کرده اند، آب نبات چوبی ارزان بهایی هم نبوده است؛ و حقیقت بارزتر این که: شکم امروز گرسنگی، با نان فردا سیر نمی شود.

سرمایه ها، که روزی در جریان رقابتی خرد کننده در کمین دریدن یکدیگر بودند، امروز در سطح جهان، برادرانه در یکدیگر ادغام می شوند و گسترش می یابند؛ اما به هر تقدیر، همین که پای ملل تحت سلطه به میان آید، حتی اگر شده به یاری ارتش مزدوران، در این کشورها شکلبندی های اجتماعی ویژه و فشارهای سیاسی حسابشده یی پدید می آورند که بیان کننده روابطی ناگزیر، یکطرفه، و از بالا به پایین با خود آن قدرت ها است. وابستگی حتی به ظاهر دموکراتیکی می سازند که اگر هم با باز بودن نسبی دست و پای حاکمیت های دست نشانده و ارتجاعی و دولت های علاقه مند به شلتاق و ایجاد تشنت و بحران همراه باشد، باز چیزی است سوی آن وابستگی که، به دلایل آشکار، میان خود آن مترویل ها وجود دارد و ما در باشگاه نمایشی شان اعضایی بیقدر و بیگانه ایم.

بدین سان، ما، بینش مان را از فقر و بی عدالتی نظام حاکم بر کل جهان هنگامی می توانیم ارانه کنیم که اصطلاح "جهان سوم" را درست کنار بگذاریم. نه! چیزی به نام

جهان سوم، به معنی جهان مجزایی که نتوانسته است گلیمش را از سیلاب به در کشد، وجود ندارد. فرهنگ جهانی مجموعه تمامی فرهنگ ها است، اما اگر امروز سهم کشورهای موسوم به جهان سوم در این مجموعه کافی نیست، یکی به دلیل فقر اقتصادی است، دیگر به این دلیل بسیار ساده که اصولاً زیر سلطه سیاسی سرمایه های جهانی و فشار حکومت های دست نشانده آن ها، در يك کلام، فقط عنصر ارتجاعی فرهنگ بومی رشد می کند. من در این باب بخصوص، مثال تاریخی بسیار جالبی دارم: ما با دریغ و تأسفی عمیق شورشی را به خاطر می آوریم که به سال ۱۸۵۷ در هند به راه افتاد و حتی ارتش هندی انگلیس (شامل افراد هندو و مسلمان) نیز به آن پیوست و شورش به قیامی مسلحانه مبدل شد، اما انگیزه شورش نه استقلال طلبی بود، نه بیداد فقر و مرض و گرسنگی، نه چریده شدن هند تا مغز استخوان و نه هیچ معارضة غرور انگیز و انسانی دیگر. قیام مسلحانه یی که سه سال تمام کار به دست استعمار انگلیس داد و هند را به خون کشید، علتش فقط این وهن غیر قابل تحمل بود که روغن تفنگ های "انفیلد" ارتش هندی انگلیس با مخلوطی از چربی گاو مقدس هندوها و خوک نجس مسلمان ها ساخته شده و آسمان را به زمین آورده بود!

دریغها که فقر، چه به آسانی، احتضار فضیلت است!

به جای چیزی به نام جهان سوم، پاره یی از جهان یگانه ما پدیدار است که نظام نارسا و سراسر تضاد موجود، بخش کوچکی از آن را در مدار توسعه وابسته به مراکز تراکم سرمایه قرار می دهد و بخش هایی از آن را به زیاله دان جهان پیشرفته مبدل می کند و انبوهی از مردم سیاره را در برهوت عقب ماندگی به حال خود می گذارد.

حتی اگر با توهمی کودکانه، افزایش باسوادان را برای توسعه فرهنگ دست کم زمینه یی تلقی بتوان کرد، بهره کشی از انسان چه جایی برای آن باقی می گذارد؟ ما، برای آن که بیهوده در برهوتی بی مخاطب فریاد نکشیده باشیم، نیازمند رشد آگاهی ها هستیم، گیرم کار به جایی کشیده است که دیگر امروز لازمه چنین رشدی تنها در امکانات برنامه ریزی شده حاکمیت ها است؛ اما آن حاکمیت ها - که بنا بر خصلت خود فقط می کوشند توده ها را هرچه ناآگاه تر نگه دارند تا بشود با ادعاهای فریبکارانه افسون شان کرد - و به ناچار با چسباندن انگ جاسوس اجنبی و خرابکار، دست مخالفان بیدار دل خود را کوتاه می کنند و اجازه هیچ گونه اظهار نظر معطوف به تقد و تردید را نمی دهند، چه گونه ممکن است به رشد فرصت دهند تا در سایه آزادی، آن هم آزادی لایه های متعهد اجتماعی، سر از میان میله های سیاهچالش بیرون کشد؟

اگر توسعه دانش و هنر ناقدانه، ذهن توده ها را از قالب های خرافانی یا جمودهای

القایی فکری می رهند و فرهنگ فرزندگان را اعتلا می بخشد، با حضور چهار چشمی دولت هایی که همه مجاهده شان در طریق دور نگه داشتن مردم از پی بردن به واقعیات خلاصه می شود، چه امیدی برای رستگاری باقی می ماند؟ دل سپردن به امید تلاش و کوشش دلسوزانه از سوی حکومت ها، حاصلی جز افزایش فاصله عقب ماندگی ندارد.

ولی ناگزیرم، با دریغ بسیار، این واقعیت را هم بگویم که ما گرفتار دور باطل طلسم گونه بی شده ایم. من درست سی و چهار سال پیش از این در شعری نوشته ام:

... و مردی که اکنون با دیوارهای اتاقش آوار آخرین را انتظار می کشد

از پنجره کوتاه کلبه به سپیداری خشک نظر می دوزد:

سپیدار خشکی که مرغی سیاه بر آن آشیان کرده است.

و مردی که روز همه روز از پس دریچه های حماسه اش نگران کوچه بود

اکنون با خود می گوید:

– >اگر سپیدار من بشکند مرغ سیاه پرواز خواهد کرد.

– >اگر مرغ سیاه بگذرد سپیدار من خواهد شکفت!

می خواهم بگویم: تا آن زمان که جهل هست، فقر نیز هست؛ و تا فقر برجااست، جهالت نیز باقی است. اما جهالت – چه به معنای خاص باشد، چه به معنای ناآگاهی مادرزاد، چه به معنای قرار گرفتن در معرض تحمیق و مغزشویی باشد برای رو برتافتن داوطلبانه خلق از معبد دانش بشری به شوق بر خاک افتادن در برابر بت های عتیق خرافه و همچشمی در تعصبات کورکورانه – بی گمان پس از روپیده شدن فقر نیز باقی خواهد ماند ... اشاعه دانش و ارتقای فرهنگ برای آزادی بخشیدن به انسان ها، دست کم برای ما، که علی رغم سوز دل مان از مصائب بهره کشی و ظلم جهانی و علی رغم دوری مان از امکانات، هنوز می تواند امیدی باشد به فردایی، خود به قدر سرسختی در برابر نظام موجود ارزشمند است. نمی توان برای نجات انسان، در انتظار آن روز موعود نشست که انقلاب جهانی همه بنیان های بهره کشی و تحمیق مردم به خاطر بیماری سلطه جویی های فردی یا گروهی را از میان برده باشد. اگر به جزم اندیشی یا خوشخیالی دچار نیامده باشیم، می پذیریم که هر مبارزه اجتماعی در راستای یگانگی و رهایی بشری، جزئی از یک انقلاب جهانی است که خود تبلور تمامی تلاش های طولانی انسان عصر ما خواهد بود.

برای ما روشنفکران این کشورها – که هیچ چیز برای خود نمی خواهیم – حتی فرصت ایجاد دیالوگی با لایه های توده باقی نگذاشته اند. دولت هامان ما را عوامل دست

نشانده و دشمنان سلامت فکری توده های مردم می خوانند؛ و در حالی که می کوشند توده های پشت دیوار نگه داشته شده ما را از خاطر ببرند، بیناترها چشم به ما دوخته اند. و ما نه می توانیم و نه مجازیم و نه موثر می دانیم که بدون یاری های بنیانی و دگرگون شدن سامان و ساختار زندگی مردم، حضور خود را با بهره جویی از سمبولیسمی معماگونه اعلام کنیم و دل توده ها را با ارائه آثاری فاقد صراحت خوش داریم.

من به معجزه، در آن مفهوم که اهل ایمان معتقدند، اعتقادی ندارم؛ اما باکم نیست که این جا در حضور شما همدردان جهانی، مشکل مان را با این عبارت غم انگیز بیان کنم که: روشنفکر جهان سوم باید معجزه بی صورت دهد و در کوه غیر ممکن ها تونلی بزند.

متشکرم.



مجموعه اشعار احمد شاملو منتشر می شود

کانون انتشاراتی و فرهنگی بامداد آثار شعری احمد شاملو را در دو مجلد به این شرح منتشر می کند:

مجلد اول: « ۲۲ – آهنگها و احساس، قطعنامه، باغ آینه، هوای تازه، لحظه ها و همیشه » در ۶۱۶ صفحه با جلد کالینگور و روکش چهار رنگ منتشر شد.

مجلد دوم: « آیدا در آینه، آیدا، درخت و خنجر و خاطره، ققنوس در باران، با مرثیه های خاک، شکفتن در مه، ابراهیم در آتش، دشنه در دیس، ترانه های کوچک غربت، مدایح بی صله (اشعار چاپ نشده) بزودی منتشر می شود. علاقمندان می توانند تکمیل فرم پیوست و ارسال آن به آدرس [بامداد] جلد اول را سفارش دهند و برای جلد دوم ثبت نام کنند.

کانون انتشاراتی و فرهنگی بامداد

با ارسال فیش بانکی (تقدی) به شماره مبلغ
(معادل ۲۵ مارک آلمان غربی ارزش مجلد اول و هزینه پست سفارشی و معادل پنج مارک به عنوان پیش پرداخت مجلد دوم)
از بانک شهر کشور
تقاضا دارم مجلد اول مجموعه اشعار احمد شاملو را به آدرس اینجانب: (آدرس پیوست شود) ارسال نمایید و نام را در فهرست متقاضیان مجلد دوم منظور نمایید. امضاء

آدرس کانون انتشاراتی و فرهنگی بامداد: Bezirkssparkasse Giessen - B.L.Z.

513 500 25 - Konto - Nr. 200530062

Zalzad (Bamdad Verlag), P.F. 11 - 1527, 6300 Giessen, W.Germany

تاراج شاهنامه و حراج لندن

در یازدهم اکتبر ۱۹۸۸، در حراج کریستی در لندن، ۱۴ صفحه از یک نسخه خطی شاهنامه فردوسی نزدیک به یک میلیون پوند به فروش رفت. این نسخه ۷۵۹ صفحه ای، دارای ۲۵۸ مینیاتور بود که تا کنون تعداد بسیاری از آن ها به فروش رفته است. متن نسخه به شاه اسماعیل صفوی (متوفی ۱۲۰ هـ . ق / ۱۵۲۴ م.) تعلق داشت و او آن را به طهماسب میرزا (شاه طهماسب) پسر ارشد خود هدیه داده بود.

پانزده تن از معروف ترین نقاشان آن عصر، نزدیک به بیست سال زیر نظر شاه طهماسب (متوفی ۵۹۸۴ هـ . ق / ۱۵۷۶ م.)، که از هنر نقاشی و خط بی بهره نبود، به مصور سازی و تذهیب این نسخه پرداختند و حاصل کار جمعی آنان ۲۵۸ مینیاتور بود که صحنه های مختلفی از داستان های شاهنامه در آنها ترسیم شده بود.

بر اساس نوشته روزنامه ایندیپندنت (۱۰ سپتامبر ۱۹۸۸)، این نسخه در ۱۸۰۰ میلادی در کتابخانه عثمانی در استانبول نگهداری می شد و کمی بعد از کلکسیون بارون ادمون دوروشیلد (Baron Edmond de Rothschild) فرانسوی سر درآورد. در ۱۹۲۵ میلادی، بعد از مرگ بارون، کلکسیون او بین سه فرزندش تقسیم شد و این شاهنامه به مورس، یکی از فرزندان بارون، رسید.

در خلال جنگ دوم جهانی، نازی ها، این نسخه را به غارت بردند، اما کمی بعد نسخه به خانواده بارون عودت داده شد. سرانجام مورس آن را برای فروش عرضه کرد و در ۱۹۵۹ میلادی آرتور هاتون (Arthur Houghton) نسخه را به قیمت نامعلومی از او خرید و دست به تاراج آن زد. وی اوراق این نسخه را گراتتر از ورق زر به فروش رساند؛ چنانکه ۴۰ مینیاتور آن را به قیمت های گزاف به کلکسیونرها فروخت و ۷۸ تا را، ظاهراً به جهت بدهی مالیاتی خود به دولت، به موزه مترو پولیتن بخشید.

۷ مینیاتور دیگر این مجموعه، در ۱۹۷۶ در حراج کریستی به فروش رفت. در میان ۱۴ مینیاتوری که در حراج اخیر کریستی، نزدیک به یک میلیون پوند به فروش رفت، دو مینیاتور از همه مینیاتورها ارزشمندتر بوده است. یکی از این دو (بازیافتن رخس)، منسوب به میرزا علی، از نقاشان چیره دست عصر صفوی، به ۲۵۲ هزار پوند فروخته شد. مینیاتور دیگر (کشته شدن دیو سفید در هفت خوان)، به ۱۲۶ هزار پوند به فروش رفت. بقیه مینیاتورها همچنان در اختیار کلکسیونر معروف آمریکایی است تا کی سر از بازارها درآورد.

گفتنی است که در دوره پهلوی، یک بار این نسخه برای فروش به دولت ایران عرضه شد اما به دلایل نامعلومی خریداری نشد. به گفته روزنامه تایمز (۱۲ اکتبر ۱۹۸۸) مسئولان کریستی موضوع حراج اخیر را به اطلاع سفارت جمهوری اسلامی رساندند تا اگر خواستند برای خرید آن اقدام کنند. براساس نوشته همین روزنامه (۱۲ اکتبر ۱۹۸۸)، یکی از کارمندان سفارت جمهوری اسلامی در لندن اظهار داشته است که مسئولان کریستی، موضوع این حراج را به اطلاع آخوندزاده بستی رسانده اند، اما به گفته همین کارمند: «با آنکه شاهنامه در اصل متعلق به یک شاعر شیعی است، چون روایتگر گذشته شاهنشاهی ایران است، بعید به نظر می رسد که ایرانی ها برای به دست آوردن اوراقی از آن، تنها کاردار سفارتشان را به کار گیرند».

ظاهراً بر مبنای همین استدلال، سفارت جمهوری اسلامی برای به دست آوردن این مینیاتورها هیچ اقدامی نکرد.

هیات دبیران تازه

کانون نویسندگان ایران «در تبعید»

در روزهای شنبه و یکشنبه ۵ و ۶ نوامبر ۱۹۸۸، مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران «در تبعید»، در فرانکفورت (آلمان فدرال) تشکیل شد.

در این مجمع، که غالب نویسندگان عضو کانون در خارج از کشور در آن شرکت داشتند، ابتدا گزارش هیات دبیران پیشین به اطلاع اعضا رسید و پس از بحث درباره فعالیت های گذشته و برنامه های آتی کانون، در آخرین بخش دستور جلسه، انتخابات هیات دبیران جدید انجام شد و انتخاب شدگان، مسئولیت فعالیت های کانون در دوره تازه را به عهده گرفتند.

هیات دبیران تازه کانون نویسندگان ایران «در تبعید» را این گروه از نویسندگان و شاعران ایرانی دور از میهن تشکیل می دهند:

اعضای اصلی: اسماعیل خوئی، پرویز اوصیا، نسیم خاکسار، م.سحر و احمد ابراهیمی.

اعضای هل البدل: مینا اسدی، جواد طالعی.

از آنجا که تشکیل جلسه مجمع عمومی و انتخاب هیات دبیران کانون نویسندگان در

آخرین روزهائی که «فصل کتاب» به زیر چاپ می رفت، انجام گرفت؛ فرصت کافی برای بحث پیرامون فعالیت های کانون در اختیار نداشتیم. بدین جهت، ضمن تبریک به اعضای تازه هیات دبیران، امیدواریم در شماره آینده، در گفت و گونی با آنان، مشروح برنامه های این کانون فرهنگی را به آگاهی شما برسانیم.

تحقیقات تازه استاد محبوب

اخیراً دکتر محمد جعفر محبوب به لندن آمده بود. در دیداری که دست داد، خبر شدیم که پاره ای از نوشته های ایشان درباره فردوسی، مولوی، حافظ و دیگر بزرگان ادب فارسی، قرار است در مجموعه ای چاپ و منتشر شود. این نوشته ها، ظرف سال های اخیر، به تدریج در پاره ای از جراید چاپ و منتشر شده بود. دیگر آنکه تحقیق ارزشمند دکتر محبوب درباره «فتوت»، در حال اتمام است. سال هاست که استاد درباره «فتوت» تحقیق می کنند و آنان که با کار ایشان آشنایند می دانند که چه اندازه وقت و نیرو در کار این تحقیق صرف شده است. استاد وعده کرده اند که بخشی از این تحقیق را برای چاپ در شماره آینده «فصل کتاب» در اختیار ما قرار دهند. امیدواریم که این مطلب هرچه زودتر به دستمان برسد.

سپانلو و زبان و وحدت ملی

محمد علی سپانلو، شاعر سرشناس معاصر، در ماه اکتبر امسال، سفری به امریکا و انگلیس داشت. در امریکا، «کانون فرهنگی نیما» در لس آنجلس، جلسه ای با حضور ایشان تشکیل داد که سپانلو در آن، علاوه بر شعرخوانی، پیرامون مسئله «زبان فارسی و وحدت ملی» سخنرانی کرد. در لندن نیز «گروه ایران کوچک» شبی ویژه ایشان داشت که نیمی از وقت شب را به سخنرانی درباره زبان فارسی و وحدت ملی اختصاص داده بودند و در نیمه دیگر، سپانلو چند قطعه از شعرهای تازه خویش را خواند و با استقبال فراوان شرکت کنندگان در جلسه روبرو گردید. ما، با استفاده از حضور سپانلو در لندن، با ایشان به گفت و گو نشستیم و سپانلو

درباره وضع کتاب در ایران، اطلاعات تازه و جالب توجهی در اختیار ما گذاشت. گفت و گو با محمد علی سپانلو را در شماره آینده «فصل کتاب» خواهید خواند.

سال جهانی حافظ

یونسکو و بزرگداشت حافظ

سازمان یونسکو، در بیست و چهارمین اجلاس خود، به پیشنهاد هیات نمایندگی ایران و به مناسبت ششصدمین سال درگذشت حافظ، سال ۱۹۸۸ میلادی (۱۳۶۷ شمسی) را سال جهانی حافظ اعلام کرده است و به ۱۵۸ کشور عضو این سازمان پیشنهاد کرده است که مراسمی در بزرگداشت این شاعر بزرگ ایرانی برپا کنند. به همین مناسبت در تاریخ ۲۹ و ۳۰ نوامبر ۱۹۸۸ (هشتم و نهم آذرماه ۱۳۶۷) در فرانسه (پاریس و استراسبورگ) مراسمی در بزرگداشت حافظ برگزار می شود که بسیاری از حافظ شناسان جهان در آن شرکت خواهند جست.

همچنین، یونسکو، با همکاری کتابخانه ملی ایران و دفتر نخست وزیری، چاپ تازه ای از دیوان حافظ را انتشار خواهد داد. نسخه اصلی این دیوان، نسخه ای است منحصر به فرد که در اختیار شادروان علی عبدالرسولی استاد دانشگاه تهران بود و هم به همت او، با چندین نسخه مقابله و تصحیح شده است. این نسخه به خط خطاط و خوشنویس معروف معاصر عبدالرسولی است و تذهیب آن از آن استاد محمود تذهیبی است.

جدا از این، یونسکو، ۱۰۰ غزل از غزلیات حافظ را به زبانهای فارسی و فرانسه به چاپ خواهد رساند. متن فارسی غزلها در انجمن خوشنویسان در تهران تهیه و نوشته می شود. و پروفیسور «ونسان مونت» آنها را به فرانسه بر می گرداند.

در ایران نیز، همزمان با سال جهانی حافظ، در آبان ماه جاری به مدت چهار روز، کنگره ای در بزرگداشت حافظ، در شیراز برپا خواهد شد. بیش از ۲۰۰ تن از حافظ شناسان ایرانی و خارجی در این کنگره شرکت خواهند کرد. آمریکا، چین، چکسلواکی، هند، ترکیه، پاکستان، بنگلادش، ژاپن، هلند، مصر، کانادا، انگلستان و ایتالیا، کشورهایی هستند که حافظ شناسانی از آنها به این کنگره دعوت شده اند.

جهان فکری حافظ، هنر حافظ، تحقیقات ادبی تاریخی و حافظ شناسی در ایران و جهان، عنوان اصلی تحقیقاتی است که در این کنگره عرضه خواهد شد. همچنین مقالات عرضه شده، بطور جداگانه چاپ و منتشر می شود.

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان نیز، مسابقه ای ترتیب داده است با عنوان «گفتگوهایم درباره حافظ» و از کودکان و نوجوانان درخواست کرده است که با نوشتن شعر، داستان و مقاله، در این مسابقه و بزرگداشت حافظ شرکت کنند.

به همین مناسبت و در جهت بزرگداشت مقام و منزلت جهانی حافظ، شماره آینده فصل کتاب به بزرگداشت حافظ اختصاص می یابد. در این شماره که ویژه بزرگداشت حافظ است، ضمن حفظ روال همیشگی، در گزینش نقدها و مقالات، اولویت به نوشته هایی داده می شود که در باب حافظ شناسی و در بزرگداشت حافظ، به نگارش درآمده باشد.

کتابشناسی حافظ، نقد متون و شروح دیوان حافظ، بررسی جنبه های تکنیکی و هنری شعر حافظ، عرفان و جهان بینی حافظ و ادبیات جهان، اهم موضوعاتی است که امیدواریم در شماره آینده - شماره ویژه حافظ - درباره آنها مطالبی داشته باشیم.

ما، از ناقدان و نویسندگان و محققان حافظ شناس و علاقمند به مباحث حافظ شناسی دعوت می کنیم که با نوشتن نقدها و مقالات درباره حافظ، ما را در تهیه شماره آینده فصل کتاب - شماره ویژه حافظ - یاری دهند.

درگذشت مهری آهی

مهری آهی، مترجم، استاد دانشگاه و معلم توانای زبان و ادبیات روسی، در ۷ اسفند ۱۳۶۶ درگذشت. خبر درگذشت او بتازگی در بعضی از مطبوعات ایران منعکس شده است. آنچه در زیر می آید، تکه هایی از یادداشتی است که از **بابک احمدی** در مجله آدینه (شماره ۲۵ تیر ماه ۱۳۶۷) با عنوان «به یاد مهری آهی» در بخش «یادبودها» آمده است:

مهری آهی استادی کم نظیر بود. سالها در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، زبان و ادبیات روسی درس داد. رئیس مرکز زبانهای خارجی دانشگاه تهران بود و از نخستین کسانی که تدریس در «ادبیات تطبیقی» را آغاز کردند. مترجم برجسته ای هم بود. همراه با **کاظم انصاری** مترجمین خوب از روسی به فارسی. آنها روزنه ای از ادبیات کلاسیک روسی

برما گشودند. سالهای نوجوانی ما به خواندن انبوهی از ترجمه های نادرست گذشت. کارهای مهری آهی، اما از زمره ترجمه های ماندگار و درخشان بود. او به ما نشان داد که داستایفسکی، لرماتف و تورگنیف چگونه می نوشتند.

در تهران به دنیا آمد. در مدرسه ژاندارک درس خواند. بعد از دانشکده ادبیات لیسانس گرفت. هنگامی که پدرش مرحوم مجید آهی سفیر ایران در اتحاد شوروی شد، با او به شوروی رفت. در دانشگاه دولتی مسکو نام نوشت. واپسین سال تحصیل، ناگزیر به تهران بازگشت، به دلیل بیماری پدر و درگذشت او. به لندن و پاریس رفت. آنجا دکترای ادبیات روسی گرفت. به تهران بازگشت و کار تدریس را آغاز کرد. به سال ۱۳۵۸ بازنشسته شد. داوطلبانه در شیر و خورشید سرخ (اکنون هلال احمر) به خدمت پرداخت. از اعضای موسس شورای کتاب و شورای عالی جمعیت های زنان ایران بود. در ۱۳۲۶ در کنفرانس حقوق زن در مسکو و دو سال بعد در سمینار زنان و کودکان در نیویورک شرکت کرد. چهار دوره، نماینده ایران در کمیسیون مقام زن در سازمان ملل متحد بود و یک دوره عضو هیات نمایندگی ایران در مجمع عمومی سازمان ملل (۱۳۴۳) جدا از داستان ها و مقالات، پدران و پسران **تورگنیف**، قهرمان عصر ما **لرماتف**، جنایت و مکافات، ابله و برادران کارامازوف **داستایفسکی** را به فارسی ترجمه کرد. دو کتاب اخیر هنوز منتشر نشده است...

دل بسته به ادبیات رماتیک بود. **پوشکین و لرماتف** را دوست داشت. اما از اشعار سمبولیست «خاصه این اواخر» زیاد لذت نمی برد... ادبیات سده بیستم روسی را هم «تا حدودی» دوست داشت. پترزبورگ **پیل**، آثار **نابوکف**، **بولگاکف** و اشعار **آخماتووا** را بیشتر می پسندید... از یک رمان چند جلدی فارسی خوشش آمده بود. آن را با آثار **تولستوی** قیاس کرد. پرسیدم: «**الکسی تولستوی**؟» اخم کرد. اخمی کوتاه. و گرنه می خندید. مهربان بود. شاد بود. نمی دانستم که تازه جراحی کرده، و سرطان پیدا شده و... به او گفتم: «**تارکوفسکی** از سرطان ریه مرده، بیچاره» در چهره اش چیزی خاص نمایان نشد. بی شک، اما، نادانسته او را آزرده بودم. راستی زبان ابزار ارتباط است؟»

شهریار خورشید و خیمه از جهان کشید

نوشته زیر تلفیقی است از یادداشتهایی که دوتن ازدوستان آذربایجانی ما (آقای رضا **خیابانی** و آقای **ابوالفضل بهادری**) در اختیار ما گذاشته اند. آنچه در داخل این نشان

« فصل کتاب » از همکاری صمیمانه این دوستان بسیار سپاسگزار است.

استاد محمد حسین شهریار شاعر و غزل سرای بزرگ چشم از جهان فرو بست. مرگش نابهنگام نبود. سالخورده مردی بود که از مدتها پیش چراغ عمر پُربارش رو به خاموشی می رفت. شش ماه و اندی قبل، دوستی از تبریز نوشت: رفته به دیدن شهریار؛ مرگ به کمینش نشسته است.

نام اصلی او محمد حسین بهجت تبریزی و تخلصش شهریار بود، پدرش حاج میرآقا خشکنابی از افراد مذهبی زادگاهش شمرده می شد. در سال ۱۲۸۲ هجری شمسی در تبریز چشم بدنیا گشود، در خشکتاب بزرگ شد، در دامنه کوه سهند، میان کوه سرفرازی که تارهای منظومه بلند آوازه « حیدرپایه سلام » به نام آن تنیده شده است. هم پدر و هم مادر هر دو متدین بودند، خودش در خصوص پدرش می نویسد: قولش نزد علمای وقت سندیت داشت. این تربیت مذهبی، همانگونه که در آثار شهریار دیده می شود، بطور عمیقی در تار و پود اندیشه او ریشه دوانده و تا آخرین نفس او را به پاسداری از مذهب و اعتقاد تام به اصول مذهبی واداشت.

دوران مقدماتی را در خشکتاب و تبریز گذراند. هفده ساله بود که تبریز را بقصد تهران ترك نمود. در دارالفنون به تحصیل علم طب پرداخت. یکسال به پایان تحصیلش مانده بود که گرفتار عشق شد. درس و مشق را رها کرد و به خراسان رفت. شش سال در آن حوالی ماند و همانجا با فارسی دری به خوبی آشنا شد و به عظمت زبان فارسی در حوزه شعر پی برد. به تهران برگشت و سالها بعد راهی تبریز شد.

آشنایی شهریار با موسیقی در همان اوان در خلاقیت هنری اش تاثیر شگرفی نهاد و بر زیبایی کلام شعری اش افزود. اولین مجموعه شعرش در سال ۱۲۰۸ شمسی منتشر شد.

در سال ۱۲۵۵ تنی چند از دوستان و مریدانش که ظاهراً از روشنفکران زمانه بودند از تهران به تبریز رفتند و شهریار را مجبور به کوچیدن از دیارش کردند. شهریار از تبریز به تهران نقل مکان کرد. در اوایل، خانه اش محفل کسانی بود که در این گونه موسم ها به هر سببی به به، چه چه در آستین دارند، کمی بعد خانه خلوت شد و همان روزها عزیزه خانم، تنها زن مونس و همدمش، در اثر سکت قلبی راهی گورستان بهشت زهرا شد.

شهریار آزرده دل و عزیز ازدست رفته، تهران را ترك کرد و در خانه بسیار محقر

و کوچکش در تبریز زندگی ملالت باری را آغاز کرد و پیوسته از تهرانیها نالید و در منظومه ای گفت:

تهرانین غیرتی یوخ شهریار ی ساخلاماغا

قاچمیشام تبریزه قوی یاخشی یامان بللنین

ترجمه:

تهران غیرت نگهداری شهریار را ندارد

به تبریز فرار کرده ام تا بد و خوب معلوم شود.

شهریار تا پایان عمر هرگز تبریز را رها نکرد. تا آخرین روزهای زندگی، در خانه ای محقر و ساده، با تواضع و مهربانی از دوستان و مهمانان پذیرایی کرد، و سرانجام در ۲۶ شهریور ۱۲۶۷ چشم از جهان فرو بست.

ادیوان دوجلدی شعرهای شهریار، تاکنون چندین بار تجدید چاپ شده است. گرچه شهریار، در همه قالب های شعر فارسی، از قصیده و غزل و مثنوی گرفته تا قطعه و دوبیتی و رباعی طبع آزموده است، اما ساحت اصلی شعر او و عرصه هنر واقعی شهریار، غزل بوده است.

این غزل ها، با آنکه در اسلوب سخن و سبک عراقی شاعران کلاسیک بخصوص حافظ پرداخته شده است، اما در بسیاری جاها، رنگ و بوی زمانه را نیز دارد. تازگی کار شهریار و هنر او در همین است که در قالب غزل و با ابزار سخن پیشینیان، بخشی از تب و تابهای زمانه اش را به شعر درآورده است. به همین جهت در ساحت غزل، نوآوری هایی دارد که خاص اوست. بی تردید پاره ای از غزل های شهریار، جزو بهترین نمونه های غزل معاصر، در تاریخ ادبیات ما به یادگار خواهد ماند.

با آنکه ارادت او به نیما - در بعضی سروده های مستقل او - به خوبی آشکار است، در شعر آزاد نیمایی نمونه های درخشان و بسیاری نیافریده است. اما همان نمونه های معدود در دوره های خاص با استقبال کم نظیر بعضی از خوانندگان شعر او روبرو شده است.

الفت دیرینه شهریار با حافظ و سیروس لک سالهای اخیر او، به شعر او رنگ عرفانی خاصی بخشیده است که رمز و راز غزلهای عاشقانه شهریار را در آنها نمی توان دید. این غزلهای عرفانی و شبه عرفانی که بیشترین آنها در استقبال شعرهای حافظ سروده شده اند نشان دهنده دگرگونیهای فکری و ذهنی شهریار نیز هست.

رنگ و بوی سیاسی پاره ای از شعرهای شهریار، ممکن است مورد پسند بسیاری از دوستداران شعر او نباشد و بر او و زندگی او نکته ها بگیرند. گرچه، حدیث نیک و بد ما

نوشته خواهد شد... اما آنگاه که قضاوت درباره شعر شهریار از قید و بندها و ملاحظات سیاسی روز رها شود، بی تردید آنچه که از او باقی می ماند، هنر اوست. پس سخن را کوتاه می کنیم و به جنبه دیگر شعر شهریار می پردازیم ا.

شهریار، با دو زبانگی اش، تسلط خود را هم به زبان مادری و هم به زبان فارسی به نحو شایسته ای به ثبوت رسانید و با شعرهایش، توانمندی زبان شعری را در هر دو زبان به نمایش گذاشت. او سکوتی را که بعد از برکنار شدن فرقه دموکرات، با ممنوع کردن ادبیات زبان مادری در آذربایجان برقرار شده بود، شکست و با انتشار منظومه «حیدر بابایه سلام» در سال ۲۲ تحول عظیمی در ادبیات آذربایجان به وجود آورد. این اثر در مدت کوتاهی مردم گیر شد، تا جایی که از سرحدات گذشت و در میان ترک زبانان سایر کشورها نیز بر شهرت شهریار افزود. شعرای بسیاری به تقلید از سبک شهریار برخاستند، اما توان پرواز تا به اوج قله سر به فلک کشیده «حیدر بابا» را نداشتند.

با آفرینش «حیدر بابا» شهریار مرز بین ادبیات شفاهی و ادبیات کتبی آذربایجان را از میان برداشت. ساده نگاری، استفاده از کلمات اصیل روستایی و الهام از فولکلور آذربایجان و مهم تر از همه بکار بردن وزن هجایی بجای عروضی، این اثر را در نوع خود بی نظیر کرده است.

او برای اولین بار در این سوی ارس، وظیفه سنگین آشتی دادن دو ادبیات (کتبی و شفاهی) را بعهده گرفت و با استادی تمام، ابتکار بی نظیر و با بکار بردن زبان ساده مردم در اشعار مکتوب، پل با شکوهی میان ادبیات کتبی و شفاهی آذربایجان بنا کرد.

در آفرینش منظومه «حیدر بابایه سلام» شهریار همانند نقاشی است که اصطلاحات و واژه های خلقش را که بر اثر تسلط زبان فارسی به فراموشی سپرده می شد، ابزار کارش قرار داده و یاد دوران کودکی اش را بر پرده نقاشی باز آفرید است. برآستی هر بیت و مصرع «حیدر بابا» تابلو ایست که طبیعت جاندار و زندگی روستا را جلو چشمان خواننده و شنونده این اثر زنده می کند. از نظر محتوی نیز «حیدر بابا» شامل والاترین احساسات انسانی است.

بی گفت وگو منظومه «حیدر بابا» به تنهایی شهریار را یکی از اصیل ترین چهره های ادبیات آذربایجان معرفی می کند. شهریار بعد از «حیدر بابایه سلام» از سرودن به زبان مادری اش باز نایستاد.

در منظومه «سهندیم» که آن را در جواب شعر «شهریارا مکتوب» اثر ب.ق. سهند، شاعر برجسته آذربایجان سرود، بار دیگر تابلوهایی تازه از طبیعت آذربایجان و آرمانهای لطیف انسانی ارائه داد.

دیوان آذربایجانی شاعر که چند سالی پیش چاپ شده است حاوی شعرهای شورانگیزی است که در جایای آنها، روحیه عدالت خواهی شاعر را می توان دید. رنك تند انتقاد اجتماعی این شعرها، باعث شده است که از تجدید چاپ این دیوان جلوگیری شود. نمونه هایی که در زیر می آید نشان دهنده طرز فکر و سلیقه سیاسی و اجتماعی شهریار است. در اوایل انقلاب در شعر «انس و جن» می گوید:

بشش مین ایل دیر بو سلاطینه گرفتار لولوشوق
دین ده گلدی، تاپما دیق بیز بو سلاطین دن نجات
ثولدورور خلقی، سورا ختمین توتوب یاسین اوخور
بارالها خلقه وئر بو حقه یا سین دن نجات

ترجمه:

پنج هزار سال بود که گرفتار سلاطین بودیم

دین هم که آمد از دست این سلاطین نجات نیافتیم

خلق را می کشد و سپس مجلس ترحیم گرفته یاسین می خواند

بارالها مردم را از دست این یاسین دروغین نجات بده.

در شعر «دنیا نه یالان تاهاجا دیرا» (دنیا چه چیستان دروغینی است!)

چنین می گوید:

ایل کئچدی، باهار اولدو، خبر یوخ گولوموزدن

گول آچماری، قووزانمادی سس بولبولوموزدن

بایرام گونوموز، یاسلی گوروشلرله کئچر کن،

شادلیق نه لوماق بیز، آییبیزدان، ایلیمیزدن.

ترجمه:

سال گذشت، بهار شد، خبر نیست از گل مان

گل نشکفت، صدایی از بلبلان برنخاست

چون روز عیدمان با عزاداری همراه شد

چگونه از ماه و سالمان انتظار شادی داشته باشیم.

در شعر «تورکون دیلی» که در سالهای اخیر سروده شده است، شاعر با اشاره به

مسائل خاصی، وضعیت خود را چنین توصیف می کند:

مندن ده نه ظالم چینار اوغلوم، نه قصاص چی

بیر دفعه بونی قان کی ایپکدن قه زیل اولماز

ترجمه:

پسرم، من نه اهل ظلم می توانم باشم و نه اهل قصاص
دیگر باید این را بفهمی که از ابریشم نمی توان تازیانه ساخت
هر اثر آذربایجانی شاعر که تاکنون در تبریز بچاپ رسیده در مدت کوتاهی نایاب
شده و مردم آذربایجان همیشه تشنه آثار شهریارند.
[در میان شعرهای شهریار - چه شعرهای فارسی او و چه شعرهای ترکی او -
نمونه های درخشانی وجود دارد که بخشی از میراث ارزشمند شعرما را تشکیل می دهد.
یادش گرامی باد و خاطره اش جاودان.]
این یادنامه را با غزلی از شهریار به پایان می بریم:

یک شب با قمر

از کوری چشم فلک امشب قمر اینجاست
آری قمر امشب بخدا تا سحر اینجاست
آهسته بگوش فلک از بنده بگوئید
چشمت ندود اینهمه، یکشب قمر اینجاست
آری، قمر آن قمری خوشخوان طبیعت
آن نغمه سرا بلبل باغ هنر اینجاست
شمعی که بسویش من جانسوخته از شوق
پروانه صفت بازکنم بال و پیر اینجاست
تنها نه من از شوق سراز پا نشناسم
یکدسته چو من عاشق بی پا و سر اینجاست
هر ناله که داری بکن ای عاشق شیدا
جایی که کند ناله عاشق اثر اینجاست
مهمان عزیزی که پی دیدن رویش
همسایه همه سرکشد از بام و در اینجاست
ساز خوش و آواز خوش و باده دلکش
ای بی خبر! آخر چه نشستی؟ خبر اینجاست
آسایش امروزه شده در دسر اما
امشب دگر آسایش بی در دسر اینجاست
ای عاشق روی قمر، ای ایرج ناکام



برخیز که باز آن بت بیدادگر اینجاست
آن زلف که چون هاله بر خسار قمر بود
باز آمده چون فتنه دور قمر اینجاست
ایکاش سحر ناید و خورشید نزاید
کامشب قمر اینجا، قمر اینجا، قمر اینجاست.



جشنواره فرهنگی

انجمن هنرمندان و نویسندگان ایرانی در بریتانیا

تابستان گذشته « انجمن هنرمندان و نویسندگان ایرانی در بریتانیا » سومین دوره
فعالیت خود را با تشکیل مجمع عمومی و انتخاب هیئت دبیران جدید آغاز کرد.
هیئت دبیران تازه انجمن را خانم ناهید ضیائی و آقایان دکتر منوچهر ثابتیان، شاهین
اعتمادی، فرزاد خسروشاهی و نصرالله شیبانی تشکیل می دهند.
انجمن هنرمندان و نویسندگان ایرانی در بریتانیا، اخیراً طی اطلاعیه ای اعلام داشته
است که در هفته سوم فوریه ۱۹۸۹ جشنواره ای به مدت دو روز در محل انستیتوی
کامنولث در مرکز لندن برگزار می کند. در این جشنواره، برنامه های گوناگون هنری و
فرهنگی چون: تئاتر، سینما، موزیک و شعرخوانی انجام خواهد شد و نمایشگاه های نقاشی،
مجسمه سازی، کارهای دستی، کتاب و جز آن وجود خواهد داشت.
انجمن، برای برگزاری هرچه وسیع تر و باشکوه تر این جشنواره، از همه ایرانیانی
که مایلند در هر یک از زمینه های هنری و فرهنگی، مشارکت داشته باشند، و نیز کلیه
ایرانیان فرهنگ دوستی که داوطلب کمک به برگزاری جشنواره هستند، دعوت کرده است
که با هیئت دبیران انجمن تماس بگیرند.
شماره تلفن: ۰۸۶ ۳۰۸۶ ۵۷۸ لندن.
نشانی:

SIWAB
The Society of Iranian Writers and Artists in Britain
41A, Cross Street,
London N1 2BB

آشوری هم عمیق بود و هم گاهی سرسری. تنفر برخی از بلشویسم نباید به محکومیت مردم روسیه منتهی شود. چه کار خوبی کردید که سالگرد خاموشی کریم کشاورز را یادآوری کردید. سالها با او همکاری کردم. در سفر دوم به تهران، فقط از دو سه نفر دیدن کردم؛ بقیه به دیدن من آمدند. یکی از آنها کریم کشاورز بود که در جواب من که: «آقا، تو چقدر می توانی کار کنی؟» گفت: «دیگر نه چشم کار می کند و نه گوشم می شنود.»

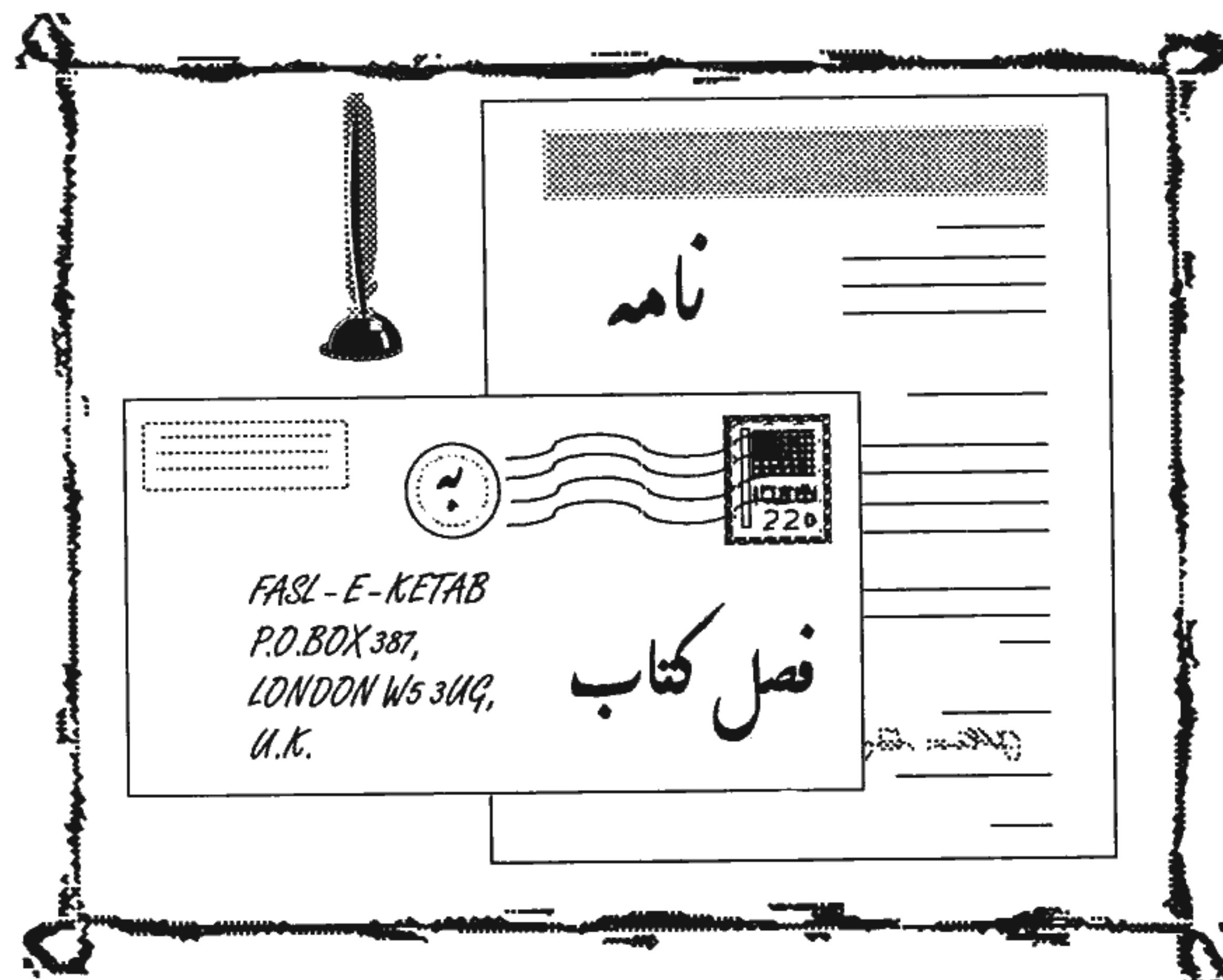
«چگونگی دستگیری دکتر فاطمی» را با کمال علاقه خواندم. بدبختانه هیچ درک نکردم که این آقای مگری کیست. روزی معاون وزارت فرهنگ، کردشناس، سفیر اسلامی در مسکو، زندانی کنونی متهم به جاسوسی؟ یا کس دیگری؟ وقتی نکته تاریخی بازگو می شود، لازم است گفته شود که ضامن تاریخ کیست.

معرفی کتاب و خبرهائی در حاشیه کتاب، به وزن و اهمیت مجله شما می افزاید. چرا راجع به اسماعیل نصیح «زمستان ۶۲» چیزی نمی نویسید؟ به نظرم با یک نویسنده خوبی سر و کار داریم. چند کتاب از اصغر الهی خواندم، روان پزشک جوانی که طبع و بصیرت دارد.

بیخشید، نخواستم راهنمایی کنم. شما نشان دادید که خود استاد هستید.

بزرگ علوی

بزرگ علوی:



ضامن تاریخ کیست؟

آنچه در پی می آید، بخشی از نامه دوستانه استاد بزرگ علوی است که به خواهش ما، در انتقاد از شماره اول فصل کتاب نوشته اند. استاد بزرگوار، در این نامه از کار کوچک ما تعریفی کرده اند که ما آن را حمل بر خوی ملاطفت آمیز و تشویقگر ایشان می کنیم. مراد از نقل این نامه، تنها، عطف توجه به انتقادهای این نویسنده بزرگ ایران به کار فصلنامه است. با سپاس از توجه شان به فصل کتاب، امیدواریم که این توجه مستدام باشد.

«شتوتگارت»، ۱۸ ژوئن ۱۹۸۸

... در عرض یازده ساعت سفر از برلن به شتوتگارت با شماره اول فصل کتاب ور رفتم و تمام آن را زیر و رو کردم. کار بسیار سودمندی است. آرزو دارم که خوش بدرخشد و دولت مستعجل نباشد. بسیاری از مقالات آن آموزنده بود. نوشته داریوش

اسماعیل نوری علا:

نگاهی به یک «ساعت آفتابی»

از دوست عزیز و منتقد ارجمند، آقای اسماعیل نوری علا (پیام) خواهش کرده بودیم که کتاب شعر تازه ای را برای «فصل کتاب» نقد کنند. ظاهراً گرفتاری های روزمره اجازه نداد که نقدی برای این شماره برسانند، (و همچنان نقدشان نسیه ماند!) اما در گیر و دار سفر تابستانه شان به آمریکا، شاید برای اینکه فعلاً از شر طلبکار سمجی چون ما خلاص شوند، نشستند و مطلب زیر را برای «فصل کتاب» نوشتند و سر راه به ما دادند. وقتی که مطلب را خواندیم، دیدیم نقد نیست، معرفی کتاب نیست و مقاله هم نیست؛ با اینهمه، مطلب گیرا و شیرینی است. با آنکه عنوان آن به مقاله می مانست، اما بیش از هر چیز، نامه بود؛ نامه ای محبت آمیز به مدیر فصل کتاب (گرچه نام مخاطب در بالای نامه نیامده است، اما اشاره به سپیدی مو کافی است که بدانیم خطاب به سردبیر

نیست! . ناچار تسلیم فرم شدیم و نوشته ایشان را در بخش نامه ها آوردیم. البته طلب نقد ما و قول نسیه ایشان همچنان به قوت خود باقی است و ما، با گرو گذاشتن موی سپیدی که به آن اشاره کرده اند، به خوانندگان « فصل کتاب » قول می دهیم که از شماره آینده، آقای نوری علا را « دست به نقد » تحویلشان دهیم!

خروس نشان بی صدا می سرائید بر جمله طرفگان و جوانان
چه می دید نسل جدیدی که در خلوت خود سفر کرد.
در ساعتی آفتابی؟

م.ع. سپانلو - « منظومه خادم زمان »

از من خواسته اید که برای « فصل کتاب » چیزی بنویسم، لابد نقد کتابی، تحلیل شعری، معرفی شاعری و من مانده ام که این دم سفری برایتان چه بنویسم. بخشی از تحقیقی را که سالهاست درباره « نیما » و « شعر نیمایی » کرده ام؟ نه. از تکه پاره کردن پیکره ای که با کوشش بسیار وحدت و شکلی به آن داده ای بدم می آید. پس نقد کتابی؟ هان؟ از شاعری، مثلاً یاران جوانی که زبان بازکردنشان را دیده ای و حالا برای خود یلی شده اند؟ کتابشان از هر سوی عالم می رسد. تخم سخنی که بدست گردباد تاریخ پراکنده شده است. درهر شهر و شهرک چند نفری پولشان را رویهم می گذارند و کتابی علم می کنند باین امید که از یک کجای این ناکجا آباد پاسخی بگیرند. این شما را به یاد چه می اندازد؟ من سرم پر از خاطره و دلم پر از شادمانی میشود وقتی می بینم که با اینهمه امکان کم اینهمه کتاب چشم گیر منتشر میشود. نمونه اش « فصل کتاب » خود شما. نقد و بررسی بماند برای شماره دیگر، بگذارید از این حس روشنی که در من است با شما بگویم:

صحبت شما از کتاب است، از فصلی که در آن بزرگ شده ایم، در آن زیسته ایم، و انشالله در همان هم خواهیم مُرد. « جنگ » شما را که تماشا می کنم دلم از شادی پُر میشود. از اینکه هنوز هم بازار کتاب داغ است. ایران که سهل است. یا شاید سهل باشد، همین جا را می گویم که همه ما - من، شما، ایشان - این در و آن در می زنییم تا که این چراغ نمیرد. شما تا صبح ماشین می کنید، غلط گیری می کنید و بعد کتاب ها را زیر بغل می زنید، چهار تا اینجا، ده تا آنجا، و بعضی ها ورق می زنند، مظنه می زنند، بعضی ها می خرند، بعضی ها می گیرند که پولش را بعد بدهند و غیبتشان می زند، و باز شما فردا توی چاپخانه دارید « نمونه ها » را غلط گیری می کنید. تلفن می زنید که فلانی مطلبت دیر شده است، و هیچ انگار نه انگار که حالا مویتان به سپیدی نشسته است، قلبتان

ناآرامی می کند. از پله ها که بالا می آید نفستان می گیرد، و دیگران شمارا جزء پیرمردها قبول کرده اند. نه، انگار نه انگار. همان شور است و همان سودا...

ما از ته بازار سلطانی کاغذ می خریدیم. چند « بند » کاغذ هفتاد گرمی پاکستانی... و می کوبیدیم تا « پامنا » و چاپخانه ای که در چاه منارِ غریب جاخالی داده از گذار خیابان لک و لک می کرد. شما با ما نبودید، اما شما هم در یک گوشه دیگر شهر پای « گارسه » داشتید بوی سرب را مثل بوی گلاب کاشان روانه سینه پرشور می کردید. نه، انگار نه انگار که مویتان به سپیدی نشسته است. با این معشوقه نمیتوان پیر شد.

ما جوان بودیم. دهه چهل آغاز شده بود. یا شاگرد دانشکده ها بودیم، یا - بقول **احمد رضا احمدی** - « شاگرد تنبل کتابفروشی ها ». فرقی نمی کرد. بودیم و همه جا بودیم. وقتی بزرگترها مان صبح بیست و هشتم مرداد سی و دو را باور نمی کردند، ما را هنوز از توی کوچه های خاک زده به خیابان نیاورده بودند. ما در « زمستان » **اخوان** بزرگ شده بودیم، اما زمستان نبودیم، در « سال بد » **شاملو** زیسته بودیم، اما پدرها و مادرها این بدی را قورت داده بودند و به ما لبخند زده بودند. کسی نمانده بود که برای ما بخشنامه صادر کند و شعارهای سیاسی را - مثل ارث پدر - از ما بخواهد. ما بی هوا بزرگ شده بودیم. برادر بزرگ احمد رضا در سال های پیش از کودتا عضو سازمان جوانان حزب بود. اما احمد رضا او را با چشم های کودکی اش دیده بود. شکست و در خود فرو ریختن او را چشیده بود اما خود در خود فرو نریخته بود. ما مجبور نبودیم راجع به چیز خاصی بنویسیم و - بنابراین - کسی هم ما را مجبور نمی کرد که ننویسیم. سانسور چی و سانسور شده با هم می جنگیدند. ما نمی خواستیم اگر از زمستانی می نویسیم منظورمان حکومت کودتا باشد. یا شب همیشه با ستمشاهی برابر شود. ما - اقرار می کنم - خیلی وقت ها زمستان و شب را دوست هم داشتیم. و این البته « تمثیل » های بزرگترها را مخدوش می کرد. نظم را بهم می زد. پرسش و پاسخ رمزآمیز نویسنده و مخاطب را پریشان می کرد. ما دلان نمی خواست پرنده همیشه علامت صلح باشد. ما دلان نمی خواست ستاره همیشه گوشه ای به انقلاب شوروی بزند. ما دلان می خواست پرنده - چون یک پرنده - در فضای نوشتن همامان بپرد و ستاره - درست مثل یک ستاره - آسمان شعرمان را پر کند. و این را بزرگترها دوست نداشتند.

طبیعی بود که ما همدیگر را پیدا کنیم. شاید هم اتفاقی بود. یعنی اتفاقاً در آن سال ۱۲۴۱ (به ترتیب سن بگویم) **بهرام بیضائی** و **نادر ابراهیمی** و **مهرداد صمدی** و **محمد علی سپانلو** و من در دانشکده ادبیات تهران درس می خواندیم. هرکدام با رگ و ریشه همامان. مثلاً از طریق بیضائی می شد با **داریوش آشوری** دوست شد، نادر ابراهیمی

با **جعفرکوش آهادی** آشنا بود، مهرداد صدی با **جمیله دبیری** ازدواج کرده بود و احمد رضا احمدی را می شناخت، سپانلو رفیق **ناصرشاهین** پر بود، و من و **غفار حسینی** پشت میزهای دانشکده با هم آشنا شده بودیم. اولین کس از ما احمد رضا بود که کتاب «طرح» را در آورد و بوسیله مهرداد صدی «کشف» شد. و آن عصر بهاری کنار خیابان آناطول فرانس یادم هست که نادر ابراهیمی خبر آورد احمد رضا کتابش را برده است دم خانه احمد شاملو، مدتی منتظر شده است و بعد که شاملو بیرون آمده و کتاب را دیده آن را به احمد رضا پس داده است که یعنی برو کشکت را بساب. در «سخن» **دکترخانلری** اخم هایش را جلوی جوان ترها باز نمی کرد، انتشارات «نیل» تیول بزرگترها بود، انتشارات «اندیشه» را همزندان های ۲۸ مرداد پر کرده بودند، «امیرکبیر» هنوز نسل قبل ما را هم بجا نیاورده بود، چه برسد به ما.

گفتم: نادر، یعنی نمیشود ما خودمان پولهایمان را رویهم بگذاریم و کتاب چاپ کنیم؟ نیشش تا بناگوش باز شد. سرش برای کار جمعی درد می کرد. جمعه که رسید سفره را مادرم در اطاق پذیرایی روی زمین پهن کرد و در آن مجمع عمومی تصویب کردیم که ما هم برای خودمان انتشاراتی بپا کنیم. مهرداد صدی گفت اسمش را میگذاریم «**طرفه**». جمیله (این را بعداً فهمیدیم) از توی مجلات فرانسوی «آرم» یک مبل فروشی پاریسی را «کش رفت» و تا چشم بهم بزنی کتاب اول سپانلو بنام «**آه... بیابان**» به زیر چاپ رفت. بعدش کتاب نادر ابراهیمی، بعد احمد رضا، بعد «**چهارکوارتت**» الیوت به ترجمه مهرداد صدی. آخر هر ماه پولهای خرد و ریزی را که به سختی جمع کرده بودیم بدست نادر ابراهیمی میدادیم. و بزودی چند نفر دیگر هم به ما پیوستند. **مریم جزایری و حیات داودی** (که خیلی زود به آمریکا رفت و اسم کوچکش را هم با خود از یاد من برد) و البته **اکبررادی**.

مهرداد و نادر به فکر انتشار **جنگ طرفه** افتادند. آن روزها هنوز عالم پراز جنگ ادبی نشده بود. «**سخن**» خانلری که بجای خودش، **سیروس طاهباز** «**آرش**» را در می آورد و شاملو «**کتاب هفته**» را. ما هم جنگ طرفه را علم کردیم. مهرداد و نادر از «دیگران» هم مطالب گرفته بودند. مثلاً از **بهمن فرسی** که آن روزها کتابفروشی سخن را در خیابان نادری می گرداند و از بین نسل قبلی ها زودتر از همه به «مدرنیسم» اندیشیده بود. مقدمه جنگ را احمد رضا نوشت. بخش های مختلف را - قصه ها را، شعرها را، مقاله ها را، مصاحبه ها را - با کاغذ سبز از هم جدا کردیم. روی جلدش را **محمد رضا جوهرت** کشید که با **روئین پاکباز و منصور قندریز** (مرحوم) تالار ایران را راه انداخته بودند و می خواستند انتشارات تالار ایران را علم کنند که با مرگ قندریز نام انتشارات قندریز را به

خود گرفت.

نادر گفت باید دفتری ودستکی داشته باشیم. تالار ایرانی ها پیشنهاد شراکت کردند. آپارتمانی در طبقه هم کف ساختمانی در خیابان آشیخ هادی، نبش نادری، روبروی عرق فروشی کوچکی که شب ها لوبیا پخته و گلپرش پاکیرمان کرد. روزی که اطاق را تحویلمان دادند روز بزرگی بود. دخترها با سطل آب می آوردند و می ریختند روی کاشی های اطاق ها و ما - پسرها - جارو می کردیم، شیشه ها را می شستیم و پرده ها را می زدیم. این ها همه سه سال طول کشید. نادر را انتشارات نیل کشف کرد و برد. سپانلو را جلیلی - کتابفروشی کنار خیابان پارک شهر! - جذب کرد. من را **دکتر محمود عنایت** دعوت کرد تا **نگین** را منتشر کنیم. مهرداد نوشتن را رها کرد و به جلب سیاحان پیوست. احمد رضا را به سربازی بردند، به سپاهی دانش در بردسیر کرمان. اما با هم يك قرار داشتیم: هر کس بر هر چه که خود - به نفقه جیب - چاپ کرد اسم طرفه را خواهد گذاشت. من کتاب «**خاک**» سپانلو را چاپ کردم و بنام طرفه منتشر شد. کتاب دوم خودم «**اطاق های درسته**» هم همین سرنوشت را داشت.

و در سال ۱۲۴۵ «**جزوه شعر**» را منتشر کردم. که بازنام طرفه بر آن بود. جزوه ای که بزودی به نام ارگان شعر موج نو در ایران شناخته شد و دوست (کمتر) و دشمن (بیشتر) چه ها که درباره آن نگفتند و ننوشتند.

••

پارسال سپانلو اینجا بود. با چشمهای گود نشسته و موهای خاکستری و «خانم زمانش» را زیر چاپ برده بودیم. بعداً به خودم گفتم که چرا نام طرفه را بر آن تنهام. چه می شد کرد، تیر از کمان رسته بود.

لباسم را می پوشم. عجله دارم. باید بروم صفحات چاپ شده را از چاپخانه بگیرم و به صحافی برسانم. دلم شور رنگ روی جلد را می زند. کفشم را بپا می کنم. می آیم روبروی آئینه که بقیه السیف موها را شانه کنم. نه، انگار نه انگار که از آن جمعه ۲۶ سال گذشته است.

می دانم، **فصل کتاب** شاهم همان بو را دارد. حال و هوای شما هم همان حال و هواست. اما حیف از ایران که بدست این جفدهای آدمی صورت ویران میشود. و حیف از عمر که در انتظار «ساعتی آفتابی» از پله های تانیه ها پائین می آید و در گذارش - اینجا هم حتی - لاشخورهائی دیگر بکار کشتن پرنده ها مشغولند.



از مرزها (یا مرض‌ها)ی ایدئولوژیک پرهیزید

«فصل کتاب - در مجموع - جنگی ارزشمند است که در این شرایط «لاکتابی» منادی فرهنگ و اندیشه پویا است. در این مورد نظراتم چنین اند:

۱- مقاله آشوری چیزی به همراه نداشت و تکرار حرف‌های دیگران بود. امیدوارم که در شماره‌های آینده «مرعوب» یا «مسحور» اسم‌ها نباشید. مقاله آشوری در عین حال دارای تضادها و تناقضات درونی است و ایده واحدی را در پیشبرد بحث و نظر دنبال نمی‌کند.

۲- مقاله جان‌گرنی چیزی به همراه نداشت، ضمن اینکه نویسنده کتاب (هنایت) در درک فلسفه سیاسی اسلام معاصر، جانبدار و «خیالباف» است. (همان خیالبافی‌ها و «تئوری سازی»‌هایی که مرتضی مطهری و سپس دکتر شریعتی سبیل‌های مجسم آن بوده اند).

۳- معرفی نامه رضا مرزبان هم ارزشمند بود و هم بجا، و ایکاش در چاپ و تایپ آن دقت بیشتری می‌کردید. حس می‌کنم که نوعی «مرز» (یا مرض) ایدئولوژیک شما را از پرداختن به این «معرفی کتاب» باز داشته است.

۴- فکر می‌کنم «فصل منتقاد متاب» در پایان «فصل کتاب» از حیثیت علمی و وجه جدی کار شما می‌کاهد و آن را تا حد یک «کشکول ادبی» تنزل می‌دهد.

۵- ارائه فهرست کتاب‌ها و طبقه‌بندی آنها به حسب موضوع، بسیار خوب بود. امیدوارم در این مورد از صفحات نشریه «دانش نو» نیز استفاده کرده باشید.

۶- در فهرست نشریات ادواری نام نشریه «دانش نو» و «ایران نامه» (چاپ آمریکا) نیامده است. امیدوارم که این «حذف» نیز ناشی از همان مرزها (یا مرض‌ها)ی ایدئولوژیک نباشد!

امیدوارم که «فصل کتاب» هرچه زودتر جایگاه شایسته خود را در بین اهل کتاب پیدا نماید.

علی میرفطروس <



ویژگی‌های نشریه تبعیدی را کنار بگذارید

«... مقالات همه خوب و خواندنی بودند. اما به نظر من، مقاله طراح سیاهکار با تئری گرچه آمیخته به طنز، قدری به فضای کار لطمه می‌زد. بخصوص در پانویشت، آنجا که می‌خواهد توضیح دهد که مترجم ولژة whimsical را به غلط به شوخ و شنگ ترجمه کرده، آوردن این جمله «نگوئید لره نفهید» به نظرم به مجموعه کتاب لطمه می‌زند، بخصوص در یک کار جدی. از طرف دیگر، این گونه شوخی‌ها در یک کار جدی، با ملیت‌ها، نه زیباست و نه چیزی به مطلب می‌افزاید و وجهه مقالات دیگر را هم کم می‌کند. و اما یک نظر اختصاصی و شخصی، که البته باید شرایط شما و اوضاع و احوال و کل سیاست حاکم بر نشریه را دید، و آن اینکه چون این نشریه خواه ناخواه یک نشریه در تبعید است، باید ویژگی‌های یک نشریه تبعیدی را داشته باشد، در مطلب و طرح و بقیه قضایا. یعنی که جهت‌گیری خاص تر و فی الواقع مستقیم تری داشته باشد و به نوعی مشخص تعارض خود را با ادب جمهوری اسلامی نشان دهد. امیدوارم که بعدها این جنبه هم بهتر باشد، البته که می‌دانم نه به عنوان یک تریبون سیاسی، بلکه در حد یک نشریه ادبی...»

نوشین، الف:

یمینی شریف را دست کم نگیرید

«یک شاعر انگلیسی گفته است: > دشوار بتوان گفت، که ناپختگی، بیشتر در نگارش ظهور می‌کند یا در داوری». تقدی که بر کتاب نیم قرن در باغ شعر کودکان عباس یمینی شریف در فصل کتاب خواندم، این گفته را به ذهن من آورد.

گرچه نام منتقد کتاب، در میان منتقدانی که شاید به دلیل شرایط خاص این دوران شمارشان رو به افزایش است، نامی شناخته شده نبود؛ ولی از نوشته بر می‌آید که ایشان نیز با ادبیات کودکان، و همچنین با تاریخچه آن که از چند دهه تجاوز نمی‌کند، آشنائی کامل دارند. شاید به دلیل این آگاهی است که، در انتهای مطلب، با شاعر به این اتفاق نظر می‌رسند که: > حدود پنجاه سال پیش که به سرودن شعر کودکان و نوجوانان

پرداختم، کسی دیگر به نام شاعر کودکان وجود نداشت، و این حقیقتی است که نمی گذارد از خدمات پنجاه ساله او در زمینه ادبیات کودکان چشم پوشیم، و به یک گردش قلم، او را به هیجده قرن پیش ببریم و در کنار بطلمیوس قرار دهیم.

منتقد محترم، از میان صدها قطعه شعر **یمینی شریف**، انگشت روی قطعه < **سنگ نپران** > گذاشته اند و شاعر را متهم کرده اند که در آن از عامل ایجاد رعب و هراس در دل کودک استفاده کرده است. باید این نکته را یادآور شد که یمینی شریف خود صراحتاً گفته است که این قطعه را بر پایه اتفاقی که در آن زمان افتاده بوده سروده است. پس این قطعه برخاسته از تمام اصول و روابطی است که در پنجاه سال پیش در جامعه ما جاری بوده است؛ و البته که اصول کهنه پیش از تاریخ است. < پاسبانی می آمد، پدر و بچه را به کلاتری می برد و ... و بچه هفت دفعه جان می کند >. ولی آیا یمینی شریف بنیانگذار این اصولی است که هنوز هم، بعد از پنجاه سال، در جامعه ما جاری است؟ آیا نوآمدگانی، که او را کهنه پرست می دانند، اگر بخواهند چنین واقعه ای را منظوم کنند، محصولشان چیزی شبیه قطعه یمینی شریف از آب در نخواهد آمد؟ گیرم که حالا با توجه به پیشرفت روانشناسی کودک، احساس عاطفی شان را هم به آن خواهند افزود. شاید منتقد محترم آنقدر جوان هستند که به یاد نمی آورند نیم قرن پیش تعلیم و تربیت اصول و روش هائی غیر از این نداشت. ولی این واقعیت را قطعاً می دانند که یمینی شریف، در پنجاه سال پیش، این نوگرانی جسورانه را داشته است که برای اولین بار در تاریخ ادبیات کشور ما، هم خود را صرف شعر گفتن برای ناچیزترین و کم اهمیت ترین بخش جامعه، یعنی کودکان کند.

در بخش دیگر، یمینی شریف به شعر ناشناسی تا به حد شناختن تفاوت نظم و نثر متهم شده است: < معلوم می شود او شعر را هرگونه سخنی می داند که وزن و قافیه داشته باشد >. آیا فقط طرح این مسئله کافی است؟ اگر بخواهیم شعر گفتن برای کودکان را از دیدگاه تعریف شعر دنبال کنیم، آیا به این سوال اساسی نخواهیم رسید که < شعر نمی تواند روی تصمیم قبلی سروده شود >؟ و در این صورت **شعر کودکان**، یعنی شعری که یک شاعر غیر کودک برای کودکان می سراید، هرچند هم که در آن عاطفه خرج شده باشد، تصویر سازی شده باشد، دانش به کار رفته باشد و تکنیک های شعری را بر آن حاکم کرده باشند، آیا با هرگونه تعریفی از شعر ناهمخوان خواهد بود؟

من اگر به جای آن منتقد محترم بودم، به خود حق نمی دادم که وارد مبحث تعریف شعر شوم و آثار یمینی شریف را از این دیدگاه بنگرم.

آثاری که یمینی شریف، در طول نیم قرن، در زمینه ادبیات کودکان - یا بهتر

بگوئیم: ادبیات برای کودکان - ارائه داده است، از ارزش والائی برخوردار است، ولی خالی از انتقاد هم نیست. خلاصه کنم: نقد آثار او، برخورداردی دقیق تر، جدی تر و منصفانه تر می طلبد تا به موازات شناخت نقاط تیره و قابل انتقاد، ارزش های او را هم روشن کند. یک معرفی کوتاه، جای نیش زدن به یمینی شریف نیست.

نوشین، الف.

شکرالله صبوری:

کریم کشاورز در تبعید یزد

در شماره نخست فصل کتاب، شرحی در باره زندگی و آثار شادروان کریم کشاورز درج شده بود که، هرچند گزیده ای بود از یک « یادنامه مفصل »، یادآوری شایسته ای بود از آن نویسنده و مترجم نامدار.

طبق فهرستی که از آثار کریم کشاورز به دست داده شده بود، از جمله تالیفات او، کتابی است تحت عنوان **چهارده ماه در خارک** که در سال ۱۳۶۲ انتشار یافته و ظاهراً آخرین اثر منتشر شده او است.

دوران زندان کریم کشاورز در خارک، چنانکه از عنوان فوق بر می آید، چهارده ماه بوده است، و حال آنکه دوران تبعید او به یزد ظاهراً نه سال دوام داشته است.

در اینجا، این پرسش پیش می آید که چرا وی هیچ خاطره ای از سالهای دراز تبعید خود به یزد را یادداشت نکرده و - اگر کرده باشد - چرا آن را انتشار نداده است.

این پرسش، به ویژه برای خواننده ای چون من مطرح می شود که زادگاهش یزد است و آشنائی او با نام کریم کشاورز به همان دوران تبعید او به یزد، باز می گردد.

در آن زمان، ما که شاگرد مدرسه بودیم، شنیده بودیم و می دانستیم که شخصی به این نام، و به ملاحظات سیاسی، به شهر ما تبعید شده است، بی آنکه آگاهی دیگری بر احوال او داشته باشیم، و یا بدانیم که چه ماجرائی وی را به آنجا کشانده است. تنها چیزی که از او می دانستیم این بود که وی می توانست رادیوهای از کار افتاده را تعمیر کند.

نمیدانم این موضوع، یعنی **اشتغال کریم کشاورز به کار تعمیر رادیو در یزد**، در جایی منعکس شده است یا نه، و یا اصولاً جای آن در زندگینامه وی چه اهمیتی میتواند داشته باشد. به هر حال، مطلبی است و ذکر آن زیبایی در بر نخواهد داشت.

در دوران جنگ جهانی دوم، و پیش از تاسیس رادیو ایران، تعداد دستگاههای گیرنده رادیو در یزد انگشت شمار بود < ۱ > بنابراین، نه کارگاهی برای تعمیر رادیو وجود

داشت، و نه کارشناسی برای این کار.

در عین حال، همان چند یا چندین دستگاه گیرنده گاهی - و چه بسا غالباً - از کار می افتاد، و تنها کسی که در ولایت یزد می توانست آنها را دوباره به کار بیندازد، همان کریم کشاورز بود.

وی این کار را در خانه، بادیستمزدی اندک، انجام می داد و ظاهراً برای او بیشتر جنبه سرگرمی داشت، تا وسیله ای برای امرار معاش.

شکرالله صبور

۱- استفاده عمده ای که در آن زمان از رادیو می شد، شنیدن برنامه های فارسی رادیو برلن به کارگردانی بهرام شاهرخ، برنامه های رادیو دهلی (خاصه گفتارهای « سرکار سرگرد عبدالصمد ») و یا موسیقی عربی و ترکی آذربایجانی بود که از بعضی فرستنده های دیگر پخش می شد.

از خاطرات آن زمان که فراموش نشده است، گفتاری است که « سرکار سرگرد عبدالصمد » پیش از اشغال خاک ایران توسط متفقین داشت و در آن این شعر حافظ را خواند:

« گرمی فروش حاجت رندان روا کند

ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند »

براساس این « سناریو » ایران می بایست نقش « می فروش » را بازی می کرد و متفقین

نقش « رندان » را، که البته نقش « ایزد » را نیز سرانجام خودشان بازی کردند!

کتابهایی

که

در خواهد آمد

نعمت آزر: در مه غربت

اخیراً نعمت آزر شاعر معاصر به لندن آمده بود. در دیداری که دست داد با خبر شدیم که آزر مجموعه ای از شعرهای تازه خود را با نام « در مه غربت » برای چاپ و انتشار آماده کرده است. دیگر آنکه آزر در پی آن است تا مجموعه شعرهای چاپ شده خود را مجدداً تجدید چاپ کند. این مجموعه ها عبارتند از:

- ۱- گذریان. ۲- لیلۃ القدر. ۲- سحوری. ۴- پرواز در طوفان. ۵- صور اسرافیل. ۶- گلخون. ۷- گلخشم. ۸- به هوای میهن.

مینا اسدی: از عشق چیزی با جهان نمانده است

مینا اسدی، شاعر معاصر، سه مجموعه شعر تازه را برای چاپ و انتشار آماده کرده است. این مجموعه ها که هم اکنون در حال حروفچینی است از این قرار است: « من به انگشتر می گویم بند » (مجموعه شعر سالهای ۱۲۴۹-۱۲۵۱)، « کارنامه » (مجموعه شعر سالهای ۱۲۵۲-۱۲۶۵)، « از عشق چیزی با جهان نمانده است » (مجموعه شعرهای سال ۱۲۶۶). همچنین مینا در صدد بر آمده است تا مجموعه شعر « چه کسی سنگ می اندازد » را تجدید چاپ کند. این کتاب قبلاً در سال ۱۲۵۰ در تهران توسط

پرواز در چاه

مجموعه داستان از:

محمود فلکی

ناشر:

انتشارات فرید (آلمان غربی)

بها: ۵ مارک

نشانی پستی:

Postlagerkarte

Nr. 12 26 10 C

2 Hamburg 1

W.Germany

محمود فلکی



ایرج افشار (سیستانی): بزرگان سیستان

کتاب « بزرگان سیستان » تالیف و تحقیق ایرج افشار (سیستانی) در ایران برای حروفچینی، آماده شده است. کتاب شامل شرح حال مشاهیر، ملوک، سرداران، رجال، عرفا و مشایخ، نویسندگان و شاعران سیستان است. (آدینه).

مصطفی الموتی: ایران در عصر پهلوی

دکتر مصطفی الموتی، روزنامه نگار و سیاستمدار قدیمی، به تنظیم و انتشار یادداشت های خود پیرامون دوره پهلوی پرداخته است. از این یادداشت ها، که عنوان کلی آنها « ایران در عصر پهلوی » است، جلد اول (شگفتی های زندگی رضا شاه) و جلد دوم (رضا شاه در تبعید) اخیراً در لندن منتشر شده و جلد سوم (بازیگران سیاسی از آغاز مشروطیت) در دست چاپ است. دکتر الموتی تا کنون یازده جلد از این یادداشت ها را تنظیم کرده است که آخرین جلد آن « پاسخ تاریخ به شاه » نام دارد.

مینا بیگلری: ترجمه رمان «عجوبه»

رمان «عجوبه» از هرمان هسه که تاکنون به فارسی ترجمه نشده بود، به همت مینا بیگلری ترجمه و حروفچینی آن به پایان رسیده است. (دنیای سخن)

الف. پرویز: پرسه در دیار غریب

« پرسه در دیار غریب » عنوان کتاب تازه ای است از « الف. پرویز » که هم اکنون در لندن در دست حروفچینی است. کتاب علاوه بر یک بخش آغازین و یک بخش پایانی، در بر دارنده سه بخش دیگر نیز هست.

« پرسه در دیار غریب » با آنکه دارای فرم داستانی است، در حقیقت، ادامه کتاب پیشین « الف. پرویز » به نام زندان توحیدی است که فصلی از آن را در همین شماره « فصل کتاب » آورده ایم.

ترجمه ایتالیایی و انگلیسی « پرسه در دیار غریب » در حال اتمام است و این

اسماعیل خوبی: دن ژوان کیشوت

از اسماعیل خوبی شاعر و نویسنده معاصر سه مجموعه شعر تازه در لندن حروفچینی شده است که یکی از آنها با نام « دن ژوان کیشوت » بزودی منتشر خواهد شد. مجموعه شعر دیگری از خوبی با نام « در خوابی از هماره هیچ » که بهار گذشته در آمریکا چاپ و منتشر شده بود، بار دیگر در لندن با حروفچینی تازه چاپ و منتشر می شود. (در آخرین روزهایی که فصل کتاب به زیر چاپ می رفت خبردار شدیم که چاپ تازه « در خوابی از هماره هیچ » در آمده است. توجه خوانندگان گرامی را به این نکته جلب می کنیم که در بخش « معرفی کتاب های تازه »، چاپ اول این کتاب معرفی شده است.

نصرالله زنگویی: ترجمه افسانه و واقعیت

« افسانه و واقعیت »، تحقیق تطبیقی است در مفهوم افسانه در جهان باستان و دوران مسیحیت که نصرالله زنگویی ترجمه آن را به پایان برده است و بزودی منتشر می شود (دنیای سخن).

جلال ستاری: حالات عشق مجنون

«رمز و مثل در روانکاوی»، «زبان رمزی قصه های پریوار»

عناوین یاد شده نامهای سه کتاب ترجمه و تالیف شده از جلال ستاری است که در مرحله صحافی است و بزودی منتشر می شود. « رمز و مثل در روانکاوی » مجموعه مقالاتی است درباره مفهوم رمز از دیدگاه روانکاوی. « حالات عشق مجنون » پژوهشی است روانشناختی و جامعه شناختی در افسانه لیلی و مجنون. « زبان رمزی قصه های پریوار » اثر م. ولاشو است که ستاری آن را به فارسی ترجمه کرده است. (دنیای سخن)

غلامعلی سیار: ترجمه «رمانتیسیم در فرانسه»

حروفچینی کتاب « رمانتیسیم در فرانسه » تالیف فیلیپ وان تیزم به ترجمه دکتر غلامعلی سیار به پایان رسیده است. این کتاب در ۱۵۸ صفحه با قطع رقعی توسط

«صورتکها» به همت علی دهباشی توسط انتشارات اسپرک در قطع رحلی منتشر خواهد شد. در این کتاب علاوه بر تصاویر رنگی صورتکهای نصرت کریمی، مقالاتی در معرفی هنر او از هنرمندان ایرانی و خارجی آمده است. (دنیای سخن)

فخرالدین عظیمی: ایران: بحران دموکراسی

«۱۳۳۲-۱۳۳۰ شمسی»

ایران: بحران دموکراسی، کتابی است از دکتر فخرالدین عظیمی، که به زبان انگلیسی نوشته شده است و به زودی در لندن منتشر می شود. عنوان انگلیسی کتاب و نام ناشر آن چنین است:

Iran: The Crisis of Democracy 1941 - 1953

I.B.Tauris & Co. Ltd. Publishers

کتاب دکتر عظیمی پژوهشی است براساس اسناد و مدارکی که تاکنون استفاده منظمی از آنها نشده است. موضوع اصلی کتاب او، بررسی جزئیات سیاسی و برخوردها و رقابت هایی است که بیانگر اوضاع پر آشوب سالهای بعد از شهریور بیست است.

نویسنده می کوشد با تحلیل جزئیات، به این پرسش اساسی پاسخ گوید که چرا تجربه برقراری نوعی دموکراسی پارلمانی در ایران آن دوره به ناکامی انجامید. کتاب مراحل نهایی چاپ را از سر گذرانده است و به زودی در لندن منتشر می شود.

فتانه قاسمیان: ترجمه «یخبندان»

«یخبندان» اولین رمان نویسنده هلندی «توماس برنهارد» است. که خانم فتانه قاسمیان آن را از متن آلمانی به فارسی برگردانده است. نخستین بار است که از «توماس برنهارد» کتابی به فارسی ترجمه می شود.

محمد قاضی: ترجمه «دکامرون»

رمان «دکامرون» اثر بوکاچیو با ترجمه محمد قاضی در ایران در دست انتشار است. «دکامرون» شاهکار بوکاچیو نویسنده ایتالیایی است که در قرن چهاردهم میلادی می زیسته است. (آدینه)

نصرت کریمی: آلبوم «صورتکها»

مجموعه دوپست و پنجاه تصویر از صورتکهای نصرت کریمی با عنوان آلبوم

محمود کیانوش: «کتاب دوستی»

از محمود کیانوش شاعر و نویسنده معاصر، رمان: «غواص و ماهی» در تهران حروفچینی شده و در انتظار چاپ است. کیانوش کتاب دیگری را هم با نام «نظم، فضیلت و زیبایی: تاملاتی در هنر و ادبیات» برای چاپ و انتشار به تهران فرستاده است. از شعرهای فارسی کیانوش، کتابی با عنوان «کتاب دوستی» در لندن حروفچینی شده و آماده چاپ است.

شاهرخ گلستان: «شراب نیشابور»

شاهرخ گلستان، عکاس و فیلم بردار معاصر، چاپ تازه ای از رباعیات خیام را با نام «شراب نیشابور» به سه زبان فارسی، فرانسه و انگلیسی، جزو انتشارات شرکت «سوفل» منتشر می کند. کتاب به خط خوشنویس معروف «افجه ای» نوشته شده است.

تقی مدرسی: آداب زیارت

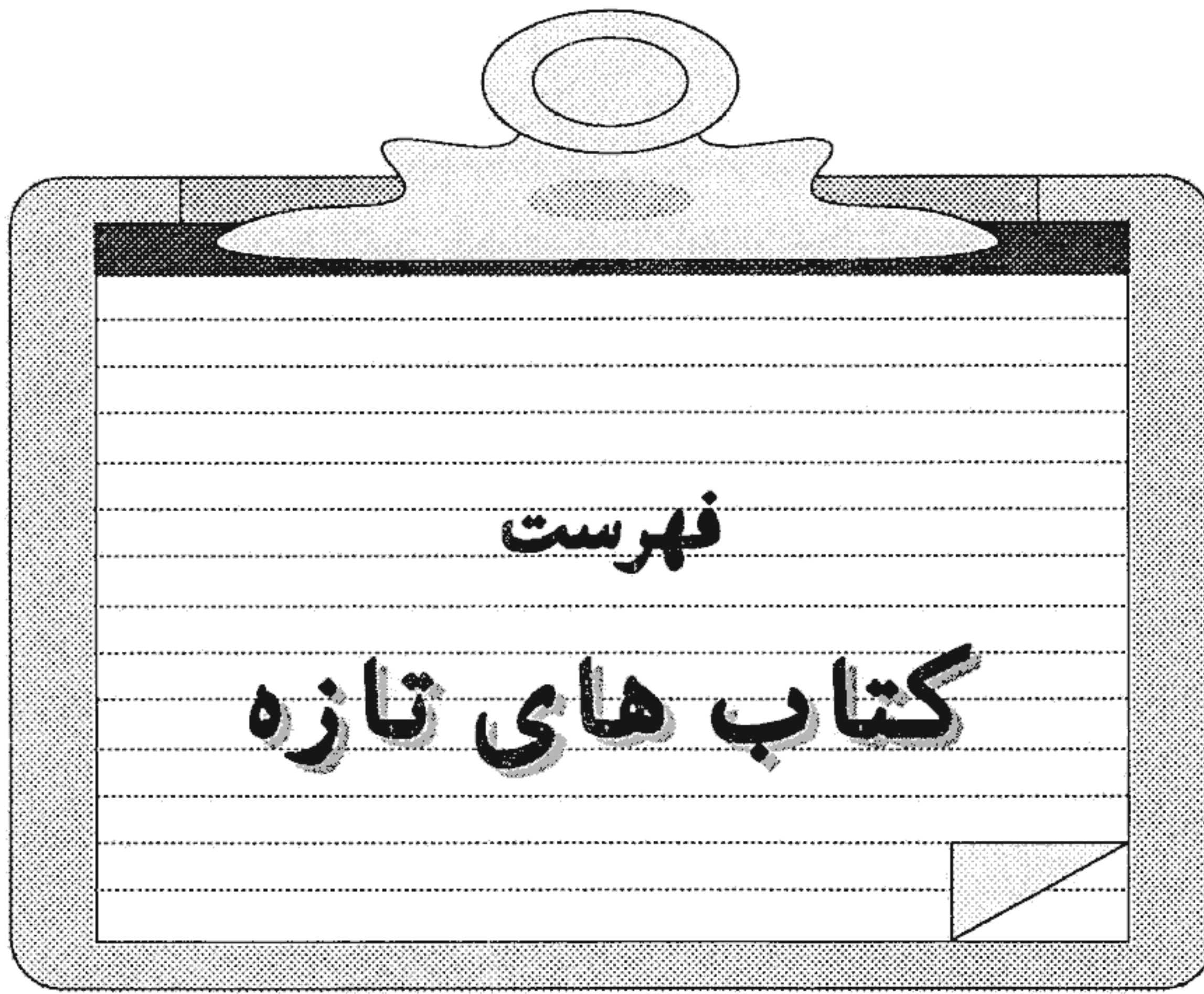
از تقی مدرسی نویسنده معاصر رمان تازه ای با نام «آداب زیارت» در ایران در حال چاپ است. ترجمه انگلیسی این رمان نیز به دست ناشر سپرده شده است. مدرسی رمان دیگری هم دارد به نام «کتاب آدمهای غائب» که متن فارسی آن چند سال است که در ایران در انتظار چاپ است. ترجمه انگلیسی همین رمان دو سال پیش در آمریکا و ترجمه فرانسه آن سال گذشته در فرانسه منتشر شده است. ترجمه این رمان به دانمارکی و اسپانیایی بزودی منتشر خواهد شد.

حسن مویدی: ترجمه «تاریک روشن زندگی کامو»

دکتر حسن مویدی کتاب «تاریک روشن زندگی کامو» را در دست ترجمه دارد. کتاب که زندگی نامه آلبر کامو است نوشته رژه گرینه، از یاران نزدیک کامو و از منتقدان مشهور ادب و فلسفه معاصر اروپا می باشد. (آدینه)

نادر نادرپور: مجموعه تازه ای از شعرها

خبر شدیم که نادر نادر پور شاعر معاصر مجموعه ای از شعرهای تازه خود را برای چاپ و نشر آماده کرده است و بزودی به ناشر خواهد سپرد. تا جایی که ما اطلاع داریم، «صبح دروغین» آخرین مجموعه شعرهای تازه نادرپور بود که چند سال پیش در پاریس چاپ و منتشر شد.



فهرست

کتاب های تازه

در این بخش، کتاب های تازه چاپ ایران و خارج از ایران را، که پیش از انتشار هر شماره «فصل کتاب» به دست ما می رسد، فهرست وار معرفی می کنیم. در تهیه این فهرست از «کتاب نامه»ها و فهرست های دیگر نشریات، چون نشر دانش و آینده و ... استفاده می کنیم. از ناشران و نویسندگان و مؤلفانی که خواهان معرفی کتاب هایشان در این بخش هستند، تقاضا می شود نسخه ای از کتاب خود را به دفتر «فصل کتاب» بفرستند.

کلیات، کتابشناسی، فهرست، روش تحقیق.

ابوترابیان، حسین [گردآورنده]: **مطبوعات ایران** (از شهریور ۱۲۲۰ تا ۱۳۲۶). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات اطلاعات. ۲۵۱ صفحه.

احدی، حسین [تنظیم کننده]: **کتابنامه توصیفی روان شناسی**. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات آستان قدس رضوی، معاونت فرهنگی. ۲۶۸ صفحه.

اداره کل مطبوعات و نشریات: **کتابنامه فهرست کتب منتشره به تفکیک موضوع، مهر** (۱۳۶۶). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و

انتشارات فرهنگ (فرانسه و کانادا) منتشر کرده است:

ملاحظات در تاریخ ایران، اسلام و «اسلام راستین»

علی میرفطروس

Farhang
B.P. 244
92205 Neuilly S/s
France

*Farhang
P.O.Box 114
PLACE DU PARC
Montrial, P.Q.
H2W 2M9 CANADA

* انتشارات فرهنگ (کانادا) مرکز فروش انواع کتاب ها

و نشریات فارسی، نوارهای اصیل ایرانی.

تلفن: ۳-۱۲-۸۴۴ (۵۱۴)

- افشار، ایرج و محمدتقی دانش پژوه. با همکاری محمدباقر حجتی و احمد منزوی: **فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی ملک وابسته به آستان قدس** (جلد ۶) مجموعه ها و جنگ ها. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۶. انتشارات آستان قدس رضوی، کتابخانه ملی ملک. ۵۰۰ صفحه.
- بست، جان: **روشهای تحقیق در علوم تربیتی**. ترجمه حسن پاشا شریفی با همکاری نرگس طالقانی چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ۵۴۰ صفحه.
- رهبری، مهناز [گردآورنده] با همکاری منصوره شجاعی: **کتابشناسی ریاضیات**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کتابخانه ملی ایران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی. ۴۷۶ صفحه.
- سلطانی، پوری و رضا اقتدار: **راهنمای مجله های ایران**. ۱۳۶۵. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کتابخانه ملی ایران. ۱۵۵ صفحه.
- محقق، مهدی [ترجمه و تصحیح]: **فهرست کتابهای رازی و نامهای کتابهای بیرونی**. (عربی - فارسی). ابوریحان محمد بن احمد بیرونی، ابواسحق ابراهیم بن محمد غضنفر تبریزی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. ۲۵۴ صفحه.
- مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی: **فهرست مقالات فارسی در مطبوعات جمهوری اسلامی** (دوره چهارم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۶۴). ۲ جلد. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۸۴۸ صفحه.
- واحد امور فرهنگی خاوران [گردآوری]: **فهرست موضوعی کتب و مقالات درباره زن**. جلد ۲. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: وزارت ارشاد اسلامی، اداره کل انتشارات و تبلیغات. ۱۱۲ صفحه.
- وزین پور، نادر: **برسمند سخن**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات فروغی. ۵۷۹ صفحه.

فلسفه، منطق، دین، عرفان.

- تفسیر شیخ ابوالفتح رازی). تالیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری. جلد ۱۲. به کوشش و تصحیح محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۷. ناشر: آستان قدس رضوی. ۴۴۷ صفحه.
- بقلی شیرازی، روزبهان: **کتاب عبهر العاشقین**. (فارسی - فرانسه). به اهتمام هنری کریم و محمد معین. چاپ سوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات منوچهری. ۵۱۲ صفحه.
- پاینده، ابوالقاسم: **ترجمه فارسی قرآن مجید** [چاپ جداگانه ترجمه پاینده، بدون آیات قرآن]. چاپ آلمان. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات نوید، انتشارات مهر. ۲۲۴ صفحه.
- جمال الدین ابوروح، لطف الله بن ابی سعید: **حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر** به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات آگاه. ۲۰۰ صفحه.
- چهاردهی، نورالدین: **داعیان پیامبری و خدائی**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات فتحی. ۲۲۰ صفحه.
- دهقانی تفتی، ح.ب: **ترانه ناقوس**. چاپ اول. لندن. ۱۹۸۸. ناشر: ندارد. ۱۶۲ صفحه.
- ذهنی تهرانی، سید محمد جواد: **الباحث الفقیه فی شرح الروضة البهیة** = راهنمای فارسی شرح لمعه. (عربی - فارسی). چاپ اول. قم. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات وجدانی. ۳۷۲ صفحه.
- روشن، محمد: **شرح التعرف لذهب التصوف** [بخش] تعلیقات. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات اساطیر. ۵۰۵ صفحه.
- زرین کوب، عبدالحسین: **دنباله جستجو در تصوف ایران**. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: امیرکبیر. ۴۲۰ صفحه.
- سجادی، سید ضیاء الدین: **سیری در اندیشه و شناخت - معرفت**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات پاژنگ. ۲۰۰ صفحه.
- عمید زنجانی، عباسعلی: **پژوهشی در پیدایش و تحولات تصوف و عرفان**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات امیرکبیر. ۴۹۲ صفحه.
- کیاوند، محمدحسین: **تصوف و مکتب صوفی در اسلام و عرفان**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات عطار. ۱۴۸ صفحه.
- محمد بن محمد بن نصر بخاری: **الستخلص فی ترجمان القرآن: جواهر القرآن**. تصحیح سید محمدعلوی مقدم و رضا اشرف زاده. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: مرکز فرهنگی رجاء. ۴۱۲ صفحه.
- مطهری، مرتضی: **مقالات فلسفی** (جلد ۱). چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات حکمت. ۲۰۴ صفحه.
- مطهری، مرتضی: **مقالات فلسفی** (جلد ۲). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر:

- آشتیانی، جلال الدین: **مزدیسنا و حکومت**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: شرکت انتشار. ۴۵۶ صفحه.
- آکادمی علوم اتحاد شوروی: **مبانی مسیحیت**. ترجمه: اسدالله مبشری. جلد ۲. چاپ اول. بابل. ۱۳۶۶. ناشر: کتابسرای بابل. ۲۴۶ صفحه.
- ابوالفتح رازی، حسین بن علی: **روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن**. (مشهور به

انتشارات حکمت. ۲۸۸ صفحه.

ملاصدرا (صدرالدین محمدبن ابراهیم الشیرازی): **تفسیر القرآن الکریم**. (عربی). مصحح: محمدخواجوی. چاپ دوم. قم. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات بیدار. ۵۵۶ صفحه.
میرفخرایی، مهشید: **آفرینش در ادیان**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی. ۲۵۲ صفحه.
همانی، جلال الدین: **تصوف در اسلام: نگاهی به عرفان شیخ ابوسعید ابوالخیر**. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات هما. ۱۶۰ صفحه.

روانشناسی، مردم شناسی، جامعه شناسی.

ابن الرضا، سید حسین: **قم از نظر اجتماعی، اقتصادی**. چاپ اول. قم. ۱۳۶۶. ناشر: مولف. ۶۱۶ صفحه.
باتامور، تام: **جامعه شناسی سیاسی**. ترجمه منوچهر صبوری کاشانی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات کیهان. ۱۹۲ صفحه.
باشلار، گاستون: **روانکاوی آتش**. ترجمه جلال ستاری. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات توس. ۲۵۶ صفحه.
پیاز، ژان و باریل اینهلدز: **روان شناسی کودک**. ترجمه زینت توفیق. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: نشر نی. ۱۷۲ صفحه.
پور، کارل: **جامعه باز و دشمنان آن**. (جلد ۲). ترجمه عزت الله فولادوند. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات خوارزمی. ۲۹۲ صفحه.
دیگار، ژان پی: **قانون کوچ نشینان بختیاری**. ترجمه اصغر کریمی. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات آستان قدس رضوی، معاونت فرهنگی. ۲۱۲ صفحه.
ژندایک، رابرت ال: **روان سنجی کاربردی**. ترجمه حیدرعلی هومن. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. ۶۴۴ صفحه.
ستاری، جلال: **در قلمرو فرهنگ**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات ویس. ۲۸۰ صفحه.
شریعتمداری، علی: **مقدمه روانشناسی**. چاپ سوم. اصفهان. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات مشعل. ۲۶۸ صفحه.
ستاری نژاد، علی اکبر: **مبانی روان شناختی تربیت**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر:

وزارت فرهنگ و آموزش عالی. ۶۵۶ صفحه.

نادری، عزت الله و مریم سیف نراقی: **روشهای تحقیق در علوم انسانی** با تاکید بر علوم تربیتی. چاپ چهارم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات بدر. ۵۰۰ صفحه.
محمودیان، نورالدین: **روانشناسی، آئینه درون نما**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات زوار. ۲۹۶ صفحه.

آموزش و پرورش.

عزتی، ابوالفضل: **آموزش و پرورش اسلامی**. چاپ سوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات بعثت. ۴۶۴ صفحه.
شریعتمداری، علی: **تعلیم و تربیت اسلامی**. چاپ سوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: امیرکبیر. ۲۵۲ صفحه.
رشیدپور، مجید: **تربیت کودک از دیدگاه اسلام**. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات کعبه. ۱۶۰ صفحه.
حجتی، سید محمد باقر: **آداب تعلیم و تعلم در اسلام**. چاپ چهاردهم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۸۰۸ صفحه.

سیاست، اقتصاد، حقوق.

آرنت، هانا: **توتالیتاریسم**. ترجمه محسن ثلاثی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات جاویدان. ۲۵۶ صفحه.
بناء رضوی، مهدی: **طرح تحلیلی اقتصاد اسلامی**. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۷. ناشر: آسنگر تدس رضوی. ۲۹۲ صفحه.
حسینی سیاهپوش، سید محمود: **سیری کوتاه در مدیریت اسلامی**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: جهاد دانشگاهی، بخش فرهنگی. ۴۴۰ صفحه.
جمالی، منوچهر: **آزادی، حق انتقاد از اسلام است**. [چاپ اول. لندن. ۱۹۸۸. ناشر: مولف]. ۲۶۲ صفحه.
جمالی، منوچهر: **خودزایی، نیرومندپست**. چاپ اول. لندن. ۱۹۸۷. ناشر: مولف. ۱۲۰ صفحه.
جمالی، منوچهر: **سیمرغ گسترده پر "رستم"** (اندیشه حاکمیت ملت در شاهنامه فردوسی).

[چاپ اول]. لندن. ۱۹۸۸. ناشر: مؤلف. ۱۲۴ صفحه. ۲ پوند.

حذوری، مجید: گرایشهای سیاسی در جهان عرب. ترجمه عبدالرحمن عالم. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران. ۲۲۶ صفحه.

دانکوس، هلن کارر: امپراطوری قروپاشیده. ترجمه عباس آگاهی. [این کتاب با نام «امپراطوری گسسته، طغیان ملتها در شوروی» با ترجمه غلامعلی سیار در ۱۳۶۵ چاپ و منتشر شده و در ۱۳۶۶ تجدید چاپ شده است.] چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات آستان قدس رضوی. ۲۲۷ صفحه.

دفتری، مریم و سید عبدالعلی قوام: اهمیت و مسائل حوزه آقیانوس آرام. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران. ۱۸۰ صفحه.

وسا، جعفر: دوران سرنوشت سازیک انقلاب. (مروری بر مباحثات اقتصادی حزب بلشویک ۱۹۲۸-۱۹۲۴). چاپ خارج کشور (محل چاپ ندارد). چاپ اول. ۱۳۶۶. ناشر: حزب کمونیست ایران. ۲۱۷ صفحه.

سه یو، ونه: تاریخ سوسیالیسم ها. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. چاپ دوم (چاپ اول ۱۳۶۲). تهران. ۱۳۶۶. ناشر: نشر نو. ۶۰۵ صفحه.

عمید زنجانی، عباسعلی: فقه سیاسی، حقوق اساسی و مبانی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. جلد ۱. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات امیرکبیر. ۵۸۰ صفحه. **قصیم، کریم** (گردآورنده و مترجم): **در شوروی چه می‌گذرد؟** (درباره گلاسنوست و پروسترویکا). چاپ اول. [چاپ خارج]. ۱۳۶۶. ناشر: جبهه دموکراتیک ملی ایران. ۸۰ صفحه.

کارفانتان، ژان ایولواشارل کندامین: چیرگی برگرسنگی. ترجمه عباس آگاهی. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۶. ناشر: آستان قدس رضوی. ۲۹۶ صفحه.

کتابی، محمود: تقویم سیاسی خاورمیانه: روزشمار وقایع مهم (۸۶ - ۱۹۶۹) به انضمام اسناد و قراردادها. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: مؤلف. ۲۲۰ صفحه.

کسروی، احمد: سرنوشت ایران چه خواهد بود [انتساب این کتاب به کسروی مشکوک است]. چاپ جدید. آلمان. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات نوید - انتشارات مهر. ۸۹ صفحه.

گورباچف، میخائیل: پراسترویکا، دومین انقلاب روسیه. ترجمه عبدالرحمن صدریه. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: نشر آبی. ۲۶۸ صفحه.

ماکیاوللی، نیکولو: شهریار. ترجمه داریوش آشوری. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر:

نشر پرواز. ۱۴۴ صفحه.

موسوی خوزستانی، جواد: مقدمه ای بر رهاورد سرمایه داری تجاری ایران. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات توسعه. ۸۰ صفحه.

وشوری، جرج: تخصیص منابع. ترجمه عبدالله جیروند. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات پایپروس. ۲۲۰ صفحه.

ولایتی، علی اکبر: تحلیل تاریخ سیاسی معاصر و گفتاری پیرامون سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و مسائل سیاسی روز. (جلد ۱). چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۶. ناشر: دانشگاه علوم اسلامی رضوی. ۵۶ صفحه.

علوم.

اهریشمی، محمدحسن: شناخت زعفران ایران. (با مقدمه سید محمدعلی جمالزاده، ایرج افشار). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات توس. ۲۲۰ صفحه.

استرویک، درک جی: تاریخ فشرده ریاضیات. ترجمه غلامرضا برادران خسروشاهی و حشمت الله کامرانی. ویراستار: محمدرضا خواجه پور. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: نشر نو. ۲۹۲ صفحه.

برتن، لئون: نظری به طبیعت و اسرار آن. ترجمه محمد قاضی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات زرین. ۲۸۸ صفحه.

واژه نامه، فرهنگ، زبانشناسی.

آذری نجف آباد، الله وردی (گردآورنده): **روشهای سمعی و بصری و یادگیری زبانها،** ده مقاله. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات آستان قدس رضوی. ۲۴۲ صفحه. **آموزگار، هوشنگ: فرهنگ افعال متداول فارسی و انگلیسی،** همراه با مترادف ها و کاربردهای افعال فارسی. چاپ اول. لندن. ۱۹۸۸. ناشر: [مؤلف]. ۲۸۶ صفحه.

امید، جمال: فرهنگ فیلم های سینمای ایران. (۲ جلد). جلد یک از ۱۳۰۸ تا ۱۳۵۰. جلد دو از ۱۳۵۱ تا ۱۳۶۶. چاپ سوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات نگاه. ۷۴۹ صفحه.

برزین، مسعود: فرهنگ اصطلاحات فارسی روزنامه نگاری. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶.

ناشر: انتشارات بهجت. ۱۶۸ صفحه.

بهمینار، احمد: *تحفه احمدیه در شرح الفیه*. چاپ پنجم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات مرتضوی. ۴۴۴ صفحه.

جوهری آریا، بدالله: *فرهنگ ساحت و ساحتسازی*. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: مولف. ۱۲۶ صفحه.

حییم، سلیمان: *فرهنگ کوچک انگلیسی - فارسی حییم*. چاپ نهم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: فرهنگ معاصر. ۷۱۸ صفحه.

خطاط، نسرین دخت و گلناز رعدی آذرخشی و آناری موثقی با همکاری منیژه کیان وش: *ضرب الثلثا واصطلاحات متداول زبان فرانسه*. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: مرکز نشر دانشگاهی. ۲۵۶ صفحه.

پاینده "لنگرودی"، محمود: *فرهنگ گیل و دیلم*. فارسی به گیلکی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات امیرکبیر. ۸۰۴ صفحه.

پناهی، محمداحمد (پناهی سمنانی): *فرهنگ سمنانی*، شرح حال و نمونه آثار محلی شاعران در گویش سمنانی. (فارسی - انگلیسی). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: مولف. ۲۷۶ صفحه.

دیهم، گیتی و مهوش قویی: *آواشناسی فرانسه*. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: مرکز نشر دانشگاهی. ۱۶۰ صفحه.

رادفر، ابوالقاسم: *فرهنگواره داستان و نمایش، لغات، اصطلاحات و تعبیرات*. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات اطلاعات. ۲۶۸ صفحه.

صدر حاج سید جوادی، احمد، کامران فانی، بهاءالدین خرمشاهی. (زیر نظر): *دایرة المعارف تشیع*. جلد اول. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: بنیاد اسلامی طاهر. ۵۶۸ صفحه.

محمدی خال. (به اهتمام): *نه رهه نگی خال (کردی)*. جلد ۲ و ۳. چاپ اول. سقز. ۱۳۶۶. ناشر: کتابفروشی محمدی. ۱۰۴ صفحه.

قریب، محمد: *تبیین اللغات لتبیین الایات = فرهنگ لغات قرآن*. دو جلد. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات بنیاد. ۱۵۱۲ صفحه.

کسمائی، علی اکبر: *فرهنگ انگلیسی - فارسی محیط*. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات محیط. ۶۰۴ صفحه.

لغتنامه فارسی - ترکی صحاح العجم، نسخه فازان. به اهتمام غلامحسین بیگدلی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات وحید. ۴۸۴ صفحه.

نائل خانلری، پرویز: *زیانشناسی و زبان فارسی*. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات توس. ۲۰۸ صفحه.

نجفی، ابوالحسن: *غلط نویسیم*، فرهنگ دشواریهای زبان فارسی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: مرکز نشر دانشگاهی. ۲۲۴ صفحه.

نیومن دورلاند، ویلیام الکساندر: *فرهنگ پزشکی انگلیسی - فارسی*. ترجمه محمد هوشمند ویژه. چاپ سوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات کلمه. ۸۵۲ صفحه.

یا حقی، محمدجعفر و محمد مهدی ناصح: *راهنمای نگارش و ویرایش*. چاپ چهارم. مشهد. ۱۳۶۶. ناشر: موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی. ۱۶۶ صفحه.

هنرها: معماری، نقاشی، خط، موسیقی ...

اسماعیلی تبار (قوچانی)، علی اکبر: *کلک خوشنویسی در مقام معلم* اخوشنویسی يك منظومه است از بهمن امیر مسعودا. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات آستان قدس رضوی. ۴۰ صفحه.

برومند، عبدالعلی (ادیب): *هنر قلمدان*، پیشگفتار انواع قلمدان. شناسائی نقاشان قلمدان. به کوشش ابوالفضل ذابح. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات وحید. ۲۲۰ صفحه.

پوپ، آ: *معماری ایران*. ترجمه غلامحسین صدری افشار. چاپ اول. ارومیه. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات انزلی. ۲۹۲ صفحه.

تقوی نواد دیلمی، محمدرضا: *معماری، شهرسازی و شهرنشینی ایران در گذر زمان*. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات یساولی. ۲۵۲ صفحه.

حجازی، اسدالله: *آموزش تار و سه تار*. (بخش اول دوره اول و دوم. بخش دوم ساختمان تار). چاپ سوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: مولف. ۱۹۴ صفحه.

ده، اریک: *تاریخ سینما*. ترجمه وارزیک درساهاکیان. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات پاپیروس. ۴۱۸ صفحه.

شهرستانی، ریحانه اگر دآورنده: *ایران قدیم به روایت تصویر* (تصویرهایی از سفرنامه های سیاحان اروپایی). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات سروش. ۲۲۶ صفحه.

صدری، جمال: *آهنگ شناسی و سنجش آن با عروض سنتی*. چاپ اول. اصفهان. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات فیروز اصفهان. ۱۱۲ صفحه.

- صویراسرافیل، شیرین: **کتاب فرش ایران**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات فرهنگسرا. ۲۷۹ صفحه.
- غیاث الدین، جمشیدبن مسعود: **رسالة طاق وازج**. [کتاب بخشی است از رساله مفتاح الحساب غیاث الدین جمشید کاشانی که در قرن نهم نوشته شده است.] ترجمه و تحشیه علیرضا جذبی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات سروش. ۱۰۸ صفحه.
- فضائل، حبیب الله: **تعلیم خط**. چاپ پنجم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات سروش. ۵۲۰ صفحه.
- کوهر، دوگلاس: **تاریخ کویسم**. ترجمه محسن کرامتی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کتاب سعدی. ۲۸۰ صفحه.
- گدار، آندره (و دیگران): **آثار ایران**. جلد ۲. ترجمه ابوالحسن سرو مقدم. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۶. ناشر: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی. ۲۵۲ صفحه.
- مرقع رنگین، متخبی از آثار نفیس خوشنویسان بزرگ ایران تا نیمه قرن چهاردهم. جلد ۲. (جلد اول در ۱۳۶۴ منتشر شده است.) چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انجمن خوشنویسان ایران، با همکاری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۹۶ صفحه.
- منصوری، فیروز: **فهرست اسامی و آثار خوشنویسان قرن دهم هجری و نقد و بررسی گلستان هنر**. ویراسته عبدالله فقیهی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: نشر گستره. ۲۶۸ صفحه.
- نامی، غلامحسین: **طراحی با قلم و مرکب**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات توس. ۱۶۸ صفحه.

ادبیات: کلیات، نقد و بررسی.

ناشر: مولف. ۲۱۲ صفحه.

- براون، ادوارد: **تاریخ ادبیات ایران**، از فردوسی تا سعدی. [نیمه دوم]. ترجمه غلامحسین صدری افشار. چاپ سوم. (چاپ اول ۱۳۶۱). تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات مروارید. ۲۲۲ صفحه.
- پگ، جان: **شیوه تحلیل رمان**. ترجمه احمد صدارتی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: نشر مرکز. ۲۱۲ صفحه.
- حائری، سید هادی: **افکار و آثار ایرج میرزا**. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات جاویدان. ۵۸۴ صفحه.
- حریری، ناصر اکرد آورنده: **هنر و ادبیات امروز (۲)**. گفت و شنودی با داریوش آشوری و م. آزاد (محمود مشرف آزاد تهرانی). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کتابسرای بابل. ۱۱۴ صفحه.
- حسینی طباطبائی، مصطفی: **خیانت در گزارش تاریخ**، نقد کتاب ۲۲ سال. جلد یک. چاپ سوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات چاپخش. ۲۴۸ صفحه.
- خرمشاهی، بهاء الدین: **حافظ نامه**، شرح الفاظ، اعلام، مفاهیم کلیدی و ابیات دشوار حافظ. (۲ جلد). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات علمی و فرهنگی سروش. ۱۲۴۰ صفحه.
- خطیبی، حسین: **فن نثر در ادب فارسی**. جلد ۱. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات زوار. ۶۴۴ صفحه.
- خلخال، عبدالرحیم: **حافظ نامه**. چاپ دوم. (چاپ اول ۱۳۲۰). تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات هیرمند. ۱۲۸ صفحه.
- دیچز، دیوید: **شیوه های نقد ادبی**. ترجمه محمدتقی (امیر) صدقیانی و غلامحسین یوسفی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات علمی. ۶۲۷ صفحه.
- زرین کوب، عبدالحسین: **سرنی (۲ جلد)**. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات محمدعلی علمی. ۱۱۷۶ صفحه.
- زرین کوب، عبدالحسین: **بحر در کوزه** (نقد و تفسیر قصه ها و تمثیلات مثنوی). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. انتشارات محمدعلی علمی. ۶۱۶ صفحه.
- زرین کوب، عبدالحسین: **از کوزه رندان**، درباره زندگی و اندیشه حافظ. چاپ پنجم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات امیرکبیر. ۲۰۰ صفحه.
- سپانلو، محمدعلی: **نویسنندگان پیشرو ایران**. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات نگاه. ۲۱۰ صفحه.

- آشوری، داریوش و کریم امامی و حسین معصومی همدانی: **پیامی در راه، نظری به شعرو نقاشی سهراب سپهری**. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کتابخانه طهوری. ۱۲۶ صفحه.
- اکبری، حامد: **حافظانه های عربی**. عبارتها، مصرعها و ابیات عربی در اشعار حافظ. ابر اساس [نسخه قزوینی - غنی. چاپ اول. تبریز. ۱۳۶۶. ناشر: ندارد. ۹۰ صفحه.
- اعتماد سرابی، هاشم: **تاملی در دیباجة گلستان**. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۶. ناشر: کتاب و نشر کوروس و پسران. ۶۲ صفحه.
- امین شیرازی، احمد: **آئین بلاغت**، شرح مختصر المعانی. جلد اول. چاپ سوم. قم. ۱۳۶۶.

- ستوده، غلامرضا و محمدباقر نجف زاده بارفروش: **تحمیلیه در ادب فارسی**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: جهاد دانشگاهی، بخش فرهنگی. ۲۹۶ صفحه.
- شفیعی کلکنی، محمدرضا: **شاعر آینه ها**، بررسی سبک هندی و شعر بیدل. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات نگاه. ۲۲۸ صفحه.
- شمیسا، سیروس: **آشنایی با عروض و قافیه**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات فردوسی. ۱۲۸ صفحه.
- صفا، ذبیح الله: **تاریخ ادبیات در ایران**. جلد اول. چاپ هفتم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات فردوسی. ۷۲۰ صفحه.
- صفا، ذبیح الله: **تاریخ ادبیات در ایران**. بخش اول جلد پنجم. چاپ سوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات فردوسی. ۶۵۰ صفحه.
- غنی، قاسم: **بحث در آثار و افکار و احوال حافظ**. ۲ جلد. ۱ تاریخ عصر حافظ، تاریخ تصوف در اسلام تا عصر حافظ و بحثی در تصوف. چاپ چهارم. (چاپ اول ۱۳۲۲). تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات زوار. ۱۳۶۷ صفحه.
- غنی، قاسم: **یادداشت‌های دکتر قاسم غنی در حواشی دیوان حافظ**. به کوشش اسماعیل صارمی. چاپ دوم. (چاپ اول ۱۳۶۶). تهران. ۱۳۶۶. ناشر: محمدعلی علمی. ۲۱۶ صفحه.
- محمدعلی، محمد [گرد آورنده]: **مس (مجموعه مقالات در ادبیات و هنر)**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: مولف. ۱۹۰ صفحه.
- محیط طباطبائی: **تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات بعثت. ۲۲۲ صفحه.
- معین، محمد: **مجموعه مقالات دکتر محمد معین**. به کوشش مهدخت معین. جلد دوم. (جلد اول در سال ۱۳۶۴ منتشر شده است). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: موسسه انتشارات معین. ۶۴۰ صفحه.
- نیاز کرمانی، سعید [گرد آورنده]: **حافظ شناسی**. جلد اول. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات پازنگ. ۱۶۶ صفحه.
- نیاز کرمانی، سعید [گرد آورنده]: **حافظ شناسی**. جلد دوم. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات پازنگ. ۲۶۴ صفحه.
- نیاز کرمانی، سعید [گرد آورنده]: **حافظ شناسی**. جلد سوم. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات پازنگ. ۲۴۱ صفحه.
- وزین پور، نادر: **آتاب و منوی**، چهل داستان از مثنوی جلال الدین محمد مولوی. چاپ

دوم. تهران. (چاپ اول ۱۳۶۵). تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات امیرکبیر. ۴۵۶ صفحه.

ادبیات: متون کهن، نثر و شعر.

- حافظ: **دیوان حافظ**. تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی. چاپ چهاردهم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: نشر طلوع. ۲۹۵ صفحه.
- سعدی: **دیوان غزلیات** استاد سخن سعدی شیرازی (۲ جلد). به کوشش او شرح و توضیح [خلیل خطیب رهبر]. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات سعدی. ۱۱۸۴ صفحه.
- فردوسی، ابوالقاسم: **شاهنامه**. [تمام متن در یک مجلد]. چاپ ششم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات امیر کبیر. ۶۱۵ صفحه.
- کرمانی، اوحدالدین: **دیوان رباعیات**. به کوشش احمد ابومحبوب. با مقدمه باستانی پاریزی. ویراستار: کمال اجتماعی جندقی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات سروش. ۴۲۶ صفحه.
- کوهی کرمانی: **نغمه های روستائی و محلی ایران**. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: دنیای کتاب. ۱۹۲ صفحه.
- مولوی، جلال الدین محمد: **مثنوی معنوی**. به تصحیح رینولد نیکلسون. چاپ دهم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: امیرکبیر. ۱۳۲۹ صفحه.
- نہائی، سید ابوالقاسم: **دیوان نہائی (ترکی)**. به کوشش سیروس قمری. چاپ دوم. تبریز. ناشر: کتابخانه فردوسی. ۱۴۸ صفحه.
- نصرالله منشی، ابوالعالی: **کلیله و دمنه**. تصحیح عبدالعظیم قریب. چاپ جدید. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات آشتیانی. ۲۸۶ صفحه.
- نظامی گنجی: **خسرو و شیرین**. مصحح: بهروز ثروتیان. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات توس. ۱۳۵۲ صفحه.

ادبیات: متون جدید، نمایشنامه و فیلمنامه.

امیرنجر، میثاق: **مضحکة ضحاک** (نمایشنامه در پنج پرده). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶.

ناشر: مولف. ۱۴۲ صفحه.

بهروز، ذبیح: جیهکملیشاه، یا اوضاع سابق دربار ایران. چاپ جدید. (چاپ اول برلین ۱۹۴۲). لندن. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات شادی. ۵۲ صفحه.

ساعدی، غلامحسین (گوهر مراد): تیملا [=املا]. ترجمه کردی نمایشنامه دیکته. مترجم: یوسف زنگنه. چاپ اول. لندن. ۱۹۸۷. ناشر: مترجم. ۶۸ صفحه.

عناصری، جابر: درآمدی بر نمایش و نیایش در ایران. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: دفتر مرکزی بخش فرهنگی. ۲۶۴ صفحه.

فراست، قاسمعلی: بن بست. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: جهاد دانشگاهی، بخش فرهنگی. ۵۲ صفحه.

فنائیان، تاجبخش: پرده برداری، بند. دو نمایشنامه. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: جهاد دانشگاهی، بخش فرهنگی. ۹۶ صفحه.

کاخی، ابوالقاسم: چشمه سبز. (نمایشنامه). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: جهاد دانشگاهی، بخش فرهنگی. ۵۶ صفحه.

کریم پور، الف: نگارستان. فیلمنامه. چاپ اول. آلمان. ۱۹۸۷. ناشر: انتشارات نوید. ۶۶ صفحه.

مختاری، حسین: فاجعه، جنون. دو نمایشنامه. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: بخش فرهنگی جهاد دانشگاهی. ۸۴ صفحه.

معروفی، عباس: تاکجا با منی (دو نمایشنامه). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: جهاد دانشگاهی، بخش فرهنگی. ۱۴۴ صفحه.

مکی، ابراهیم: مقدمه ای بر فیلمنامه نویسی و کالبدشکافی يك فیلمنامه. ویراستار: کمال اجتماعی جندقی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات سروش. ۱۲۸ صفحه.

ملک پور، جمشید: سیر تحول مضامین در شبیه خوانی = تعزیه. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: جهاد دانشگاهی، بخش فرهنگی. ۲۸۰ صفحه.

هلشینگر، زیگفرید: تاریخ تئاتر سیاسی. جلد ۲. ترجمه سعید فرهودی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات سروش. ۲۵۱ صفحه.

ادبیات: متون جدید، رمان و داستان کوتاه.

آقائی، فرخنده: تپه های سبز، مجموعه داستان. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: ندارد.

۶۲ صفحه.

افغانی، علی محمد: سیندخت. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات نگاه - انتشارات زرین. ۲۴۸ صفحه.

امیر فخر، میثاق: دره جنامیان. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات فردوس، انتشارات خامه. ۴۸۲ صفحه.

خاکسار، نسیم: بقال خرزویل، مجموعه داستانهای تبعید. چاپ اول. ۱۳۶۷ (۱۹۸۸). آلمان غربی. ناشر: انتشارات نوید. ۱۱۲ صفحه.

رسولی، محمد مهدی: آنچه قاصد گفت. مجموعه داستان. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات محراب قلم. ۴۸ صفحه.

ساعدی، غلامحسین: آشغالونی. چاپ جدید. آلمان. ۱۳۶۶. انتشارات نوید - انتشارات مهر. ۱۱۰ صفحه.

سلیمانی، محسن: آشنای پنهان، مجموعه داستان. چاپ چهارم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: سازمان تبلیغات اسلامی. ۹۶ صفحه.

فلکی، محمود: پرواز در جاه. مجموعه داستان. چاپ اول. آلمان. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات نوید. ۱۰۰ صفحه.

کارگر، داریوش: سنگسار (مجموعه داستان). چاپ اول. بهمن ۱۳۶۶. (فوریه ۸۸). استکهلم. ناشر: انتشارات آرش. ۱۷۶ صفحه.

لمیرصادقی، جمال: گرد آورنده: داستانهای نو، مجموعه چند داستان کوتاه با مقدمه جمال میرصادقی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات شباهنگ. ۲۲۲ صفحه.

نرسی، جمشید: چرخ سنگی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات شبابویز. ۲۰۸ صفحه.

ادبیات جهان، ترجمه.

ای ون، فردریک: هاین ریش هاینه و آثار او. ترجمه هوشنگ باختری. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات سلسله. ۲۱۲ صفحه.

بیشاف، دیوید: بازیهای جنگی. ترجمه بهیار توسلی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: نشر نو. ۲۰۷ صفحه.

تانزدوارتر، سیلووا: ققنوس، مجموعه داستان کوتاه. ترجمه محمد ابراهیم فجر. چاپ دوم.

تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات امیرکبیر. ۲۴۰ صفحه.

تولستوی، لئون: **کودکی، نوجوانی، جوانی**. ترجمه غلامحسین اعرابی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات اکباتان. ۴۸۴ صفحه.

رایت، ریچارد: **خانه زاد**. ترجمه سعید باستانی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات نقره. ۵۲۸ صفحه.

زولا، امیل: **پولین**. ترجمه محمدعلی خندان. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات اکباتان. ۵۶۸ صفحه.

سوریانو، اسوالدو: **یک جدال کوچک کثیف مسخره**. ترجمه جمشید نوایی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات سهروردی. ۱۲۶ صفحه.

سیلونه، اینیاتسیو: **نان و شراب**. ترجمه محمد قاضی. چاپ هفتم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات زرین. ۴۷۴ صفحه.

گاری، رومن: **شیخ سرگردان، رقص چنگیزکوهن**. ترجمه ابراهیم مشعری و ناصر زراعتی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات نیلوفر. ۲۹۲ صفحه.

گینزبورگ، ناتالیا: **دیروزهای ما**. ترجمه منوچهر افسری. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کتاب زمان. ۲۶۸ صفحه.

نجفی، ابوالحسن: **برگزیده داستانهای کوتاه از نویسندگان معاصر فرانسه**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات پاپیروس. ۲۷۲ صفحه.

وایلد، اسکار: **تصویردوریان گری**. ترجمه همایون نوراحمر. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات جمهوری. ۴۰۸ صفحه.

هامسون، کنوت: **زیرستاره پائیزی**. ترجمه قاسم صنموی. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات نیما. ۱۷۶ صفحه.

های سمیت، پاتریشیا (ودیکران): **روی آب**. ترجمه هادی جامعی. چاپ اول. رشت. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات هدایت (رشت). ۱۶۰ صفحه.

ادبیات: شعر معاصر.

آقائی، ش: **از شارسران اندوه**. چاپ اول. سوتند. ژوئیه ۱۹۸۸ (۱۳۶۷). ناشر: انتشارات آرش. ۸۰ صفحه.

احمدی، مسعود: **روزبارانی**. مجموعه شعر. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: مولف.

۴۸ صفحه.

اشتری، علی (فرهاد): **دیوان علی اشتری فرهاد**. غزلیات، رباعیات، مثنوی ها، مقطعات و منظومه ستاره سحری. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات خیام. ۲۵۰ صفحه.

پنجه ای، علیرضا (گویا): **همفلس سروهای جوان**. مجموعه شعر. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: مولف. ۷۲ صفحه.

تامی، شیده: **پرده سرمه ای شب**. مجموعه شعر. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات تیراژه. ۱۲۶ صفحه.

حجازی، خاطره: **اندوه زن بودن**. مجموعه شعر. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: مولف. ۸۴ صفحه.

حمیدی، مهدی: **بهشت سخن**. (جلد اول و دوم در یک مجلد). چاپ جدید. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: آژنگ. ۶۵۴ صفحه.

چهنندی نواد، غلامحسین: **سرود باران**. مجموعه شعر. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: مولف. ۹۶ صفحه.

حالت، ابوالقاسم: **دیوان شوخ**. شامل اشعار طنزآمیز. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: تالار کتاب. ۴۸۴ صفحه.

خویی، اسماعیل: **درخواستی از همواره هیچ**. چاپ اول. لس آنجلس. ۱۹۸۸. ناشر: کانون فرهنگی نیما. ۷۸ صفحه.

سازگار، غلامرضا (میثم) و محمود تازی (یاسر): **شاخسار اشک**. مجموعه شعر. به کوشش سید مهدی طباطبائی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: اسلامیه. ۱۱۶ صفحه.

سپهری، سهراب: **منتخب اشعار سهراب سپهری**. انتخاب از احمدرضا احمدی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کتابخانه طهوری. ۲۱۶ صفحه.

سپهری، سهراب: **هشت کتاب**. چاپ ششم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات طهوری. ۴۵۷ صفحه.

صفازاده، طاهره: **دیدار صبح**. مجموعه شعر. چاپ اول. شیراز. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات نوید. ۱۸۸ صفحه.

ضرابی، غلام حسین: **کویر**. مجموعه شعر. چاپ اول. شیراز. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات نوید. ۲۱۶ صفحه.

عارف قزوینی، ابوالقاسم: **مجموعه غزلیات عارف** (به ضمیمه شیخ در شعر عارف). تدوین محی الدین محرابی. چاپ اول. آلمان. ۱۳۶۷. ناشر: نشر رویش. ۱۱۶ صفحه.

فلکی، محمود: **انسان، آرزوی برنیامده**. مجموعه شعر. چاپ اول. آلمان غربی. ۱۳۶۶.

ناشر: انتشارات سرو. ۱۲۹ صفحه.

لنگرودی، شمس: **جشن ناپیدا**. مجموعه شعر. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۷. ناشر: نشر چشمه. ۱۴۴ صفحه.

محدثی، جواد: **اسیر آزادی بخش**. مجموعه شعر. چاپ چهارم. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۱۱۶ صفحه.

نفیسی، مجید: **پس از خاموشی**. ۱۱۱ شعر. چاپ خارج. تاریخ نشر و نام ناشر ندارد. ۲۴۵ صفحه.

ادبیات کودکان و نوجوانان.

امیگه، فیلیپ: **عصر زرین دیلماسی**. ترجمه کاظم شیوا رضوی. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: مولف. ۵۱۲ صفحه.

ابراهیم زاده، هادی: **رنگ آمیزی با شعر برای کودکان**: فلغلی در آبادی (جلد ۱). خانواده من. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: انتشارات سپیده. ۸ صفحه.

ابراهیم زاده، هادی: **رنگ آمیزی با شعر برای کودکان**: فلغلی در آبادی (جلد ۵): میوه های باغ ما. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: انتشارات سپیده. ۸ صفحه.

ابوالقاسمی، محمود: **بیک شادی**، مجموعه شعر برای کودکان. نقاشی از پیروز حکیم زاده. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: انتشارات ذاکر. ۱۶ صفحه.

ارشقی، عادل: **سیری کلی از لیاف تا پارچه**. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: امیرکبیر. ۴۰ صفحه.

ارشقی، عادل: **آتشفشانها**. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: امیرکبیر. ۴۰ صفحه.

ازر، اریش: **قصه های من و بابام**. (جلد ۱). بابای خوب من. بازنویسی از ایرج جهانشاهی. چاپ چهارم. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: انتشارات فاطمی و انتشارات واژه. ۱۰۸ صفحه.

ازر، اریش: **قصه های من و بابام**. (جلد ۲) شوخیا و مهربانیا. بازنویسی از ایرج جهانشاهی. چاپ چهارم. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: انتشارات فاطمی و انتشارات واژه. ۱۰۸ صفحه.

ازر، اریش: **قصه های من و بابام**. (جلد ۲). لبخند ماه. بازنویسی از ایرج جهانشاهی. چاپ چهارم. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: انتشارات فاطمی و انتشارات واژه. ۱۰۸ صفحه.

اونق، عبدالرحمان و عبدالرحمان دبه جی ویوسف سقالی: **قصه های ترکمنی**، مجموعه

داستان. چاپ دوم. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی. ۷۶ صفحه.

ایرانی، ناصر: **نیل در خانه تاریک**، براساس حکایتی از مثنوی معنوی. نقاشی از بهرام خانف. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. ۲۶ صفحه.

بارفروش، شهلا: **دم مارمولک**. نقاشی از مهرنوش معصومیان. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: انتشارات امیرکبیر. ۱۶ صفحه.

براتی، فرح: **نگاه خانم معلم**. نقاشی از جمال خرمی نژاد. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: مرکز نشر فرهنگی رجاء. ۲۴ صفحه.

پوریا، سرور: **قلم کو؟** نقاشی از سیاوش مظلومی پور. چاپ دوم. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. ۲۰ صفحه.

تقی، شکوفه: **وقتی بهار آمد**. نقاشی از علی خورشید پور. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. ۲۴ صفحه.

تواین، مارک: **شاهزاده و گدا**. ترجمه محمدقاضی. چاپ نهم. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: امیرکبیر. ۲۶۶ صفحه.

جویباری، بامداد: **آفرینش گیاهان**. خط و نقاشی از حسن صالحی. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: سازمان ترویج کشاورزی وزارت کشاورزی. ۱۶ صفحه.

جویباری، بامداد: **آفرینش حیوانات**. نقاشی از حسن صالحی. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: سازمان ترویج کشاورزی وزارت کشاورزی. ۱۶ صفحه.

حاصل، امیرمرداد: **گل سرخ پیروزی**. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: انتشارات پیام نور. ۲۴ صفحه.

حاصل، امیرمرداد: **پهلوان رخصت**. نقاشی از محمدتقی جلیلی. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: انتشارات پیام نور. ۴۸ صفحه.

حاصل، امیرمرداد: **گل دوستی**. نقاشی از جمال خرمی نژاد. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: مرکز نشر فرهنگی رجاء. ۲۴ صفحه.

خداجو، فروزنده: **خانه چوب کبریتی**. نقاشی از هوشنگ محمدیان. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. ۲۰ صفحه.

دستوم، حسین: **شناخت حیوانات**. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: گسترش انتشارات. ۱۲ صفحه.

دستوم، حسین: **شناخت اشکال هندسی**. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۶. ناشر: گسترش

انتشارات. ۱۲ صفحه.

دمورایس، آنتونیتا دیاس: **سرزمین نخلهای وحشی**. ترجمه فاطمه زهروی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کتابهای سپیده، اطلاعات. ۲۴ صفحه.

دولت آبادی، پروین: **گل با نام**. مجموعه شعر. نقاشی از محمدعلی بنی اسدی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. ۲۸ صفحه.

راستی، مجیده: **حوض نقلی**. نقاشی از احمد وکیلی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: نهاد هنر و ادبیات. ۲۴ صفحه.

روحانی، رضا: **سفرنامه ها**. ویراستار مهین محتاج. چاپ اول تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. ۲۸ صفحه.

روزی طلب، فرح (هدی): **زیباترین تصویر**. نقاشی از جمال خرمی نژاد. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: مرکز نشر فرهنگی رجاء. ۲۴ صفحه.

سیاسی، علیرضا: **پسری که یک سوال داشت**. [چاپ اول. آمریکا]. تاریخ انتشار و نام ناشر ندارد. ۲۴ صفحه.

سپاهی، جمشید: **برای پدر بزرگ**. نقاشی از بهرام خائف. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. ۲۲ صفحه.

سلیمی، پری [گردآورنده و تنظیم کننده]: **ساختن را شروع کنیم**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. ۲۴ صفحه.

شایسته، خسرو [بازنویسنده متن]: **قصه فرار از سرنوشت**. نقاشی از رضا زاهدی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات سپیده. ۱۶ صفحه.

شعبانی، اسدالله: **ماهینوار حیلہ گر**. مجموعه شعر. نقاشی از فرزانه فروغی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات امیرکبیر، شکوفه. ۲۴ صفحه.

شماسی، عبدالحی: **مهمانی گنجشکها**. نقاشی از سیاوش ذوالفقاریان. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: مرکز نشر فرهنگی رجاء. ۲۴ صفحه.

شمس، محمدرضا: **قصه کرم باغبان**. نقاشی از فاطمه ملک افضلی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات سروش. ۱۶ صفحه.

شمسی، محمدرضا: **اگر این چوب مال من بود**. بازنویسی از خسرو شهریاری. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. ۲۰ صفحه.

شمسی، محمدرضا: **آموزش اصدا با شعر**. چاپ سوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات کوروش. ۶۸ صفحه.

عبداللهی، محمدعلی: **ناتی و کاکلی**. شعر کودکان. نقاشی از هادی ابراهیم زاده. چاپ اول.

تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات سپیده. ۱۶ صفحه.

عزیزی، اکرم: **هدیه به خورشید خانم**. نقاشی از نیره تقوی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: امیرکبیر. ۲۸ صفحه.

هموزاده خلیلی، فریدون و حسن احمدی و مصطفی خرامان: **قلمرو ادبیات کودکان**. (جلد ۱). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: مرکز نشر فرهنگی رجاء. ۱۴۰ صفحه.

فرمانی، زهرا: **زیرکنبه که بود. شیوه آموزش نقاشی کودکان**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات سروش. ۲۶ صفحه.

کمورف، مانوئل: **مارکو پولو**. ترجمه مظفر سربازی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: شرکت توسعه کتابخانه های ایران. ۱۴۴ صفحه.

لطیفی، غلامعلی: **کرکرم و کله می برم**. نقاشی از غلامعلی لطیفی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: گزارش، لاک پشت. ۸ صفحه.

لنگرودی، زهرا: **مثل باران**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات پرستش. ۱۲ صفحه.

مدنی، حسن: **کانیها را بشناسیم**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. ۱۰۴ صفحه.

مدنی، حسن: **فرجستجوی مواد معدنی**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. ۱۵۶ صفحه.

مرادی کرمانی، هوشنگ: **قصه های مجید** (جلد ۵). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کتاب سحاب. ۱۶۰ صفحه.

مرادی کرمانی، هوشنگ: **قصه های مجید**. کتاب اول. چاپ پنجم. (چاپ اول ۱۳۵۸). تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کتاب سحاب. ۱۲۸ صفحه.

مرادی کرمانی، هوشنگ: **قصه های مجید**. کتاب دوم. چاپ چهارم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کتاب سحاب. ۱۴۲ صفحه.

معینی، مهدی: **دور، نزدیک و نزدیکتر** (جلد ۲). جنگل. نقاشی از علی گروسی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. ۲۶ صفحه.

ملکی، بیوک: **ستاره باران**. مجموعه شعر. نقاشی از مصطفی گودرزی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات برگ. ۴۴ صفحه.

موسوی گرمارودی، محمد صادق: **خفتگان بیدار**. نقاشی از بهرام خائف. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. ۲۶ صفحه.

نادری، امیر و بهروز غریب پور. **دونده**. فیلمنامه. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر:

تاریخ و جغرافیا.

- آرنت، هانا: **انقلاب مجارستان**، امپریالیسم توتالیتیر. ترجمه کیومرث خواجویها. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات روشنگران. ۱۲۰ صفحه.
- ابراهیمی، اسماعیل [گردآورنده]: **وقایع شگفت آور تاریخ**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات نوین. ۶۴۴ صفحه.
- ابن خلدون، عبدالرحمن: **العبر، تاریخ ابن خلدون**. جلد سوم. ترجمه عبدالمحمد آیتی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی. ۸۴۸ صفحه.
- ابن خلدون، عبدالرحمن: **مقدمه ابن خلدون**. ۲ جلد. ترجمه محمد پروین گنابادی. چاپ پنجم. (چاپ اول ۱۳۲۶). تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۴۹۴ صفحه.
- استرآبادی، مهدیخان: **دره نادره**، تاریخ عصر نادرشاه. به اهتمام سید جعفر شهیدی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: وزارت فرهنگ و آموزش عالی. ۱۱۲۸ صفحه.
- اقبال آشتیانی، عباس: **میرزا تقی خان امیرکبیر**. به اهتمام ایرج افشار. چاپ سوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات توس. ۵۱۶ صفحه.
- الوتی، مصطفی: **ایران در عصر پهلوی**، جاد اول - شگفتیهای زندگی رضا شاه. چاپ اول. لندن. [۱۳۶۷]. ناشر: ندارد. ۴۸۰ صفحه. ۱۰ پوند.
- الوتی، مصطفی: **ایران در عصر پهلوی**، جلد دوم - رضا شاه در تبعید. چاپ اول. لندن. ۱۳۶۷. ناشر: ندارد. ۴۶۴ صفحه. ۱۰ پوند.
- بارتولد، و.و.: **ترکستان نامه**، ترکستان در عهد هجوم مغول. جلد ۱ و ۲. ترجمه کریم کشاورز. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات آگاه. ۱۳۴۶ صفحه.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم: **افشارها در تاریخ و سیاست کرمان**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: مولف. ۱۲۰ صفحه.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم: **او دیگران: شهرهای ایران**. به کوشش محمد یوسف کیانی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: جهاد دانشگاهی. ۴۸۸ صفحه.
- بشیری، احمد [گردآورنده]: **کتاب آبی** (گزارش های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس

- درباره انقلاب مشروطه ایران). جلد هفتم. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: نشر نو. ۲۰۴ صفحه.
- بشیری، احمد [ویراستار]: **کتاب نارنجی** [ترجمه] (گزارشهای سیاسی وزارت خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطه ایران). جلد دوم. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: نشر نور. ۲۱۰ صفحه.
- بهار، ملک الشعراء [محمد تقی]: **تاریخ سیستان**. تصحیح ملک الشعرا بهار. چاپ دوم. (چاپ اول ۱۳۱۴ شمسی). تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات پدیده «خاور». ۵۲۲ صفحه.
- بیات، کاوه: **شورش عشایری فارس (۱۳۰۹ - ۱۳۰۷)**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: نشر نقره. ۱۷۰ صفحه.
- پاپلی یزدی، محمدحسین [گردآورنده]: **مجموعه مقالات جغرافی**. شماره ۴. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات آستان قدس رضوی. ۲۴۶ صفحه.
- پناهی، محمداحمد (پناهی سمنانی): **آغا محمد خان قاجار، چهره حیلہ گرتاریخ**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کتاب نمونه. ۲۴۰ صفحه.
- جعفری، عباس [گردآورنده]: **شناسنامه جغرافیای طبیعی ایران**. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات کیتاشناسی. ۹۴ صفحه.
- حسن بیگی، م.: **تهران قدیم**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات ققنوس. ۴۸۰ صفحه.
- حسینی استرآبادی، سیدحسین بن مرتضی: **تاریخ سلطانی**، از شیخ صفی تا شاه صفی. به کوشش احسان اشراقی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات محمدعلی علمی. ۲۲۰ صفحه.
- حکیم، محمدتقی خان: **گنج دانش**، جغرافیای تاریخی شهرهای ایران. به اهتمام محمدعلی صولتی، جمشید کیانفر. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات زرین. ۱۲۸۴ صفحه.
- حسام معزی، نجفقلی: **تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا**. به کوشش همایون شهیدی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: نشر علم. ۸۴۵ صفحه.
- خانلو، منصور: **تهران قدیم**. سرگذشت تبریز از قدیمترین ایام تاکنون. چاپ دوم. تبریز. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات تلاش. ۱۴۴ صفحه.
- خسروی، محمدرضا: **جغرافیای تاریخی ولایت زاوه**. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات آستان قدس رضوی. ۴۷۰ صفحه.
- رقیس نیا، رحیم: **کور اوغلو در افسانه و تاریخ**. چاپ اول. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات نیما، تبریز. ۴۹۰ صفحه.

- زاوش، ح.م.؛ **نقد و تحقیق در تاریخ معاصر ایران**، نخستین کارگزاران استعمار. (کارنامه رجال حکومتگر از آغاز استعمار تا دوران مشروطیت). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات بهاره. ۴۹۲ صفحه.
- زیدری، نورالدین محمد؛ **سیره جلال الدین - تاریخ جلالی**. ترجمه محمدعلی ناصح. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات سعدی. ۲۴۰ صفحه.
- سیوری، واجره؛ **ایران عصر صفوی**: ترجمه کامبیز عزیزی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات سحر. ۲۵۶ صفحه.
- شعبانی، علی؛ **هزار قامیل**. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات بوعلی. ۲۳۶ صفحه.
- صدیقی، عبدالحمید؛ **تفسیر تاریخ**. ترجمه جواد صالحی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۲۰۴.
- طبری (ابو جعفر محمد بن جریر): **تاریخنامه طبری**، گردانیده منسوب به بلعمی. (بخش چاپ نشده). در سه مجلد (۱ و ۲ و ۳). تصحیح و تحشیه محمد روشن. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: نشر نو. ۲۰۰۲ صفحه.
- طلوعی، محمود؛ **آفت جهانی**. (درباره اسرائیل و...). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات هفته. ۲۲۴ صفحه.
- طلوعی، محمود؛ **نبرد قدرتها در خلیج فارس**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: موسسه پیک ترجمه و نشر. ۲۴۶ صفحه.
- فرمانفرما، عبدالحسین میرزا؛ **گزیده ای از مجموعه اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما**. ۲ جلد. به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی). سیروس سعدوندیان. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷ - ۱۳۶۶. ناشر: نشر تاریخ ایران. ۱۰۸۶ صفحه.
- فلسفی، نصرالله؛ **زندگانی شاه عباس اول** (۵ جلد در ۲ مجلد). چاپ سوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: محمدعلی علمی. ۲۲۷ صفحه.
- فلور، ویلم؛ **جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار** (جلد ۱). ترجمه ابوالقاسم سری. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات توس. ۲۲۴ صفحه.
- فلور، ویلم؛ **برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان**. ترجمه ابوالقاسم سری. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات توس. ۲۴۰ صفحه.
- گلی، امین؛ **تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن ها**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات علم. ۲۵۱ صفحه.

- مجتهدزاده، پیروز؛ **جغرافیای تاریخی خلیج فارس**، نام خلیج فارس در طول تاریخ. انتشار دوم. لندن. ۱۳۶۶. ناشر: [مولف]. ۱۰۲ صفحه.
- محمدبن اسحق الندیم؛ **کتاب الفهرست**. ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد. به کوشش مهین جهانگل (تجدد). چاپ سوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات امیرکبیر. ۸۵۶ صفحه.
- مدرسی، علی؛ **مدرس (جلد ۱ و ۲)**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی. ۸۱۸ صفحه.
- مسکویه رازی، ابوعلی؛ **تجارب الامم**. ترجمه محمد فضائلی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات زرین. ۲۰۴ صفحه.
- مشکور، محمدجواد؛ **تاریخ سیاسی ساسانیان**. ۲ جلد (جلد چهارم و پنجم ایران باستان). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: دنیای کتاب. ۱۵۹۷ صفحه.
- مک گرگر، سی.ام.؛ **شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان**. جلد ۱. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۶. ناشر: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی. ۲۹۲ صفحه.
- مکی، حسین؛ **وقایع سی ام تیر ۱۳۳۱**. چاپ سوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات ایران. ۵۵۲ صفحه.
- منجم یزدی، جلال الدین محمد؛ **تاریخ عباسی - روزنامه ملاجلال**. به کوشش سیف الله وحیدنیا. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات وحید. ۵۰۴ صفحه.
- مهدی نیا، جعفر؛ **زندگی سیاسی قوام السلطنه**. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: پانوس. ۷۵۲ صفحه.
- موروا، آندره؛ **تاریخ انگلستان از آغاز تا امروز**. ترجمه غلامعلی قاسمی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات کتاب امروز. ۵۸۰ صفحه.
- میرابوالقاسمی، سید محمدتقی؛ **گیلان از آغاز تا انقلاب مشروطیت**. چاپ اول. (رشت). ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات هدایت. ۲۴۰ صفحه.
- میراحمدی، مریم؛ **پژوهشی در تاریخ معاصر ایران**، برخورد شرق و غرب در ایران (۱۹۵۰ - ۱۹۰۰). چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات آستان قدس رضوی. ۱۵۸ صفحه.
- میرزا صالح، غلامحسین؛ **جنبش کلنل محمدتقی خان پسیان** (بنا بر گزارشهای کنسولگری انگلیس در مشهد). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: نشر تاریخ ایران. ۱۷۶ صفحه.
- میرفطروس، علی؛ **ملاحظات در تاریخ ایران، اسلام و اسلام راستین**. چاپ اول. آلمان. ۱۹۸۸. ناشر: انتشارات فرهنگ. ۲۱۷ صفحه.
- مینیه؛ **انقلاب کبیر فرانسه**. جلد ۱ و ۲ (در یک مجلد). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر:

نجمی، ناصر: **ایران قدیم و تهران قدیم**. چاپ سوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات جاززاده. ۵۲۲ صفحه.

نصیری، محمدرضا: **اسناد و مکاتبات تاریخی ایران** (جلد ۱)، دوره افشاریه. چاپ اول. رشت. ۱۳۶۶. ناشر: جهاد دانشگاهی دانشگاه گیلان. ۲۸۰ صفحه.

نفیسی، سعید: **تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر**. (جلد ۱ و ۲). چاپ ششم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات بنیاد. ۷۴۴ صفحه.

نوابی، عبدالحسین: **شاه عباس**، (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی). ۲ جلد در ۲ مجلد. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. انتشارات زرین. ۱۱۳۰ صفحه.

ویلسن، سرآرنولد: **خلیج فارس**. ترجمه محمد سعیدی. چاپ دوم (چاپ اول ۱۳۴۸). تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات علمی و فرهنگی. ۲۴۴ صفحه.

هیكل، محمد حسنین: **ایران، روایتی که ناکفته ماند**. ترجمه حمید احمدی. چاپ سوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات الهام. ۴۰۰ صفحه.

زندگینامه، خاطرات، سفرنامه

ابن حوقل: **سفرنامه ابن حوقل، ایران در «صورة الارض»**. ترجمه دکتر جعفر شعار. چاپ دوم. (چاپ اول ۱۳۴۵). تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات امیرکبیر. ۴۵۲ صفحه.

احتشام السلطنه: **خاطرات احتشام السلطنه**. به کوشش سید محمد مهدی موسوی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات زوار. ۸۸۸ صفحه.

اخگر، احمد: **زندگی من در طول هفتاد سال تاریخ معاصر ایران**. جلد ۱. ۱۳۶۶. ناشر و محل چاپ ندارد. ۲۴۲ صفحه.

اسماعیلی، امیر: **جان بر سر قلم، نگرشی بر زندگی و مرگ محمد مسعود روزنامه نگار مبارز ایران**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: مولف. ۲۸۰ صفحه.

افراسیابی، بهرام: **خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات علمی. ۲۶۲ صفحه.

افشار، ایرج [گردآورنده]: **رجال وزارت خارجه در عصر ناصری و مظفری**. از نوشته های میرزا مهدی خان متحن الدولة شقائی و میرزا هاشم خان. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۵.

بارنز، آلکس: **سفرنامه بارنز**، سفر به ایران در عهد فتحعلیشاه قاجار. ترجمه حسن سلطانی فر. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۶. ناشر: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی. ۱۰۸ صفحه.

دهباشی، علی [گردآورنده]: **نامه های کمال الملک**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات بزرگهر. ۲۶۴ صفحه.

رولان، رومن: **زندگی تولستوی**. ترجمه علی اصغر خبره زاده. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: تیراژه. ۲۲۰ صفحه.

سجادی، سید ضیاءالدین: **رساله شرح احوال و آثار ابن عمید**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات پاژنگ. ۱۲۶ صفحه.

سردوزامی، اکبر: **پرسه در کوچه پس کوچه های ناآشنا**، «سه زندگینامه». چاپ اول. استکهلم. ۱۳۶۷. (مارس ۱۹۸۸). ناشر: انتشارات آرش. ۲۰۲ صفحه.

سمرقندی، دولتشاه: **تلکرة الشعراء**. به کوشش محمد رضانی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶. انتشارات پدیده. ۴۴۸ صفحه.

سولتیکف، الکسیس: **مسافرت به ایران**. ترجمه محسن صبا. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۵. ناشر: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۲۸ صفحه.

سیاسی، علی اکبر: **گزارش یک زندگی**. جلد اول. چاپ اول. لندن. ۱۳۶۶. ناشر: [مولف]. ۲۲۰ صفحه.

صدرالدین صدیقی، مصطفی: **شرح حال رجال و مشاهیر نامی ایران**. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات شقایق. ۴۶۰ صفحه.

علیزاده، پروانه: **خوب نگاه کنید، راستکی است**. (گزارش زندان). چاپ اول. پاریس. ۱۳۶۶. ناشر: خاوران. ۶۸ صفحه.

فوربز-لیث، فرانسیس: **کیش ملت** (خاطرات مباشر انگلیسی سردار اکرم). ترجمه حسین ابوترابیان. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: موسسه اطلاعات. ۲۱۶ صفحه.

کاپوشینسکی، ریشاره: **امپراتور [درباره هیلزاسی]**. ترجمه حسن کامشاد. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات انقلاب اسلامی. ۲۵۰ صفحه.

مصطفی، محمد: **خاطرات و تالیفات مصطفی**. به کوشش ایرج افشار. چاپ پنجم. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات علمی. ۴۱۶ صفحه.

مصور رحمانی، غلامرضا: **کهنه سرهاز** (خاطرات سیاسی و نظامی). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: موسسه خدمات فرهنگی رسا. ۵۸۹ صفحه.

معمدالدوله، فرهادمیرزا: **سفرنامه فرهادمیرزا معتمدالدوله**. به اهتمام اسماعیل نواب صفا.

چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات زوار. ۴۹۶ صفحه.

ناصر خسرو: سفرنامه. به کوشش دکتر نادر وزین پور. چاپ ششم. (چاپ اول ۱۳۵۰).

تهران. ۱۳۶۶. ناشر: انتشارات جیبی. ۲۲۲ صفحه.

نواب صفا، اسماعیل: شرح حال فرهاد میرزا معتمد الدوله. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶.

ناشر: انتشارات زوار. ۵۲۸ صفحه.

نشریه های ادواری

در این بخش، آخرین شماره ماهنامه ها، فصلنامه ها و نشریات ادواری دیگر که به فصل کتاب رسیده است معرفی می شود. از ناشران ماهنامه ها، فصلنامه ها و دیگر نشریات ادواری که مایلند نشریه شان در این بخش فهرست شود، خواهش می کنیم يك نسخه از آن را به نشانی «فصل کتاب» ارسال دارند.

آدینه (شماره ۲۷، شهریور ۱۳۶۷). ماهنامه علمی، فرهنگی، دینی، هنری، اجتماعی.

چاپ تهران. ۶۴ صفحه. قیمت ۲۵۰ ریال.

گزینه مقالات: مشکل آقای جمال میرصادقی: فرج سرکوهی. دریچه ای دیگر بر

رمز و راز سبک هندی: محمود نیکویه. سکتة ناقص (قصه): اسماعیل فصیح. آئینه ۵۸

(شعر): نصرت رحمانی. نکته ای درباره فرهنگ معین: احمد بیرشک. ۴۶ سال زندگی، ۲۰

سال نوشتن (یادی از جلال آل احمد): دکتر محمدتقی غیائی. ...

نشانی پستی: تهران، صندوق پستی ۱۴۱۸۵ / ۲۴۵

آزادی (دوره دوم، شماره ۴ و ۵، مهر ۱۳۶۶ - خرداد ۱۳۶۷) وابسته به جبهه

دموکراتیک ملی ایران. چاپ لندن. ۲۲۷ صفحه. بها: ۲/۵ پوند.

گزینه مقالات: سانسور در رژیم سلطنتی: غلامحسین ساعدی. تلاشی برای استمرار جنگ:

صالح رمکی. تهیدستان شهری و مسئله انقلاب: مینو مهتاب. دفاع از مردم در برابر

دیکتاتور: شکرالله پاکنژاد. مرثیه های کوچک برای شاعران بزرگ: اردلان سرفراز. ...

نشانی پستی:

NDFI, B.M. GONVILLE, LONDON WV1 3XX, U.K.

آینه (شماره ۲ تا ۵، خرداد - مرداد ۱۳۶۷. سال چهاردهم). مجله فرهنگ و

تحقیقات ایرانی. چاپ تهران. از صفحه ۹۷ تا ۲۱۶. ۲۰۰ ریال.

گزینه مقالات: ۲۸ و ۲۹ مرداد ۱۳۲۲: دکتر غلامحسین صدیقی. عشق و سکوت: دکتر

مهدی پرهام. کنگره خاور شناسان ژاپون: دکتر هاشم رجب زاده. چند روز در چین:

جلال ستاری. سخنی از چهار کتاب تازه در زمینه هنر ایران: ایرج افشار. تبریز مه آلود:

کاوه بیات و ...

نشانی پستی: تجریش (تهران)، صندوق پستی ۲۱۴۱ - ۱۹۳۹۵

اختر (دفتر پنجم. پانیز ۱۳۶۶) چاپ پاریس. ۱۰۷ صفحه. بها ۲۰ فرانک فرانسه.

گزینه مقالات: رهبری غایت مدار و گله بی اختیار: مرآت خاوری. وابستگی و توسعه:

پرویز موید. نگاهی به مساله زمین در ایران: م. تالوار. زن، خانواده و فمینیسم در

مارکسیسم: ف. بالی بار. پیرامون مساله زبان در ایران. ...

نشانی پستی: AKHTAR, NEZA. B.P. 312,

75624 PARIS 13, FRANCE

ایران نامه (با همه کوششی که در راه معرفی این نشریه داشتیم، متأسفانه نسخه ای از آن

به دست نیاوردیم).

اندیشه آزاد (شماره ۸ و ۷، بهار ۱۳۶۷) نشریه (۳ ماهه) سیاسی، فرهنگی، اجتماعی. چاپ

سوند. ۲۲۲ صفحه. بهای تک شماره: ۲۰ کرون.

گزینه مطالب: داستان ها: نیروانای من: منوچهر ایرانی. در رهگذر: رضا دریایی. خورشید

کوچک ما: محسن حسام. ضیافت: سعید محفوظی. شعرها: ماه سوخته: چوکا کندری. زن

رایانه: ژیل مساعد. طرح، درویش: مینا اسدی. عروس تاریکی: د. فرجام. دیوارهای بی

تصویر: اکبر ذوالقرنین. زندانی در سلول: نسیم خاکسار. شهر فراموش شده: محمود

داوودی. ۴ شعر کوتاه: مرتضی ثقفیان. مقاله ها: رمان، پژوهشی در راه هستی: کوندرا.

زنان عرب و آفرینش ادبی: میریام کوك. نقش و نگارهای عامیانه: عسکر نیکان پور. زبان

فارسی و ایرانیان مهاجر: مختار پاکی. ...

نشانی پستی: ANDISHEH-E AZAD, BOX 50047,

104 05 STOCKHOLM, SWEDEN

په (سال سوم، شماره ۱ (۲۲)، مهرماه ۱۳۶۷). ماهنامه، چاپ واشنگتن. ۵۱ صفحه.

گزینه مطالب: پیشنهادهایی برای آموختن زبان فارسی: ثمینه باغچه بان. زندگی نامه مهری آهی: سیمین دانشور. وای به روزی که بگردد نمک: علی سجادی. درگذشت دکتر مهری آهی: احسان یارشاطر. پرواز در مرز دیوانگی (داستان): مهدخت دولت آبادی. و شعرهایی از نعمت میرزازاده و کریمی حکاک.

نشانی پستی: P.O.BOX 11735, WASHINGTON, D.C. 20008, U.S.A.

پویش (شماره ۱، بهار ۱۳۶۷). گاهنامه انجمن سوسیالیستی. چاپ سوئد. ۴۵ صفحه.
گزینه مطالب: دیروز و اما فردا؟: م. مافانی. ملاحظاتی پیرامون تشکیلات: ع. آزاد. محفلیسم یا حزیت؟: ب. فرهاد. دولت و احزاب: گرامشی.

نشانی پستی: P.R. 16305, SPANGA, SWEDEN

تکاپو (سال اول، شماره ۱، مرداد ۱۳۶۷). ماهنامه. چاپ کانادا. ۲۸ صفحه.

گزینه مطالب: جنایت پیشگی و علل آن. آمریکا در خلیج فارس. تصویب لایحه ضد پناهندگی. ماندلا کیست؟ بازی مسخره انتخابات در پاکستان.

نشانی پستی: P.O.BOX 532, AHUNTSIC, MONTREAL, Que. H3L - 3P1, CANADA

جنبش سوسیالیستی (شماره ۱۲، فروردین ۱۳۶۷) نشریه سازمان سوسیالیستهای ایران. چاپ آلمان. ۸۰ صفحه. بها معادل ۲ دلار.

گزینه مطالب: کنفدراسیون و بازماندگان رژیم شاه: منصور بیات زاده. گزارشی از جلسه یادبود بیست و هشتمین سالگرد کنفدراسیون جهانی: منصور بیات زاده. تاریخچه پرچم سه رنگ ایران: فریبرز جعفرپور. مقدمه ای بر «شناخت» امپریالیسم معاصر: رامین الف. چهره یابی نهادهای مردم سالارانه در «انقلاب مشروطه ایران»: الف. پاچناری. و...

نشانی پستی: DJONBESH - E SOCIALISTI,

POSTFACH 1428 6500 MAINZ 1, W.GERMANY

دهیره (شماره ۱، پاییز ۱۳۶۶) جُنگ. [چاپ پاریس]. ۱۶۵ صفحه. بها ۴۰ فرانک فرانسه + هزینه پست.

مقالات: به یاد رفتگان و دوستداران: شاهرخ مسکوب. درباره کارکردهای تازه زبان فارسی: داریوش آشوری. روشنفکری ایرانی یا هنر نیندیشیدن: بابک بامدادان. تاریخچه یک نهاد فرهنگی در ایران (آلیانس فرانسه): هما ناطق. درباره هم شماریک (ارسطو، ابن

سینا): رهیم اشه. بطلان دوگانگی: فرهاد آزاد. روانکاوی کژدم، کژدم روانکاوی: کرامت مولی. یادشان به خیر (شعر): حسین شرنگ.

نشانی پستی: BEHROUZ c/o A.RONNASI, B.P. n 447

75830 PARIS CEDEX 17, FRANCE

دفترهای هنر و ادبیات (سال ششم، شماره ۱۹، بهار ۱۳۶۷) [چاپ سوئد]. ۴۰ صفحه.
قیمت معادل ۴ مارک آلمان غربی - ۲ دلار آمریکا.

گزینه مطالب: شعر، حادثه ای در زمان: میرزاآقا عسکری. گفتگو با احمد شاملو [نقل از مجله آدینه]. نقدی بر رمان دکتر بکتاش: الف. آویشن. گفتگو با گابریل گارسیا مارکز: برگردان ب.م. پیروز. او تعدادی شعر و قصه و مقاله، نقل از دیگران، بی ذکر ماخذ.

نشانی پستی: P.B. 50120, 10405 STOCKHOLM, SWEDEN

دنیای سخن (شماره ۱۹، تیر ۱۳۶۷) فرهنگی، اجتماعی، علمی. چاپ تهران. ۶۶ صفحه. ۲۵ تومان.

گزینه مطالب: چه در دسترس است این سرزمین: جواد مجابی. گفت و شنود منوچهر آتشی و غلامحسین نصیری پور. مرگ، نفی نهایی زمان است؟: غلامحسین معتمدی. گفت و گو با محمد رضا درویشی درباره موسیقی. سفر به شهرهای گمشده: کاظم سادات اشکوری. ابلق: جواد مجابی. بیخواب: ابراهیم رهبر. ذهن نو و تحول جمعی در شعر امروز (بخش ۲): محمد مختاری. نقد شعر «در غبار برف» عمران صلاحی: علی باباچاهی. بازار سیاه [کتاب] و نویسنده میلیونر: اسماعیل جمشیدی. نقد کتاب «شاعر آینه ها»: شمس لنگرودی. خنده: عمران صلاحی. دنیای شوخ: غلامعلی لطیفی. و...

نشانی پستی: تهران، صندوق پستی ۴۴۵۹ - ۱۴۱۵۵

روزگارنو (دفتر هفتم، سال هفتم، شهریور (سنبله) ۱۳۶۷). ماهنامه. چاپ پاریس.

۱۰۴ صفحه. تکشماره ۱۵ فرانک (۲ دلار)

گزینه مطالب: مجلس خبرگان و ناتوانی رهبر: اسماعیل پوروالی. پیامی برای رفسنجانی: جعفر رائد. آثار زهر کی ظاهر خواهد شد؟: علیرضا نوری زاده. از یونجه تا صابون: هادی خرسندی. انقلاب و هنر کنایه و استعاره: الف. آویشن. برگ های پراکنده: محمد عاصمی. قصه دکتر هشترودی: محمدعلی جمالزاده. عید سال ۵۹ (در قلمرو خفقان و وحشت): اکبر اکسیر. قصه پر غصه من و ایران من: بامشاد. عمل ملک حسین و عکس

العمل ياسر عرفات: ناصر مطرقي.

B.P. No. 26, 94300 VINCENNES CEDEX, FRANCE

نشانی پستی:

ره آورد (شماره ۱۸ و ۱۹، بهار ۱۳۶۷) مجله آزاد اندیشان ایران. چاپ لس آنجلس.

اشترک ۴ شماره: ۲۰ دلار. خارج از آمریکا ۲۶ دلار.

گزینه مطالب: نقاشی معاصر ایران: احسان یارشاطر. نظری به نگارگری در اعصار گذشته

ایران: هدایت نیرسینا. مروری بر رستم التواریخ: عبدالله عقیلی. مجلس شورا برای

چیست: عسکر حقوقی. دشواری آموختن زبان فارسی در دبیره آن است: احمد آجودانی.

هفت هزارسال هنر فلزکاری در ایران: محمدتقی احسانی. مروری بر تاریخ روزنامه نگاری

در ایران: اسماعیل جسیم. و...

RAHAVARD,

نشانی پستی:

P.O.BOX 24640, LOS ANGELES, Ca. 90024, U.S.A.

ره آورد (شماره ۲- بهار ۱۳۶۷) فصلنامه فرهنگی و هنری انجمن هنرمندان ایرانی مقیم

اطریش. چاپ وین. ۱۲ صفحه. بها ۵۰ شیلینگ اطریش.

گزینه مطالب: اکولوژی شهری و معماری سنتی در مناطق کویری: برنلدیچ، اردشیر

مهدوی. مختصری درباره تنوری و تاریخچه رئالیسم در ادبیات و هنر قرون ۱۸ و ۱۹

فرانسه و آلمان: نصرت الله رستگار. بررسی و شناخت موسیقی ایرانی، نقد و بررسی تنوری

"وزیری و خالقی": خسرو جعفرزاده. و...

RAHAWARD, c/o DJAFAR-ZADEH, STIEGENGASSE 5/12,

نشانی پستی:

A-1060 WIEN

زمان نو (شماره ۱۲، فروردین ۱۳۶۷) دوماه نامه. چاپ آلمان. اجای تهیه و توزیع ذکر

نشده]. ۲۷۲ صفحه. تک شماره ۵ پوند.

گزینه مطالب: ایران، ده سال پس از دیکتاتوری و توسعه: فرد هالیدی. اینولوژیک شدن

سنت: داریوش شایگان. شوراهاى کارگری و امکان دموکراسی در ایران: فرید نوری.

اسلام و دگرآینی: برنارد لونیس. مجاهدین در زندان های شاه: ب. ارشاد. بر کدام

ویرانه ها؟: مهدی دامغانی. کافران خردمند: علی اسفکسی. بازگشت زرتشت: کاوه آشوری.

و...

نشانی پستی:

ZAMÁN-E NOW, c/o BOOKMARKS,

265 SEVEN SISTERS ROAD, LONDON N4, ENGLAND

صنعت حمل و نقل (شماره ۷۰، مرداد ۱۳۶۷) علمی، فنی، اقتصادی، خبری. چاپ

تهران. ۱۱۴ صفحه. ۲۵ تومان.

گزینه مطالب: انهدام پرواز ۶۵۵، فاجعه ای تاریخ ساز. تحولی در سیاستگزاریهای حمل و

نقل بین المللی جاده ای. تونل اروپا، گامی دیگر به سوی یکپارچگی قاره. پیشنهاد آژانس ها

برای دریافت هزینه خدمات اضافی از مسافران هواپیما. مقررات و شرایط صدور گذرنامه و

روادید. برنامه حرکت قطارها و اتوبوس ها. گرمای تابستان، عامل مهم تصادفات منجر به

مرگ. ناتوانی دلار، هجوم جهانگردان خارجی، خانه نشینی گردشگران آمریکائی. و...

نشانی پستی: تهران، صندوق پستی ۱۶۱۸ - ۱۵۸۷۵

فصل کتاب (شماره اول، بهار ۱۳۶۷) فصلنامه ویژه نقد و بررسی کتاب، چاپ لندن،

۱۶۰ صفحه، بها ۲ پوند.

گزینه مطالب: ظاهر و باطن تجربه تاریخی ما در رویارویی با غرب: داریوش آشوری.

ترکیب آفرینی و ارتباط آن با فرهنگ شاعران: ماشالله آجودانی. حافظ ناشناسی: محمود

کیانوش. تقدی بر کتاب اندیشه های سیاسی معاصر در اسلام: جان گرنی. پرداختن به

طنز: منوچهر محجوبی. چگونگی دستگیری دکتر فاطمی: رضا مرزبان. سپانلو همچنان در

اسارت مشکل زبان: ماشالله آجودانی. بیژن اسدی پور، طراح سیاهکار: مینو کنگاوری.

یمینی شریف، آغازگر شعر کودک در ایران: علیزاده طوسی. شعر ژاله، شعری آرمانگرا:

جمشید مازندرانی. نعلیات و میخیات، طنزی از سر نومییدی: مازیار حداد. تاریخ تاریخ در

ایران: تهینه نگهبان. و...

نشانی پستی: FASL-E KETAB, P.O.BOX 387, LONDON W5 3UG, ENGLAND

فصلی در گلسرخ (شماره ۱۲، دوره جدید، جلد ۵، بهار ۱۳۶۷) [چاپ پاریس]. ۱۳۴

صفحه. بها در اروپا معادل ۲۰ فرانک فرانسه و در آمریکا ۶ دلار.

گزینه مطالب: «فرهنگ کارمندی» یا کارمندان فرهنگی: عاطفه گرگین. «بهار ادبی در

مسکو»، نخستین شکوفه ها؟: ناصر شباهنگ. گورباچف اسباب زحمت ما را فراهم آورده

است! : ناصر پاکدامن. نامه ای از بزرگ علوی درباره «ربعه». من، اولیک و فریادها: هورگن.

استنطاق برشت: ح. ش. روجا. دو متن درباره روشنفکران و تجربه گورباچف: علی

اکباتانی. فرودگاه: محمود درویش. و...

A.GORGIN, POST RESTANTE,

نشانی پستی:

2, Rue Joseph, Liouville 75015, PARIS, FRANCE

فیلم (شماره ۶۸، سال ششم، نیمه دوم شهریور ۱۳۶۷). ماهنامه سینمایی. چاپ تهران. ۸۰ صفحه. بها ۲۵ تومان.

گزینه مطالب: کار سینمایی من، کارنامه بردگی بود: (عنوان گفت و گونی با) احمدشاملو. گرایش مشترك به رئالیسم مستقیم، جنبه های رئالیستی در آثار سه فیلم ساز ایرانی: ایرج کریمی. نئورئالیسم دیر هنگام: شهرام جعفری نژاد. گفت و گو با عزت الله انتظامی. بهترین فیلم های زندگی ما: [از دیدگاه] ۴۶ منتقد و نویسنده سینمایی.

نشانی پستی: تهران، صندوق پستی ۵۸۷۵ - ۱۱۳۶۵

قلم (شماره ۱۷، فروردین ۱۳۶۷) نشریه فرهنگی. چاپ برلن. ۸۸ صفحه. تك شماره ۴ مارک آلمان غربی.

گزینه مطالب: فضولی موقوف: م. کیان. ازدهای قدرت: باقر شاد. اسنادی درباره انقلاب مشروطیت: سیروس ایزدی. درباره سیاست خارجی اتحاد شوروی: و. م. مولوتف. با لحنی انسانی سخن بگویم: اکتاویو پاز. و...

نشانی پستی: GHALAM, Postlagerkarte: Nr. 029227/C, 1000 BERLIN 12

کاوه (سال بیست و چهارم، شماره ۸۰، تابستان ۱۳۶۷) چاپ مونیخ. ۲۰۰ صفحه. تك شماره ۱۲ مارک آلمان غربی.

گزینه مطالب: مردم شناخت (بخشی از روانشناسی اجتماعی): احسان طبری. راست راهه ای بر کژ راهه طبری: سرهنگ ستاد دکتر هوشنگ ورجاوند. اندیشه ها: منوچهر جمالی. يك هشدار و يك چالش: داریوش همایون. انتظار در سرزمین سوم: سیروس آموزگار. رستم بی رخس، رخس بی رستم: صدرالدین الهی. چگونگی تحریم شراب در قرآن: شیخ عبدالکریم دعاگو. زن در سنگر پایداری و مبارزه: پری سکندری. کانت و رابطه بین آزادی و قانون: ناصر وکیلی. در پرسه های دریدری: حسن رجب نژاد. و...
نشانی پستی: KAWEH, 8 München 75, Postfach 750179, W.GERMANY

کتاب جمعه ها (شماره ۱۲، بهار ۱۳۶۷) گمارده تاریخ و فرهنگ ایران. چاپ آلمان. ۲۱۱ صفحه. آبونمان ۴ شماره، اروپا برابر ۴۴ مارک، امریکا ۲۰ دلار.

گزینه مقالات: پادشاهی در ایران (از آغاز تا اسلام): احمد میرداماد. درباره آرتور کوستلر: حمید شوکت. درباره کتاب از شوراها تا کمونیسم دیوانسالار: علیرضا مینائی. درباره ایدئولوژی حقوق بشر: بهروز بهاران. مفهوم عقل در فلسفه هابرماس: شاهرخ حقوقی. تجدد و گمگشتگی، تاملی در نمایشنامه چمدان: الف. نوید. جنسیت و ستم به زنان در ایران:

فرح آذری، آزاده کیان. درباره فرهنگ امروزی غرب: ا. ک. الجنانی، ا. ح. گنج بخش. نشانی پستی: DJOMEHA, CASE POSTALE 37, 1015 LAUSANNE, SUISSE

کتاب نیما (شماره ۱، زمستان ۱۳۶۶) که گاه نامه در خدمت فرهنگ و ادب پویا. نشریه کانون فرهنگی نیما. چاپ لس آنجلس. ۱۸۶ صفحه. بها ۴/۵ دلار.

[شماره ویژه خودسوزی نیوشا فرهی]. گزینه مطالب: کاوه های جهان سوم: نیوشا فرهی. حکایاتی با بانگ چنگ: ف. ر. مازیار. نیوشا: پ. قره داغلو. وجدان زمانه: خسرو جلالی. مرگ و من: فضل الله روحانی. دولت عشق آمد: منوچهر محجوبی. عصیانی که صاغقه شد: رضا مرزبان. و...

نشانی پستی: KETAB-E-NIMA, P.O.BOX 81, RESEDA, Ca. 91335, U.S.A.

کیهان فرهنگی (سال پنجم، شماره ۶، شهریورماه ۱۳۶۷). چاپ تهران، ۶۴ صفحه، بهای هر شماره ۱۲۰ ریال.

گزینه مطالب: غنای حرام: محمد ابراهیم جناتی. گفت و گو با بهاء الدین خرمشاهی. کتابی پر برگ و بار در حافظ پژوهی: علیرضا ذکاوتی قراگزلو. زیان شناسی، بهانه ای برای غلط نوشتن: زهرا عنایت.

نشانی پستی: تهران، صندوق پستی ۱۱۳۶۵/۹۶۲۱

معارف (دوره چهارم، شماره ۲، آذر - اسفند ۱۳۶۶). هر چهار ماه يك بار منتشر می شود. چاپ تهران. ۱۲۲ صفحه. بها: ۵۰۰ ریال.

گزینه مطالب: نقد فلسفی شعر از نظر عطار و عوفی: نصرالله پورجوادی. فکر و زبان: احمد سمیعی. بحثی در شعر و فکر بابافغانی: علیرضا ذکاوتی قراگزلو. گوشه ای از داستان های سفرهای فیلسوفان یونانی به ایران: ماریا دزیلسکا/ ترجمه عباس سعادت. سیاست در فلسفه سیاسی اسلامی: فوزی م. نجار/ ترجمه فرهنگ رجانی.

نشانی پستی: تهران، صندوق پستی ۴۸۴۸ - ۱۵۸۷۵.

نامه کانون ایران (شماره ۱۲، اردیبهشت ۱۳۶۷) ماهنامه برای پاسداری از فرهنگ و هنر ایران. چاپ لندن. ۵۲ صفحه.

گزینه مطالب: نوروز، روز کهنه قرنها: پرویز ناتل خانلری. زبان فارسی را چه بخوانیم: ولی رضا نصر. تاثیر آتین مهر در فرهنگ و ادب ایران: دکتر مسعود همایونی. بر تربت مولانا: منصورالدین جهانبانی. به یاد خلیلی: ر. قاسمی. نشانی پستی:

SUITE 330, College House, Wrights Lane, Kensington High St. London W8, U.K.

نمردانش (سال هشتم، شماره پنجم، مرداد و شهریور ۱۳۶۷). چاپ تهران. ۱۰۲ صفحه. بهای هر شماره ۲۵۰ ریال.

گزینۀ مطالب: مفهوم "پرسپکتیو" در کلیه و دمنه: نصرالله پورجوادی. حافظ و ابن فارض: علی رضا ذکاوتی قراگزلو. نقد کتاب های علمی و تحقیقی: جورج سارتون/ ترجمۀ کاران فانی. نگاهی دیگر به غلط ننویسیم: محمد جمواد شریعت. نخست وزیران انگلیس و تاثیر آنان در تاریخ ایران: جواد شیخ الاسلامی.

نشانی پستی: تهران، صندوق پستی ۴۸۴۸ - ۱۵۸۷۵

نیمۀ دیگر (شماره ۶، زمستان ۱۳۶۶) نشریۀ فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان. چاپ لندن. ۲۰۸ صفحه. بهای تک شماره ۲ پوند.

گزینۀ مقالات: نقش و تصویر زن در شاهنامه فردوسی: پروین شکیبائی. فاحشه خانۀ ظهیرآباد بندر عباس: ر. رودان. پدربیت غاصب، منشاء ستمکشی مشترک زنان جهان. گفتگویی با فرزانه تاییدی: شیدا گلستان. تصاویر ضد بی حجابی: ثریا پاک نهاد. ...

NIMEYE DIGAR, B.M.NASIM, LONDON WC1N 3XX, U.K.

نشانی پستی:

مهرداد رهگذار

منتقاد کتاب

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر

نوشته مرحوم شهید دکتر سید رضا پاک نژاد

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر

۳۹ جلد (!) (البته تا لحظه ای که این مطلب نوشته می شود!)

تعیین تعداد صفحات هر جلد و مجموعه کتاب و همچنین تعداد چاپ های هر جلد تقریباً ناممکن است. بعضی از جلدها به چاپ های بیستم و سیام رسیده و در هر چاپ نیز تعداد صفحات کم و زیاد می شود. نسخ کتاب نیز در هر حال و همیشه نایاب است (!). تیراژ کتاب ها به تفاوت از ۲ هزار تا ۲۰ هزار است روی کاغذ سفید اعلا. ناشر: فعلاً بنیاد فرهنگی شهید دکتر پاک نژاد و انتشارات یاسر و انتشارات بعثت.

به اظهار نویسنده در آغاز تمام مجلدات، این کتاب تز دکترای پزشکی بوده که با درجه ممتاز تصویب شده (نپرسید در چه دانشگاهی و چه زمانی!) و بعد با تجدید نظر و شرح و بسط و اضافات (تا این لحظه) به ۲۹ جلد رسیده است و فهرست فشرده عناوین جلدها چنین است:

"جلد اول: روایات درباره میکرب و بیولوژی حیوانی و جنین شناسی در اسلام. جلد دوم: بهداشت شهر و بهداشت اجتماع و اسلام. جلد سوم تا یازدهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام، فلسفۀ روزه، تعریف غذا و مقدمات و مقارنات آنها، غذاهائی که در قرآن از آن تعریف شده هر کدام در یک جلد. جلد دوازدهم تا هفدهم: بهداشت بدن از صبح تا شب

نیمۀ دیگر

شماره ویژه سیمین دانشور در دست انتشار است

مطالب شماره ویژه چنین است:

نیلوفر آبی در مرداب هم می روید: فرزانه میلانی. نامه ای به مادر باز یافته ام سیمین دانشور: لیلی ریاحی. پژوهشی در آثار سیمین دانشور: مین بهرامی. سلامی گرم به سیمین دانشور: والاس استنکر/ ترجمۀ فرزانه میلانی. سیمین در ستنفورد: امین بنائی. حجاب چهره جان: به جستجوی زوی در "سوشون": حمید باشی. سیمین دانشور، زنی سرشار از زندگی: پرتو نوری علاء. یک تجریش است و همین یک آقا: احمد کریمی حكاك. در آن همه نبود، سیمین دانشور همیشه بود: فاطمه ابطحی. با نقاب سیاه: تحلیلی از سه داستان کوتاه سیمین دانشور: محمدرضا قانون پرور. در تلاش کسب هویت: فرشته داوران.

نامه ای به سیمین دانشور: سیمین بهبهانی.

برای تهیه این ویژه نامه و اشتراك "نیمۀ دیگر" با نشانی زیر تماس بگیرید:

Nimeye Digar, BM NASIM, LONDON WC1N 3XX, U.K.

(هفدهم مخصوص خوابیدن). جلد هیجدهم تا بیستم: بهداشت لباس (۱۹ تا ۲۰ مخصوص حجاب). جلد بیست و یکم: بهداشت نسل (فرق متعه و فاحشگی). جلد ۲۲ تا ۲۴: پاسخ به پرسش های علمی و مذهبی روز. جلد ۲۵ تا ۲۲: رفتارشناسی از ابابکر و عمر و عایشه و کلمات و حرکات سه روزی که جسد مبارک پیامبر يك طرف افتاده بود. جلد ۲۲ تا ۲۸: سقط جنین، خواستگاری، مهر و عقد و پللی گامی و پللی آندری و حجله رفتن و آمیزش و کارهائی که باید قبل و بعد از آمیزش انجام داد. (جلد ۲۷: تغییر جنسیت در اسلام و برهنگی در خانه). جلد ۲۸: بقیه اختلاف زن و مرد، غیرت، ... (و بقیه قضایا به تفصیل لازم!). جلد ۲۹: روش شوهرداری در اسلام.

ارزش عملی چنین دایرة المعارف مفید و حیرت انگیزی پیشاپیش معلوم است و معلوم تر می شود اگر از بعضی موضوعات جالب و پر اهمیت هر جلد اقلأ یکی دو جمله نقل شود و مثنی از خروار به دست آید که این هم واقعاً نامقدور است و تمام فصل کتاب را اشغال می کند. اما در اهمیتش همین بس که در وانفسای بی کاغذی در مملکت، این کتاب دائماً مثل اسکناس چاپ می شود و باز هم در دست کسی و پشت ویترونی دیده نمی شود. این را می گویند انتشارات غیبی از مقوله امدادات غیبی. راوی ثقه اطلاع می دهد که فقط در سال گذشته این کتاب سهمیه ای برابر ۷۵۰۰ بند کاغذ به قیمت دولتی بندی ۲۰۰ تومان دریافت کرده است و کاغذ اکنون در بازار آزاد بندی ۶۰۰۰ تومان است و تا وقتی که این مطلب را می خوانید خدا می داند چند هزار تومان بشود. با معیارهای دولتی برای تحویل کاغذ، معلوم می شود که این کتاب ضرورت و اولویت اول را داشته است.

نگاهی بسیار مختصر و بسیار گذرا می اندازیم به محتویات بعضی از جلدهای ۱ تا ۲۸ این کتاب و در آخر، با فرصتی بیشتر، جلد ۲۹ را باهم مرور می کنیم. البته باید تا حد امکان رعایت عفت کلام را هم داشته باشیم و هر جا که چاره ای جز حذف بخشی از جمله نداشتیم، بجای آن سه نقطه (...) می گذاریم تا خودتان آن را بی سانسور در ذهن بازسازی کنید. همه جور پریشانی جملات و نامفهومی و بی نظمی و غیره را دلمان می خواست خودمان کردن بگیریم، ولی نمی شود و متأسفانه مربوط به شهید سعید مرحوم آقای دکتر پاک نژاد است.

در این نوشته، آنچه در گیومه " " می آید، عیناً از متن کتاب نقل شده است و مطالب خارج از گیومه یا داخل پراترز () از ماست.

از جلد " ازدواج مکتب انسان سازی" (به طور خلاصه و فهرست وارا):

"کراهت اینکه زمان آمیزش کاملاً عریان شوند یا ایستاده آمیزش نمایند. کراهت سخن گفتن در زمان آمیزش، مکروه بودن آمیزش برای کسی که خضاب کرده باشد. واجب است مرد غیرت داشته باشد. ممنوع بودن تاخیر (از طرف زن) در اجابت شوهر ولو به طول دادن نماز (متأسفانه در این باب، مبحث شکیات - البته در آمیزش، نه در نماز- فراموش شده که بدبختانه به علت شهادت مولف، امید تجدید نظر در چاپ های بعدی وجود ندارد). زن را نباید بر زین سوار کرد (چرا؟). مرد باید گاهگاهی به زن اظهار علاقه کند ولو به دروغ. جای زن که هنوز گرم باشد نمی توان نشست. جماع اول شب و جماع با پیرزن مکروه است. در حال کسوف و خسوف نباشد، در حال طوفان و زلزله نباشد، زیر درخت میوه نباشد..."

"در علاج سرد مزاجی و گرم مزاجی هر دو، گفته شده مالیدن چربی کوهان شتر موثر است."

برای تجدید "قوا": "نیم درم الی یک درم (به مقیاسات عهد آن حضرت مراجعه شود) مرزنجوش شربت شود. برای کسانی که ... لرزش دارند مفید است و اگر علاج نشد حنظل و قناء الحمار و قنطیرون و تخم انجیره (با انجزة سرود ملی اشتباه نشود) باید بخورند و مشک و عنبر و سعد و روغنهای نارگیل و قسط و سعد و ابله و نانخواه به سر (!؟) بمالند. آنها که بخار شدیدی مثل شعله به مغزشان رسد (!؟) می توانند روغن گل به سر مالیده قدری هم با گلاب بنوشند یا مخلوطی از سرکه و آب انگور به سر بمالند و روغن گل در دماغ چکانده (!) روغن بنفشه به سر بمالند." (یادتان باشد که این ها را آقای دکتر از تز دکترایشان نقل می کنند!)

جلد دوم کتاب، در صفحه دوم، عنوان جلد ۲۵ را دارد و ما سر از این معنا در نیاوردیم، شما هم در نخواهید آورد. اما محتوای آن به نام "از هقد تا زفاف" است. این جلد را عیناً يك کتاب مشابه رازکامیابی جنسی تصور بفرمائید و از ما نخواهید که حتی جمله ای را به عنوان نمونه از آن نقل کنیم. معلوم است که تحت عناوینی چون "اعمال شب زفاف"، "آمیزش"، "تحریک زن"، "نقاط تحریکی"، "آنچه قبل از آمیزش باید کرد"، "ارج لذت جنسی"، "آمیزش حرام"، "افراط در آمیزش"، "آمیزش با بیمار"، و ... چه مطالبی خواهد آمد. در هر حال رساله دکتری اسلامی است و با درجه ممتاز هم قبول شده. از حق نباید گذشت، مطالبی هم دارد که در هیچ نوع کتاب "رازکامیابی جنسی بانوم هوش" دیگری نیامده است. از این قبیل است: آمیزش در حضور کودکان، لباس زن و مرد در زمان آمیزش (حالات مختلف یعنی پوزیشن ها البته فراموش نشده و به تفصیل آمده است)، لذت جنسی در پیری. که البته تفاوت عمده این کتاب با آثار مشهور کنار خیابان لاله زار،

وفور آیات و احادیث و روایات و عربیات فراوان است.

شهید سعید، مولف محترم، ضمناً هیچ کجا از افاده معلومات اضافی و توضیح معضلات اسلامی غافل نیست. از جمله در ضمن شرح یکی از حالات نزدیکی می فرماید: «خارج از برنامه بیاورم که نیمه راست بدن به علت وجود کبد ... سنگینتر است... و علت اینکه اسلام دستور می دهد پای چپ را هنگام ورود به مستراح و پای راست را وقت ورود به مسجد و خانه بگذارید دانستید.» (دانستیم و معضل بزرگ زندگیمان حل شد.)

مولف شهید محترم از آموزش های اخلاقی و دستور تعدیل و تعادل هم در امورات جنسی باز نمی ماند. مثلاً از جمله در صفحه ۱۸۷ جلد نمی دانم چندم در توضیح حالت جنسی مردان می فرماید: «نبی خاتم فرمودند هرگاه ... یافت دو ثلث عقل از دست رفته است و خدا به داد صاحبش برسد با آن يك ثلث مانده...»

شهید دانشمند معتقد است که زن و مرد تفاوتی در این موارد دارند. از جمله: «تفاوت دیگر، عدم تمرکز حواس نزد زن و هر حیوان ماده زمان آمیزش بوده که برای مرد فقط همان حواس پرتی گفته شده. چنانچه اگر مقداری پنیر نزد گربه های در حال آمیزش بوده باشد نر به آن توجهی نکرده و ماده شروع به خوردن می کند ... زن نیز هنگام آمیزش دیده می شود که اگر نگاهش به غذای مورد علاقه اش مثلاً تخمه ژاپنی یا شیرینی بیفتد برمیدارد و یا در حال آمیزش شروع به خواندن می کند و یا به سقف می نگرد و نقاشیها را مورد مذاقه قرار می دهد ...» (فاعتبروا ... از خریدن تخمه ژاپنی و رفتن در اتاق هائی که سقفش نقاشی دارد بپرهیزید.)

با وجود شیرینی و آمیزش مباحث ده پانزده جلد از این آثار، ناگزیر کوتاه می آیم و به بخش دیگری من باب نمونه می پردازیم.

جلد ۱۵ کتاب به نام «**بهداشت بدن**» بخش هایی مفید و آموزنده دارد از جمله قیام و قعود در قرآن، نماز آیات و موسیقی در اسلام. در این قسمت، نویسنده معتقد است که: «هنر موسیقی، نصف بشریت یعنی طایفه نسوان را نشاط ظاهری هم نمی بخشد.» و البته چنین ادعای بزرگی را بی دلیل و برهان هم نمی گذارد. ما تا حالا فکر می کردیم خانم ها موسیقی را دوست دارند و بلا نسبت بیشتر از مردها هم دوست دارند. اما آقای دکتر شهید خلاف این را ثابت می کند: «عکس العمل زن در برابر موسیقی همانند مرد نبوده و از موسیقی لذت نمی برد بحدی که اگر صدای موسیقی بلند شود و زن نجیبی باشد می گوید خواهش دارد کمی یواشش کنید...» باور ندارید آزمایش های زیر خیلی ساده و در دسترس شماست: «همسران می گوید بچه خواب است رادیو را یواش کن. در اتوبوس گرام دار نشسته اید... هرگز دیده اید زنی تقاضای باز کردن گرام در اتوبوس کند؟...»

زن در آن موقع که با شوهرش احساس یگانگی کلی می کند بهیچ وجه حاضر به شنیدن ساز و آواز نیست و از همان آهنگ ملایم در زمان آمیزش شدیداً تنفر دارد... اگر از زنی که شوهرش در اداره رادیو کار می کند و سرآمد همه ویالونیستهاست بپرسید شوهرتان چکاره اند خواهد گفت کارمند اداره رادیو هستند. و این نوعی اظهار تنفر از موسیقی است... محال و ممتنع است يك ویالون بسیار مجلل و عالی که از بتهورون به ارث رسیده، (!) هرگز زن بگوید ویالونمان یا ویالونم. در صورتی که به آن کاسه سفالین حاضر است بگوید کاسه مان، کوزه مان...»

و ۲۲ نوع دلیل از همین قبیل برای تنفر زنان از موسیقی آورده اند و احادیثی هم در مورد موسیقی به عنوان علامت ظهور آخرالزمان ذکر کرده اند از جمله: «از نبی گرامی روایت است از نشانیهای ظهور حضرت ولی عصر (عج) آنکه اولاد زنا زیاد شود، ساز و طبل را نیکو شمارند، تار و تنبور و زنان خواننده آشکار شود، صداها در مسجدها بلند شود، ساز و نوا بیاموزند...» و از «خطبه مشهوره حضرت علی (ع) آورده است که: «پسران را چون شب زفاف به عروسی برند، موسیقی و غنا حلال، مساجد را تزئین کنند، توتلها زده شود، مردم چون الاغها میجهند به همدیگر...» و نیز به نقل از مجمع النورین علامه مرندی: «اتصال خطوط آهن، اختراع تلگراف یا تلفن بیسیم یا تلویزیون و جمع شدن علم از نجف و ظهورش در قم ... مردان لباسهای چون زنان پوشند...»

حالا برای التذاذ بیشتر خاطر شما، جلد ۲۹ کتاب با عنوان فرعی «**روش شوهرداری در اسلام**»، از انتشارات بعثت، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ را مرور می کنیم و گلچینی از این گلستان دماغ پرور در اختیارتان می گذاریم:

«هرچه کتاب درباره تربیت می نویسند باز می بینند هنوز بیش از فی الجمله ای از ارزشهای انسانی از دوات به قلم و از برگ به برگ و از برگ به انسانها منتقل و بیان نشده است.» ص ۵.

«آنچه حائز اهمیت است آنکه اگر خدایتعالی چیزی بهتر از دین برای آدمیان داشت آنرا بجای دین بوسیله پیامبرانش ارمغان میفرستاد. اگر دیگری لیاقت داشت این امانت به او تعلق میگرفت... و جزئی از آن هم... امانتی است که شوهر نام دارد و زن باید در نگهداری امانت اهتمامی به تمام معنی کند.» ص ۱۰.

«مردمی که خود را دیندار میدانند آمار نشان میدهد که اکثر از ترس آتش دوزخ دینداری میکنند... درست شوهرداری نکردن پایانی جز سقوط در آتش مکانی که مودت و رحمت در آنجا یافت نمیشود نداشته و در جهان بعد نیز جز آتش قهر الهی بهره ای عاید نمیگردد.» ص ۱۱.

«قرآن میفرماید زن را برای مرد آفریدیم که مرد به او آرامش یابد همین است که اندیشمندان میفهمند مقصود چیست... از این قرار زن در نظر قرآن فردی زندگی‌ساز و مستعد هنروری است. مرد منزل لازم دارد و حضرت موسی میگوید زن بیت مورد ضرورت اوست که در آن بیتوته کند.» ص ۱۲. (بالاخره معلوم شد که چرا به زن می‌گویند «مترول»!)

«پسر و دختر همینکه ازدواج کردند و نسلی بوجود آمد می‌بینند بهشت زیر پای مادران است و تحت شمشیری که بدست پدری بلوغ دینی یافته.» ص ۲۵.

«شوهرداری کار هر زن بی لیاقت و کم عقل نمیباشد... حدیث نبوی مرد را در سر هرکار دستور میدهد به نام خدا آنها را آغاز کند که اگر نباشد آن مرد دم بریده... معرفی میگردد.» ص ۲۵.

«زن اگر يك مرتبه مرد را سرزنش کند که ای شوهر در خانه تو خیری ندیدم بوی بهشت به مشامش نخواهد رسید.» ص ۲۷.

«بهنگام ورود به خانه شوهر را استقبال کن، بر او سلام کن. احوالپرسی نما. اگر روشن و خوشحال است مسروری کن و اگر چهره درهم دارد همدردی نما... چون شوهر را استقبال کردی دستش را بگیر و بجانی که برای استراحتش درست کرده ای بیاور و بنشان و پاهای خسته اش را بمال و از او بپرس از میوه و غذا چه میخواهی؟ (هرکدام را خواست، بگو از صبح تا شب رفته ای توی صف و گیر نیآورده ای و از او بخواه که تو را ببخشد!) بپرس غذا میخوری یا استراحت میکنی؟ اگر فهمیدی که مایلست تو در کنارش بخوابی نباید دریغ بداری... هرگز در خانه صدا بلند نکن جز وقتی که خواستی کودکی را نوازش کنی (!) ... وسیله شستشوی او را آماده کن که نبی خاتم فرمودند وظیفه زن است برای شوهرش طشت و حوله حاضر کند و دستهایش را بشوید.» ص ۲۹. (خلاصه چنان رفتار کن که شوهرت خیال کند هارون الرشید است!)

«با شوهر شروع به حرف زدن کن اگر شوهر کمتر جواب داد بدان که برای شنیدن نیز آمادگی ندارد که برای هر شوهری پرحرفی زن ناهنجاری است و تا چندی پیش در قانون چین از جمله مواردی که حق طلاق تجویز میشد پرحرف بودن زن بوده است.» ص ۲۸-۲۹. (پرحرفی زن بد است، حتی اگر صدای چینی بدهد!)

«فقرائی که بر فقرشان صبر کرده اند [قرآن] گرامی میدارد و وعده میدهد که روز بازپسین میتوانند در ردیف پیامبران و شهیدان از دیگران شفاعت کنند.» ص ۲۲ (البته مشروط بر آنکه در حکومت اسلامی صبر کرده باشند، نه در حکومت غیر اسلامی!)

«زن بهمان نسبت که در عرصه زندگی با داشتن اوضاع و احوالی چون آبستنی و

قاعدگی و شیردادن خود را بی طاقت تر از مرد تصور میکند در کید کردن موفق بوده و این جبران کننده آن نسبت در اوست.» ص ۲۲

«زنی که از گفتن کاش بهمسری فلانی درآمد بودم پشیمان گشته میتواند با رعایت قسمتهای دیگر (!) جبران نماید... زنی که عاقلانه می‌اندیشد... همینکه مورد عصبانیت شوهر را فهمید از شوهرش درخواست میکند او را ببخشد که دیگر تکرار نخواهد نمود اما اگر این قدرت را که نوعی جهاد اکبر و مبارزه با نفس است در خود ندید میتواند به شوهر بگوید اگر نوبت دیگر ترا چنین آزردم باید جریمه ام کنی (!)» ص ۲۶.

«این مطلب را همه جهانیان روز پذیرفته اند که عمر متوسط زن و مرد ژاپونی که از مرد و زن جهان بلکه از مرد و زن اسکاندیناوی هم فزونی یافته بعلت درسی است که ژاپونیا در مدارس دخترانه بنام آداب شوهرداری میدهند... ولی اسلام همه آنچه را دیگران پس از ۱۵ قرن دارند بیشتر و بهترش را آورده است که نمونه ای از آنچه را بیزمان معلومات نویسنده دیده اید از آن اسلام است.» ص ۴۴.

«رنجهای کوچک و ابتلائات ناچیزی که بر خودت و فرزندان وارد شده نباید با شوهر در میان گذاشت و خلاصه باید مواظب بود که از راه زبان شوهر آزار نبیند که نبی خاتم فرمودند هر زنیکه از راه زبان شوهر را آزار دهد نمازها و سایر اعمالش قبول نمیشود هرچند هر روز روزه باشد و شبها را زنده داری به عبادت کند و بنده هائی آزاد کند و ثروتش در راه خدا صرف کند و چنین زن که از راه زبان شوهر را رنج دهد اولین کسی است که وارد دوزخ میشود.» ص ۴۶-۴۷.

«بیت جای بیتوته کردن و آرامش و مطابق مذاق زن است و اداره و دوائر و آنچه مردم در او دور میزنند بدرد زن نمیخورد... فرعون دست پسران را از کار کوتاه میکرد و دختران را به ادارات وارد میساخت... زن نمیتواند بطور کلی از خانه داری سرباز زند و زنی که سرباز زند زن نیست مزاحم است... اصولاً اشتغال بکار خارج دلبری زن را کاهش میدهد زیرا زن استقلال اقتصادی خود را می‌بیند و دلبری و طنازی را که راه فریب و جلب توجه مرد برای سرویس دادن زندگی است از دست میدهد.» ص ۴۹-۵۵.

«زن نباید از مرد بپرسد امروز کجا خواهی رفت اما میتواند بپرسد امروز چه خواهی خورد (!) رفت و آمدهای مرد را نباید کنترل کند بلکه میتواند قبلاً به شوهر بگوید اگر دوست داری بما بگو کجا میروی تا اگر خدای ناکرده پیش آمدی کرد دست بچه سوخت زنبور زدگی بود یا کسی بشما کار لازمی داشت تلفن بزنم یا آدرس بدهم. اگر شوهر نگفت کجا میروم و دو سه شب دیر آمد بررسی و سوال لازم نیست.» (این فضولی‌ها به زن نیامده است.) ص ۶۶-۶۵.

«من اسلام عزیز را از دیدگاه علمی و تا حدودی روانی برای تو معرفی کرده ام و مطالب چهارده قرنی را آنچنان بتو نزدیکتر از مطالب عصر نمودم که چه بسیار مواقع که به وجد و شور فرو رفته ای و ناخودآگاه هرسلولی از میلیاردها سلول بدنت زبان شکر گشوده‌اند». ص ۹۰. (می بینید که مولف شهید می دانسته که قطره ای از اقیانوس دانش اسلامی‌اش در «فصل کتاب» نقل می‌شود و خوانندگان ما را به وجد و سرور وامی‌دارد).

«اگر [زن] تمکین نکرد مرد نباید کنار کشد هیچ شمارد بلکه باید تعلق خاطر نشان دهد به او پشت کند (معنی تعلق خاطر را هم فهمیدیم!) و اگر نشد «واضربوهن - قرآن» (یعنی او را کتک بزنند تا اگر با پشت کردن و «زبان خوش!» معنی تعلق خاطر را نفهمیده، با کتک شیرفهم شود) او را با چوب مسواک (تفسیر یک مسلمان شرمنده از کتک زدن) ... تنبیه و بیدار کند ... آرزوی الیزابت تیلور که گفته بود حدود سه ماه است آتونی کوئین شوهرم (!!) یک سیلی بمن نزده و معلوم میشود در عشق ورزیدن سست شده و از اینکه بدیگری دل داده است میترسم برای شاهد آوردم و شواهد دیگر». ص ۱۰۱ (خودتان زحمت بکشید و ارکان جمله را با هم آشتی دهید).

«البته زمانی که مرد از قدرتش کاسته شود ... حس میکند که از مهر و محبت معشوقش کاسته شده است و این بزرگترین بیماری خانمان براندازی است که میتواند جنس زن را نامرغوب معرفی کند و عوام الناس بگویند پلوها را خندان با شوهرش میخورد اما نان پنیر را همانند شوهرش که او را دوست ندارد دوست ندارد». ص ۱۰۲. (ما که نتوانستیم اجزای این فرمایشات علمی - اسلامی - تا حدودی روانی را با هیچ چسبی بهم بچسبانیم. اگر شما توانستید، ما را هم خبر کنید).

«اگر زن تمکین نکرد و شوهر نوازش و ملاحظه بیش از اندازه اش کرد دو حالت اتفاق میافتد یا شوهر قهر کرده میگوید کوفتم کردم دیگر حاضر به نزدت ماندن نیستم یا پس از مدتی طولانی تمکین و اقتران روی میدهد که در این صورت نیز زن بی مقدار میشود». ص ۱۰۹. (جل الخالق!)

«مرد حق ندارد زمان هم آغوشی برای رسیدن به ... و ارگاسم (وج لذت جنسی) دختری یا زنی دیگر را در نظر آورد و زن نیز حق تصور مردی را زمان مذکور ندارد و بر آنها از نظر مقررات اسلامی ... حرام است بدلیل آنکه قسمتی از ادراکات شهوی از طرف دریافت و پرداخت نمیشود ... درست همانند آن فوتبالیستی که توپ را نزدیک دروازه رقیب می بیند و مطمئن است با یک ضربه امتیازی بدست خواهد آورد اما پس از جهش و زدن پا متوجه میشود بجای زدن پا به توپ پا را محکم به سایه توپ زده است. این آمیزش همانند جالباسی است که لباسی نو بر آن آویز کرده باشند». ص ۱۱۰. (جف

القلم!)

«زن باید سعی کند از لحاظ وزن نیز آنچنان باشد که شوهرش مایل است اغلب مردان زن خود را تا حدودی گوشتالو می‌خواهند لذا لاغر بودن و چاق بودن سبب میشود زن یک امتیاز خاص خود را از دست داده شوهر را در آرزوی متوسط الحد و میانه وزن بودن همسرش نگهدارد، یادآور میشود که در جلد مربوطه دستور حکمای اسلامی را که چه باید کرد تا لاغر چاق یا چاقان لاغر شوند آورده شد». (نخیر، غلط چاپی نیست. عین متن صفحه ۱۸۸ است!)

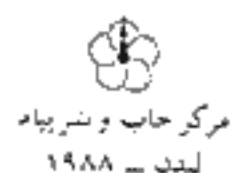
«در حال اضطراب، با زنازاده، آخر ماه، دو روز آخر ماه، اول و وسط و آخر ماه، بشهوت دیگری، در آفتاب، در طوفان، در کسوف یا خسوف و دهها مورد دیگر آمیزش نباید کرد». ص ۱۸۹. (یکدفعه بگو اصلاً آمیزش نباید کرد و خیال همه مومنین را راحت کن!)

عرض کردم، از این اقیانوس اگر حتی قطره ای هم بخواهیم برای نمونه ارائه دهیم مثنوی هفتاد من کاغذ می شود. اگر به دستتان افتاد، بگیرید و بخوانید. خواص بسیار دارد.

مرکز چاپ و نشر پیام منتشر کرد:

در خوابی از هماره هیچ

اسماعیل خوئی



مرکز چاپ و نشر پیام
لندن - ۱۹۸۸

ایران در راه یابی فرهنگی
۱۸۴۸ - ۱۸۳۴

هما ناطق



مرکز چاپ و نشر پیام
لندن - ۱۹۸۸

نشانی مرکز چاپ و نشر پیام:

12 Belsize Terrace, London NW3 4AX, England

کتاب فروشیهای ایرانی در لندن، محل فروش فصل کتاب:

چاپخانه و کتابفروشی شادی

2 Adelaide Grove,
London W12
Tel. (01) 749 5414

کانون کتاب ایران

2A Kensington Church Walk,
London W8
Tel. (01) 937 5087

مرکز نشر کتاب

157 North End Road
London W14
Tel. (01) 603 6936

کتابفروشیهای ایرانی در آمریکا، محل فروش فصل کتاب

شرکت کتاب

1387 WESTWOOD Blvd.
Los Angeles, Ca. 90024, U.S.A.
Tel. (213) 477 7477

خانه کتاب

1355 Westwood Blvd.
Los Angeles, Ca. 90024, U.S.A.
Tel. (213) 478 6465

کتابفروشی ایران

8014 Old Georgetown Rd.
Bethesda, Md. 20814, U.S.A.
Tel. (301) 986 0079



مارکسیسم و مساله شوروی

بولتن نظرات و مباحثات

۲

ژانوار حزب کمونیست ایران

آبان ماه ۱۳۶۵

تدوین: نسیم سوسالیم

« مسائل گرهی در تحلیل شوروی » را سلسله
ساخت و اصما در دوران سوسالیم « مسائل
ساخت اقتصادی سوسالیم » سیاست اقتصادی
بلشویکیها ۱۹۲۹-۱۹۱۸ « دربارہٴ « بررسی
نظرات سلسله » نقدیها ی مدل در باره
دوران گذار « کرددی ای اراسا دومساحساب
دروسی حزب بلشویک دربارہٴ دمکراسی درون حزبی /
صفتی شدن شوروی / سوسالیم دربارہٴ کمور ...

ترجمه‌های از آرست مدل، رالف میلیمند *



مارکسیسم و مساله شوروی

بولتن نظرات و مباحثات

۱

ژانوار حزب کمونیست ایران

آبان ماه ۱۳۶۵

تدوین: نسیم سوسالیم

« بررسی زمینه‌های احتیاط انقلاب پرولتری
در شوروی » ماهیت اقتصاد شوروی « مساله
"سوسالیم دربارہٴ کشور" نقد تبیین
تروتسکیستی از شوروی « پیرامون مباحثه
اخیر موشیوی - بتلیها بیم « دربارہٴ
اپوزیسیون درونی حزب بلشویک در دههٴ ۲۰
... »

ترجمه‌های از ای. اچ. کار، رالف موشیوی، مارل بتلیها بیم

برای کسب اطلاعات بیشتر

و دریافت کتابهای بالا

با آدرسهای زیر میتوانید تماس بگیرید:

BM Box 3123
London WC1N 3XX
England

Postfach 111547
6300 Giessen 11
W.Germany

دوران سرنوشت ساز یک انقلاب

مروری بر مباحثات اقتصادی
حزب بلشویک ۱۹۲۸-۱۹۲۴

جعفر رسا

چاپ شادی

در مرکز لندن

سفارشهای چاپی شما را در اسرع وقت ،

به زیباترین صورت، با ارزانهترین بها انجام میدهد

2 ADELAIDE GROVE,
LONDON W12 Tel. (01) 749 5414

نزدیکترین ایستگاه آندرگراند: شپردز بوش

www.adabestanekave.com

Fasl-e Ketâb

Persian Book Review Quarterly
P.O.Box 387, London W5 3UG, England

Vol. 1, No 2 & 3, Summer & Autumn 1988

Chief Editor : M.Ajoudâni

Director: M.Mahjoobi

Administrator: S.E'temâdi

Published by Shoma Publications.

Cover Design by A.Sakhâvarz.

Type setting by Shoma Publications.

P.O.Box 387, London W5 3UG.

Printed by Shadi Design & Print

2, Adelaide Grove, London W12

Tel. (01) 749 5414

Binding by Paka Print.

4 Maclise Road, London W14

Tel. (01) 602 7569

Price £5.00

Annual subscription (4 issues):

Individuals £10.00,

Libraries and institutions £40.00

(+£8.00 Air mail charge, for outside Europe, if requiered.)

فرم اشتراك فصل كتاب

اگر « فصل كتاب » را پسندیده اید، به صلاح و صرفه شماست که آن را مشترک شوید، زیرا هم مبلغ کمتری می پردازید و هم به موقع به دست شما می رسد. اگر شما خود مشترک فصل كتاب هستید، اشتراك این فصلنامه هدیه ای است ارزنده برای دوستان اهل كتاب شما.

برای اشتراك سالانه (۴ شماره) فصل كتاب، فرم زیر را پر کنید و همراه با مبلغ اشتراك (پوند انگلیس یا وجه رایج کشورهای اروپای غربی یا امریکا و کانادا، و در صورت ارسال چك یا حواله پستی یا حواله بانکی، لطف کنید که چك یا حواله فقط به پوند استرلینگ باشد. در غیر این صورت، می توانید وجه را به حساب ما - که در زیر آمده است - واریز کنید و فتوکپی رسید آن را همراه برگ تقاضای اشتراك) به نشانی ما بفرستید.

مایلم با اشتراك ۴ شماره فصل كتاب، از شماره ، به سهم خود به انتشار این نشریه کمک کنم. نشریه را به نشانی من / دوست من ارسال دارید.
نام و نشانی من (با حروف کاپیتال)

.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....

نام و نشانی کسی که نشریه باید برای او ارسال شود (در صورت متفاوت بودن با نام و نشانی بالا).....

نشانی فصل كتاب:

Fasl-e Ketâb, P.O.Box 387, London W5 3UG, U.K.

لطفا چك و حواله پستی و بانکی به نام SHOMA PUBLICATIONS

باشد و پرداخت مستقیم بانکی به حساب زیر صورت گیرد:

C.A. 20 27 48 : 4083772

Shoma Publications,

BARCLAYS BANK PLC.

EALING BROADWAY BRANCH,

53 THE BROADWAY, LONDON, W5 5JS, ENGLAND